

سازمان و کالت

ونقش آن در عصرائمه علیهم السلام

محمد رضا جباری

جلد ۲

محمد رضا جباری

سازمان وکالت: تشکیلاتی بود که توسط امام صادق (علیه السلام) تأسیس، و تا پایان غیبت صفیری به فعالیت خود ادامه داد.

کارگزاران ائمه (ع) در این تشکیلات، وکلای آنان بودند که با توجه به روزگی‌های تعیین و به وکالت نصب می شدند. این تشکیلات وظایف خاصی را به عهده داشت از جمله: نقش ارتباطی بین شیعیان، جمع و ارسال وجوه شرعی برای ائمه (علیهم السلام)، و ابلاغ و نمایه‌های ائمه به شیعیان در زمینه‌های دینی و سیاسی.

مناطق تحت نظارت وکلا، ائمه (ع) در نواحی حزیرة العرب و عراق و ایران و شمال افریقا بوده است. این تشکیلات در عصر غیبت صفیری به تنها بایگاه ارتباطی بین شیعیان و حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) تبدیل شد و نقش بسیار مهمی در رهبری شیعیان به عهده داشت.



مرکز بخش شماره ۴۰

قم، صفاشهر، جنب بانک تجارت، پلاک ۷۳

تلفن و نمابر: ۲۹۱۱۴۶۷-۰۶-۲۹۳۶۰۰۶

مرکز بخش شماره ۴۰

تهران، خیابان انقلاب، بین خیابان ۱۲ فروردین و شهید منیری جاوید، ساختمان شماره ۳۱۰

طبقه سوم، واحد ۱۱۲، تلفن و نمابر: ۶۴۱۰۴۴۳

Email: Publication@qabas.net



بسم الله الرحمن الرحيم

تاسیس
کتابخانه
شیرازی
۱۳۵۴

جباری، محمدرضا، ۱۳۴۴ -

سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام (ج ۲) / محمدرضا جباری - قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۸۲.

ج:

کتابنامه: در پایان هر فصل و نیز [۷۲۸-۷۱۷].

۱. تابعین و اتباع تابعین. ۲. ائمه اثنی عشر - اصحاب. ۳. امامت - تاریخ. ۴. وکالت (فقه). الف. عنوان.

سازمان و کالت
و
نقش آن در عصر ائمه (علیهم السلام)

جلد دوم

محمد رضا جباری

مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام
(قدس سره) خمینی

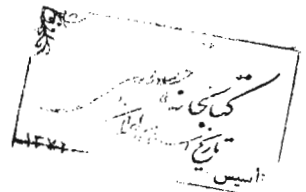
۱۳۸۲





مرکز انتشارات

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی



■ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (ج ۲)

- مؤلف: محمدرضا جباری
- ناشر: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام
- چاپ: صدف
- نوبت و تاریخ چاپ: اول، بهار ۱۳۸۲
- شمارگان: ۱۰۰۰
- قیمت جلد دوم: ۱۸۰۰۰ ریال
- قیمت دوره ششمین: ۲۸۰۰۰ ریال
- قیمت دوره زرکوب: ۴۰۰۰۰ ریال

قم: صفاشهر، جنب بانک تجارت، پلاک ۷۳

تلفن و نمابر: ۲۹۱۱۴۶۷

تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان ۱۲ غروردین و شهید منیرى جاوید، ساختمان شماره ۳۱۰، طبقه سوم، واحد ۱۱۲

تلفن و نمابر: ۶۹۶۵۷۹۸-۶۴۱۰۴۴۳

فهرست عناوین

فصل هفتم: معرفی باب‌ها و وکلای معصومین علیهم‌السلام

- ۱.۷. فهرست باب‌های معصومین علیهم‌السلام، از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا امام عصر علیه‌السلام ۴۲۲
- ۱.۱.۷. باب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۴۲۳
- ۲.۱.۷. باب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ۴۲۳
- ۳.۱.۷. باب حضرت صدیقه‌ی کبری علیه‌السلام ۴۲۳
- ۴.۱.۷. باب امام حسن مجتبی علیه‌السلام ۴۲۳
- ۵.۱.۷. باب امام حسین علیه‌السلام ۴۲۳
- ۶.۱.۷. باب امام سجاد علیه‌السلام ۴۲۳
- ۷.۱.۷. باب امام باقر علیه‌السلام ۴۲۴
- ۸.۱.۷. باب امام صادق علیه‌السلام ۴۲۴
- ۹.۱.۷. باب امام کاظم علیه‌السلام ۴۲۴
- ۱۰.۱.۷. باب امام رضا علیه‌السلام ۴۲۴
- ۱۱.۱.۷. باب امام جواد علیه‌السلام ۴۲۵
- ۱۲.۱.۷. باب امام هادی علیه‌السلام ۴۲۵
- ۱۳.۱.۷. باب امام عسکری علیه‌السلام ۴۲۵
- ۱۴.۱.۷. باب‌های امام عصر علیه‌السلام ۴۲۶
- ۲.۷. فهرست وکلای امامان شیعه علیهم‌السلام، از امام صادق علیه‌السلام تا امام عصر علیه‌السلام ۴۲۶
- ۱.۲.۷. وکلای امام صادق علیه‌السلام ۴۲۶
- ۲.۲.۷. وکلای امام کاظم علیه‌السلام ۴۲۷
- ۳.۲.۷. وکلای امام رضا علیه‌السلام ۴۲۷
- ۳.۲.۷. وکلای امام جواد علیه‌السلام ۴۲۸



- ۵.۲.۷. وکلای امام هادی علیه السلام ۴۲۸
- ۶.۲.۷. وکلای امام عسکری علیه السلام ۴۲۹
- ۷.۲.۷. وکلای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) ۴۳۰
- ۳.۷. معرفی شخصیت و فعالیت های باب های معصومان علیهم السلام ۴۳۱
- ۱.۳.۷. امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام ۴۳۱
- ۲.۳.۷. فضة، خادمة الزهراء علیها السلام ۴۳۲
- ۳.۳.۷. سلمان فارسی ۴۳۲
- ۴.۳.۷. قنبر، غلام امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۳۳
- ۵.۳.۷. سفینه ذوالیدین ۴۳۴
- ۶.۳.۷. میثم تمار ۴۳۵
- ۷.۳.۷. رشید هجرى ۴۳۶
- ۸.۳.۷. زینب کبراء علیها السلام ۴۳۶
- ۹.۳.۷. یحیی بن أمّ طویل ۴۳۷
- ۱۰.۳.۷. ابو خالد کابلی ۴۳۷
- ۱۱.۳.۷. جابر بن یزید جعفی ۴۳۷
- ۱۲.۳.۷. مفضل بن عمر جعفی ۴۳۹
- ۱۳.۳.۷. محمد بن سنان ۴۴۴
- ۱۴.۳.۷. محمد بن مفضل ۴۴۹
- ۱۵.۳.۷. محمد بن راشد ۴۴۹
- ۱۶.۳.۷. عمر بن فرات ۴۴۹
- ۱۷.۳.۷. ابو عمرو، عثمان بن سعید عمری سمان اسدی ۴۵۰
- ۱۸.۳.۷. ابوجعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمری اسدی کوفی ۴۶۰
- ۱۹.۳.۷. ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی ۴۶۸
- ۲۰.۳.۷. ابوالحسن علی بن محمد سمری (صیمری) ۴۷۹
- ۴.۷. معرفی شخصیت و فعالیت های وکلای ائمه علیهم السلام از عصر امام صادق علیه السلام تا انتهای عصر غیبت صغرا ۴۸۲

- ۴۸۲ ۱.۴.۷ معلی بن خنیس
- ۴۸۷ ۲.۴.۷ حُمران بن أعین
- ۴۸۸ ۳.۴.۷ نصر بن قابوس لخمی
- ۴۸۹ ۴.۴.۷ عبدالرحمن بن حجاج بَجَلی
- ۴۹۳ ۵.۴.۷ مفضل بن عمر جعفی
- ۴۹۳ ۶.۴.۷ محمد بن سنان خزاعی زاهری
- ۴۹۳ ۷.۴.۷ عبدالله بن جندب بَجَلی
- ۴۹۵ ۸.۴.۷ علی بن یقطین بن موسی بغدادی
- ۴۹۷ ۹.۴.۷ یونس بن یعقوب بَجَلی دُهنی کوفی
- ۴۹۸ ۱۰.۴.۷ اسامة بن حفص
- ۴۹۹ ۱۱.۴.۷ علی بن ابی حمزه بطائنی
- ۴۹۹ ۱۲.۴.۷ عثمان بن عیسی رواسی
- ۴۹۹ ۱۳.۴.۷ زیاد بن مروان قندی
- ۴۹۹ ۱۴.۴.۷ حیان سَرّاج
- ۴۹۹ ۱۵.۴.۷ ابراهیم بن سلام نیشابوری
- ۵۰۰ ۱۶.۴.۷ فضل بن سنان
- ۵۰۰ ۱۷.۴.۷ عبدالعزیز بن مهتدی اشعری قمی
- ۵۰۲ ۱۸.۴.۷ هشام بن ابراهیم عباسی همدانی راشدی
- ۵۰۲ ۱۹.۴.۷ علی بن ربّان بن صلت اشعری قمی
- ۵۰۲ ۲۰.۴.۷ اسحاق بن ابراهیم حُصَینی
- ۵۰۲ ۲۱.۴.۷ عبدالله بن محمد حُصَینی
- ۵۰۳ ۲۲.۴.۷ صفوان بن یحیی بَجَلی
- ۵۰۵ ۲۳.۴.۷ علی بن مهزیار اهوازی
- ۵۰۹ ۲۴.۴.۷ ابراهیم بن مهزیار اهوازی
- ۵۱۱ ۲۵.۴.۷ محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی
- ۵۱۳ ۲۶.۴.۷ علی بن حسین بن عبدربه

- ۵۱۴..... ۲۷.۴.۷. ابوعلی حسن بن راشد
- ۵۱۸..... ۲۸.۴.۷. زکریا بن آدم قمی
- ۵۲۱..... ۲۹.۴.۷. ابو عمرو حذاء
- ۵۲۱..... ۳۰.۴.۷. صالح بن محمد بن سهل
- ۵۲۲..... ۳۱.۴.۷. صالح بن محمد همدانی
- ۵۲۲..... ۳۲.۴.۷. محمد بن صالح بن محمد همدانی دهقان
- ۵۲۵..... ۳۳.۴.۷. یحیی بن ابی عمران همدانی
- ۵۲۶..... ۳۴.۴.۷. ابراهیم بن محمد بن یحیی همدانی
- ۵۲۹..... ۳۵.۴.۷. علی بن ابراهیم بن محمد بن یحیی همدانی
- ۵۳۰..... ۳۶.۴.۷. محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی
- ۵۳۱..... ۳۷.۴.۷. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی
- ۵۳۱..... ۳۸.۴.۷. ابو عبدالله هارون بن عمران همدانی
- ۵۳۱..... ۳۹.۴.۷. ابو محمد حسن بن هارون بن عمران همدانی
- ۵۳۱..... ۴۰.۴.۷. ابو علی بسطام بن علی
- ۵۳۲..... ۴۱.۴.۷. عزیز بن زهیر
- ۵۳۲..... ۴۲.۴.۷. محمد بن فرج رُخجی
- ۵۳۴..... ۴۳.۴.۷. ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری
- ۵۳۷..... ۴۴.۴.۷. علی بن جعفر همانی برمکی
- ۵۴۰..... ۴۵.۴.۷. فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی
- ۵۴۱..... ۴۶.۴.۷. احمد بن حمزة بن یسع بن عبدالله قمی
- ۵۴۱..... ۴۷.۴.۷. ایوب بن نوح بن دراج نخعی
- ۵۴۴..... ۴۸.۴.۷. جعفر بن سهیل صیقل
- ۵۴۴..... ۴۹.۴.۷. خیران خادم قراطیسی
- ۵۴۸..... ۵۰.۴.۷. احمد بن اسحاق اشعری قمی
- ۵۵۶..... ۵۱.۴.۷. محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار قطّان
- ۵۶۰..... ۵۲.۴.۷. حاجز بن یزید وشاء

- ۵۳.۴.۷. عروة بن یحیی نخاس دهقان ۵۶۴
- ۵۴.۴.۷. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال ۵۶۴
- ۵۵.۴.۷. احمد بن هلال کرخی ۵۶۴
- ۵۶.۴.۷. ایوب بن ناب ۵۶۴
- ۵۷.۴.۷. ابراهیم بن عبده نیشابوری ۵۶۶
- ۵۸.۴.۷. احمد بن اسحاق رازی ۵۶۸
- ۵۹.۴.۷. حسن بن نصر قمی ۵۶۸
- ۶۰.۴.۷. أبو صدام ۵۶۸
- ۶۱.۴.۷. ابوعلی محمد بن احمد بن حماد مروزی محمودی ۵۷۱
- ۶۲.۴.۷. جعفر بن عبدالغفار ۵۷۵
- ۶۳.۴.۷. ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی رازی ۵۷۵
- ۶۴.۴.۷. محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی نیشابوری ۵۷۹
- ۶۵.۴.۷. قاسم بن علاء آذربایجانی ۵۸۰
- ۶۶.۴.۷. حسن بن قاسم بن علاء آذربایجانی ۵۸۶
- ۶۷.۴.۷. حسن بن محمد بن قطة صیدلانی ۵۸۶
- ۶۸.۴.۷. علی بن حسین بن علی طبری سمرقندی ۵۸۷
- ۶۹.۴.۷. ابو محمد جعفر بن معروف کشی ۵۸۷
- ۷۰.۴.۷. بسامی ۵۸۷
- ۷۱.۴.۷. عاصمی ۵۸۸
- ۷۲.۴.۷. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی ۵۸۹
- ۷۳.۴.۷. ابوالقاسم حسن بن احمد ۵۸۹
- ۷۴.۴.۷. ابوجعفر محمد بن احمد زجوزجی ۵۹۰
- ۷۵.۴.۷. ابوجعفر محمد بن علی اسود ۵۹۱
- ۷۶.۴.۷. محمد بن عباس قمی ۵۹۱
- ۷۷.۴.۷. احمد بن متیل قمی ۵۹۳
- ۷۸.۴.۷. جعفر بن احمد بن متیل قمی ۵۹۳

- ۷۹.۴.۷. ابو عبدالله بزوفری ۵۹۵
- ۸۰.۴.۷. ابوعلی محمد بن ابی بکر، همام بن سهیل کاتب اسکافی ۵۹۶
- ۸۱.۴.۷. ابو محمد حسن بن علی وجناء نصیبی ۵۹۸
- ۸۲.۴.۷. ابو عمرو عثمان بن سعید عمری ۵۹۹
- ۸۳.۴.۷. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری ۵۹۹
- ۸۴.۴.۷. ابو القاسم حسین بن روح نوبختی ۵۹۹
- ۸۵.۴.۷. ابو الحسن علی بن محمد سمري ۵۹۹
- پی نوشت های فصل هفتم ۶۰۱

فصل هشتم: بررسی موارد انحراف و خیانت در سازمان وکالت

- عوامل بروز خیانت و فساد در برخی از وکلا ۶۴۲
- اول: دنیا طلبی و مال دوستی ۶۴۲
- دوم: انحرافات فکری و اعتقادی ۶۴۲
- سوم: حسادت نسبت به همگنان ۶۴۲
- چهارم: وابستگی به دربار عباسی ۶۴۳
- پنجم: فساد اخلاقی ۶۴۳
- ۱.۸. علی بن ابی حمزه بطائنی ۶۴۳
- ۲.۸. زیاد بن مروان قندی ۶۴۳
- ۳.۸. عثمان بن عیسی رواسی عامری ۶۴۳
- ۴.۸. احمد بن ابی بشر سراج ۶۴۳
- ۵.۸. منصور بن یونس بُزْرج ۶۴۳
- ۶.۸. حیان سراج ۶۴۳
- ۷.۸. هشام بن ابراهیم راشدی همدانی عباسی ۶۴۹
- ۸.۸. صالح بن محمد بن سهل همدانی ۶۴۹
- ۹.۸. فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی ۶۵۰
- ۱۰.۸. عروة بن یحیی، نخاس دهقان ۶۵۷

- ۱۱.۸. وکیل فاسد الاخلاق امام عسکری علیه السلام ۶۵۹
- ۱۲.۸. احمد بن هلال کرخی عبرتائی (هلالی) ۶۶۰
- ۱۳.۸. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال (بلالی) ۶۶۶
- ۱۴.۸. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی (ابن ابی العزاقر) ۶۷۰
- پی نوشت های فصل هشتم ۶۷۹

فصل نهم: مدعیان دروغین وکالت و بابیت

- ۱.۹. محمد بن فرات بن أحنف جعفی ۶۸۸
- ۲.۹. ابو عبدالله احمد بن محمد بن سیار ۶۸۹
- ۳.۹. علی بن حسکه، حوار قمی ۶۹۰
- ۴.۹. قاسم شعرانی یقطینی قمی ۶۹۱
- ۵.۹. حسن بن محمد بن بابای قمی ۶۹۲
- ۶.۹. اسحاق احمر ۶۹۳
- ۷.۹. باقطنانی ۶۹۳
- ۸.۹. ابو محمد حسن شریعی ۶۹۵
- ۹.۹. محمد بن نُصَیْر نُمَیْری ۶۹۶
- ۱۰.۹. احمد بن هلال کرخی عبرتائی ۶۹۹
- ۱۱.۹. محمد بن علی بن بلال (بلالی) ۶۹۹
- ۱۲.۹. ابوبکر، محمد بن احمد بن عثمان بن سعید بغدادی ۶۹۹
- ۱۳.۹. ابودلف، محمد بن مظفر کاتب مجنون ۶۹۹
- ۱۴.۹. ابو عبدالله حسین بن منصور حلاج ۷۰۱
- ۱۵.۹. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی (ابن ابی العزاقر) ۷۰۶
- پی نوشت های فصل نهم ۷۰۷
- فهرست منابع ۷۱۷
- فهرست اعلام ۷۲۹
- فهرست مکان ها ۷۵۶
- فهرست فرق و مذاهب ۷۶۴

مقدمه

موضوع سازمان وکالت در عصر ائمه علیهم‌السلام، و معرفی وکلا و باب‌های آنان، از جمله مباحث اساسی و تعیین‌کننده در تحلیل و شناخت ابعاد گوناگون حیات ائمه علیهم‌السلام و پیروان آنها است. امامان شیعه علیهم‌السلام با لحاظ نمودن مقتضیات و ضرورت‌های موجود، اقدام به ایجاد تشکیلاتی نمودند که بدان وسیله، با سهولت بیش‌تری بتوانند با شیعیان‌شان در دورترین نقاط عالم اسلامی مرتبط بوده، و شیعیان نیز از طریق این شبکه ارتباطی مطمئن بتوانند نیازهای شرعی و دینی خود را مرتفع سازند. این تشکیلات که از نیمه دوم عصر امامت، یعنی از عصر امام صادق علیه‌السلام به بعد آغاز به کار نمود، رفته رفته دارای نظم و گستردگی و هماهنگی بیشتری شد تا آن‌جا که در بعضی اعصار هم‌چون عصر امامین علیهم‌السلام و سپس عصر غیبت، به اوج گسترش و انسجام رسید و غالب نقاط شیعه‌نشین آن زمان در عالم اسلامی را زیر پوشش قرار داد.

این سازمان که به ظاهر برای جمع‌آوری و تحویل وجوه و حقوق شرع، نظیر خمس، زکات، نذرها و همین‌طور هدایای شیعیان به ائمه علیهم‌السلام تأسیس شده بود، در کنار این مهم، به انجام سایر وظایفی که یک وکیل و نماینده امام معصوم به عنوان وکیل امام باید عهده‌دار باشد، مشغول بود؛ که از جمله می‌توان به نقش علمی و دینی، نقش ارشادی در معرفی امام معصوم علیه‌السلام پس از رحلت امام پیشین، تحویل نامه‌های حاوی سؤالات شرعی و درخواست‌های شیعیان از امامان علیهم‌السلام به محضر آنان، و متقابلاً دریافت و تحویل پاسخ آنها به شیعیان، و رفع اختلافات و منازعات شیعیان و امثال آنها اشاره نمود. در این تشکیلات، امام معصوم علیه‌السلام رهبر سازمان تلقی می‌شد، و وکلای برجسته‌ای که می‌توان از آنها با عنوان سروکیل یا وکیل ارشد تعبیر نمود، نقش نظارت بر عملکرد وکلای نواحی مختلف را ایفا می‌کردند. گاهی مناطق شیعه‌نشین بر حسب میزان و کیفیت تجمع شیعیان به چندین منطقه کلی تقسیم، و هر منطقه به وکیلی خاص و برجسته سپرده می‌شد که نقش نظارتی بر کار سایر وکلا را نیز بر عهده داشت. امامان معصوم علیهم‌السلام نقش

رهبری خود بر این سازمان را به نحوی دقیق اعمال می‌نمودند. از جمله مواردی که ائمه‌السلام به عنوان رهبر سازمان وکالت به انجام آنها مبادرت می‌کردند عبارتند از: نصب وکلا به مقام وکالت، تعیین جانشین برای وکلایی که از دنیا رحلت می‌کردند و یا به منطقه‌ای دیگر منتقل می‌شدند، نظارت بر عملکرد وکلا، منع آنان از تداخل در امور یکدیگر و تعیین قلمرو فعالیت هر یک، مؤاخذه و حساب‌رسی از وکلای فاسد و خائن، آگاه نمودن شیعیان و سایر وکلا از کذب دعاوی دروغین وکالت و بایّت و عزل و لعن و طرد این مدعیان دروغین، و تأمین مالی و دینی وکلا.

در این سازمان، برای برقراری ارتباط ائمه‌السلام با وکلا و شیعیان، و ارتباط وکلا با یکدیگر، از ابزارهای خاصی استفاده می‌شد. گرچه ارتباطات رودررو و مستقیم و ارتباطات مکاتبه‌ای، هر دو در جریان بوده، ولی برای رعایت اصل تقیه و پنهان‌کاری، در مواردی که ارتباط حضوری و مشافهی خطرناک بود، ارتباطات غالباً شکل مکاتبه‌ای داشت و در قالب نامه‌ها و توقیعات ائمه‌السلام انجام می‌گرفت. توجه به حجم زیاد این توقیعات و نامه‌ها در منابع روایی، می‌تواند اهمیت و ترجیح این روش را نسبت به ارتباط مشافهی و مستقیم تبیین کند.

امامان شیعه‌السلام، به خصوص در دوران شدت‌گیری جوّ اختناق و فشار، معمولاً از تماس مستقیم و برخورد مشافهی با شیعیان و حتی وکلای‌شان پرهیز داشتند. این نکته به خصوص در عصر امامین عسکریین‌السلام بیش از هر زمان دیگر محسوس و ملموس است. از این رو است که مسأله توقیعات و محتوا و کیفیت ارسال آنها، از مسایل مهم مبحث سازمان وکالت محسوب می‌شود.

همراه با روش مکاتبه‌ای، در بسیاری مواقع، شیعیان و وکلا حضوراً با امامان‌السلام ملاقات می‌کردند و راهنمایی‌های لازم را دریافت می‌داشتند. چنان‌که از دیگر ابزارهای مهم ارتباطی مورد استفاده در سازمان وکالت، موسم حج بود که بهترین موقعیت برای تماس اعضای این سازمان با یکدیگر و با امام‌السلام دور از چشم حکومت‌های ظالم بود. در این تشکیلات، برخی از وکلا نقش بایّت برای امام معصوم‌السلام را داشتند. این مسأله در عصر غیبت صغرا و ضوح بیشتری دارد؛ به نحوی که در این عصر، چهار نفر به طور پیاپی، وظیفه بایّت امام عصر (عج) را عهده‌دار بودند و تنها وسیله ارتباط شیعیان با

حضرت مهدی علیه السلام محسوب می شدند. اما در اعصار پیشین، یعنی دوران حضور ائمه علیهم السلام مسأله باییت برای امام تا این حد پررنگ نیست؛ و لذا در منابع تاریخی و روایی نیز کمتر بروز دارد. در عین حال، برخی منابع، به نام افرادی به عنوان باب امام معصوم علیه السلام تصریح نموده اند؛ و از برخی از همین افراد در منابع دیگری، تعبیر به وکیل امام علیه السلام شده است. از این رو، برای روشن شدن جایگاه باییت و باب های ائمه علیهم السلام، در مبحث سازمان وکالت می بایست فصلی نیز به این موضوع اختصاص یابد.

با توجه به طبع ذلت پذیر بشری، برخی از وکلای ائمه علیهم السلام که ابتدا مورد وثوق بودند، تحت تأثیر رذالت های نفسانی هم چون حسادت، دنیا طلبی، شهوت رانی و... رو به فساد، خیانت و انحراف نهادند. از سوی دیگر نیز با توجه به جایگاه ارزشی، اجتماعی و اقتصادی خاصی که وکالت امام معصوم علیه السلام به دنبال داشت، گروهی به دروغ مدعی وکالت یا باییت برای ائمه علیهم السلام می شدند که این دعاوی دروغین در عصر غیبت، با توجه به عدم حضور امام علیه السلام و فراهم بودن زمینه، به اوج خود رسید؛ و طبعاً هر دو جریان (خیانت و فساد وکلا، و دعاوی دروغین وکالت و باییت) با برخورد شدید ائمه علیهم السلام و وکلای شان مواجه شده، که در فصل مربوط بدان پرداخته می شود.

در مجموع، تشکیل سازمان وکالت از سوی ائمه علیهم السلام مثمر ثمراتی بزرگ برای شیعیان، و تأمین کننده اهداف ائمه علیهم السلام از پی ریزی این تشکیلات بود. گرچه در این میان، خطراتی را نیز برای ائمه علیهم السلام و به خصوص وکلای آنان به دنبال داشت و در این راه برخی از وکلا به اتهام وکالت ائمه علیهم السلام دستگیر و محبوس و شکنجه و حتی اعدام شدند. توجه به عملکرد این سازمان، سهم عمده ای در شناخت صحیح سیره عملی معصومین علیهم السلام در عصر دوم امامت (عصر امام صادق علیه السلام تا پایان زمان غیبت صغرا) دارد و به خصوص، در تبیین کیفیت رهبری شیعه در عصر غیبت صغرا بسیار مؤثر است. علاوه بر آن که در پرتو آن می توان نقش ولایت و رهبری فقها در عصر غیبت کبرا را تبیین کرد؛ چرا که این نقش در واقع استمرار همان سازمان وکالت در عصر حضور و زمان غیبت صغرا است.

در این نوشتار، سعی بر آن است که موارد یاد شده، با ترتیبی منطقی و بر مبنای نمونه های مستند، مورد تحلیل و کاوش قرار گیرد و تمامی آنچه برای شناخت ابعاد و

ویژگی‌های مختلف این سازمان لازم است از لایه‌لای منابع حدیثی، رجالی و تاریخی استخراج و در معرض نقد و بررسی قرار گیرد. و در این راستا، نسبت به الطاف حضرت حق جلّ و علا، و عنایات حضرات معصومین علیهم السلام، به ویژه حضرت ولی عصر (عج) امیدوارم و این اثر ناچیز را به محضر مقدسشان، با امید پذیرش، تقدیم و اهدا می‌نمایم. هم‌چنین برای تمامی اساتید گران‌قدری که به نحوی در راهنمایی حقیر برای تدوین این مجموعه مؤثر بوده‌اند، مزید توفیقات الهی را خواستارم.

مؤلف



فصل هفتم

معرفی باب‌ها و وکلای معصومین علیهم‌السلام

در فصل حاضر بنا بر آن داریم که فهرستی از اسامی باب‌ها و وکلای ائمه معصومین علیهم‌السلام و شرحی مختصر در معرفی شخصیت و فعالیت‌های آنان ارائه دهیم. در این راستا، نخست به معرفی فهرست باب‌های معصومین علیهم‌السلام خواهیم پرداخت. قبلاً یادآور شدیم که بنا به نقل برخی منابع، تمامی معصومین علیهم‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) دارای باب یا باب‌هایی بوده‌اند. هم‌چنین در دوران فعالیت سازمان وکالت، به ویژه از عصر امام هادی علیه‌السلام به بعد، باب‌های ائمه علیهم‌السلام جزو ارکان فعال و به عنوان دستیاران ائمه علیهم‌السلام در اداره امور سازمان وکالت محسوب می‌شده‌اند. از این رو، در پژوهش حاضر ناگزیر از پرداختن به مقوله باب و بابیت هستیم.

در مباحث پیشین به ابعادی از مباحث مربوط به ابواب همچون تعریف لغوی و اصطلاحی واژه باب و بابیت و بررسی صفات و ویژگی‌های باب‌ها پرداختیم. یکی از مباحث باقی مانده پیرامون باب‌ها، معرفی آنان است، که در این جا به آن خواهیم پرداخت. هر چند تمامی منابع کهن رجالی و حدیثی و تاریخی از باب‌های معصومین علیهم‌السلام سخن به میان نیاورده‌اند، ولی با استفاده از تعدادی از این منابع که به معرفی باب‌ها پرداخته‌اند، فهرستی از اسامی باب‌های معصومین علیهم‌السلام استخراج شد؛ که در مقایسه با یکدیگر، در مواردی اشتراک و در مواردی نیز اختلاف نظر مشاهده گردید، که در جای خود بدان اشاره خواهد شد. لازم به ذکر است که در معرفی باب‌ها، پا را از دوران فعالیت سازمان وکالت فراتر نهاده و باب‌های تمامی معصومین علیهم‌السلام را معرفی کرده‌ایم. البته در فصل حاضر، این ادعا وجود ندارد که تمامی کسانی که به عنوان باب معرفی شده‌اند، حتماً باب به معنی اصطلاحی مورد نظر در پژوهش حاضر بوده‌اند؛ چرا که گاه تعبیر باب درباره بواب یا حاجب (دربان) ائمه علیهم‌السلام نیز استعمال شده است. از

این رو، ملاک ما برای معرفی افراد به عنوان باب، در فصل حاضر، فقدان دلیل بر نفی بابت فرد (به معنی خاص) است؛ چراکه غلبه استعمال در این واژه، در همان معنای خاص و مورد نظر در این پژوهش است.

در ادامه، به دنبال معرفی فهرست باب‌ها، فهرستی از اسامی وکلای ائمه علیهم السلام در طول دوران فعالیت سازمان وکالت نیز عرضه خواهد شد.

حاصل بررسی مفصلی که در مجموعه‌ای از منابع رجالی، حدیثی و تاریخی کهن شیعی انجام شد، مجموعه‌ای متشکل از اسامی و مشخصات ده‌ها تن از وکلای ائمه هدی علیهم السلام است که به نظر می‌رسد تا کنون در هیچ پژوهشی چنین مجموعه‌ای فراهم نشده است. در این بررسی، سعی ما بر استقصای کامل و استخراج اسامی تمامی کسانی است که در دوران فعالیت سازمان وکالت به عنوان وکیل ائمه علیهم السلام ایفای نقش می‌کرده‌اند و وکالت آنان احراز شده است. البته تعدادی دیگر نیز به عنوان افراد محتمل الوکالة مطرح هستند که چون دلیل قطعی بر وکالت ایشان یافت نشد، به نام آنان اشاره‌ای نشده است. معرفی وکلا نیز هم‌چون باب‌ها، در دو قسمت انجام می‌پذیرد. نخست، فهرستی از اسامی وکلا را به ترتیب وکالتشان برای ائمه علیهم السلام از امام صادق علیه السلام تا امام عصر عجل الله تعالی فرجه خواهیم آورد. در این قسمت، با توجه به این که برخی از وکلا برای دو یا چند امام به انجام وظیفه وکالت مشغول بوده‌اند، گاه نام وکلا تکرار خواهد شد. در قسمت بعد، پس از معرفی شخصیت و فعالیت‌های باب‌ها، به ترتیب اهمیت وکلا و نیز ترتیب زمانی فعالیتشان، شرحی مختصر از شخصیت و فعالیت آنان، به ویژه فعالیت‌های مرتبط با کار سازمان وکالت را ارائه خواهیم کرد. امید آن داریم که مجموعه مباحث این فصل، گامی مفید در رفع خلأ مربوط به شناسایی باب‌ها و وکلای معصومین علیهم السلام در منابع و مطالعات مربوط به تاریخ ائمه علیهم السلام محسوب شود.

۱.۷. فهرست باب‌های معصومین علیهم السلام، از پیامبر اکرم ﷺ تا امام عصر علیه السلام

چنان که گفته شد، برخی از منابع شیعی و معدودی از منابع اهل سنت به معرفی باب‌های معصومین علیهم السلام پرداخته‌اند. در این جا تنها به نقل گفته هریک از این منابع در این باره می‌پردازیم:

۱.۱.۷. باب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

به اتفاق منابع و به شهادت برخی روایات، باب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده است.^۱

۲.۱.۷. باب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

ابن شهر آشوب و ابن صَبَّاح «سلمان فارسی» را به عنوان باب آن جناب معرفی کرده‌اند؛^۲ در تاریخ اهل البيت علیهم‌السلام، ابتدا سلمان، سپس «سفینه ذوالیدین» صاحب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به عنوان باب امیرالمؤمنین معرفی شده‌اند.^۳ کفعمی نیز «سلمان» و «قنبر» را معرفی کرده است.^۴

۳.۱.۷. باب حضرت صدیقه‌ی کبری علیها‌السلام

به گفته کفعمی، باب آن حضرت، «فضه خادمه» بوده است.^۵

۴.۱.۷. باب امام حسن مجتبی علیه‌السلام

ابن شهر آشوب، «قیس بن ورقاء»، معروف به «سفینه» و «رُشید هَجَری» و «میثم تمار» را،^۶ و تاریخ اهل البيت علیهم‌السلام «سفینه» و «قیس بن عبدالرحمن» را^۷ و کفعمی و طبری نیز «سفینه» را باب آن جناب دانسته‌اند.^۸

۵.۱.۷. باب امام حسین علیه‌السلام

ابن شهر آشوب و کفعمی و تاریخ اهل البيت علیهم‌السلام و طبری امامی مذهب، بالاتفاق «رُشید هَجَری» را باب آن حضرت دانسته‌اند.^۹

۶.۱.۷. باب امام سجاد علیه‌السلام

بنا به نقل ابن شهر آشوب، «یحیی بن ام طویل»^{۱۰}، و بنا به نقل کفعمی، «أبو خالد کابلی»^{۱۱} و بنا به نقل طبری^{۱۲} و تاریخ اهل البيت علیهم‌السلام^{۱۳}، هر دوی آنان باب امام سجاد علیه‌السلام بوده‌اند. البته بنا بر نقل صدوق از حکیمه بنت الجواد علیها‌السلام، امام حسین علیه‌السلام در جریان کربلا وصیت

به خواهرش زینب علیه السلام نمود، و پس از آن حضرت، به علت تقیّه و جهات امنیتی، تا مدتی، علومی که از سرچشمه فیاض علم امام سجّاد علیه السلام فیضان می‌کرد نیز از طریق عمه‌اش زینب علیه السلام به دیگران منتقل می‌شد.^{۱۴} از این رو، می‌توان «زینب کبری علیه السلام» را نیز باب امام سجّاد علیه السلام قلمداد نمود.

۷.۱.۷. باب امام باقر علیه السلام

به اتفاق اقوال، «جابر بن یزید جعفی» باب امام باقر علیه السلام بوده است.^{۱۵}

۸.۱.۷. باب امام صادق علیه السلام

بنا به نقل کفعمی و تاریخ اهل البیت علیهم السلام، «مفضّل بن عمر جعفی»،^{۱۶} و بنا به نقل ابن شهر آشوب، «محمد بن سنان» باب آن حضرت بوده است.^{۱۷}

۹.۱.۷. باب امام کاظم علیه السلام

ابن شهر آشوب^{۱۸}، «مفضّل بن عمر»، و کفعمی و خصیعی و ابن صباغ^{۱۹} «محمد بن فضل»، و طبری و تاریخ اهل البیت علیهم السلام^{۲۰} «محمد بن مفضل» را باب آن حضرت معرفی کرده‌اند. با توجه به این‌که نام «محمد بن فضل» در منابع رجالی برای چند نفر آمده است ولی سخنی دال بر بایّت هیچ یک از آنان به چشم نمی‌خورد^{۲۱}، از این رو بعید نیست «محمد بن فضل» تصحیف «محمد بن مفضل» بوده باشد؛ و احتمالاً مراد از «محمد بن مفضل» نیز همان «محمد بن مفضل بن عمر» است. چنان‌که خصیعی نیز وی را از باب‌ها برشمرده است.^{۲۲} قول ابن شهر آشوب و دیگران را می‌توان این چنین جمع کرد که مدتی از دوران امام کاظم علیه السلام «مفضّل بن عمر» باب آن جناب بود، و پس از درگذشت وی، پسرش «محمد»، وظیفه بایّت حضرت را عهده دار شد.

۱۰.۱.۷. باب امام رضا علیه السلام

ابن شهر آشوب، «محمد بن راشد»^{۲۳} و تاریخ اهل البیت علیهم السلام و طبری و ابن صباغ «محمد بن فرات»^{۲۴}، و کفعمی نیز «عمر بن فرات»^{۲۵} را به عنوان باب آن حضرت معرفی

کرده‌اند. البته آنچه در کتاب تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام) و دلائل الامامة آمده، نمی‌تواند پذیرفته شود؛ چراکه بنا به نقل کشی^{۲۶} «محمد بن فرات» مدعی باییت و ملعون و مطرود امام رضا (علیه‌السلام) بود؛ و گویا کتاب تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام) و طبری فرقی بین ابواب واقعی و مدعیان دروغین باییت قایل نشده‌اند! چراکه «محمد بن نصیر» را نیز به نقل از «نصیریه»، باب امام هادی (علیه‌السلام) و عسکری (علیه‌السلام) دانسته و ردی بر آن نیاورده‌اند!

۱۱.۱.۱.۷. باب امام جواد (علیه‌السلام)

به گفته کفعمی و تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام)، باب آن جناب، «عمر بن فرات» بوده؛^{۲۷} و ابن شهر آشوب «عثمان بن سعید عمری» را به عنوان باب آن حضرت معرفی کرده است!^{۲۸} البته ادعای ابن شهر آشوب با نقل شیخ طوسی مبنی بر این که «عثمان بن سعید» در یازده سالگی وارد خانه‌ی امام هادی (علیه‌السلام) شده و به خدمت‌گزاری مشغول گشت، سازگاری ندارد.^{۲۹}

۱۲.۱.۷. باب امام هادی (علیه‌السلام)

طبری و کفعمی و ابن صباغ، «عثمان بن سعید»،^{۳۰} و ابن شهر آشوب، فرزندش «محمد بن عثمان» را^{۳۱} به عنوان باب آن حضرت معرفی کرده‌اند. با توجه به حیات پدر در این عصر و سن پسر، قول طبری و کفعمی صحیح‌تر به نظر می‌رسد. تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام) نیز قولی مبنی بر باییت «محمد بن نصیر» برای امام هادی (علیه‌السلام) نموده است!^{۳۲} البته این قول پذیرفتنی نیست؛ چراکه «محمد بن نصیر» به علت برخی انحرافات، مورد لعن ائمه (علیهم‌السلام) واقع شده است. احتمالاً این قول از بافته‌های پیروان وی، یعنی تابعان مذهب «نصیریه» باشد.^{۳۳}

۱۳.۱.۷. باب امام عسکری (علیه‌السلام)

ابن صباغ و کفعمی، «عثمان بن سعید عمری» را^{۳۴} باب آن جناب دانسته‌اند. تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام) نیز علاوه بر وی، قول به باییت «محمد بن نصیر» را از گروهی نقل کرده؛ که گفته شد قولی باطل است.^{۳۵} ابن شهر آشوب «حسین بن روح» را باب آن حضرت دانسته!^{۳۶} که این قول نیز نباید صحیح باشد؛ چراکه ابن روح متوفای سال ۳۲۶ ق است^{۳۷}

و قاعدتاً بایستی ۷۶ سال پس از رحلت امام عسکری علیهم السلام عمر کرده باشد؛ از این رو بایست وی برای آن جناب، با توجه به سن اندکش در عصر امام عسکری علیهم السلام و نیز با توجه به وجود «عثمان بن سعید» و پسرش در این زمان، قولی غیر صحیح به نظر می‌رسد.

۱۴.۱.۷. باب‌های امام عصر علیهم السلام

تردیدی نیست که در عصر غیبت صغرا، چهار تن به عنوان باب‌ها و سفرای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) ایفای نقش می‌کرده‌اند. این چهار تن عبارتند از: ابوعمر و عثمان بن سعید عمری، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، و علی بن محمد سمّری.^{۳۸} به جز اینان، از برخی دیگر نیز به عنوان باب‌های امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) نام برده شده است؛ همچون: ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، احمد بن اسحاق قمی، قاسم بن علاء آذربایجانی، ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری، محمد بن علی بن بلال، عمر اهوازی، ابومحمد و جنائی، ابراهیم بن مهزیار و محمد پسرش، و ابراهیم بن محمد همدانی.^{۳۹} البته به نظر می‌رسد مراد از تعبیر «باب» درباره افراد اخیر، همان وکیل به معنای عام باشد.

۲.۷. فهرست وکلای امامان شیعه علیهم السلام، از امام صادق علیهم السلام تا امام عصر علیهم السلام

در این قسمت، به معرفی اسامی وکلای ائمه علیهم السلام از بدو تأسیس سازمان وکالت تا پایان دوران فعالیت آن می‌پردازیم. اسامی وکلای هر یک از ائمه علیهم السلام به تفکیک مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱.۲.۷. وکلای امام صادق علیهم السلام

۱. مفضل بن عمر جعفری
۲. عبدالرحمن بن حجاج
۳. حرمان بن اعین
۴. مُعَلّی بن حُنَیس
۵. نصر بن قابوس لخمی
۶. محمد بن سنان

۲.۲.۷. وکلای امام کاظم علیه‌السلام

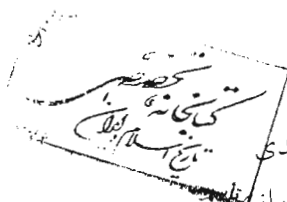
۱. مفضل بن عمر جعفی
۲. عبدالرحمن بن حجاج
۳. عبدالله بن جندب
۴. علی بن یقطين
۵. أسامة بن حفص
۶. ابراهیم بن سلام نیشابوری
۷. یونس بن یعقوب
۸. اعلی بن ابی حمزه بطائنی
۹. زیاد بن مروان قندی
۱۰. احمد بن ابی بشر سراج
۱۱. عثمان بن عیسی رواسی
۱۲. منصور بن یونس بزرج
۱۳. حیّان سراج

۳.۲.۷. وکلای امام رضا علیه‌السلام

۱. عبدالرحمن بن حجاج
۲. صفوان بن یحیی
۳. ابراهیم بن سلام نیشابوری
۴. عبدالعزیز بن مهتدی
۵. علی بن مهزیار اهوازی
۶. عبدالله بن جندب
۷. فضل بن سنان
۸. ابوعلی بن راشد
۹. علی بن ریان بن صلت قمی
۱۰. هشام بن ابراهیم عباسی

۳.۲.۷. وکلای امام جواد علیه السلام

۱. عبدالرحمن بن حجاج
۲. زکریا بن آدم
۳. صفوان بن یحیی
۴. محمد بن سنان
۵. عبدالعزیز بن مهتدی
۶. علی بن مهزیار اهوازی
۷. ابو عمرو حدّاء
۸. صالح بن محمد بن سهل
۹. یحیی بن عمران
۱۰. ابراهیم بن محمد همدانی
۱۱. علی بن ریان بن صلت قمی
۱۲. محمد بن فرج
۱۳. ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری



۵.۲.۷. وکلای امام هادی علیه السلام

۱. ایوب بن نوح
۲. جعفر بن سهیل صیقل
۳. علی بن جعفر همانی
۴. فارس بن حاتم قزوینی
۵. علی بن ریان بن صلت قمی
۶. علی بن حسین بن عبد ربّه
۷. ابو علی بن راشد
۸. علی بن مهزیار اهوازی
۹. ابراهیم بن مهزیار اهوازی
۱۰. ابراهیم بن محمد همدانی

۱۱. محمد بن فرج
۱۲. خیران، خادم القراطیسی
۱۳. احمد بن اسحاق قمی
۱۴. عثمان بن سعید عمری

۶.۲.۷. وکلای امام عسکری علیه‌السلام

۱. عثمان بن سعید عمری
۲. محمد بن عثمان عمری
۳. احمد بن اسحاق قمی
۴. محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار قطّان
۵. قاسم بن علاء آذربایجانی
۶. علی بن جعفر همدانی
۷. ابراهیم بن عبده
۸. ایوب بن ناب
۹. حسین بن نصر قمی
۱۰. ابا صدام
۱۱. خیران، خادم قراطیسی
۱۲. ایوب بن نوح
۱۳. عروة بن یحیی دهقان
۱۴. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال بلالی
۱۵. ابراهیم بن مهزیار اهوازی
۱۶. علی بن مهزیار اهوازی
۱۷. ابراهیم بن محمد همدانی
۱۸. محمد بن صالح همدانی
۱۹. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی رازی
۲۰. احمد بن هلالی کرخی عبرتائی
۲۱. محمد بن احمد بن حمّاد مروزی محمودی

۷.۲.۷. وکلای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)

۱. عثمان بن سعید عمری
۲. محمد بن عثمان بن سعید
۳. حسین بن روح نوبختی
۴. علی بن محمد سَمَری
۵. احمد بن اسحاق قمی
۶. محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار قَطَّان
۷. قاسم بن علاء آذربایجانی
۸. حسن بن قاسم بن علاء
۹. حسن بن نصر قمی
۱۰. ابا صدام
۱۱. محمد بن احمد بن حماد مروزی محمودی
۱۲. علی بن ابراهیم بن محمد همدانی
۱۳. محمد بن علی بن ابراهیم همدانی
۱۴. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم همدانی
۱۵. هارون بن عمران همدانی
۱۶. حسین بن هارون بن عمران همدانی
۱۷. عزیز بن زهیر
۱۸. ابوعلی بسطام بن علی
۱۹. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی رازی
۲۰. عاصمی
۲۱. بَسَّامی
۲۲. حاجز بن یزید و شَاء
۲۳. ابو محمد وجنائی
۲۴. مرزبانی حارثی
۲۵. محمد بن علی شلمغانی

۲۶. ابو عبدالله بزوفری
۲۷. ابراهیم بن مهزیار اهوازی
۲۸. محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی
۲۹. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال بلالی
۳۰. احمد بن هلال
۳۱. حسن بن علی، قتیل المعتصم، معروف به سلمه
۳۲. علی بن حسین بن علی طبری
۳۳. محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی
۳۴. ابوجعفر محمد بن احمد زجوجی
۳۵. ابوالقاسم حسن بن احمد وکیل
۳۶. جعفر بن احمد بن متیل
۳۷. ابوجعفر محمد بن علی اسود
۳۸. محمد بن عباس قمی
۳۹. ابوعلی بن همام
۴۰. ابو عبدالله بن محمد کاتب
۴۱. جعفر بن معروف
۴۲. ابو عبدالله باقطنی
۴۳. ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی
۴۴. ابورجاء مصری
۴۵. عمرو اهوازی

۳.۷. معرفی شخصیت و فعالیت‌های باب‌های معصومین علیهم‌السلام

۱.۳.۷. امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

گفته شد که آن جناب در منابع کهن شیعی به عنوان «باب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» معرفی شده است. از معروف‌ترین احادیث نبوی که مُشعر به این معنا است، حدیث شریف: «أنا مدينة العلم و علیٌّ بابها فمن أراد المدينة والحكمة فليأتها من بابها» می‌باشد.^{۴۰} ابو حمزه نیز از امام

باقر علیه السلام نقل کرده که: «إِنَّ عَلِيًّا بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لِي فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ».^{۴۱} تعبیر دیگری هم چون: «یا علی! انت باب الله»^{۴۲} و «انت باب علمي»^{۴۳} و «علی باب علمي»^{۴۴} و «هو باب من ابواب الله»^{۴۵} در روایات عده‌ای وارد شده است.

۲.۳.۷. فَضَّةُ خَادِمَةِ الزَّهْرَاءِ عَلَیْهَا السَّلَامُ

کفعمی از وی با عنوان باب صدیقه کبرائیل علیه السلام یاد کرده است و بنا بر نقل نفحات الانس، وی دارای کراماتی نیز بوده است؛ که البته به خاطر تفرّد این کتاب در نقل برخی کرامات، نمی‌توان به آن اعتماد کرد. به هر حال، با توجه به قُرب زیاد وی به حضرت صدیقه کبری، و نقل کفعمی، احتمال بایّت وی برای آن حضرت، به معنی محرم اسرار آن حضرت بودنش، قوی است. در جریان ایثار و انفاق امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حَسَنین علیهم السلام که منجر به نزول سوره «هل اتی» در شأن آنان شد، فضه خادمه نیز در این ایثار با آنان مشارکت داشت؛ و روشن است که این مقام، مقامی است بس عظیم، که این چنین سوره‌ای در شأن وی نیز نازل شود. چنان‌که روایاتی نیز حاکی از تبخّر وی در قرآن و فقه می‌باشد.^{۴۶}

۳.۳.۷. سلمان فارسی

چنان‌که گذشت، به اتفاق منابع، «سلمان فارسی» به عنوان «باب امیرالمؤمنین علیه السلام» معرفی شده است. وی به عنوان اولین رکن از «ارکان اربعه» از میان صحابه، شمرده شده است. (ارکان اربعه عبارتند از: سلمان، ابوذر، مقداد و عمار.) در فضیلت و جلالت قدر وی همین بس که امام باقر علیه السلام فرمود: «نگوید سلمان فارسی، بلکه بگوید سلمان محمدی علیه السلام! او فردی از ما اهل بیت است». هم‌چنین از امام باقر علیه السلام نقل شده که: «سلمان نیز همچون علی علیه السلام محدّث بود، ولی از ناحیه امام؛ زیرا از ناحیه خدا جز حجت الهی محدّث نمی‌شود!» و نیز از آن جناب نقل شده که: «سلمان از متوسّمین بود؛ و اسم اعظم می‌دانست». روایات متعددی درباره علم وی به امور پنهانی و اسرار ناگفته، نقل شده است؛ از جمله آن‌که: به یکی از اصحاب پیامبر علیه السلام فرمود: «ای فلانی! از آنچه دیشب در

درون خانه‌ات انجام دادی در پیشگاه الهی توبه کن!» و آن فرد قسم یاد کرد که جز خدا احدی از آن کار مطلع نبوده است! و نقل شده که هرگاه شتر مربوط به جنگ جمل را که عایشه در این جنگ بر آن سوار شد و موسوم به «عسکر» بود، می‌دید، اشاره به وقوع این حادثه در آینده می‌کرد! بنا به نقل کثّی از امام صادق (علیه‌السلام)، «سلمان علم اول و علم آخر را درک کرد! و او دریای پایان‌ناپذیر، و از ما اهل بیت (علیهم‌السلام) بود». بنا به نقلی دیگر، هنگامی که «ابوذر» خرق عادت از سلمان مشاهده کرد و هراسان نزد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمد و جریان را باز گفت، آن جناب فرمود: «ای اباذر! اگر از آنچه سلمان می‌داند به تو حدیث گویم، خواهی گفت: خدا قاتل سلمان را بیامرزد! ای اباذر، سلمان باب الله در زمین است؛ هر آن کس که او را شناخت و تصدیق کرد، مؤمن، و هر آن کس که او را منکر شد کافر است؛ سلمان از ما اهل بیت است». و در همین مقوله است کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که: «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله».

فضل بن شاذان نیز در وصف وی گفته است: «در اسلام کسی در میان مردم داناتر و فقیه‌تر از سلمان پدید نیامده است». بنا به روایتی دیگر، سلمان هنگامی که از زمین کربلا و حرورا و بانقیاء و جسر کوفه و کوفه عبور می‌کرد، از حوادث آینده این مکان‌ها خبر داد! وی در خطبه‌ای پس از معرفی خود، چنین گفت: «ای مردم! به من علم زیادی عطا شده است، به نحوی که اگر شما را به کل آنچه از آن آگاهم خبر دهم گروهی خواهند گفت: مجنون است! و گروهی خواهند گفت: خدا قاتل سلمان را بیامرزد! سپس به کلیاتی از حوادث آینده اشاره نمود.^{۴۷} روایات دالّ بر مقام سلمان، فراوانند؛ و از آنچه گذشت، می‌توان به گوشه‌ای از عظمت مقام وی آگاه شد. در بررسی این روایات، صفات یاد شده درباره باب‌های ائمه (علیهم‌السلام) را به خوبی مجسم می‌یابیم؛ چرا که از نظر علم و معرفت و درجات قرب و معنویت در حد اعلا، و از نظر کتمان سرّ نیز آن‌چنان بود که حقایقی را حتی برای ابوذر باز نمی‌گفت! و از نظر بروز خوارق عادات نیز مواردی در منابع حدیثی و رجالی مضبوط و منقول است که بعضاً مورد اشاره قرار گرفت.

۴.۳.۷. قنبر، غلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)

کفعمی وی را پس از سلمان، «باب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)» معرفی کرده است. وی جزو

اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و غلام آن جناب بود، ولی رتبه‌ای عالی در درجات معرفتی و قرب معنوی کسب نمود. بنا به روایت «جعفر بن مؤدّب»، وی از میان تابعان، جزو ارکان برشمرده شده است. بررسی‌های روایی و تاریخی، مثبت این معنی است که وی جزو خواص و از اهل سرّ امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. از این رو بُعدی ندارد که به عنوان بابی برای درک معارف علوی مطرح بوده باشد. میزان معرفت وی به مقامات مولایش «علی بن ابی طالب علیه‌السلام» را می‌توان از پاسخی که به «حجاج بن یوسف ثقفی» در وصف امیرالمؤمنین علیه‌السلام داد استنباط نمود؛ بخشی از سخن وی در پاسخ به پرسش حجاج که پرسید تو کیستی؟ چنین است: «أنا مولى من صَرَبَ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْيَمْعَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا مَوْلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ وَ اكْبَرِ الْمُسْلِمِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ نَوْرِ الْمَجَاهِدِينَ وَ رِئِيسِ الْبَكَائِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ سَرَّاجِ الْمَاضِينَ وَ ضَوْءِ الْقَائِمِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَانِتِينَ وَ لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...». البته برخی، به خاطر مواردی هم چون عدم حضور وی در کربلا، یا معدود روایاتی که نوعی مذمت نسبت به او را در ضمن خود دارد، بایست وی را مورد خدشه قرار داده‌اند. در صورت پذیرش این سخن، می‌توان تعبیر باب نسبت به او را به معنای حاجب و بواب گرفت.^{۴۸}

۵.۳.۷. سفینه ذوالیدین

در تاریخ اهل البيت علیهم‌السلام، وی به عنوان «باب امیرالمؤمنین علیه‌السلام» پس از سلمان معرفی شده است.^{۴۹} در بررسی منابع رجالی، تنها به نام «خرباق اسلمی»، صحابی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌توان برخورد که دارای لقب «ذوالیدین» بوده؛ و او همان کسی است که حدیث «سهو النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» را نقل کرده است!^{۵۰} اطلاعات زیادی درباره وی در دست نیست، چنان که نام «سفینه» نیز برای او نقل نشده است. از سوی دیگر، بنا به نقل ابن شهر آشوب، «قیس بن ورقاء»، ملقب به «سفینه»، باب امام حسن مجتبی علیه‌السلام بوده است؛^{۵۱} که این نام نیز در منابع رجالی موجود نیست! در کتاب «تاریخ اهل البيت علیهم‌السلام»، نیز باب امام مجتبی علیه‌السلام را «قیس بن عبدالرحمن»، ملقب به «سفینه» ذکر کرده است؛^{۵۲} که از این نام نیز اثر و خبری در منابع رجالی یافت نشد. بنابراین، می‌توان چنین استنتاج نمود که فردی ملقب به

«سفینه» به عنوان باب علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) و امام مجتبی (علیه‌السلام) مطرح بوده، ولی درباره نام وی، بین منابع و روایات اتفاق نظر نیست؛ چنان که اطلاعاتی نیز درباره شخصیت او در دست نمی‌باشد.

۶.۳.۷. میثم تمّار

بنا به نقل ابن شهر آشوب، وی و «سفینه» و «رُشید هَجَری» باب امام مجتبی (علیه‌السلام) بوده‌اند.^{۵۳} وی از حواریون و اصحاب خاص امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بوده و از جمله «اصفیاء امیرالمؤمنین» شمرده شده است؛ و از نظر رفعت مقام و جلالت شأن و درجات قرب معنوی، آن‌چنان است که بعضی از رجالیان درباره‌اش گفته‌اند: «اگر بین عصمت و عدالت، مرتبه واسطه‌ای تصوّر شود، او را سزا است!»؛ وی همچنین جزو اصحاب سرّ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دانسته شده است. شیخ طوسی او را جزو اصحاب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) و امام حسین (علیه‌السلام) نیز برشمرده است. بنا به روایت راوندی، وی ابتدا غلام زنی بود، و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) او را خرید و آزاد کرد و نام وی را که پدرش در عجم «میثم» نهاده بود، به وی خبر داد! و لذا موسوم به «میثم» و ملقب به «ابی سالم» شد؛ و حضرت از آینده‌اش به او خبر داد! او به یمن برکات اهل بیت (علیهم‌السلام) توانست از نظر علم و معرفت بدان‌جا رسد که قدرتِ اخبار از برخی امور سرّی و پنهانی به او اعطاء شود؛ از نمونه‌های قابل ذکر، جریانِ خبر دادنش از هلاکت معاویه است! او هنگامی که به همراه عده‌ای در یک روز جمعه در فرات بر کشتی سوار بود، ناگاه بادی وزید؛ وی هنگامی که نظر به آن باد نمود گفت: این باد خبر از مرگ معاویه در این ساعت دارد! در روز جمعه بعد، قاصدی از شام آمده و خبر هلاکت معاویه و بیعت با یزید را آورد و تاریخ مرگش را نیز جمعه قبل عنوان کرد! از قرائن دالّ بر مقامات علمی وی آن‌که، در ملاقاتی که در اواخر عمرش با ابن عباس داشت، چنین عنوان کرد: «آنچه از تفسیر قرآن می‌خواهی، از من پرس که تنزیلش را نزد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) قرائت کرده و تأویلش را نیز از او آموخته‌ام!». بنا بر یک روایت، در ملاقاتی که بین «میثم» و «حبیب بن مظاهر» رخ داد، پس از آن‌که حبیب او را از آینده‌اش خبر داد، میثم نیز حبیب را از آینده‌اش مطلع ساخت! این نقل دالّ بر عظمت مقام علمی و معنوی این دو شهید اسلام و تشیع است.

روایات متعددی حکایت از آن دارند که او به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام از حوادث آینده اش مطلع شد! از جمله آن که «عبدالله بن زیاد» پس از آن که دست‌ها و پاها و زبانش را قطع می‌کند او را دار می‌زند! و حتی چوبه نخلی که او را بر آن به دار خواهند آویخت نیز برایش معین فرمود. تمامی آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود، در زمان عبدالله بن زیاد برای میثم اتفاق افتاد. ^{۵۴}

۷.۳.۷. رشید هجری

وی به اتفاق اقوال، باب امام حسین علیه السلام بوده است. شیخ طوسی وی را جزو اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و امام سجّاد علیه السلام بر شمرده است. ^{۵۵} در جلالت قدر و علو مرتبت علمی و قرب درجات معنوی وی همین بس که امیرالمؤمنین علیه السلام علم بلایا و منایا را به وی آموخت و بر اسرار زیادی مطلع ساخت و به وی فرمود: تو در دنیا و آخرت با منی! از جمله اسراری که آن حضرت به وی آموخت این بود که عبدالله بن زیاد وی را پس از قطع دست‌ها و پاها و زبانش به شهادت خواهد رساند! در دوره امارت عبدالله، هنگامی وی فراخوانده شد و از او خواستند که از امیرالمؤمنین علیه السلام بی‌زاری جوید! از این کار خودداری نمود. از این رو، به دستور عبدالله بن زیاد، دست‌ها و پاهایش را قطع کرده و رها کردند! ولی او با این وصف شروع به بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام کرد؛ و از جمله سخنانش آن بود که برایم قلم و دواتی بیاورید تا آنچه را که تا قیامت اتفاق می‌افتد برایتان بنویسم! از این رو، زبان او را نیز قطع کردند و در همان شب به شهادت واصل شد! امیرالمؤمنین علیه السلام او را «رشید البلایا» می‌خواند؛ شاید از این جهت که علم بلایا و منایا به وی اعطا شده بود و گاهی افراد را از زمان و کیفیت مرگ یا قتلشان مطلع می‌ساخت. ^{۵۶}

۸.۳.۷. زینب کبری علیه السلام

«زینب! ما زینب و ما ادریک ما زینب؟! او عقیله بنی‌هاشم و صدیقه صغرا در علم و حجاب و عفاف و فضایل است و از نظر طهارت درون، تالی تلوی مقام عصمت و بلکه معصوم از هر گناه و زشتی؛ و اگر چنین نبود، امام حسین علیه السلام بخشی از سنگینی بار امامت

را به هنگام بیماری امام سجاده (علیه‌السلام) بر دوش وی نمی‌نهاد؛ و امام سجاده (علیه‌السلام) نیز او را در بیان احکام نیابت خاصه نمی‌داد! بنا به نقل صدوق و مسعودی از حکیمه خاتون، دختر گرامی امام جواد (علیه‌السلام)، امام حسین (علیه‌السلام) زینب کبری (علیه‌السلام) را در ظاهر وصی خود کرد و سپس امام سجاده (علیه‌السلام) نیز آن مخدّره را واسطه در بیان معارف و احکام الهی قرار داد؛ و این کار برای رعایت اصل تستر و تقیه بود. از این رو می‌توان زینب کبرا را برای مدتی باب امام سجاده (علیه‌السلام) دانست.^{۵۷}

۹.۳.۷. یحیی بن اُمّ طویل

بنا به نقل ابن شهر آشوب، وی باب امام سجاده (علیه‌السلام) بوده است.^{۵۸} صاحب کتاب تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام)، او و «ابو خالد کابلی» را باب آن حضرت دانسته است.^{۵۹} او در نقل کُشی نیز جزو حواریان امام سجاده (علیه‌السلام) شمرده شده است.^{۶۰} کُشی در روایتی دیگر از فضل بن شاذان نقل کرده که: در ابتدای امر امامت امام سجاده (علیه‌السلام)، تنها پنج تن همراه آن جناب بودند که عبارتند از: سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن اُمّ طویل، و ابو خالد کابلی.^{۶۱} با توجه به نزدیکی وی به امام سجاده (علیه‌السلام) و در وضع بحرانی آن عصر از خواص آن جناب بوده، می‌توان وی را به عنوان یکی از باب‌ها و انتقال دهندگان علوم و اسرار اهل بیت (علیهم‌السلام) به شیعیانی که اهلیت لازم را داشتند، قلمداد نمود.^{۶۲}

۱۰.۳.۷. ابو خالد کابلی

چنان که گذشت، بنا به نقل کفعمی و کتاب تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام)، وی باب امام سجاده (علیه‌السلام) بوده است. نامش «وردان» و لقبش «کنکر» و از جمله حواریان امام سجاده (علیه‌السلام) بر شمرده شده است؛ و جزو پنج نفر شیعه خالص امام سجاده (علیه‌السلام) بوده که در دوره غربت تشیع پس از حادثه کربلا، به گرد حضرت حلقه زده و بنای جامعه جدید شیعی را بنیان نهادند. وی گاهی با عنایت امام سجاده (علیه‌السلام) موفق به انجام امور خارق عادت می‌شد.^{۶۳}

۱۱.۳.۷. جابر بن یزید جعفی

به اتفاق اقوال، وی باب امام باقر (علیه‌السلام) بوده است. روایات عده‌ای حکایت از آن دارند که

وی از خصیصان و نزدیک‌ترین اصحاب امام باقر (علیه السلام) بوده است. آن حضرت در ابتدای ورود جابر به مدینه، کتابی به او داد و فرمود: «تا وقتی بنی امیه حاکم‌اند اگر آن را نقل کردی ملعونی! و بعد از زوال بنی امیه اگر آن را کتمان کردی ملعونی!»؛ سپس کتاب دیگری به وی داده و فرمود: «اگر چیزی از این کتاب را برای کسی نقل کنی لعنت من و پدرانم بر تو باد!». این امر نشان‌دهنده نهایت قرب وی به آن جناب و اعتماد امام (علیه السلام) به او است در دادن اسراری که افشای آنها نزد هر کسی امکان‌پذیر نبود. از این رو امام باقر (علیه السلام) به وی فرمود: «یا جابر حدیثنا صعب مستصعب... لا یحتمله والله الا نبی مُرسل أو مَلک مقرب أو مؤمن ممتحن...». وی می‌گفت: پنجاه هزار حدیث شنیده و برای احدی نقل نکرده‌ام! و بنا به نقلی دیگر، می‌گفت: نود هزار حدیث از امام باقر (علیه السلام) شنیده‌ام که برای احدی نقل نکرده و نخواهم کرد! و گفته شده که علوم ائمه (علیهم السلام) به چهار نفر رسید: سلمان، جابر بن یزید جعفی، سید، و یونس بن عبدالرحمن! وی روزی به امام باقر (علیه السلام) عرضه داشت که: «فدایت شوم از آنچه از اسرار بر من حدیث کرده و فرموده‌اید برای کسی بازگو نکنم، بارگرانی بر من نهاده‌اید، و گاه چیزی شبیه جنون در قلب خود حس می‌کنم!»؛ امام (علیه السلام) فرمود: «هرگاه چنین شد به صحرا برو و چاله‌ای بکن و سر در آن فرو برده بگو: «حدّثنی محمد بن علی بكذا وكذا!». به یمن بهره‌گیری از منبع فیاض علوم اهل بیت (علیهم السلام)، وی گاهی از امور مخفی و حوادث آینده نیز خبر می‌داد! بنابه نقل کُشی، گروهی از وی خواستند که در بنای مسجدی آنان را یاری دهد؛ وی در پاسخ گفت: «من در بنایی که مرد مؤمنی از آن سقوط کرده و خواهد مُرد، کمک نخواهم کرد!» آن جماعت از نزدش خارج شده و وی را متهم به دروغ و بُخل می‌کردند! فردای آن روز پولشان تمام شد و دست از کار کشیدند و پای بنا لغزید و افتاد و مرد!

روایات دیگری، بروز برخی خوارق عادات از او را نقل کرده‌اند؛ هم‌چون بیرون آوردن انگشتی از فرات با اشاره به آب و بالا آمدن آن، و یا فهم زبان حیوانات، و طی الارض و امثال آن! بنا به نقل کُشی، وی روزی به یکی از شیعیان گفت: «دوست داری اباجعفر امام باقر (علیه السلام) را ببینی؟!» مرد گفت: آری. پس جابر دستی بر چشمان وی کشید و او به سرعتی بالاتر از سرعت باد به مدینه رسید و خود را در مدینه یافت! وی گوید: در این هنگام با خود گفتم: «ای کاش میخی می‌داشتم و بر این جا می‌کوفتم و سال بعد که

برای حج مشرف شدم می‌دیدم که آیا بر جای خود هست یا خیر!؛ در این فکر بودم که ناگاه جابر را مقابل خود دیدم که میخی در دست داشت و به من می‌داد! و جابر که مرا از این صحنه به شدت متعجب و هراسناک دیده بود، گفت: «این فعل عبد با اذن الهی است چه خواهی کرد اگر سید اکبر را ببینی؟»؛ و دیگر او را ندیدم! پس حرکت کردم تا به در خانه امام باقر علیه‌السلام رسیدم که ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می‌فرمود: داخل شو! داخل شدم و جابر را نزد حضرت دیدم!

عنوان «احادیث جابر» در بین راویان، و به خصوص معاصران وی، حاکی از احادیثی بوده که قبول آنها برای افراد عادی دشوار می‌آمده است! از این رو، گاه از ائمه علیهم‌السلام در آن باره سؤال می‌کردند! بنا بر روایتی، «ذریح محاربی» از امام صادق علیه‌السلام به طور مکرر سؤال کرد که با احادیث جابر چه کنم؟ و نهایتاً حضرت در پاسخ فرمود: «رها کن، چرا که اگر به دست افراد پست بیفتد آن را فاش خواهند ساخت!». میزان اعتماد امام باقر علیه‌السلام بر او در کشف اسرار پنهانی، آن‌چنان بود که بنا بر روایت ابن شهر آشوب، آن حضرت وی را داخل در عوالم گوناگون کرده و ملکوت آسمان‌ها و زمین را به وی ارائه نمود! از آن‌جا که او از نزدیک‌ترین اصحاب امام باقر علیه‌السلام محسوب می‌شد، مورد سوء ظن دستگاه خلافت اموی در عصر هشام بن عبد الملک قرار گرفت. اما قبل از آن که دستور هشام مبنی بر دستگیری جابر به مدینه واصل شود، او به راهنمایی امام باقر علیه‌السلام خود را به دیوانگی زد! و بدین ترتیب عمال حکومت اموی از پی‌گیری دستور دستگیری وی منصرف شدند.

با توجه به نکات یاد شده، جای تردیدی در وجود مقام باییت برای وی باقی نمی‌ماند. از همین رو است که همه منابع، وی را «باب امام باقر علیه‌السلام» معرفی کرده‌اند. درباره تاریخ وفات وی، قول معروف، سال ۱۲۸ ق است. با این حساب بایستی مدت چهارده سال از دوران امامت امام صادق علیه‌السلام را نیز درک کرده باشد؛ و لذا می‌توان وی را قبل از «مفضل بن عمر» یا «محمد بن سنان» «باب امام صادق علیه‌السلام» قلمداد نمود.^{۶۴}

۱۲.۳.۷. مفضل بن عمر جعفری

وی بنا به نقل کفعمی و کتاب تاریخ اهل البیت علیهم‌السلام، «باب امام صادق علیه‌السلام»، و بنا به نقل ابن شهر آشوب، «باب امام کاظم علیه‌السلام» بوده است.^{۶۵} شیخ طوسی وی را در عداد وکلای

شایسته امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام برشمرده است.^{۶۶} از برخی روایات کثی نیز وکالت وی برای امام کاظم علیه السلام قابل استفاده است.^{۶۷} درباره وی بین رجالیان وحدت کلمه مشاهده نمی‌شود؛ برخی به دلیل وجود روایاتی در ذمّ وی، و همین‌طور اتهام‌گرایش‌های غلوآمیز به وی، به تضعیف او پرداخته‌اند! گروهی دیگر، با توجه به روایات عدیده‌ای که دلالت بر مدح و جلالت مقام وی دارند، به دفاع از وی و توجیه روایات ذامّه پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد که با توجه به اسناد مقام بایّت و وکالت به او، و روایات عدیده‌ای که دالّ بر مدح و تمجید از وی هستند، می‌توان از دیدگاه مدافعان «مفضّل بن عمر» را تأیید نمود.

بنا به روایت کلینی، امام صادق علیه السلام «مفضّل بن عمر» را مأمور رسیدگی به مشکلات و منازعات شیعیان کرده بود؛ و حتی به او وکالت داده بود که در صورت لزوم، اموالی را نیز در این راه مصرف کند! از جمله، هنگامی که بین «ابوحنیفه سائق الحاج» و داماد (یا پدرزن) وی بر سر میراثی اختلاف افتاد و «مفضّل بن عمر» از قضیه مطلع شد، آنها را به منزلش برد و با دادن چهارصد درهم، بین ایشان صلح برقرار نمود! و سپس گفت: این را از مال خودم ندادم بلکه از مال ابی عبدالله علیه السلام امام صادق علیه السلام است؛ آن جناب مرا مأمور ساخته که اگر نزاعی در بین شیعیان مشاهده نمودم از مال او پرداخت کرده و بین آنان صلح ایجاد کنم.^{۶۸} این روایت، به خوبی دلالت بر قرب و نزدیکی وی با امام ششم علیه السلام دارد، و این که آن جناب وی را امین خود ساخته و برای رفع دعاوی صالح تشخیص داده بود. برخی از روایات نیز مؤید سخن منابعی می‌توانند بود که مقام بایّت را به «مفضل بن عمر» نسبت داده‌اند؛ برای نمونه، بنا به نقل کثی، هنگامی که «ابوالخطّاب» رو به انحراف نهاد، گروهی از شیعیان عراق از امام صادق علیه السلام خواستند که کسی را به آنان معرفی نماید تا در امور دینی و مسایل شرعی خود به وی مراجعه نمایند. آن جناب ضمن معرفی «مفضل بن عمر»، در وصفش فرمود: «همانا مفضل را برای شما نصب کردم، از او بشنوید و بپذیرید؛ چرا که او جز حق را به خدا و من نسبت نمی‌دهد».^{۶۹}

وی مدتی از دوران امامت امام کاظم علیه السلام را نیز درک کرد، و در عصر آن جناب رحلت نمود. بنا به نقل کثی، از «عیسی بن سلیمان»، وی به هنگام بیماری مفضل، به حضور امام کاظم علیه السلام شرفیاب شده و خبر بیماری او را به حضرت ابلاغ نموده و طلب دعا می‌کند؛ و آن جناب در پاسخ می‌فرماید: «خداوند مفضل را رحمت کند، او از محنت و

رنج این دنیا راحت شد!»؛ وی گوید: هنگامی که از نزد امام علیه‌السلام بیرون آمدم به اصحاب حاضر در آن‌جا گفتم که مفضل رحلت نموده است! سپس به سمت کوفه رفته و پس از ورود به آن، خبر رحلت مفضل را در سه روز قبل، یعنی همان روزی که حضرت خبر رحلتش را داد، شنیدم.^{۷۰}

از روایت شیخ طوسی و کشی چنین برمی‌آید که امام کاظم علیه‌السلام، وی را به عنوان وکیل ارشد و تنها واسطه بین خود و سایر وکلا و شیعیان قرار داده بود! شیخ طوسی و کشی از «موسی بن بکر» نقل کرده‌اند که گفته: در مدتی که من در مقام خدمت‌گزاری امام کاظم علیه‌السلام انجام وظیفه می‌کردم، ندیدم چیزی به دست حضرت برسد جز آن که از طریق مفضل بن عمر بود! و چه بسا، کسی چیزی به نزد حضرت می‌آورد و ایشان آن را نمی‌پذیرفت و می‌فرمود آن را به مفضل برسان! شیخ طوسی در روایتی دیگر، از «هشام بن احمر» نقل کرده که گفته: اموالی را به مدینه برای امام کاظم علیه‌السلام حمل کردم، ولی آن حضرت از قبول امتناع کرده و فرمودند: «آنها را باز گردان و به مفضل بن عمر تحویل بده!»؛ پس تمامی آنها را به جعفری برده و بر در خانه مفضل نهادم.^{۷۱}

بعضی از روایاتی که در ذمّ وی وارد شده، ناشی از هم‌نشینی او با برخی افراد پست و هرزه بوده! و بعضی دیگر، به علت ابراز سخنان غلوّ آمیز در حق ائمه هدی علیهم‌السلام؛ ولی بررسی مجموع روایات، حاکی از آن است که هم‌نشینی وی با آن گونه افراد، علاوه بر اهداف ارشادی، اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کرده که در مجموع به صلاح امام علیه‌السلام و شیعیان بوده است؛ و مفضل با وجود آن که به سبب این هم‌نشینی مورد ملامت بزرگان شیعه بوده، ولی با تحمّل این مشکلات، اهداف خاصی را دنبال می‌کرده است! بنا به نقل کشی، هنگامی که تعدادی از کوفیان طی نامه‌ای به امام صادق علیه‌السلام، از مفضل به سبب هم‌نشینی با افراد پست و هرزه شکایت کردند، حضرت برای اثبات هدف واقعی این مجالست‌ها برای شیعیان عیب‌جو، نامه‌ای برای مفضل نگاشته به همراه بزرگانی همچون: زراره، محمد بن مسلم، عبدالله بن بکیر، ابوبصیر، و حجر بن زائده برای او ارسال کردند. هنگامی که مفضل در پیش چشم آنان نامه را باز کرد، در آن نوشته شده بود: فلان چیز و فلان چیز را بخر! و هیچ اشاره‌ای به موضوع مورد نظر نشده بود! سپس مفضل از جمع حاضر خواست که وجه لازم را تهیه کنند! آنها به علت زیادی آن وجه، به

فکر فرو رفته و برخاستند تا در صدد تهیه برآیند! ولی مفضل از آنان خواست که بمانند و نزد وی غذا بخورند! در همان حال به سراغ همان هم نشینانش فرستاد و جریان نامه امام صادق علیه السلام را با آنان در میان نهاد. طولی نکشید که آنان مبلغ دو هزار دینار و ده هزار درهم فراهم کرده و به مفضل دادند! مفضل رو به اصحاب امام صادق علیه السلام کرده و گنت: آیا می خواهید اینها را از نزد خود طرد کنم؟ و تصوّر می کنید که خداوند به نماز و روزه شما نیازمند است؟!^{۷۲} به این ترتیب، امام علیه السلام و مفضل به سران شیعه فهماندند که سر این مجالست ها، هم حصول اهداف ارشادی است، و هم بهره گیری از امکانات جماعتی که به لحاظ مشی خاص خود (به اصطلاح امروزی، لوطی مسلکی)، در صورت لزوم، پشتوانه ای برای نیازمندی های شیعه می توانستند بود. این نقل، علاوه بر بیان برخی از فعالیت های سرّی مفضل، حکایت از میزان نزدیکی و قرب وی به امام صادق علیه السلام دارد؛ و همین نکته، تأییدی است بر قول به بایّت وی برای امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام.

و اما روایاتی که مفضل را به علت گرایش ها و افکار غلو آمیز مورد نکوهش و انتقاد قرار داده اند، قابل حمل بر این معنی هستند که: مفضل گاه به لحاظ شناختی که از جایگاه واقعی ائمه علیهم السلام داشت، به هنگام تحدیث، اقدام به نقل برخی از روایات می نمود که شیعیان و افراد عادی از باور آنها عاجز بوده و قایل به آن را به غلو و عقاید انحرافی متهم می ساختند! به گفته برخی از رجالیان، بسیاری از افکاری که مفضل به سبب ارائه و افشای آنها متهم به غلو می شد، اکنون جزو ضروریات مذهب شیعه محسوب می شود! و چه بسا نفیس اتهام به غلو موجب می شد که افکار غلو آمیز غالیان حقیقی به مفضل نیز نسبت داده شود!^{۷۳}

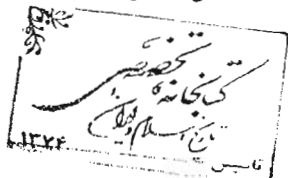
به این ترتیب، می توان دامن این صحابی گران قدر دو امام صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام را از آنچه موجب شده گروهی به سبب آن به تضعیف وی بپردازند، مبرا نمود و وی را به عنوان یکی از صاحبان سرّ این دو امام همام معرفی کرد که نهایت شفقت و ارادت را نسبت به آن بزرگواران اظهار می کرده است.

مرحوم آیه الله خویی ضمن نقل روایات ذامّه و روایات مادحه مفضل، و اسقاط برخی از روایات هر دو گروه، به سبب ضعف سند، در نهایت، با توجه به گروه دیگری از روایات مادحه، وثاقت و جلالت قدر مفضل را نتیجه می گیرد. ضمن آن که ایشان با اشاره

به این نکته که روایات ذامه صرفاً از امام صادق چنین نتیجه می‌گیرند که روایات ذامه به علت و مصلحت خاصی صادر شده‌اند. ایشان سخن نجاشی و ابن غضائری مبنی بر «فاسد المذهب» بودن مفضل را با سخن شیخ مفید متعارض دانسته و قول شیخ مفید را مبنی بر این که مفضل از فقهای صالحین و از خواص امام صادق علیه‌السلام بوده است، بر سخن نجاشی مقدم می‌دانند. ضمن آن که روایات مادحه نیز مؤید و معاضد کلام شیخ مفید هستند. و اما تعبیر «مضطرب الروایة» را نیز که نجاشی درباره مفضل به کار برده است، بر فرض صحت، محلّ به وثاقت او ندانسته‌اند. همین طور این تعبیر نجاشی که: «مفضل مصنفاتی دارد که قابل اعتماد نیست»، نیز مبنی بر قبول فساد مذهب او است که ثابت نشد؛ علاوه بر این که ظاهر کلام نجاشی، آن است که اسناد این مصنفات به مفضل معلوم نیست. آیت‌الله خویی همچنین نسبت‌های «ضعیف، متهافت، مرتفع القول، خطابی، قد زید علیه شی کثیر حمل الغلاة فی حدیثه حملاً عظیماً، لایجوز ان یکتب حدیثه و...» را که ابن غضائری درباره مفضل به کار برده است به دو گونه پاسخ داده‌اند: اولاً، نسبت کتاب موجود به ابن غضائری ثابت نشده است؛ و ثانیاً این نسبت‌ها با توجه به روایات مادحه و تعبیر عالمانی همچون شیخ مفید و شیخ طوسی و دیگران درباره مفضل قابل اثبات نیست.^{۷۴} بنا به روایت کشی، هم امام صادق علیه‌السلام و هم امام کاظم علیه‌السلام وجود این روحیه در مفضل را به نیکی یاد کرده و می‌ستودند. «هشام بن احمر» گوید: روزی در حالی که امام صادق علیه‌السلام در مزرعه‌اش حضور داشت و عرق از سر و روی آن حضرت سرازیر بود، خواستم درباره مفضل از آن جناب سؤال کنم که خود حضرت ابتدا به سخن کرده و فرمود: «نیکو بنده‌ای است مفضل بن عمر!» و این سخن را سی و چند بار تکرار فرموده و ادامه دادند: «او در شفقت همچون پدری است».^{۷۵}

روزی «فیض بن مختار»، به امام صادق علیه‌السلام عرضه داشت: من در کوفه، میان حلقه اصحاب نشسته و حدیث می‌شنوم و گاه دچار تردید می‌شوم؛ و زمانی تردیدم از بین می‌رود که نزد مفضل رفته و او درباره صحت و سقم احادیث قضاوت می‌کند. در این هنگام جانم آرام گرفته و به یقین و اطمینان می‌رسد! امام صادق علیه‌السلام فرمود: «آری او همان گونه است که تو می‌گویی».^{۷۶} امام کاظم علیه‌السلام نیز در راستای تأیید جایگاه «مفضل» به «محمد بن سنان» فرمود: «مفضل محلّ انس و مایه آرامش جان من است»!^{۷۷}

احادیث دیگری نیز در بیان جایگاه والای مفضل در نزد ائمه علیهم السلام موجود است؛ ولی در این جا به آنچه گذشت بسنده می‌کنیم.



۱۳.۳.۷. محمد بن سنان

در منابع رجالی سه نفر به این نام وجود دارد: ۱. ابو جعفر محمد بن سنان زاهری خزاعی؛ ۲. محمد بن سنان بن طریف هاشمی؛ ۳. محمد بن سنان بن عبدالرحمن هاشمی. شخص اخیر مجهول الحال است. دومین نفر، برادر عبدالله بن سنان و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده؛ و اولین نفر بنا به گفته نجاشی، از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام بوده است. روایاتی نیز که در مدح یا ذم «محمد بن سنان» وارد شده، معمولاً بدون ذکر کنیه یا لقب و نسبت خاصی است که تعیین کند کدام یک از سه فرد یادشده مراد است. البته برخی رجالیان همچون مرحوم مامقانی و مرحوم خویی، احتمال وحدت دو نفر اخیر را داده‌اند. اگر این احتمال را بپذیریم، با دو محمد بن سنان مواجهیم: یکی خزاعی زاهری، و دیگری برادر عبدالله بن سنان.^{۷۸}

ابن شهر آشوب محمد بن سنان را به عنوان «باب امام صادق علیه السلام» معرفی کرده است. شیخ طوسی نیز او را در ردیف آن دسته از وکلای ائمه علیهم السلام معرفی کرده که بر منهای امامان علیهم السلام طی طریق نموده و تغییر و تبدیلی در دین خدا و تعالیم اهل بیت علیهم السلام وارد نکردند. سپس به ذکر دو روایت که نشان از جلالت مقام و عظمت شخصیت و جایگاه نیک وی نزد ائمه علیهم السلام دارند، پرداخته است؛ در یک روایت، از «ابوطالب قمی» چنین نقل کرده: «در اواخر عمر شریف امام جواد علیه السلام به محضرش مشرف شدم و شنیدم که می‌فرمود: خداوند به صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم و سعد بن سعد جزای خیر عطا کند. آنان وفاداری خود نسبت به من را اثبات کردند...»؛ و در روایتی دیگر، از «علی بن حسین بن داوود» نقل کرده که: «از امام جواد علیه السلام شنیدم که محمد بن سنان را به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود: خداوند به سبب رضایت من از او راضی باد! او هرگز با من و پدرم مخالفت نکرد.»^{۷۹} کشتی نیز روایتی قریب به این مضامین نقل کرده است. با توجه به تصریح شیخ طوسی به وکالت وی، و همین طور روایت یاد شده که در آن، نام وی در عداد دیگر وکلای ائمه علیهم السلام همچون «صفوان بن یحیی» و «زکریا بن آدم» ذکر شده، تردیدی در

وکالت وی باقی نمی‌ماند؛ و با توجه به تصریح ابن شهر آشوب، باییت وی محرز می‌شود. اما این که وی وکیل یا باب کدام یک از ائمه (علیهم‌السلام) بوده است، نیازمند تبیین است. شیخ طوسی او را از اصحاب امام کاظم (علیه‌السلام) و امام رضا (علیه‌السلام) و امام جواد (علیه‌السلام) برشمرده است.^{۸۰} دو روایت یاد شده نیز حکایت از وکالت وی برای امام جواد (علیه‌السلام) و امام رضا (علیه‌السلام) دارد؛ و روایات دیگری نیز صریح در این معنی هستند. بنا به نقل کشی، وی یک سال پیش از حرکت امام کاظم (علیه‌السلام) به سمت عراق، به حضور حضرت مشرف می‌شود، در حالی که فرزندش علی (علیه‌السلام) نیز در کنارش حضور داشته است. در این ملاقات امام کاظم (علیه‌السلام) ضمن خبر دادن از افرادی که پس از آن جناب امامت فرزندش را انکار خواهند نمود (واقفه)، به محمد بن سنان بشارت می‌دهد که وی امامت فرزندش علی (علیه‌السلام) و امام پس از وی، یعنی امام جواد (علیه‌السلام)، را درک و به این امر معتقد خواهد شد؛ و در ادامه می‌فرماید: «من نام تو را در صحیفه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) یافته‌ام! همانا تو در میان شیعیان ما از برق در شب ظلمانی روشن‌تری!»؛ سپس می‌فرماید: «ای محمد، مفضل محل اُنس و مایه آرامش من است؛ و تو نیز مایه انس و آرامش آن دو (امام رضا (علیه‌السلام) و امام جواد (علیه‌السلام)) خواهی بود».^{۸۱}

این روایت حاکی از آن است که «محمد بن سنان» از خصیصان این سه امام همام و از اصحاب سرّ آنان بوده و دقیقاً همان مقام و جایگاه مفضل، ولی در برهه زمانی بعد، را دارا بوده است. از این رو، احتمال باییت وی برای امام کاظم (علیه‌السلام) پس از «مفضل بن عمر» و برای دو امام رضا (علیه‌السلام) و امام جواد (علیه‌السلام) تقویت می‌شود. این در حالی است که ابن شهر آشوب وی را «باب امام صادق (علیه‌السلام)» قلمداد کرده است؛ به این ترتیب، یا بایستی کلام وی را بر سهو قلم حمل کنیم و یا آن که به دنبال یافتن قراینی برای اثبات معاصرت وی با امام صادق (علیه‌السلام) و باییت وی برای آن جناب باشیم!

علامه مامقانی دو قرینه ذکر کرده بر این که «محمد بن سنان» عصر امامت امام صادق (علیه‌السلام) را درک کرده است. آن دو قرینه، نقل دو روایت از آن حضرت توسط او است: یکی در باب «تلقین محتضر» و دیگری در باب «قضاء در دیات و قصاص» از کتاب تهذیب. اما چنین موردی در این دو باب یافت نشد و در تمامی موارد، وی با یک واسطه از امام صادق (علیه‌السلام) نقل روایت می‌کند.^{۸۲}

از سوی دیگر، شیخ طوسی شخصی به نام «محمد بن سنان» را بدون ذکر لقب و

مشخصات دیگر، جزو اصحاب امام صادق علیه السلام بر شمرده است.^{۸۳} صاحب کتاب «حاوی» نیز استظهار کرده که مراد همو است.^{۸۴} البته معاصرت وی با امام صادق علیه السلام گرچه مورد تصریح کسی نیست، ولی بُعدی نیز ندارد. برخی در این معاصرت از این جهت استبعاد دارند که این امر با عمر طبعی «محمد بن سنان» سازگاری ندارد؛ چرا که وی، بنا به تصریح نجاشی، در سال ۲۲۰ ق رحلت نموده است؛ و این سال با دوره امامت امام صادق علیه السلام (شهادت در سال ۱۴۸ ق) فاصله بسیار دارد. از همین رو است که محقق اردبیلی دو روایت مذکور را که توسط «محمد بن سنان» از امام صادق علیه السلام نقل شده حمل بر ارسال نموده است.^{۸۵} علامه مامقانی در مقام توجیه معاصرت وی با امام صادق علیه السلام و نفی بُعد از آن، چنین تحلیل کرده که بین شهادت امام صادق علیه السلام و رحلت محمد بن سنان ۷۲ سال فاصله است؛ اگر به این ۷۲ سال، ۲۰ سال را نیز اضافه کنیم تا محمد بن سنان برای تشرف و استفاده از محضر امام صادق علیه السلام سنّ و قابلیت لازم را داشته باشد، مجموع عمر وی ۹۲ سال می شود که عمری عادی است! به این ترتیب، بُعدی ندارد که وی چهارتن از ائمه علیهم السلام (از امام صادق علیه السلام تا امام جواد علیه السلام) را درک کرده باشد.

با توجه به این که امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۰ ق به شهادت رسید، این سؤال مطرح می شود که: درگذشت «محمد بن سنان» پیش از شهادت حضرت بوده یا پس از آن؟ در دو روایت یاد شده از شیخ طوسی و کشی، گرچه امام جواد علیه السلام با فعل ماضی از «محمد بن سنان» یاد کرده و تعبیر «فقد و فوالی» یا «رضی الله عنه برضائی عنه فما خالفنی وما خالف أبی قط» را به کار برده است، ولی این دو روایت صریح در آن نیست که این کلام پس از درگذشت «محمد بن سنان» عنوان شده است. علاوه بر آن که، روایاتی صراحت در حیات وی پس از شهادت امام جواد علیه السلام دارند؛ از جمله آنها، روایتی است از «حسین بن سعید»، که در آن، «محمد بن سنان» به بیان درگذشت امام جواد علیه السلام و تاریخ آن پرداخته است. روایت این است: «محمد بن علی علیه السلام در حالی که بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز داشت در روز سه شنبه شش روز از ذی الحجه گذشته (یا از ذی الحجه مانده) در سال ۲۲۰ ق رحلت نمود». قریبه دیگر، روایت کلینی از «محمد بن سنان» است که گوید: «به محضر امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم، فرمود: ای محمد برای آل فرج حادثه ای رخ داده و عمر (بن الفرج) به هلاکت رسیده؛ سپس قریب به ۲۴ مرتبه حمد خدا نمود!» این روایت

حکایت دارد که محمد بن سنان امام هادی (علیه‌السلام) را درک کرده است؛ گرچه لقب و مشخصه دیگری برای وی ذکر نشده تا مشخص شود که مراد، «محمد بن سنان زاهری خزاعی» است! علاوه بر این که مرحوم خوئی از این جهت که موت عُمَر از آل فرج را سال ۲۳۳ ق. می‌داند، نسبت به صحت این رویت تشکیک کرده است؛ هم‌چنین، سند روایت نیز به سبب وجود احمد بن محمد بن عبدالله در آن ضعیف است.

به هر حال، اگر بپذیریم که وی امام هادی (علیه‌السلام) را درک کرده، به ناچار می‌بایست توجیه کنیم که در ششم ذی الحجه سال ۲۲۰ ق امام جواد (علیه‌السلام) به شهادت رسید (بنا بر این که «خَلَوْنَ» را در جمله «لَيْسَتْ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ» را به معنی «مَضَيْنَ» بدانیم و نه به معنی «بَقَيْنَ»! چرا که در صورت دوم، شهادت امام جواد (علیه‌السلام) در ۲۴ ذی الحجه خواهد بود) و «محمد بن سنان» پس از این واقعه، در مدینه با امام هادی (علیه‌السلام) ملاقات کرد و خبر هلاکت «عمر بن فرج» را شنید؛ سپس به کوفه رفت، و این روایت را از قول امام هادی (علیه‌السلام) نقل کرد، و در همان ماه ذی الحجه نیز درگذشت! این توجیه، گرچه عقلاً ممکن است ولی البته خالی از بُعد نیست.^{۸۶}

به هر تقدیر، بنابر پذیرش آنچه گذشت، «محمد بن سنان» می‌تواند پنج تن از ائمه (علیهم‌السلام) را درک کرده باشد! و در این صورت، کلام ابن شهر آشوب مبنی بر باییت وی برای امام صادق (علیه‌السلام) توجیه‌پذیر خواهد بود. گرچه، این استبعاد همچنان به قوت خود باقی است که یک جوان حدوداً بیست ساله چگونه می‌توانسته به عنوان باب امام صادق (علیه‌السلام) مطرح باشد؟ البته بعید نیست ابن شهر آشوب در نقل باییت وی برای امام صادق (علیه‌السلام)، دچار سهو قلم شده باشد؛ چنان که درباره محمد بن عثمان بن سعید عمری نیز چنین چیزی در کلام وی مشاهده می‌شود؛ که خواهد آمد. در هر حال به نظر می‌رسد اصل باییت محمد بن سنان احتمالش قوی است، هرچند نتوانیم آن را برای امام صادق (علیه‌السلام) اثبات کنیم؛ چنان که مرحوم خوئی نیز با توجه به سخن ابن شهر آشوب تردیدی در وجود فردی موسوم به محمد بن سنان که باب امام صادق (علیه‌السلام) بوده است، روا نمی‌دارد؛ ولی معتقد نیست که او همان محمد بن سنان خزاعی زاهری بوده است.

از روایاتی که بر مقامات علمی و معنوی و در نتیجه مقام باییت او دلالت دارند، می‌توان به روایتی که کُشی از «عبدالله بن محمد بن عیسی» معروف به «بنان» نقل کرده

استناد کرد. روایت این است: «گاهی به مسجد کوفه می‌رفتیم و محمد بن سنان را می‌دیدیم که می‌گفت در معضلات نزد من آید و برای حلال و حرام نزد صفوان بن یحیی!»^{۸۷} این نقل حاکی از مقامات معنوی او و ورودش به ساحت اسرار اهل بیت علیهم السلام و غوامض علوم آنان است! نقل بعضی از روایات مربوط به معجزات ائمه علیهم السلام و عجایب صادره از آنان و جایگاه رفیع آنان از سوی «محمد بن سنان»، موجب آن شده بود که برخی وی را متهم به غلو نمایند! این موضوعی است که تعدادی از رجالیان همچون: علامه محمد تقی مجلسی، سید نعمت الله جزایری، مولی وحید بهبهانی، علامه بحر العلوم، سید محسن أعرجی کاظمی، شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی، شیخ عبدالنبی حائری، علامه مامقانی و غیر آنان شدیداً آن را انکار کرده‌اند. علامه محمد تقی مجلسی، پس از نقل تعدادی از روایات وی گوید: «پس ای برادر الهی، با دیده انصاف بنگر در این اخبار، تا ببینی که جز بیان معجزات ائمه علیهم السلام نیستند!» لذا مرحوم مجلسی اول چنین نتیجه می‌گیرد که «محمد بن سنان» جزو اصحاب سرّ ائمه علیهم السلام بوده است و نسبت غلو به وی بی مورد است. مولی وحید بهبهانی نیز نقل اخبار سرّی را دلیل رمی وی به غلو دانسته است؛ علامه بحر العلوم نیز از کسانی است که از وثاقت محمد بن سنان دفاع کرده و در ذیل بیان شرح حال وی، از برخی از عرفا نقل کرده که: برای استعلام حال «محمد بن سنان» تَفَالی به قرآن می‌زند و به این آیه برمی‌خورد که: «أَنَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادَةِ الْعُلَمَاءِ».

نکته دیگری که دلالت بر مقام علمی «محمد بن سنان» و جایگاه رفیع وی نزد راویان بلند مرتبه شیعی دارد، کثرت راویانی است که از وی نقل حدیث کرده‌اند. راویان صاحب نامی همچون: حسین بن سعید اهوازی، حسن بن محبوب، محمد بن حسین بن ابی الخطاب، و احمد بن محمد بن عیسی. فرد اخیر، با آن که وسواس زیادی داشت که اخباری را نقل نکند که ضعیف هستند و یا بوی غلو از آن به مشام می‌رسد (ولذا احمد بن ابی عبدالله برقی را به این اتهام از قم اخراج نمود) ولی با این وجود، روایاتی را از «محمد بن سنان» نقل کرده است. در همین راستا «مولی وحید بهبهانی» مدّعی است که طائفه شیعه، جماعتی پس از جماعتی دیگر، اتفاق بر نقل روایات «محمد بن سنان» داشته‌اند! تا آن که روایاتش به «محمّدون ثلاث» رسیده است و کتب آنان مملوّ از روایات او است!^{۸۸}

۱۴.۳.۷. محمد بن مفضل

کفعمی و خصیبی، شخصی به نام «محمد بن فضل» را به عنوان «باب امام کاظم (علیه‌السلام)» معرفی کرده‌اند.^{۹۰} کتاب تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام)، «محمد بن مفضل» را «باب امام کاظم» دانسته است.^{۹۱} در منابع رجالی، چند نفر به نام «محمد بن فضل» موجود است، ولی سخنی که بایّت را درباره یکی از آنان تأیید کند به چشم نمی‌خورد!^{۹۱} از این رو، همان‌گونه که برخی محققان^{۹۲} احتمال داده‌اند، بعید نیست که «محمد بن مفضل» صحیح باشد و در دو منبع یاد شده، به «محمد بن فضل» تصحیف شده باشد.

در بررسی منابع رجالی به سه نام «محمد بن مفضل» برمی‌خوریم که عبارتند از: محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس بن رمانه اشعری، محمد بن مفضل بن قیس بن رمانه اشعری؛ که احتمالاً همان شخصیت قبلی است و نام ابراهیم توسط تُسَاخ حذف شده؛ و بالاخره، «محمد بن فضل بن عمر».^{۹۳} با توجه به بایّت «مفضل بن عمر»، این احتمال ترجیح دارد که «محمد بن فضل بن عمر» فرزند «مفضل بن عمر» بوده و پس از پدر مقام بایّت را عهده دار شده است. البته این احتمال نیز وجود دارد که صاحب این نام، نه باب امام (علیه‌السلام)، بلکه «بَوَّاب» و «حاجب» بوده است و خلطی بین باب و بَوَّاب صورت گرفته باشد.

۱۵.۳.۷. محمد بن راشد

بنا به نقل ابن شهر آشوب، وی باب امام رضا (علیه‌السلام) بوده است.^{۹۴} در منابع رجالی تنها به نام «محمد بن راشد بصری» برمی‌خوریم که شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) برشمرده^{۹۵} و جزو مجاهیل محسوب است. با توجه به نقل روایتی از «هشام بن ابراهیم» که متضمن خبر دادن از بیماری وی به امام رضا (علیه‌السلام) است، احتمال بقای وی تا عصر امام رضا (علیه‌السلام) تقویت می‌شود.^{۹۶} احتمال یاد شده در مورد «محمد بن فضل»، یعنی خلط بَوَّاب با باب، این جا نیز وجود دارد.

۱۶.۳.۷. عمر بن فرات

کفعمی وی را باب امام رضا (علیه‌السلام) و امام جواد (علیه‌السلام)، و کتاب «تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام)» او را تنها به عنوان باب امام جواد (علیه‌السلام) معرفی کرده است.^{۹۷} شیخ طوسی ضمن برشماری وی در

میان اصحاب امام رضا علیه السلام، درباره اش تعبیر «کاتب بغدادی غالی» را به کار برده است.^{۹۸} البته نسبت غلو از سوی قدما به کسی را نمی توان دلیل ضعف وی دانست؛ چرا که آنچه در آن عصر ملاک غالی بودن محسوب بود، هم اکنون گاهی از ضروریات مذهب تشیع قلمداد می شود.^{۹۹} از این رو، حداقل احتمالی که می توان داد، این که وی بَوَّاب و حاجب این دو امام علیهم السلام بوده است، اگر باب نبوده باشد. آنچه تا حدودی احتمال باییت را تقویت می کند، همین نسبت غلو است که درباره امثال «مفضل بن عمر» و «محمد بن سنان» نیز به کار می رفته است! چه بسا نقل برخی از اسرار ائمه علیهم السلام و روایات دال بر مقامات عالیه آنان، منشأ رمی وی به چنین اتهامی شده است.

۱۷.۳.۷. ابو عمرو، عثمان بن سعید عمری سمان اسدی

وی صحابی خاص و وکیل الوکلا و باب امامین عسکریین علیهم السلام و اولین نایب و سفیر و باب ناحیه مقدسه در عصر غیبت صغری بوده است. جلالت قدر و عظمت مقام و جایگاه والایش نزد سه امام دهم، یازدهم و دوازدهم علیهم السلام به قدری روشن است که رجالیان شیعه نیاز چندانی به بسط کلام پیرامون موقعیت خاص وی ندیده اند؛ «مولی وحید بهیانی» درباره اش گفته است «هُوَ أَجَلُّ وَأَشْهُرُ مِنْ أَنْ يُذْكَرَ».^{۱۰۰} به گفته شیخ طوسی، «عثمان بن سعید» در یازده سالگی به بیت شریف امام هادی علیه السلام وارد شد و در خدمت آن جناب درآمد؛^{۱۰۱} و از آن پس در سلک خواص و اصحاب نزدیک آن بزرگوار قرار گرفت. وی تا آن درجه پیش رفت که آن حضرت در پاسخ «احمد بن اسحاق قمی» که به حضرت عرض نمود: «اگر نتوانم به محضر شما شرفیاب شوم معالم دینم را از چه کسی اخذ کنم؟»؛ فرمود: «از عثمان بن سعید، که مورد اعتماد من است و آنچه بگوید و به تو برساند از جانب من گفته و رسانده است».^{۱۰۲} کتاب «تاریخ اهل البیت علیهم السلام»، خصیصی و طبری ضمن معرفی باب ها، وی را باب امام هادی علیه السلام بر شمرده اند. کفعمی و طبرسی نیز تصریح به باییت وی برای امام هادی و عسکری علیهم السلام نموده اند.^{۱۰۳} روایت کثی مُشعر بر این معنا است که طی ده سال آخر دوران امامت حضرت هادی علیه السلام، «عثمان بن سعید» رهبری سازمان زیرزمینی وکالت را عهده دار بوده است. وی امور داخلی را سازمان می داد و روابط بین مرکز سازمان و شعب آن در نواحی دوردست را تنظیم می کرد؛ برای نمونه، وقتی که

«علی بن عمر»، وکیل قزوین، به سامرا آمد و با «فارس بن حاتم» تماس گرفت تا وجوه شرعی آن ناحیه را تقدیم دارد، اطلاعاتی از طرد فارس از سوی امام در سال ۲۵۰ ق نداشت؛ «عثمان بن سعید» به سرعت افراد خود را برای حفظ وجوه شرعی اعزام کرد و «علی بن عمر» را از تماس با فارس منع نمود.^{۱۰۴}

ابن شهر آشوب وی را به عنوان «باب جواد (علیه‌السلام)» معرفی کرده؛^{۱۰۵} و شاید علامه حلی نیز با الهام از همین قول، او را از اصحاب امام جواد (علیه‌السلام) دانسته است.^{۱۰۶} البته این سخن با آنچه که مورد تصریح شیخ طوسی است، که وی در یازده سالگی وارد بیت امام هادی (علیه‌السلام) شد و در خدمت حضرت قرار گرفت،^{۱۰۷} سازگاری ندارد، و حمل بر سهو قلم و خلط کلام می‌تواند شد.

«عثمان بن سعید»، ملقب به «عمری» بود. در این باره برخی همچون «أبونصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب» که نواده دختری «ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید» است، گفته: «وی اُسدی بود و به لحاظ انتساب به جدش «عمره»، ملقب به «عمری» شده است». گروهی از شیعیان نیز نقل کرده‌اند که امام عسکری (علیه‌السلام) درباره وی فرمود: «نام عثمان و کنیه أبو عمر برای کسی قابل جمع نیست»؛ و لذا فرمود که کنیه «أبو عمر» به «عمری» تغییر کند.^{۱۰۸} اسمعانی نیز نقل کرده که: لقب «عمری» دال بر انتساب به «بنی عمرو بن عامر بن ربیع» و «عمرو بن حرث» و غیر آنها است.^{۱۰۹} دکتر جواد علی که راجک‌وسکی نیز با او هم عقیده است، بر این اعتقاد است که: پدر بزرگ عثمان بن سعید، «عمرو بن حرث صیرفی کوفی» از شیعیان سرشناس کوفه بوده که به قبیله بنی اسد وابسته بوده است و لذا به «اُسدی» معروف شده است.^{۱۱۰} البته دلیل صریحی برای اثبات این ارتباط نسبی بین این دو شخص وجود ندارد.

از دیگر القاب وی، «عسکری» است! چرا که ساکن «عسکر»، یعنی «سرمن رأی» بود؛ همین‌طور القاب «سمان» و «زیات» نیز به وفور درباره‌اش به کار رفته است. شیخ طوسی، سبب این القاب را آن می‌داند که وی به کار تجارت روغن اشتغال داشته است. البته این امر صرفاً جنبه ستر و قالب و ظاهر داشته و حقیقت امر آن بوده که وی کار وکالت را در پوشش روغن فروشی به انجام می‌رسانده است و اموال و نامه‌هایی را که شیعیان به وی تحویل می‌دادند به جهت تقیه و ترس، در ظروف و خیک‌های روغن حمل کرده و به امام (علیه‌السلام) می‌رساند!^{۱۱۱}

پس از شهادت امام هادی علیه السلام وی به خدمت فرزند بزرگوارشان، امام عسکری علیه السلام درآمد و عهده دار اداره سازمان وکالت و نظارت بر کار وکلای آن حضرت شد. شواهد متعددی حاکی از آن است که امام عسکری علیه السلام امور وکلا را به وی احاله می داده است. البته گفته می شود که امام عسکری علیه السلام تنها به تعداد نادری از پیروان خود وکالت «عثمان بن سعید» را اطلاع داده بود.^{۱۱۲} در توقیع شریف آن جناب به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» به وی دستور داده شده که در سامرا قبل از ترک این شهر، حتماً با «عمری» ملاقات کند تا شناسایی بین او و «عمری» حاصل شود؛ حضرت در دنباله این توقیع می فرماید: «هر آنچه که از نواحی مختلف برای ما ارسال می شود، در نهایت امر به دست عمری می رسد تا به ما برساند».^{۱۱۳} این سخن حکایت از آن دارد که نظارت بر کار تمامی وکلا در این عصر به عهده عمری بوده است! و او در حقیقت واسطه آنان با امام علیه السلام محسوب می شده است. این مقام، چیزی جز همان باییت نیست که در مورد «عثمان بن سعید» به طور قطع قابل اثبات است.

بنا به نقل شیخ طوسی، هنگامی که گروهی از شیعیان یمن به سامرا آمدند تا با امام عسکری علیه السلام دیدار کنند و ضمناً وجوه شرعی و اموالی را که به همراه آورده بودند را تحویل دهند، امام علیه السلام خادم خود «بدر»، را فرستادند تا «عثمان بن سعید» را به آن مجلس احضار نماید. پس از ورود «عثمان بن سعید»، حضرت به وی فرمودند: «بروای عثمان، و اموالی را که این یمنی ها آورده اند تحویل بگیر که تو وکیل و مورد اعتماد من در اموال الهی هستی!» هنگامی که جمع حاضر، به کلام حضرت، که مبین جایگاه «عثمان بن سعید» بود، اشاره می کنند، حضرت می فرماید: «آری، شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری، وکیل من و پسرش، محمد، نیز وکیل پسر، مهدی شما است!».^{۱۱۴} از این که آن حضرت خود اقدام به اخذ اموال مذکور نکرده و عثمان بن سعید را مأمور به این کار فرمود، به خوبی می توان فهمید که مراد، تبیین جایگاه وی و تعیین تکلیف شیعیان در این باره و آماده کردن آنان برای اطمینان و اعتماد به عمری و مراجعه به او پس از شهادت آن حضرت و در عصر غیبت صغرا بوده است.

شیخ طوسی ضمن نقلی دیگر، از تعدادی از بزرگان شیعه این چنین آورده که: «ما جمعیاً بر امام عسکری علیه السلام وارد شده و قصد آن داشتیم که درباره حجّت و امام پس از

ایشان سؤال کنیم، در حالی که در آن مجلس چهل تن از شیعیان حضور داشتند. در این حال، عثمان بن سعید برخاست و عرض کرد: یابن رسول الله می‌خواهم درباره چیزی که خودتان بدان آگاه‌ترید سؤال کنم! حضرت فرمود: «بنشین ای عثمان!» ولی عثمان بن سعید با ناراحتی برخاست تا خارج شود! حضرت که چنین دید، فرمود: «کسی خارج نشود!» از این رو احدی بیرون نرفت. بعد از لحظاتی، آن جناب صدا زدند: «ای عثمان!» پس «عثمان بن سعید» بر روی دو پا ایستاد. حضرت فرمود: «آیا بگویم برای چه امری به این جا آمده‌اید؟» عرض کرد: «بلی یابن رسول الله». فرمود: «آمده‌اید تا درباره امام و حجّت پس از من سؤال کنید!» عرض کردند: بلی! در این هنگام طفلی به زیبایی پاره ماه، که شبیه‌ترین مردم به امام عسکری (علیه‌السلام) بود، وارد شد! حضرت فرمود: «این امامتان پس از من و جانشین من بر شما است. از او پیروی و اطاعت کنید و پراکنده نشوید که در دینتان به هلاکت می‌افتید. بدانید که از این پس او را نخواهید دید تا مدتی که عمری از وی بگذرد؛ و از عثمان بن سعید، آنچه می‌گوید بپذیرید و پیرو امر او باشید و کلام او را قبول کنید؛ چرا که او خلیفه امامتان است و کار در دست او است.» ۱۱۵

در این نقل، امام عسکری (علیه‌السلام) همه شیعیان را موظف به تبعیت از «عثمان بن سعید» نمودند و او را به عنوان خلیفه امام (علیه‌السلام) معرفی و استماع کلامش و اطاعت از وی را لازم شمردند. از این جا، ضمن استفاده بایّت او برای امام مهدی (عج)، جایگاه علمی و معرفتی وی نیز به خوبی نمایان می‌شود؛ چرا که خلیفه امام و کسی که پیروی از او واجب است، می‌بایست بیانات و کلماتش حاوی حقایق بوده و باطل بدان آمیخته نباشد؛ و این مقامی است بس بزرگ که برای هر صحابی امامی نیل بدان میسر نبود! از این رو، مقام بایّت برای شخصی همچون «عثمان بن سعید» کاملاً قابل اثبات و پذیرش است. البته نکته‌ای که در این نقل، مبنی بر ناراحتی و غضب «عثمان بن سعید» از کلام امام عسکری (علیه‌السلام) آمده، نیازمند تأمل است، که می‌توان حمل بر این معنی کرد که وی به علت حرص زیاد بر شناسایی امام عصر برای حاضران، اقدام به سؤال از امام (علیه‌السلام) کرد، و امام (علیه‌السلام) نیز شاید به سبب حضور افراد نامحرم و غیر خودی، موقعیت را برای پاسخ مناسب نمی‌دید! لذا وی را امر به نشستن نمود؛ و ناراحتی وی از این بود که می‌ترسید تقیّه امام (علیه‌السلام) موجب اخفای امر جانشین آن حضرت شود! و در حقیقت، این ناراحتی و غضب، نه به خاطر اعتراض بر امام (علیه‌السلام)، بلکه برای امر امامت پس از امام (علیه‌السلام) بوده است.

این توجیهی است که با شخصیت «عثمان بن سعید» سازگاری بیشتری دارد. نکته دیگر در این نقل، جمله امام عسکری علیه السلام است که فرمود: «از این پس، فرزندم مهدی علیه السلام را نخواهید دید تا زمانی که عمری از وی تمام شود»؛ که این را می توان حمل بر اکثر شیعیان حاضر در جلسه کرد؛ چرا که برخی از شیعیان موفق به رؤیت آن جناب شدند.^{۱۱۶}

میزان قُرب «عثمان بن سعید» به بیت امامت و شخص امام عسکری علیه السلام تا حدی بود که آن جناب وی را متکفل برخی از امور شخصی می نمود؛ برای نمونه، بنابر نقل صدوق، پس از ولادت حضرت مهدی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام «عثمان بن سعید» را احضار و به وی دستور دادند که ده هزار رطل نان (هر رطل نصف مَن است، که آن دوازده اوقیه است؛ و هر اوقیه چهل درهم، و رطل در مصر ۴۵۳ گرم است) و ده هزار رطل گوشت خریده و احتمالاً (تردید از راوی است) بر بنی هاشم اتفاق نماید؛ و همین طور، تعدادی گوسفند عقیقه نماید!^{۱۱۷} پس از شهادت امام عسکری علیه السلام نیز وی متولی همه امور مربوط به تغسیل و تحنيط و تکفين و تقير بدن شريف و مطهر آن حضرت بود! و در این امور از جانب امام علیه السلام مأموریت یافته بود. از نظر امامیه، اینها علایمی قطعی است که نشان می دهد عثمان بن سعید، نماینده راستین امام غایب (عج) بوده است.^{۱۱۸}

پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، بنا به وصایت آن جناب، وی عهده دار مقام نیابت خاصه و باییت حضرت مهدی علیه السلام شد.^{۱۱۹} منزلت و مقام شامخ وی در نزد دو امام هادی علیه السلام و عسکری علیه السلام و اشتها وی به جلالت قدر در نزد شیعیان، مانع از آن بود که وی در کار نیابت با مخالفت های جدی مواجه شود؛ ظاهراً تمامی شیعیان، به جز معدودی از مدعیان دروغین باییت، همچون: محمد بن نصیر و ابو محمد شریعی،^{۱۲۰} وی را به عنوان نایب و باب حضرت حجت علیه السلام پذیرفته بودند. برخی از وکلا نیز که در صحت نیابت وی و لزوم پرداخت وجه شرعی به او تردیدی داشتند، با رؤیت خوارق عادات به دست سفیر اول و با تدابیر وکلای دیگر و امام عصر علیه السلام تردیدشان مرتفع گردید.^{۱۲۱} در هر صورت، وکلایی که نسبت به جناب «عثمان بن سعید» راه اطاعت در پیش گرفتند، در سمت خود تنفیذ و مجاز به ادامه کار وکالت شدند.^{۱۲۲}

نکته مهم درباره این دوره، انتقال پایگاه نیابت از سامرا به بغداد است! سامرا که تا پایان حیات امام عسکری علیه السلام، مرکز رهبری فعالیت وکلا بود، پس از شروع عصر غیبت صغرا،

این مرکزیت را از دست داد و بنا به مصالحی، بغداد به عنوان «دار النیابة» برگزیده شد و «عثمان بن سعید» و دستیارانش، در بغداد به فعالیت مشغول شدند. این انتقال، در ملاقاتی که هیأت اعزامی از سوی قمی‌ها به سامرا با امام عصر (علیه‌السلام) داشتند، به اطلاع آنان و سپس سایر شیعیان رسانده شد.^{۱۲۳}

«عثمان بن سعید»، در دوره نیابتش اقدامات مهمی در جهت اثبات وجود و امامت حضرت مهدی (علیه‌السلام) و نیابت خودش انجام داد. او برجستگان امامیه از اعضای سازمان وکالت را قانع کرد که امام دوازدهم (علیه‌السلام) برای محفوظ ماندن از دست دشمنان در پس پرده غیبت به سر می‌برد.^{۱۲۴} به نظر می‌رسد که موقعیت ممتاز او و رهبری سازمان در عصر عسکری (علیه‌السلام) وکلا را به قبول دعوی وی و پیروی از دستوراتش واداشته باشد.

به گفته طبرسی، شیعیان بر اثر مشاهده معجزات و خوارق عادات از سوی نواب اربعه، به نیابتشان معتقد شده و قولشان را می‌پذیرفتند!^{۱۲۵} در دوران نیابت «عثمان بن سعید»، توقیعات ناحیه مقدسه همواره از طریق وی خارج و به شیعیان ابلاغ می‌شد.^{۱۲۶} متأسفانه، منابع روایی و تاریخی، گزارشات تفصیلی و دقیقی درباره فعالیت‌های سفیر و نایب اول ناحیه مقدسه به دست نداده‌اند! این امر می‌تواند ناشی از وضعیت خفقان‌آمیز اوایل عصر غیبت صغرا بوده باشد، که اقتضا می‌کرد فعالیت‌های سفیر در نهایت سرّیت و کتمان و تقیه و پنهان‌کاری صورت گیرد. از این رو است که علمای امامیه، همچون: کلینی، عبدالله بن جعفر حمیری، سعد اشعری، و حسن بن موسی نوبختی به ندرت به ذکر اسامی وکلا پرداخته و یا از فعالیت‌ها و روابطشان با یکدیگر سخن گفته‌اند! در عین حال، آنان به بخشی از فعالیت‌های ایشان که توجه حاکمیت را جلب نمی‌کرد، اشاره کرده‌اند. در سال‌های پس از رحلت امام عسکری (علیه‌السلام)، حکومت عباسی شدیداً در پی کشف خبر و اثری از وجود فرزند امام عسکری (علیه‌السلام) بود و در این راه حتی از حبس و کنترل یکی از کنیزان آن حضرت که مظنون به حمل داشتن بود، دریغ نورزید!^{۱۲۷}

امامیه بیشتر اطلاعات خود را درباره فعالیت‌های چهار سفیر، از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل می‌کنند. شیخ طوسی نیز عمدتاً به دو اثر قدیمی، که از بین رفته، تکیه دارد. آن دو اثر عبارتند از: کتاب «فی اخبار ابی عمرو و ابی جعفر عمری»، تألیف «ابن برینه کاتب»، پسر نوه دختری سفیر دوم، و کتاب «اخبار الوکلا الاربعة»، تألیف «احمد بن

نوح». متأسفانه، اثر طوسی و دیگر آثار، همان گونه که گفته شد، تفصیلات کمی درباره زندگی نخستین سفیر ارائه می دهند!^{۱۲۸} سکوت منابع درباره جزئیات مربوط به «عثمان بن سعید عمری» حتی شامل تاریخ ولادت و وفات وی نیز می شود! از این رو درباره تاریخ وفات وی، تنها می توان حدس هایی زد. برخی خواسته اند از طریق «احمد بن هلال کرخی» - که به تصریح نجاشی در سال ۲۶۷ ق درگذشت - تاریخ احتمالی رحلت سفیر اول را تعیین کنند؛ با این بیان که: بنا به نقل شیخ طوسی، وی از جمله معارضان با سفارت سفیر دوم، «محمد بن عثمان» بوده است. از این رو سفارت سفیر دوم می بایست قبل از سال ۲۶۷ ق شروع شده باشد؛ و اگر مدتی را نیز برای تحقق معارضه مورد اشاره لحاظ کنیم، می بایست در حدود سال ۲۶۵ ق، سفیر اول درگذشته و سفیر دوم به جای وی نشسته باشد.^{۱۲۹} گرچه این سخن، کلامی به جا و نیکو است، ولی با توجه به قرینه ای دیگر در می یابیم که دوران سفارت سفیر اول، محدود به یک تا دو سال اول عصر غیبت صغرا بوده است! آن قرینه این است که: «احمد بن محمد دینوری» یک یا دو سال پس از شهادت امام عسکری علیه السلام از سوی شیعیان «دینور» مأمور به تحقیق پیرامون جانشین امام عسکری علیه السلام و تحویل اموال و وجوه شرعی به او می شود. وی پس از آمدن به بغداد و برخورد با برخی از مدعیان دروغین نیابت، موفق به ملاقات با «ابوجعفر عمری» می شود که به تصریح دینوری، وی نیز مدعی نیابت بوده است.^{۱۳۰} با توجه به این که، «ابوجعفر»، کنیه سفیر دوم، «محمد بن عثمان بن سعید»، بوده است و در نقل مزبور، آمدن «دینوری» به نزد وی، تحدید به یک یا دو سال پس از شهادت امام عسکری علیه السلام شده است؛ می توان چنین نتیجه گرفت که «عثمان بن سعید» تنها در یک تا دو سال ابتدای عصر غیبت صغرا، عهده دار مقام نیابت بوده و در حقیقت، راه را برای آمادگی شیعه به مراجعه نزد باب ها و ثواب، به جای مراجعه به امام علیه السلام، باز کرده است! به هر حال، اگر مراد از «ابوجعفر» در این نقل، سفیر دوم باشد، نتیجه مذکور به دست می آید؛ مگر آن که، مراد از این کنیه را سفیر اول بدانیم، و یا در کلام «دینوری» و این نقل، احتمال خلط و اشتباه را منتفی ندانیم! تا آن جا که منابع گزارش کرده اند^{۱۳۱} از جمله فعالیت های وی، سعی در اخفای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و حتی ممانعت از انتشار نام شریف آن حضرت بود! وی شیعیان را از پرسش درباره نام امام منع می کرد! شاید سکوت امام عسکری علیه السلام درباره

جانشین خود، و وصیت آن حضرت که ما ترک خود را به مادرش بخشید و او را وصی خود نمود،^{۱۳۱} کارگزاران حکومت عباسی را متقاعد ساخته باشد که امامیه دیگر امامی ندارند و بنابراین، هر فعالیتی از ناحیه ایشان بی اثر است!^{۱۳۲}

از این رو، به سبب اخفای هر چه بیشتر وجود حضرت مهدی (علیه‌السلام) سفیر اول برای ارتباط با امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه) و پیروان آن حضرت آزادی محدودی داشت. جملات زیر که منسوب به سفیر است، شاهدی بر این موضوع است:

«خلیفه چنین می‌اندیشد که أبو محمد، امام عسکری (علیه‌السلام)، بدون فرزند از دنیا رفته است؛ از این رو، ماترک او تقسیم شد و به کسی اعطا گردید که هیچ حقی نسبت به آن نداشت، ولی او (امام دوازدهم (علیه‌السلام)) ساکت ماند. وکلای او، فعالیت‌های آن حضرت را بدون واهمه از توقف آن در نتیجه تفتیش، هدایت می‌کنند؛ ولی اگر نام او [امام] مشخص شود [اعضای حکومت] در جستجوی [جایگاه] او برمی‌آیند! بنابراین تو را به خدا قسم، از نام او پرسش مکن!».^{۱۳۳}

سفیر اول در بغداد به کمک برخی از دستیاران مبرزش، همچون «احمد بن اسحاق اشعری قمی» و «محمد بن احمد بن جعفر قطان» و «حاجز بن یزید و شاء»، امور سازمان وکالت را رهبری می‌کرد. بدین ترتیب، وی بایستی امور سازمان را در شهرهای بزرگی همچون: مدائن، کوفه، واسط، بصره و اهواز، مستقیماً سرپرستی نموده باشد. درباره چگونگی رهبری امور سازمان در ناحیه حجاز توسط سفیر، در منابع سخن زیادی گفته نشده است؛ ولی بسیار محتمل است که وکلا، مراسم حج را به عنوان ابزار ارتباطی خود به کار می‌گرفته‌اند؛ و احتمالاً سفیر از غلامان و افراد عادی برای ارتباط با حجاز بهره می‌گرفته است تا توجه مقامات دولتی برانگیخته نشود! وکلای مصر، دستورات وکلای حجاز را، به ویژه با عنایت به تماس آنان با مرکز سفارت در عراق، دنبال می‌کردند. در یمن نیز کارگزارانی در خدمت سازمان وکالت بودند که در تماس با سفیر اول قرار داشتند. ارتباطات سفیر با مناطق مختلف ایران، همچون: آذربایجان، قم، دینور، ری و خراسان نیز برقرار بود.^{۱۳۴}

«عثمان بن سعید عمری» پس از عمری خدمات خالصانه به نظام وکالت و رهبری آن، و هدایت فعالیت‌های وکلا و ایفای نقش دستیاری و معاونت برای سه امام هادی (علیه‌السلام)، عسکری (علیه‌السلام) و مهدی (عجل الله تعالی فرجه) سرانجام دعوت حق را لبیک گفت و

رهبری امور سازمان را به امر امام دوازدهم علیه السلام به فرزندش محمد واگذار نمود.^{۱۳۵} چنان که گذشت، درباره تاریخ وفات او، هم چون ولادتش، ابهام وجود دارد و هیچ کس، علی رغم نقش مهم وی در اداره سازمان وکالت، تصریحی به تاریخ وفاتش ننموده است! مورخین متأخر کوشیده‌اند تا تاریخ‌هایی را ارائه دهند؛ از جمله «هاشم معروف الحسنی» می‌نویسد: سفارت عثمان بن سعید تا سال ۲۶۵ ق ادامه داشته است.^{۱۳۶} اما وی هیچ مأخذی را به عنوان مستند سخنش ذکر نمی‌کند! بعید نیست که او نیز شبیه استدلالی را که «محمد صدر» دارد، عنوان نماید؛ گفته شد که وی، معارضه «احمد بن هلال کرخی» با سفیر دوم را با توجه به تاریخ وفات او (سال ۲۶۷ ق)، دلیل بر آن گرفته که سفیر اول قاعدتاً بایستی تا سال ۲۶۵ ق ادامه فعالیت داده باشد.^{۱۳۷}

دکتر جواد علی تاریخ وفات وی را سال ۲۸۰ ق عنوان کرده است!^{۱۳۸} وی در این نظر، بر روایت شیخ طوسی از «محمد بن همام» تکیه کرده است. در این روایت، به نقل از «محمد بن همام» چنین آمده است: «در سال ۲۸۰ ق» «محمد بن حمویة بن عبدالعزیز» مرا حدیث کرد از «محمد بن ابراهیم بن مهزیار»، که بعد از وفات «أبی عمرو» این توقع خارج شد که: پسر (محمد بن عثمان) که خدای محفوظش دارد، و همواره مورد اعتماد ما در زمان حیات پدرش - رضی الله عنه وارضاه و نصّر وجهه - بوده و نزد ما به منزله پدر و جانشین او است، و طبق فرمان ما فرمان می‌دهد و عمل می‌کند، خداوند امورش را کفایت نماید؛ و از وی پیروی کن و جایگاهش را در نزد ما بشناس». ^{۱۳۹}

همان گونه که روشن است، تاریخ یاد شده (سال ۲۸۰ ق) نه تاریخ وفات سفیر اول، بلکه تاریخ نقل این حدیث توسط «محمد بن حمویة» به «محمد بن همام» است! ما قبلاً از نقل «احمد بن محمد دینوری» چنین استظهار کردیم که وفات سفیر اول می‌بایست در یکی، دو سال اول دوره غیبت صغرا بوده باشد؛ چرا که طبق این نقل، وی یک یا دو سال پس از رحلت امام عسکری علیه السلام برای شناخت باب امام عصر علیه السلام راهی بغداد می‌شود و با دعوی سفارت توسط «ابوجعفر عمری»، لقب «محمد بن عثمان»، مواجه می‌شود؛^{۱۴۰} پس بایستی سفیر اول تا این زمان رحلت ننموده باشد!

«عثمان بن سعید» پس از رحلت، توسط فرزندش محمد، تغسیل و تکفین و در شهر محل اقامتش، بغداد، تدفین گشت. بنا به نقل شیخ طوسی از «ابن بُرینه»، قبر «عثمان بن

سعید» در قسمت غربی بغداد در «مسجد درب» واقع است. این مسجد، نام خود را از موقعیت جغرافیایی خود در «درب جبلة» که خیابانی منشعب از خیابان «میدان» است، اخذ کرده است. گرچه بنا برگفته «ابن برینه»، محل قبر در سمت غربی بغداد قرار داشته، لکن امروزه قبری در مسجدی واقع در خیابانی که به چهارراه میدان در سمت شرقی بغداد ختم می‌شود، قرار دارد! امامیه معتقدند که این قبر مربوط به «عثمان بن سعید» است. ۱۴۱

شیخ طوسی ضمن تأیید سخن «ابن بُرینه» اظهار می‌دارد که: من قبر «عثمان بن سعید» را در محل یاد شده مشاهده کردم، در حالی که در مقابل آن دیواری بنا کرده بودند که همان محراب مسجد بود؛ و در کنار آن دیوار، دری است که از طریق آن، می‌توان به اتاق تنگ و تاریکی که قبر در آن واقع است، وارد شد؛ و ما همواره داخل این مکان شده و او را به طور آشکار زیارت می‌کردیم! و این حالت از زمان ورودم به بغداد، در سال ۴۰۸ ق تا سال چهارصد و سی اندی ادامه داشت. سپس آن دیوار را «ابومنصور محمد بن فرج» که ریاست امور بغداد را عهده‌دار بود، خراب کرد و قبر را ظاهر گردانید، و صندوقی نیز بر روی آن قرار داد؛ و سقفی نیز روی آن محل قرار دارد و هر کس بخواهد، می‌تواند برای زیارت داخل شود؛ و همسایگان قبر در آن محله، با زیارت قبر متبرک شده و معتقدند که قبر متعلق به مردی از صلحا است، و برخی معتقدند که قبر دایه حسین علیه‌السلام است! و حقیقت مطلب را واقف نیستند، و این قبر تا به امروز (سال ۴۴۷ ق) به همان صورت باقی است. ۱۴۲

پس از رحلت سفیر اول، فرزندش محمد، به امر ناحیه مقدّسه، عهده‌دار مقام نیابت شد و در همین هنگام، توقیع ناحیه مقدّسه در تعزیت وی به سبب رحلت پدرش صادر گردید که در بخشی از آن چنین آمده بود:

«انا لله وانا اليه راجعون، تسلیم امر الهی و راضی به قضای اویم؛ پدرت با سعادت زیست و ستوده رحلت نمود، خدای رحمتش کناد و به اولیا و موالیش ملحق نماید. او همواره سعی در امتثال امر الهی و هر آنچه مُقَرَّب به او و اولیایش می‌باشد، بود؛ خداوند او را شاد و خُنُک دل سازد و از لغزشش درگذرد. خداوند ثواب و اجر تو را عظیم و در قبال این مصیبت به تو احسان فرماید. تو و ما، هر دو مبتلا به این مصیبت شدیم و فراق او ما را نیز هم‌چون تو

نگران ساخت! خداوند او را در جایگاه جدیدش شاد نماید. از کمال سعادت او آن بود که فرزندی همچون تو وی را نصیب گشت تا پس از او جانشین وی شود و برای او طلب رحمت کند. و من حمد خدا می‌کنم، چرا که دل‌ها به خاطر جایگاه تو و آنچه خدای به تو ارزانی داشته و نزد تو قرار داده آسوده است. خداوند تو را یاری و موفق و تقویت نماید و ولی و حافظ و کفایت‌کننده‌ات باشد». ۱۴۳

۱۸.۳.۷. أبو جعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمری اسدی کوفی

وی فرزند سفیر اول، و دومین سفیر و باب ناحیه مقدسه مهدویه در عصر غیبت صغرا بود. ابن شهر آشوب وی را به عنوان بواب امام هادی (ع) و پدرش را باب امام جواد (ع) معرفی کرده است! ۱۴۴ قبلاً گفتیم که با توجه به نقل شیخ طوسی مبنی بر ورود «عثمان بن سعید» در سنّ یازده سالگی به بیت امام هادی (ع) ۱۴۵، احتمال باییت پدر برای امام جواد (ع) و باییت پسر برای امام هادی (ع) منتفی است؛ و آنچه مورد تصریح شیخ طوسی و غیر او است، این است که وی در زمان امام عسکری (ع) به عنوان دستیار پدر در خدمت سازمان وکالت بوده است؛ ۱۴۶ اما دلیلی برای وکالت وی در عصر امام هادی (ع) در دست نداریم. شیخ طوسی و به تبع وی، برخی دیگر همچون علامه، حلی، ضمن اشاره به شرح حال وی، دوران نیابت او را حدود پنجاه سال ذکر کرده‌اند. ۱۴۷ این سخن، با توجه به این که نیابت وی برای امام عصر (ع)، از دهه دویست و شصت هجری شروع شده و در سال ۳۰۵ ق پایان یافته، در صورتی قابل قبول است که مراد علامه را اعم از دوره غیبت و دوره امامت امام عسکری (ع) بدانیم. بنابراین اگر وی در سال شروع امامت امام عسکری (ع)، یعنی ۲۵۴ ق به وکالت مشغول شده باشد، تا سال ۳۰۵ ق چیزی حدود پنجاه سال عهده‌دار وکالت بوده است. البته این بدان معنی نیست که وکالت وی برای امام هادی (ع) را به کلی منکر شویم؛ اما با توجه به سنّ او، نایبستی مدت زیادی عهده‌دار وکالت برای امام هادی (ع) بوده باشد. اگر پدر وی در اوایل دوران امامت امام هادی (ع) وارد بیت آن حضرت شده باشد، بایستی بین سال‌های ۲۲۰ تا ۲۲۵ هجری، در حالی که یازده ساله بوده، به خدمت حضرت هادی (ع) درآمده باشد. بنابراین ولادت فرزندش محمد، قاعدتاً بایستی در دهه ۲۳۰ هجری رخ داده باشد؛ و این، بدان معنی

است که سنّ وی به هنگام شهادت امام هادی (علیه‌السلام)، حدود بیست الی بیست و پنج سال بوده است. از این رو گرچه احتمال وکالت وی برای امام هادی (علیه‌السلام) منتفی نیست، ولی احتمال بایّت او برای آن حضرت ضعیف است.

به هر حال، تردیدی بین دانشمندان و راویان و مورخان شیعی نیست که وی دومین سفیر و باب ناحیه مقدّسه در عصر غیبت صغرا بوده و بیشترین دوران نیابت را نسبت به سه سفیر دیگر به خود اختصاص داده است؛ و عصر نیابت او، از حسّاس‌ترین اعصار دوره غیبت صغرا بوده است. تاریخ شروع سفارت وی از این رو نامشخص است که در روایات تاریخی، تصریحی نسبت به تاریخ رحلت پدر گران‌قدرش صورت نگرفته است؛ ولی طبق استظهاری که گذشت، سفارت و نیابت وی بایستی در همان سالیان اولیه غیبت صغری شروع شده باشد.

برخی شواهد حاکی از آن است که وی نیز همچون پدر، به ظاهر به شغل روغن فروشی اشتغال داشته است! از این رو، لقب «سمّان» برای او نیز به کار رفته است.^{۱۴۸} همان‌گونه که در مورد پدرش آمده است، اشتغال به این کار، تنها به جهت ایجاد پوششی برای فعالیت‌های مربوط به وکالت و سفارت بوده است.

انتصاب وی به سمت سفارت ناحیه مقدّسه قبلاً توسط امام عسکری (علیه‌السلام) به اطلاع خواص از شیعیان رسانده شده بود؛ قبلاً گذشت که آن جناب در جمع شیعیان یمنی فرمود: «آگاه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من، و پسرش محمد، وکیل پسر مهدی شما است».^{۱۴۹} عثمان بن سعید نیز قبل از وفات، این مسأله را برای سران شیعه بازگو نمود.^{۱۵۰} در توقیع تعزیتی که از سوی ناحیه مقدّسه خطاب به وی، به مناسبت درگذشت سفیر اول، صادر شد در عبارات مختلف، جانشینی وی به جای پدرش، مورد تصریح قرار گرفته است.^{۱۵۱} در توقیع ناحیه مقدّسه به «اسحاق بن یعقوب» و «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» نیز وی مورد توثیق واقع شده و بر جانشینی‌اش به جای پدر تصریح شده است.^{۱۵۲}

او پس از شروع به کار نیابت، همچون پدر توقیعات ناحیه مقدّسه را به همان خط زمان پدرش عرضه می‌کرد.^{۱۵۳} با توجه به جایگاه ارزش‌مند و موقعیت ممتاز وی نزد امام عسکری (علیه‌السلام) و حضرت مهدی (علیه‌السلام) تردیدی برای سران شیعه وجود نداشت که وی در دعوی نیابت و بایّت صادق است. گفتاری که نواده دختری وی، «هبة الله بن محمد بن

بنت‌ام کلثوم، بنت ابی جعفر العمری» درباره وی دارد، مؤید این سخن است. وی در وصف ابوجعفر و جایگاهش نزد شیعیان گفته است: «شیعه همواره معتقد به عدالت عثمان بن سعید و پسرش بودند. پس از وفات پدر، پسر عهده‌دار تغسیل و تجهیز وی شد و امور نیابت به او محوّل گشت و شیعه به دلیل تصریح امام عسکری علیه السلام به رجوع نزد وی و تصریح پدرش، تردیدی در این امر نداشتند؛ و توقیعات به همان خط زمان پدرش خارج می‌شد، و شیعه جز او را به عنوان «نیابت» نمی‌شناخت؛ و معجزات امام به دست او ظاهر می‌شد.»^{۱۵۴} البته این همه، بدان معنی نیست که هیچ معارضی در برابر نیابت او نبوده است؛ چرا که برخی از بیمار دلان و مدعیان دروغین بایّت که بایّت وی را معارض مدّعی خود می‌انگاشتند، به مخالفت با او پرداختند؛ که از جمله آنان می‌توان به: محمد بن نصیر، احمد بن هلال کرخی، محمد بن علی بن بلال، ابومحمد شریعی، ابوبکر محمد بن عثمان بغدادی، و ابودلف مجنون اشاره کرد؛^{۱۵۵} که در فصلی مجزّا درباره آنان بیشتر سخن خواهیم گفت.

چنان که گذشت، دوره نیابت وی طولانی‌ترین دوره نیابت در عصر غیبت صغرا است. به همین دلیل وی نسبت به پدرش و دو سفیر دیگر با مشکلات زیادتری مواجه بوده است؛ مشکلاتی همچون کثرت معارضین، مواجهه با شدت خفقان و اختناق در عصر برخی از خلفای عباسی و سایر مشکلات ناشی از رهبری شیعیان و سازمان عظیم وکالت در شرایط سخت آن روزگار. از سوی دیگر، طول مدت سفارت وی موجب آن شده که غالب توقیعات صادره از سوی ناحیه مقدّسه به واسطه وی به دست شیعیان برسد^{۱۵۶} و در زمان سفارت او خدمات زیادی به عالم تشیّع عرضه گردد.

گفتیم که سفیر اول از طریق سه تن دستیار در بغداد، امور سازمان در نقاط مختلف شیعه‌نشین را اداره می‌کرد. بنا به تصریح شیخ طوسی، پس از انتقال سفارت به سفیر دوم، تعداد دستیاران او به ده تن افزایش یافت. این امر از آن جهت است که وی در دوران سفارتش با افزایش مسئولیت مواجه بوده است. شیخ طوسی از میان این ده تن، تنها به نام «حسین بن روح نوبختی» که بعداً جانشین سفیر دوم شد، اشاره می‌کند؛ ولی به احتمال زیاد، سه دستیار سفیر اول، یعنی «احمد بن اسحاق اشعری قمی» و «محمد بن احمد بن جعفر قطّان» و «حاجز بن یزید وّشاء» از جمله این ده تن بوده‌اند؛ زیرا هر سه در

عصر سفیر دوم در خدمت سازمان وکالت بوده و وی با آنها در تماس مستقیم قرار داشته است.^{۱۵۷} شیخ طوسی ضمن نقل دو روایت درباره وصیت آخر سفیر دوم، به اسامی وکلای برجسته آن زمان تصریح کرده است که عبارتند از: أبوعلی بن همام، ابو عبدالله بن محمد کاتب، ابو عبدالله باقطنی، أبوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبدالله و جناء و جعفر بن احمد بن متیل. این دو روایت، هم اسامی وکلای ارشد بغداد را در حدود سال‌های ۳۰۴-۳۰۵ ق آشکار می‌سازد، و هم بر وفات «احمد بن اسحاق»، «حاجز» و «قطان» که از زمان نخستین سفیر در بغداد بوده‌اند، دلالت دارد. همچنین بیانگر این نکته است که بعضی از وکلا از زمان نخستین سفیر هنوز زنده بوده و به درجات والا نیز ارتقا یافته بودند! از این میان، «باقطنی» و «جناء» را می‌توان نام برد.^{۱۵۸}

ابوجعفر عمری غیر از وکلای بغداد، وکلای دیگری نیز در استان‌های مختلف داشت که واسطه بین شیعیان و امام دوازدهم (ع) در استفتائات شرعی و جمع وجوه مالی بودند. وی روابط سری گسترده‌ای با وکلای خود داشت و با آنها در قرای مختلف بغداد دیدار می‌کرد! در دوران خلیفه، معتضد عباسی، وکلای استان‌های دوردست مانند قم، با سفیر دوم تماس می‌گرفتند و از طریق بازرگانانی که اطلاعاتی از رابطه بین ابوجعفر به عنوان سفیر دوم و فرستادگان کالا نداشتند، پول و کالا برای وی می‌فرستادند! بازرگانان نیز به این تصور که این ارتباط صرفاً تجاری است اموال را به بغداد حمل می‌کردند.^{۱۵۹}

روابط ابوجعفر عمری با وکلا کاملاً سری و حساب شده بود؛ به نحوی که هیچ ردپایی به جای نمی‌نهاد! بنا به گزارش شیخ صدوق، در یک مورد، سفیر دوم محل ملاقات خود با «ابن متیل» را یکی از خرابه‌های عباسیه در بغداد تعیین نمود تا توقیع ناحیه مقدسه را برایش بخواند؛ و در آن جا نیز پس از قرائت توقیع، آن را از بین برد!^{۱۶۰} برای اجتناب از حساس کردن جاسوسان حکومتی، وی با وکلای استان‌های دوردست تماس مستقیم نمی‌گرفت. در برخی از برهه‌های حساس و خطرناک، وی به کسانی که نامه یا پول برایش می‌آوردند، دستور می‌داد آنها را در جای خاصی قرار دهند و در عوض هیچ گونه رسیدی به آنها نمی‌داد!^{۱۶۱}

بنا به استظهار برخی از محققان،^{۱۶۲} ابوجعفر عمری گاه اسامی مستعاری به کار می‌برد. این کار در راستای سیاست تقیه و پنهان‌کاری وی بوده است؛ از جمله این اسامی، نام

«حفص بن عمرو» است که کشتی وی را وکیل ابی محمد امام عسکری علیه السلام دانسته و در ادامه افزوده که «ابوجعفر محمد بن حفص بن عمرو»، معروف به «ابن عمری»، وکیل ناحیه بوده است.^{۱۶۳} کشتی این مطلب را، پس از نقل جریان ملاقات «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» با «عمری»، که به شهادت سایر منابع همان «عثمان بن سعید» است، آورده است. از این رو مشخص می شود که «حفص بن عمرو» همان «عثمان بن سعید» و «محمد بن حفص»، معروف به «ابن عمری» نیز همان «محمد بن عثمان» است.

دیدگاه برخی بر آن است که مطالعه بر روی اسناد احادیث معصومین علیهم السلام مُبِین آن است که نام «ابوجعفر عمری» به عنوان راوی مطرح نیست. این در حالی است که اکثر توقیعات منسوب به امام عصر علیه السلام و امام عسکری علیه السلام در مسایل فقهی، از طریق ابوجعفر روایت شده است! این موضوع نشانگر آن است که وی نمی خواسته خود را در بحث های آزاد موضوعات مذهبی دخالت دهد تا بتواند موقعیت واقعی خود را در بین امامیه، از حکومت پنهان داشته و ارتباطات بین امام غایب و پیروانش به دور از دخالت مقامات دولتی انجام گیرد.^{۱۶۴}

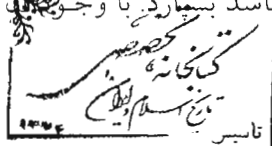
۲ آن سان که از نقل شیخ طوسی برمی آید، وی دارای تألیفاتی در فقه بوده که حاصل بهره های علمی وی از محضر امام عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام و همین طور روایاتی بوده که از پدرش «عثمان بن سعید» شنیده بود. از جمله این کتاب ها، «کتاب اشربه» بوده که به گفته دخترش «ام کلثوم» به دست «حسین بن روح» رسید؛ و گویا پس از او به دست چهارمین سفیر، «علی بن محمد سمری»، رسیده باشد.^{۱۶۵} از این روایت، جایگاه علمی وی به خوبی قابل تشخیص است.

او نیز همچون پدر بزرگوارش، طرح دوگانه ای را درباره حضرت حُجّت علیه السلام اجرا می کرد؛ از یک سو سعی داشت وجود امام غایب را برای معتقدان امامیه اثبات کند. در این راستا وی این عقیده را در میان امامیه نشر می داد که غیبت امام با اراده الهی صورت پذیرفته و احادیث ائمه پیشین علیهم السلام مؤید این معنی است و او سفیر راستین امام علیه السلام می باشد. تلاش دوم او این بود که سعی داشت عباسیان را قانع کند که امام عسکری علیه السلام بدون جانشین از دنیا رفته و دیگر هیچ قیامی صورت نمی گیرد؛ زیرا امامیه دیگر امامی ندارد که گرد او جمع شوند و هدایت یابند! همین سیاست موجب شد که عباسیان از

انجام هرگونه اقدامی بر علیه شیعیان سست گردند.^{۱۶۶} این طرح دوگانه «ابوجعفر عمری» را می‌توان در چندین روایت ملاحظه کرد. در روایتی آمده که شخصی از همدان، موسوم به «فلانسی» از سفیر اول درباره جانشین امام عسکری (علیه‌السلام) پرسش کرد؛ و او پاسخ داد: «امام عسکری (علیه‌السلام) درگذشت؛ لکن جانشینی در میان شما نهاد که گردنش شبیه این است؛ و با دست، ضمن نشان دادن اندازه گردن او، بیان کرد که او به بلوغ و رشد رسیده است!^{۱۶۷} هم‌چنین بنا به نقل کلینی، صدوق و شیخ طوسی، هنگامی که عالم معروف، «عبدالله بن جعفر حمیری»، از ابوجعفر عمری درباره پسر امام عسکری (علیه‌السلام) پرسش کرد، وی همین عبارات را به کار برد. این در حالی بود که در وقتی دیگر به وی گفت: «صاحب الامر (علیه‌السلام) هر سال در مناسک حج شرکت می‌جوید و مردم را می‌بیند و آنان را می‌شناسد؛ در حالی که دیگران او را می‌بینند و نمی‌شناسند!»؛ و افزود: «امام را در کنار کعبه مشاهده کردم در حالی که جامه خانه خدا را در دست گرفته و دعا می‌کرد که: خدایا انتقام مرا از دشمنانم بگیر؛ و یا در حالی که می‌فرمود: خدایا آنچه را که به من وعده کرده‌ای محقق فرما!»^{۱۶۸}

با این حال وی و پدرش در کنار اثبات وجود حضرت برای سران شیعه، به آنان هشدار می‌دادند که در کشف نام او اصرار نورزند! و این مسأله را بدین صورت تعلیل می‌نمودند که مقامات دولتی قانع شده‌اند که امام عسکری (علیه‌السلام) بدون جانشین وفات نموده است؛ اگر آنها نام و مکان آن حضرت را دریابند به جست‌وجوی او پرداخته و جان ایشان و وکلایشان را به خطر می‌اندازند.^{۱۶۹} در راستای همین سیاست بود که سفیر دوم، ضمن ارائه توقیع ناحیه مقدسه به شیعیان، آنان را از طلب نام و نشانی امام عصر (علیه‌السلام) نهی نمود! در این توقیع چنین آمده بود: «از تو، ای محمد بن عثمان، درباره اسم می‌پرسند! بگو یا سکوت می‌باید و بهشت و آتش! چرا که شیعیان اگر نسبت به اسم آگاهی بیابند آن را فاش سازند؛ و اگر مکان را بدانند آن را آشکار کنند؛ و دشمنان را بدان راهنمایی نمایند!».^{۱۷۰}

«ابوجعفر محمد بن عثمان عمری»، پس از حدود چهل و چند سال نیابت و باییت ناحیه مقدسه مهدویه، به روزهای واپسین عمر خود نزدیک شد. در این برهه، لازم بود که سازمان عظیم وکالت و رهبری شیعه را به دست فردی مورد اطمینان که مورد تأیید ناحیه مقدسه نیز باشد بپردازد. با وجود این که در میان دستیاران وی، افراد مبرزی



هم چون «ابوسهل نوبختی» یا «جعفر بن احمد بن متیل» و غیر آنها وجود داشتند، و انتظار سران شیعه نیز انتخاب یکی از این دستیاران بود، وی طبق امر ناحیه مقدسه، «ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی» را که او هم از دستیاران برجسته اش بود، به عنوان جانشین خود به سران شیعه معرفی نمود. بنا به نقل شیخ صدوق و شیخ طوسی از «جعفر بن احمد بن متیل»، در روزهای واپسین عمر «ابوجعفر عمری» «جعفر بن احمد بن متیل» بر بالین ابوجعفر و «حسین بن روح» پایین پاهای وی نشسته بودند و به نقل و استماع حدیث مشغول بودند که ابوجعفر عمری رو به «جعفر بن احمد» کرده و اظهار می دارد: «من بدان مأمور شده ام که ابوالقاسم حسین بن روح را جانشین خود گردانم؛ وی گوید: به محض شنیدن این سخن از کنار بالین ابوجعفر برخاسته و «حسین بن روح» را به جای خود نشاندم و خود نزد پاهای ابوجعفر نشستم! این صحنه را برخی از شیعیان هم چون «علویه الصفار» و «حسین بن احمد بن ادریس» نیز مشاهده و نقل کرده اند.^{۱۷۱} بنا به نقلی دیگر، قبل از رحلت «ابوجعفر عمری»، جمعی از سران شیعه، همچون: ابوعلی بن همام، ابوعبدالله بن محمد کاتب، ابوعبدالله باقطانی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابوعبدالله بن وجناء و غیر آنان از وجوه و اکابر شیعه، به نزد وی رفته و درباره جانشینش پرسش می کنند؛ و او در پاسخ می گوید: «این ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی، قائم مقام من و سفیر بین شما و صاحب الامر و وکیل و ثقة و امین است در امورتان؛ به نزد وی مراجعه کرده و در مسایل مهم بر او اعتماد کنید که من مأمور به معرفی وی شده ام و آن را به شما ابلاغ کردم!»^{۱۷۲}

«ابوجعفر عمری» علاوه بر این ابلاغ های رسمی به سران شیعه درباره جانشینی ابن روح، در موارد عدیده ای ضمن ارجاع مراجعان به نزد ابن روح، زمینه لازم برای آشنایی شیعیان با وی را فراهم نمود؛ برای نمونه، «ابوجعفر محمد بن علی اسود» که همواره اموالی مربوط به موقوفات را به نزد سفیر دوم برده و ضمن تحویل، قبض و رسید دریافت می داشت، دو یا سه سال پیش از وفات سفیر دوم، هنگامی که طبق معمول، اموالی را به نزد وی برد، به او گفته شد که آنها را به نزد ابن روح برده و تحویل دهد! او نیز پس از تحویل، از ابن روح طلب قبض و رسید می کند و ابن روح نیز، طبق مصالحی، از دادن رسید امتناع می ورزد! هنگامی که وی بر این امر اصرار می کند، ابن روح در این باره

به سفیر دوم شکوه می‌نماید! او نیز، «محمد بن علی اسود» را از طلب رسید نهی کرده و اظهار می‌دارد که: «هر آنچه به ابوالقاسم تحویل شود، گویا به من تحویل شده است» و لذا از آن پس، وی اموال را بدون طلب رسید به ابن روح تحویل می‌داده است.^{۱۷۳}

از دیگر کسانی که سفیر دوم جانشینی ابن روح را به او اطلاع داد، «ابوعبدالله جعفر بن عثمان مدائنی»، معروف به «ابن قزدا» است. وی که همواره اموال و وجوه شرعی را به نزد سفیر دوم برده و تحویل می‌داد، در آخرین ملاقاتش با سفیر، مأمور شد که اموال را به ابن روح تحویل دهد؛ ولی از آن‌جا که قبول این امر بر وی مشکل بوده (که بایستی از این پس، به خلاف معمول گذشته، اموال را به غیر سفیر تحویل دهد) با کمی تردید با این مسأله برخورد می‌کند! اما سفیر به وی اطلاع می‌دهد که ابن روح را به جای خود نصب کرده است. او برای اطمینان خاطر می‌پرسد که آیا این کار به امر امام انجام شده؟ سفیر نیز پاسخ می‌دهد: «برخیز! خدای تو را به سلامت بدارد؛ و همان که گفتم انجام بده». او که جز امثال امر، چاره‌ای نمی‌بیند، به نزد ابن روح رفته و او را در خانه‌ای تنگ و کوچک ملاقات و ماجرا را نقل می‌کند. ابن روح نیز اظهار سرور و شکرگزاری کرده و از آن پس، «ابن قزدا» اموال را به ابن روح تحویل می‌دهد.^{۱۷۴}

درباره سیره و نحوه عملکرد سفیر دوم، در منابع روایی و تاریخی به نمونه‌ها و مواردی از «خوارق عادات» برمی‌خوریم که از لوازم سفارت و باییت بوده است؛ از جمله این نمونه‌ها، اخبار و پیش‌گویی وی از تاریخ وفات خودش است! بنا به روایت شیخ طوسی، روزی «ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی» برای عرض سلام به ابوجعفر عمری بر وی وارد شد، و او را در حالی که در مقابلش ساجه‌ای (گچ‌بری مدور و گرد) بود و یک نقاش و نویسنده، آیات قرآن و اسامی ائمه  را بر حاشیه‌اش نقش می‌نمود، ملاقات کرد؛ و هنگامی که درباره آن «ساجه» سؤال نمود، وی چنین پاسخ گفت: «این برای قبر من است! و همراه من دفن می‌شود. من هر روز وارد قبرم شده و جزئی از قرآن را در آن تلاوت می‌کنم و بیرون می‌آیم!» سپس قبرش را به «علی بن احمد دلال» نشان داد! و از روز و ماه و سال وفاتش وی را باخبر ساخت. «علی بن احمد» نیز آن را ثبت کرد؛ و در همان تاریخ، ابوجعفر بیمار شده و رحلت نمود؛ و در قبر آماده‌ای که برای خود مهیا کرده بود دفن شد! «ام‌کلثوم»، دختر «ابوجعفر عمری»، نیز شبیه این حدیث را نقل نموده است.^{۱۷۵}

«ابوجعفر محمد بن علی اسود» نیز دو ماه پیش از رحلت سفیر دوم، او را در حالی که قبری برای خود حفر کرده و با ساج آن را تسویه کرده بود، ملاقات کرد! و هنگامی که در این باره سؤال کرد، وی پاسخ داد که مردم را اسبابی است (کنایه از اسباب مرگ است). بعد از این جریان نیز مجدداً از وی در این باره سؤال کرد و «ابوجعفر عمری» پاسخ داد که مأمور شده‌ام امورم را جمع کنم و آماده مرگ شوم! و دو ماه بعد رحلت نمود.^{۱۷۶} به نظر می‌رسد این ملاقات، پس از ملاقات «علی بن احمد» با سفیر دوم صورت پذیرفته باشد؛ چرا که در آن نقل، نقاش مشغول نقش بر ساج بوده و طبق این نقل، ساج مذکور در قبر جاسازی شده و قبر بدان وسیله تسویه شده بوده است!

سفیر دوم، در آخر جمادی الاولی از سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ هجری رحلت نمود و در کنار قبر مادر گرامی‌اش دفن شد، بنا به نقل شیخ طوسی از «ابونصر هبة الله»، اطراف محل قبر وی ابتدا مسکونی بوده و سپس تخریب شده و قبر در وسط صحرا قرار گرفت! این قبر در سمت غربی بغداد واقع است و امروزه نزد اهالی بغداد معروف و محل زیارت است و بنای نیکویی نیز بر آن ساخته شده و اهالی بغداد وی را به «الشیخ الخلانی» می‌شناسند!^{۱۷۷} نقش خاتم «ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید»، این جمله بود: «لا اله الا الله الملك الحق المبين». «ابوعلی محمد بن همام» گوید: از وی در این باره سؤال کردم؛ وی در پاسخ، اشاره به حدیثی از امام عسکری علیه السلام نمود که آن حضرت آن را از پدران گرامی‌اش بدین صورت نقل فرمود که: «فاطمه علیها السلام، انگشتی نقره عقیقی داشت که پس از شهادت به فرزندش امام حسن علیه السلام، و پس از او، به امام حسین علیه السلام منتقل شد. امام حسین علیه السلام فرمود: دوست داشتم که بر روی این انگشتی چیزی نقش کنم. پس در عالم رؤیا، حضرت مسیح، عیسی بن مریم علیها السلام را مشاهده کردم؛ پرسیدم: یا روح الله! بر این انگشتی چه نقشی بیاورم؟ فرمود: بر آن بنویس: لا اله الا الله الملك الحق المبين؛ که این جمله اول تورات و آخر انجیل است.^{۱۷۸}

۱۹.۳.۷. ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی^{۱۷۹}

سومین سفیر و باب ناحیه مقدسه مهدویه، «حسین بن روح نوبختی» است. وی از دستیاران نزدیک سفیر دوم، «ابوجعفر عمری» محسوب می‌شد و با وجود آن که کسانی هم چون «جعفر بن احمد بن متیل» جزو خواص و نزدیکان سفیر دوم بودند، و انتظار

نیابت آنان می‌رفت، به امر ناحیه مقدسه، «حسین بن روح» به عنوان جانشین سفیر دوم انتخاب و منصوب گشت. تاریخ تولد وی نیز هم‌چون دو سفیر پیشین نامعلوم است.

وی پس از «ابو سهل اسماعیل بن علی»، مشهورترین فرد از خاندان نوبختی بوده است؛ و عمده اشتها او به واسطه مقام دینی بزرگی بوده که در میان شیعه امامیه داشته و از نواب اربعه حضرت قائم علیه‌السلام محسوب می‌شده است. رابطه قرابت او با سایر افراد خاندان نوبختی نامعلوم است. تنها این مقدار معلوم است که وی از بستگان «ابوعبدالله حسین بن علی نوبختی»، وزیر ابن رائق، بوده و بر او تسلط و نفوذ کلی داشته است! اما در «نوبختی» بودن او هیچ تردیدی نیست؛ چرا که عموم اصحاب رجال و علمای اخبار، مقرر به این معنایند. او با بزرگان این خاندان، همچون: «ابوسهل اسماعیل بن علی» و «ابوعبدالله حسین بن علی»، وزیر ابن رائق، مخلوط و محشور بوده و در کارها به صلاح دید یکدیگر می‌رفته‌اند. به علاوه، پس از رحلت نیز او را در «مقابر نوبختیه» دفن کرده‌اند. در زمان حیاتش نیز عده‌ای از بنی‌نوبخت از محارم اسرار او محسوب می‌شده‌اند و سِمَت کتابت برای او را داشته‌اند. «ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر» را مورخان و علمای اخبار با عناوین «نوبختی»^{۱۸۰}، «روحی»^{۱۸۱} و «قمی»^{۱۸۲} و «حسین بن روح بن نوبخت»^{۱۸۳} معرفی کرده‌اند. شمس‌الدین ذهبی به نقل از یک مورخ شیعی، یعنی «یحیی بن ابی طی» (متوفی به سال ۶۳۰ ق) نسبتی برای او ذکر می‌کند، که به اقرار ذهبی در نسخه تاریخ «یحیی بن ابی طی» با خطی مُغَلَّق و سقیم نوشته شده بوده و به همین جهت ضبط صحیح آن معلوم نیست؛ و آن «القینی» یا «القیمی» است! احتمال می‌رود که این نسبت همان «القمی» باشد که کثرتی آن را در رجال خود به دنبال نام «حسین بن روح» ذکر کرده است. آنچه قمی بودن او را ممکن است تأیید نماید، معرفت و شناخت او نسبت به زبان آبی (زبان مردم آبه از مضافات قدیم قم)^{۱۸۴} است! گرچه این را از جمله کرامات وی نیز می‌توان برشمرد. اگر نسبت «قمی» صحیح باشد، باید گفت که وی از طرف پدر از خاندانی بوده که با خاندان نوبختی، که همه اهل بغداد محسوب می‌شده‌اند، خویشی نداشته، و نسبت «نوبختی» به لحاظ وصلت پدرش با این خاندان بوده است؛ و او تنها از طرف مادر، نوبختی بوده است، لذا در فهرست اعضای خاندان نوبختی، نه نام روح، پدر وی، و نه اسم جدش، ابی‌بحر، دیده می‌شود! برخی از محققان

نیز گفته‌اند که وی به شاخه «بنو نوبخت» مقیم قم، وابسته بوده و در زمان نخستین سفیر به بغداد مهاجرت نموده و تحت سرپرستی «محمد بن علی بن بلال» رشد کرده است.^{۱۸۵} بنا به برخی نقل‌ها، «حسین بن روح» در ایام امامت امام عسکری علیه السلام نیز از صحابه خاص حضرتش بوده و حتی ابن شهر آشوب، وی را به عنوان باب آن جناب معرفی کرده است،^{۱۸۶} گرچه این سخن، با توجه به سال شهادت امام عسکری علیه السلام (۲۶۰ ق) و سال رحلت ابن روح (۳۲۶ ق) جای تأمل دارد. وی گاهی روایاتی از ائمه پیشین را نیز نقل می‌کرده است.^{۱۸۷}

بعد از رحلت سفیر دوم، نیابت امام عصر علیه السلام به وی منتقل گردید و سفیر دوم در حضور تعدادی از سران شیعه و وکلا و دستیارانش، همچون: ابوعلی محمد بن همام اسکافی^{۱۸۸}، ابو عبدالله بن محمد کاتب، ابو عبدالله باقطنی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله حسن بن علی وجناء نصیبی، ابن روح را رسماً به عنوان جانشین خود اعلام کرد؛ در حالی که تمامی ثنه نفر دیگر به سفیر دوم نزدیک‌تر بودند؛ تا آن‌جا که وی برای رفع نیازهای خود از آنان بهره می‌جست!^{۱۸۹}

ابن روح در عصر سفیر دوم، بر خلاف جوانی، از خواص و معتمدین او محسوب می‌شد و نزد او چنان دارای قُرب و منزلت بود که «ابو جعفر عمری» پس از آن که رؤسای امامیه را به طبقاتی چند تقسیم نمود، به اول کسی که اجازه ورود بر خود را داد «ابو القاسم حسین بن روح» بود!^{۱۹۰} این امر ناشی از تیزهوشی وی در برخورد با دشمنان و شایستگی‌هایش بوده است. به گفته شیخ طوسی، «نوبختی» واسطه بین سفیر دوم و دو نفر از وکلای کوفه، به اسامی «زجوزجی» و «أبو غالب زراری» بود.^{۱۹۱} «ام کلثوم، دختر «ابو جعفر عمری» می‌گوید:

«حسین بن روح» از چند سال قبل از رحلت پدرم، ابو جعفر وکیل او بوده و در امر املاک او نظارت داشته و اسرار دینی را از جانب او به رؤسای شیعه می‌رسانده و از خواص و محارم او به شمار می‌رفته است؛ تا آن‌جا که به علت شدت انس و نزدیکی او و با پدرم، حکایاتی را که بین پدرم و کنیزکانش می‌گذشته به او می‌گفته است و ماهیانه سی دینار برای گذران معیشت به او می‌داده است و این مبلغ غیر از اموالی بود که به او از طرف وزرا و رؤسای شیعه مثل آل فرات می‌رسید؛ چه حسین بن روح نزد ایشان به جلالت مقام و قدر و منزلت

ملحوظ و محترم بود. این جمله به تدریج وی را نزد شیعیان بزرگ کرد و اختصاص او به پدرم و مراتب وثوق و دیانت و فضل او نیز روز به روز مقامش را نزد شیعیان استوارتر نمود تا آنکه از طرف پدرم به نیابت و سفارت منصوب گردید و کسی جز بعضی جهال در امر نیابتش تردید نکرد و این نکته از تعدادی از بنی‌نوبخت نقل شده است مثل ابوالحسن بن کبریا، و غیر او.^{۱۹۲}

حسین بن روح در این زمان، از موقعیت اجتماعی خوبی نیز برخوردار بود. از قرائن دال بر این سخن، روایت شیخ صدوق است، بدین مضمون که: «یکی از علویان، به نام «عقیقی» به دیدار وزیر، «علی بن عیسی جراح»، رفت و از او درخواست کرد تا مسایل مالی وی را حل و فصل کند؛ ولی وزیر به سخن او گوش فرا نداد! از این رو، «نوبختی» پیامی به «عقیقی» فرستاد و مشکلات او را حل کرد.»^{۱۹۳}

«ابوجعفر عمری»، چنان که گذشت، از دو سال قبل از وفات خود، شیعیان را برای تحویل اموال و وجوه شرعی به نزد ابن روح می‌فرستاد و فرمان می‌داد که از وی مطالبه قبض نمایند؛ و اگر کسی از این کار خودداری می‌کرد، مورد نکوهش ابوجعفر قرار می‌گرفت!^{۱۹۴}

با وفات «ابوجعفر عمری»، «حسین بن روح» به دار النیابة در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد و وجوه و بزرگان شیعه گرد او نشستند. خادم ابوجعفر، یعنی «ذکاء»، حاضر شد و عصا (عکازه) و کلید صندوقچه ابوجعفر را به ابن روح تحویل داد و گفت: «ابوجعفر مرا فرموده است که چون مرا به خاک سپردی و ابوالقاسم بر جای من نشست، این اشیا را تسلیم او کن؛ این صندوقچه حاوی خواتیم (مهرهای) ائمه (علیهم‌السلام) است». حسین بن روح در آخر آن روز با جماعتی از شیعه از دار النیابة بیرون آمد و جمعیاً به خانه «ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی» رفتند.^{۱۹۵}

اولین توقیعی که به دست ابن روح صادر شد، به تاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ ق مربوط می‌شود. این توقیع، که «ابوالعباس بن نوح» آن را به خط «محمد بن نفیس» یافته، بعداً به اهواز ارسال شد؛ و ظاهراً مشتمل بر خبر ابقای وکیل اهواز در سمتش بوده است.^{۱۹۶} همچنین ابن روح، وکیلش «شلمغانی» را ناظر بر فعالیت‌های محافل مخفی امامیه در میان مردم «بنوبسطام» در بغداد^{۱۹۷} و همین‌طور، واسطه بین خود و «ابوجعفر

ز جوزجی» و «احمد بن محمد بن سلیمان زراری»، وکلای کوفه، قرار داد.^{۱۹۸} وی تا سال ۳۱۲ ق بر وکلای کوفه و بغداد نظارت داشت؛ و در این سال، به عقیده تفصیل به حلول گرایید! لذا از جانب ابن روح از سمت خود برکنار و طرد گردید.^{۱۹۹} در فصل بعد به این موضوع خواهیم پرداخت.

استظهار برخی محققان از بعضی روایات آن است که به علت شکنجه‌های معتضد و مکّنی و سخت‌گیری‌های آنان بر امامیه بین سال‌های ۲۷۸ تا ۲۹۵ هـ ق، امام علی (ع) مقرّ خود را از سامرا به حجاز تغییر دادند.^{۲۰۰} این امر بالطبع مشکلاتی در روش‌های ارتباطی بین امام و وکلا ایجاد می‌کرد. به علاوه، اطلاعات مربوط به روابط سفیر سوم و وکلایش در دیگر شهرها نایاب و مبهم است. در عین حال شواهدی در دست است که امام علی (ع) فعالیت‌های خود را از مکه ادامه می‌داده‌اند؛ عده‌ای از شیعیان توانسته‌اند در این زمان، امام علی (ع) را در خانه‌اش در مکه ملاقات کنند که از جمله «حسن و جناء»، وکیل و دستیار ابن روح است.^{۲۰۱} در این عصر، وکلای مناطق مختلف همچون: مصر، آذربایجان، کوفه، ری و بلخ زیر نظر سفیر سوم به فعالیت مشغول بودند.^{۲۰۲}

قریب ده تن از خواصّ شیعیان، زیر نظر «ابوجعفر عمری» در بغداد به اجرای اوامر او می‌پرداختند؛ و «ابن روح» نیز از آن جمله بود؛ ولی آن مقام او و نزدیکی‌اش به سفیر در حدّ دیگران نبود. از این رو کمتر کسی تصور می‌کرد که او به جانشینی «ابوجعفر عمری» نصب شود و همه این احتمال را درباره امثال «ابو سهل نوبختی» یا «جعفر بن احمد بن متّیل» قوی‌تر می‌دانستند!^{۲۰۳} هنگامی که از «ابو سهل نوبختی» حکمت منصوب نشدن او را پرسیدند، گفت: «کسانی که حسین بن روح را به این منزلت برگزیده‌اند از ما بیناترند؛ کار من مناظره با خصم و بحث و گفتگو با ایشان است؛ اگر من مکان امام غایب را چنان که ابوالقاسم بن روح می‌داند، می‌دانستم، شاید در تنگنای محاجّه، آن را بر خصم می‌نمودم! در صورتی که ابوالقاسم اگر امام را زیر عباي خود پنهان داشته باشد و او را با مقراض ریز ریز کنند، امام را آشکار نخواهد کرد!»^{۲۰۴} بدین ترتیب، روشن می‌شود که انتخاب وی به نیابت، به امر امام عصر (ع) انجام گرفته، و جز به خاطر شایستگی خاصّ وی برای این منصب نبوده است. برخی مستشرقان به دلیل عدم درک چنین معنایی، دست به نظریه‌پردازی‌های ناصوابی در این زمینه زده‌اند؛ از جمله آنان، «ساشدینا» است که گفته: «اتصاب ابن روح به سفارت، بایستی

زیر نفوذ عضو برجسته دیگری از خاندان نوبخت، موسوم به «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی» (از رهبران امامیه که در روزهای آخر عمر سفیر دوم برای تعیین «ابن روح» به سفارت، حضور داشت) صورت گرفته باشد! ^{۲۰۵} بدیهی است که این سخن کاملاً بی‌ربط است؛ چرا که انتصاب نواب اربعه، صرفاً به امر امام عصر علیه‌السلام بوده است و حتی سفیر پیشین نیز در این امر دخالتی نداشته است! و مؤید این سخن آن که، هیچ انتظاری در بین دستیاران سفیر دوم، برای نصب «ابن روح» وجود نداشت.

از جمله کسانی که در ابتدا منکر وکالت «ابن روح» شدند، یکی «محمد بن فضل موصلی» است که فردی شیعی، ولی منکر وکالت و نیابت ابن روح بوده است! او معتقد بود که اموال و وجوه شرعی به غیر محلّ خود داده می‌شوند! سرانجام، وی توسط «حسن بن علی وجنا نصیبی» در سال ۳۰۷ ق به بغداد آورده شد و به حضور ابن روح رسید. این دو، قبلاً نامه‌ای بی‌مداد نگاشته بودند و طبق توافقی که در محتوای نامه نزد خود داشتند، آن را برای پاسخ‌گویی به «ابن روح» دادند؛ و چیزی نگذشت که «ابن روح» پاسخ نامه را که دقیقاً بیان‌گر ما فی الضمیر آنان بود، عرضه کرد! از این رو، «محمد بن فضل موصلی» به نیابت «ابن روح» یقین کرده و با چشم‌گریان از او طلب حلیّت نمود. ^{۲۰۶}

شواهدی حاکی از آن است که ۹ نفر وکیل مزبور، فعالیت‌های خود را زیر نظر نوبختی، همچنان ادامه دادند. «شلمغانی» و «احمد بن ابراهیم نوبختی» نیز از جمله دستیاران ابن روح بودند. «احمد نوبختی» راوی احادیث و همسر ام‌کلثوم - دختر سفیر دوم - بود و ابن روح وی را به عنوان دبیر خاص به خدمت گرفت؛ ولی شلمغانی بعدها ره خیانت پیشه ساخت! ^{۲۰۷} ابن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت تا اوان وزارت «حامد بن عباس» (از جمادی الآخر سال ۳۰۶ ق تا ماه ربیع الآخر سال ۳۱۱ ق) به احترام تمام در بغداد می‌زیست و منزل او محل رفت و آمد اُمرا و اعیان و وزرای معزول بود. به خصوص خاندان فرات که از پیروان مذهب امامی محسوب می‌شدند به شخص «ابن روح» به دیده احترام می‌نگریستند. تا این خاندان روی کار بودند، و وزارت «المقتدر بالله» و مشاغل عمده دولتی دیگر را در دست داشتند، کسی مزاحم «حسین بن روح» و اصحاب او نمی‌شد و شیعیان از اطراف، اموالی را که به رساندن آنها ملزم بودند، به خدمت او می‌آوردند.

ابن روح پیش از نیابت نیز در دستگاه عباسی دارای منزلت بود. به گفته جهشیاری، وی زمانی مسئول املاک خاصه خلیفه (دیوان الضیاع الخاصّة) بود. البته این امر در راستای عملیات نفوذی شیعیان در دستگاه خلافت عباسی قابل تبیین است که مسبق به سابقه نیز بود.

به غیر از «ابن روح»، برخی دیگر از سران شیعه نیز در عصر آل فرات به مناصبی دست یافتند؛ از جمله، «أبوسهل نوبختی» به حکومت قریه «مبارک»، و «محمد بن علی بزوفری» به حکومت قریه «صلح و مزارعات» از قرای اوسط، منصوب شدند. این امور به وسیله «علی بن محمد بن فرات» انجام می شد. وی در همان حال «محسن بن فرات»، «شلمغانی»، وکیل بغداد، را به نیابت بعضی از حکام در سایر قرا منصوب کرد. پس از آن که آل فرات به دست «حامد بن عباس» و طرفداران او از کار برکنار شدند و وزیر جدید به دستگیری و حبس آل فرات و بستگان ایشان و مصادره اموالشان قیام کرد، بین او و «حسین بن روح» نیز وقایع سختی اتفاق افتاد! شرح و تفصیل این وقایع درست به ما نرسیده است؛ و اساساً زندگی نایب سوم، از این تاریخ تا سال ۳۱۷ ق که از حبس خارج شده است، روشن نیست! تنها، سه نکته‌ی ذیل را از بیانات مورخان می توان استنباط کرد:

نخست آن که، حسین بن روح در سال ۳۱۲ ق به علت اموالی که دیوان از او مطالبه می کرده است به حبس افتاده است. تاریخ شروع حبس او، یعنی سال ۳۱۲ ق را از دو طریق می توانیم استخراج کنیم: اولاً، به شهادت اخبار شیعه، حسین بن روح در ذی الحجه سال ۳۱۲ ق در دستگاه مقتدر خلیفه محبوس بوده است؛^{۲۰۸} ثانیاً مدت حبس او پنج سال طول کشیده، و چون او در محرم سال ۳۱۷ ق از حبس نجات یافته،^{۲۰۹} پنج سال قبل از آن همان سال ۳۱۲ ق مقارن می شود.

دوم آن که، حسین بن روح، مدتی را پنهان می زیسته و در این مدت، ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر را به نیابت خود نصب کرده و شلمغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب می شده است.^{۲۱۰} این دوره استتار بایستی قبل از شروع حبس او بوده باشد؛ چه قبل از این تاریخ بوده است که شلمغانی در حال استقامت سر می کرده و هنوز به راه خلاف مسلک امامیه و ادعای نبوت و الوهیت نرفته بود.

ابتدای انحراف او از همین سال ۳۱۲ ق است و در ذی الحجه‌ی همین سال ۳۱۲ ق است که حسین بن روح، از محبس، توقیعی در لعن او خارج کرده است.^{۲۱۱} سوّم آن که، مقتدر (خلیفه) در حبس حسین بن روح بی دخالت نبوده است. سابقه این جریان بازمی‌گردد به هنگامی که مقتدر در ۱۵ محرم سال ۳۱۷ ق به وسیله لشکریان مونس المظفر و ابوالهیجا عبدالله بن حمدان به حبس افتاد و از خلافت خلع شد. مونس المظفر عده‌ای از محبوسین را که در دستگاه او حبس بودند آزاد کرد، و از جمله ایشان یکی حسین بن روح بود که مونس او را به خانه خود برگرداند. چون با مقتدر از حسین بن روح سخن گفتند، گفت او را رها کنید که هر بلایی بر سر ما آمد از خطاکاری او بود.^{۲۱۲} لیکن درست معلوم نشد که حسین بن روح در قضیه گرفتاری‌های مقتدر چه دخالتی داشته و خلیفه به چه امری اشاره می‌کند.

احتمال دارد که دشمنان ابن روح، چنان که ذهبی اشاره می‌کند، او را به مراوده با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس و حجاز استیلا یافته و اسباب وحشت مردم بغداد را فراهم ساخته بودند متهم کرده باشند. بنا به نقل ابن مؤرخ، حسین بن روح به مکاتبه با قرامطه و دعوت ایشان به محاصره بغداد متهم شده بود و با عباراتی که حاکی از رزانت و وفور عقل و دهاء و علم او است از خود دفاع کرده بود.^{۲۱۳} این تهمت در آن ایام در بغداد بسیار شیوع داشته، و دشمنان، ابوالحسن بن الفرات وزیر، و پسر او محسن، دوستان حسین بن روح را نیز به همین اتهام و با عناوین قرامطی کبیر و قرامطی صغیر، حبس و اموالشان را مصادره کردند و سرانجام نیز آنان را به قتل رساندند. در سال ۳۱۱ ق کاروانی از حجاج بغدادی که عده‌ای از بستگان خلیفه، مقتدر، در آن بودند، در راه مورد حمله و دستگیری قرامطه قرار گرفتند. این اقدام موجب ناراحتی بیش از حد اهالی بغداد شد؛ چرا که قرامطه شیعه بودند، و از این رو دشمنان شیعه هم چون نصر حاجب این اقدام را حربه‌ای علیه ابن فرات وزیر کردند، و مردم را تحریک نمودند تا شعار دهند ابن فرات و پسرش قرامطه بزرگ و کوچکند. لذا در سال ۳۱۲ ق ابن فرات و پسرش معزول و مقتول گشتند.^{۲۱۴} ابن روح نیز در ۳۱۲ ق دستگیر شد. شیخ طوسی ضمن گزارش دستگیری ابن روح دلیل خاصی برای آن ذکر نمی‌کند.^{۲۱۵} ذهبی فتنه قرامطه و تبلیغات آتشین علیه آنان را سبب این امر دانسته است، و این که ابن روح با آنان برای تسخیر بغداد

مراوده داشته است.^{۲۱۶} عریب نیز نقل کرده که سبب حبس ابن روح سر باز زدن وی از تحویل اموالی بود که در اختیار داشت.^{۲۱۷} این موضوع نشان می‌دهد که بعضی از مقامات دولتی به منظور تسهیل دستگیری ابن روح، وی را به مکاتبه با قرامطه متهم کرده‌اند.^{۲۱۸} به هر حال، علت حقیقی حبس حسین بن روح هر چه بوده، عمال دیوانی او را به بهانه طلب مالی در حبس انداخته بوده‌اند.

بعد از خلاص از حبس، حسین بن روح باز در بغداد به همان عزت و احترام سابق به اداره امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند به او می‌رساندند. در این دوره، چند نفر از آل نوبخت مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول در ۳۲۲ ق) و أبوالحسین علی بن العباس (۲۴۴-۳۲۴ ق) و ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی (وفات در ۳۲۶ ق)^{۲۱۹} در دربار خلفا و امرای لشکری مقام‌های مهمی داشتند. از این رو دیگر کسی نمی‌توانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد؛ بلکه حتی در این دوره منزل او محل رفت و آمد بزرگان اعیان بغداد و رجال درباری و وزرای سابق شد، و بعضی از ایشان در پیشرفت کارهای خود نزد خلفا و امراء از حسین بن روح استمداد می‌جستند! نمونه آن، ابوعلی بن مقله است که بیست هزار دینار را صرف خرید املاک نموده و آن املاک را در سال ۳۱۹ ق وقف طالبیون کرده بود. با روی کار آمدن ابن رائق املاک وی مصادره شد. در سال ۳۸۵ ق. او به ابن روح متوسل شد و حسین بن روح در باب اصلاح کار او با ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی، وزیر ابن رائق، گفتگو کرد و ابو عبدالله آن مشکل را حل کرد.^{۲۲۰}

این واقعه، یعنی تشبث ابن مقله به ذیل عنایت حسین بن روح، چنان که صولی اشاره می‌کند، در سال ۳۲۵ ق اتفاق افتاده است. مؤید این امر نیز آن است که ایام وزارت حسین بن علی نوبختی سه ماه و هشت روز بیشتر طول نکشیده است (از اوایل محرم ۳۲۵ ق تا اوسط ربیع الاول همان سال).^{۲۲۱} از این رو این جریان بایستی در همین فاصله واقع شده باشد.

در قسمت عمده ایام خلافت راضی (۳۲۲-۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت و به سبب کثرت اموالی که طایفه امامیه نزد او می‌آوردند، ذکر حشمت و فراوانی ثروت او، نظر خلیفه و عمال دیوانی را که در این

اوقات دچار دست‌تنگی بودند جلب کرده بود و خلیفه غالباً از او سخن می‌گفت. ابوبکر محمد بن یحیی صولی، مؤلف کتاب الاوراق (وفات در ۳۳۵ یا ۳۳۶ ق) که از معاصرین حسین بن روح بوده، می‌گوید: «راضی همیشه با ما می‌گفت که بی میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را به ایشان می‌بخشیدند تا خداوند به این وسیله آن طایفه را نیازمند می‌کرد. توان‌گر شدن امثال حسین بن روح از گرفتن اموال امامیه، چندان مرا ناپسند نمی‌آید».^{۲۲۲}

ابوالقاسم حسین بن روح به تصدیق مخالف و مؤلف، از فهیم‌ترین و عاقل‌ترین مردم روزگار بوده است و در بغداد در میان مردم و نزد خلفا به عزت و احترام تمام می‌زیسته و مخصوصاً در نزد مقتدر خلیفه و مادر او سیده، منزلتی عظیم داشته است.^{۲۲۳} البته این عزت و احترام از آن جهت بوده که وی با دوراندیشی و در نظر گرفتن مصالح، در میان ایشان به تقیّه عمل می‌کرده است. شیخ طوسی با نقل سه روایت، شدت عمل وی به تقیّه را تبیین کرده است؛ از جمله این‌که بنا به نقل ابی الحسن بن ابی الطیب، روزی، دو نفر در زمینه افضل مردم بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به بحث نشستند. یکی از آنان ابوبکر را سپس عمر و سپس علی علیه‌السلام را افضل الناس بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانست و دیگری مدعی بود که علی علیه‌السلام از عمر افضل است. هنگامی که سخن بین آن دو تن به درازا کشید، ابن روح گفت: آنچه صحابه به آن متفقند تقدیم صدیق، سپس فاروق، سپس عثمان ذوالنورین و سپس علی وصی است و اصحاب حدیث نیز بر این نظرند. و آن (؟) نزد ما صحیح است! با این سخن تمامی اهل مجلس متحیر و متعجب شدند، و عامه‌ای که حاضر در مجلس بودند بسیار از او تمجید و احترام نمودند و دعا نسبت به وی فزونی گرفت و دشنام و طعن بر کسانی که او را متهم به رَفَض (تشیّع) می‌کردند نیز فراوان شد. ابوالحسن بن ابی الطیب گوید: به سرعت از مجلس خارج شدم، به نحوی که ابن روح متوجه حرکات من شد. وقتی به منزل رسیدم، چیزی نگذشت که در منزل به صدا درآمد و دیدم ابن روح سوار بر مرکب بر در خانه ایستاده است. از من سؤال کرد: چرا خندیدی؟ آیا این به سبب سخنان من بود؟ گویا آنچه را گفتم حق نمی‌دانی؟! گفتم: چنین است. گفت: تقوا پیشه ساز ای شیخ، از این‌که این سخنان را از همچو من بزرگ می‌شماری تو را حلال نمی‌کنم! گفتم: ای سید من، مردی که مدعی است وکیل و صحابی امام است چنین سخنی بگوید،

آیا موجب تعجب و خنده نیست؟! گفت: قسم به جانت، اگر این رفتار تکرار شود تو را ترک خواهم کرد! سپس خدا حافظی کرد و رفت.

شیخ طوسی، در روایت دیگری از ابوالحسن بن کبریای نوبختی نقل می‌کند که به شیخ ابوالقاسم بن روح - رضی الله عنه - خبر دادند که دربان باب اول، معاویه را لعن و شتم نموده است. از این رو دستور داد او را از کار برکنار کرده و معزول از خدمت نمود، و او با وجود اصرار فراوان در مدتی طولانی، موفق به بازگشت بر سرکار خود نشد! و نهایتاً به خدمت بعضی از اهل (خاندان) درآمد.

بنا به نقلی دیگر، گاه ده نفر که اکثر آنها وی را لعن کرده و یکی مردّد بود، بر او وارد می‌شدند و هنگامی که مواضع وی را نسبت به صحابه می‌دیدند اکثراً دوستدار او می‌شدند.^{۲۲۴}

حسین بن روح نوبختی، پس از قریب به ۲۱ سال نیابت خاصه حضرت حجت (ع)، سرانجام با انتخاب جانشین خود، دعوت حق را در ۱۸ شعبان سال ۳۲۶ ق لیک گفت.^{۲۲۵} بدن مطهرش را در قریه نوبختیه در دربندی که خانه علی بن احمد بن علی نوبختی در آن جا بوده به خاک سپردند.^{۲۲۶} این قبر هنوز در محل سابق نوبختیه در سمت شرقی بغداد باقی است و آن در خانه‌ای است در محله «سوق العطّارین» در طرف راست و جانب شرقی این محله.^{۲۲۷}

شرح حال وی را روات و مورخان شیعه به تفصیل ذکر کرده بوده‌اند ولی متأسفانه هیچ یک به دست ما نرسیده است. از آن جمله، ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی، از بزرگان مصنفان شیعه و از شیوخ روایت نجاشی، کتابی داشته است به نام اخبار وکلاء اربعه، که بیشتر آن را از ابونصر هبة الله بن احمد بن محمد کاتب، اخذ کرده بوده است. ابونصر که از طرف پدر نواده‌ی ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری و از طرف مادر نوبختی خود به این خاندان منتسب بوده است؛ یکی از راویان مهم اخبار حسین بن روح است و از طریق او اخبار بسیاری درباره حسین بن روح روایت شده است.^{۲۲۸}

مورخ دیگر شیعی مذهب، به نام منتجب الدین ابوزکریا یحیی بن ابی طیّ نجّار حلبی فقعی (متوفای سال ۶۳۰ ق) در کتاب تاریخ خود در ضمن شش ورقه، شرح حال حسین بن روح را نوشته بوده و شمس الدین ذهبی آن را در دست داشته و خلاصه آن را در تاریخ الاسلام در ضمن وقایع سال ۳۲۶ ق آورده است.^{۲۲۹}

۳.۷. ۲۰. ابوالحسن علی بن محمد سَمَری (صِیْمَری یا صِیْمَری)

پس از اتمام دوران نیابت سفیر سوم و رحلت وی در شعبان سال ۳۲۶ ق «ابوالحسن علی بن محمد سَمَری» که یکی از دستیاران برجسته سفیر سوم بود، به امر ناحیه مقدسه، و بر اساس اعلام سفیر سوم به سران شیعه، به جانشینی وی انتخاب شد.^{۲۳۰} مشهورترین لقب او «سَمَری» است؛ ولی لقب «صِیْمَری» به فتح و ضمّ میم نیز درباره‌اش نقل شده است، ولی لقب اول مشهورتر است.

«سَمَر» یا «صِیْمَر»، یکی از قرای بصره است^{۲۳۱} که بستگان وی در آن می‌زیستند؛ و بسیاری از آنان، همچون: حسن و محمد، فرزندان «اسماعیل بن صالح» و «علی بن زیاد»، در بصره املاک زیادی داشتند که نیمی از درآمدش را وقف امام یازدهم علیه‌السلام کرده بودند و هر ساله برای آن حضرت ارسال می‌داشتند.^{۲۳۲} «علی بن محمد بن زیاد» که برخی وی را وکیل امامین عسکریین علیه‌السلام برشمرده‌اند، و کتاب «الاولیاء» را در اثبات امامت حضرت مهدی علیه‌السلام نوشت، از بستگان سفیر چهارم است. او شوهر خواهر «جعفر بن محمد وزیر» بود؛ لذا توانست سمت مهمی در دستگاه عباسی بیابد؛ به روایت کلینی، امام دوازدهم علیه‌السلام در نامه‌ای به وی اعلام کرد که در سال ۲۸۰ ق خواهد مُرد و چنین شد!^{۲۳۳} اینها حکایت از آن دارند که «سَمَری» از خاندان متدین شیعی بوده است که در خدمت‌گذاری به ائمه علیهم‌السلام شهرت داشته‌اند. از این رو «سَمَری» در سفارت بایستی با مخالفت اندکی روبرو شده باشد.

تاریخ ولادتش، همچون سه سفیر دیگر، نامعلوم است؛ بنا به نقل شیخ طوسی، وی جزو اصحاب امام عسکری علیه‌السلام بوده است.^{۲۳۴} گرچه درباره فعالیت‌های وی در عصر سه سفیر پیش از وی، سخنی در منابع نیست، ولی طبیعی است که انتخاب وی به عنوان جانشین سفیر سوم، بایستی در شرایطی صورت گرفته باشد که وی جزو دستیاران تشکیلات نیابت «حسین بن روح» بوده و در این امر دارای سابقه بوده باشد؛ چرا که همواره سفرا از میان لایق‌ترین و شایسته‌ترین اعضای سازمان وکالت برگزیده می‌شدند. با توجه به رحلت «ابن روح» در شعبان ۳۲۶ ق، طبعاً نیابت وی نیز از این تاریخ شروع شده و با توجه به رحلت وی در نیمه شعبان سال ۳۲۹ ق، دوران نیابتش بایستی سه سال به طول انجامیده باشد.^{۲۳۵}

درباره وی و فعالیت‌هایش در دوران نیابت، هیچ گونه اطلاعات تفصیلی در دست نیست. بررسی تاریخ سیاسی دوره نیابت او بیانگر وجود جوّ خفقان و خطرناک سیاسی و امنیتی برای شیعه است! طبیعی است که وجود چنین جوّی، علاوه بر محدودتر کردن فعالیت‌ها، موجب سرّی‌تر شدن آنها نیز می‌شود. بنا به حدس برخی محققان، شاید دلیل کوتاهی دوران نیابت او و حتی انقطاع و پایان یافتن دوره غیبت صغرا را بتوان در همین نکته جستجو کرد.^{۲۳۶}

یکی از مستشرقان به نام «رونلڈسن» در کتاب «عقیده الشیعه» گوید: وی از آن رو که به بی‌ارزشی و بوجی و عدم حقیقت منصبش پی برده بود، دچار یأس و ناامیدی شده و نتوانست دست به اقدامات گسترده بزند!^{۲۳۷} پرواضح است که این سخن ناشی از عدم اطلاع و شناخت وی نسبت به ماهیت منصب نیابت، و همین طور عدم اعتقاد وی به وجود امام غایب و حقانیت دعوی نیابت نواب اربعه می‌باشد.

سفیر و باب چهارم حضرت مهدی (علیه السلام) نیز به مقتضای منصب سفارت و باییت، دارای خوارق عاداتی بود، که از جمله می‌توان به اعلام وفات «علی بن بابویه قمی» در همان لحظه وفاتش اشاره کرد! بنا به نقل شیخ صدوق از «احمد بن ابراهیم بن مخلد»، همچنین بنا به نقل شیخ طوسی از بعضی از قمیین، به هنگام حضور ایشان در بغداد و در حالی که بزرگان شیعه به همراه ایشان، در محضر سفیر چهارم بودند، وی بی مقدمه و بدون هیچ سؤالی از جانب کسی، گفت: «خدای علی بن موسی بن بابویه قمی را رحمت کند!» و جمع حاضر از این سخن پی بردند در همان لحظه «علی بن بابویه» رحلت کرده است. برای اطمینان کامل از صحت این سخن، تاریخ مذکور را ثبت کردند و پس از ۱۷ یا ۱۸ روز، خبر رحلت «علی بن بابویه»، در تاریخ یاد شده به بغداد واصل شد!^{۲۳۸}

بنا بر روایت شیخ صدوق و شیخ طوسی و برخی دیگر، هفته‌ای پیش از رحلت سفیر چهارم، توقیعی از سوی ناحیه مقدّسه صادر و به دست او واصل شد که در آن، علاوه بر اعلام وفات او پس از شش روز، وی از تعیین جانشین منع و شروع غیبت تامّه کبرا اعلام شده بود! متن این توقیع چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر برادرانت در مصیبت تو را بزرگ بدارد! همانا تو تا شش روز دیگر خواهی مُرد! پس امور خود را جمع نما و کسی را نیز

برای جانشینی خود برمگزین؛ چرا که غیبت تأمه شروع شده و ظهوری در کار نیست مگر پس از اذن الهی، که نامش بلند مرتبه است. و این ظهور، پس از مدتی طولانی و هنگامی که دل‌ها قسی و سخت، و زمین از ظلم پر شود، انجام خواهد گرفت. و کسانی نزد شیعیان من، ادعای مشاهده خواهند نمود، آگاه باشید که هر کس قبل از خروج سفیانی و شنیدن صدای صبیحه، مدعی مشاهده شود، دروغ‌گو و اهل افترا است؛ و لا حول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم».^{۲۳۹}

«ابو محمد احمد بن حسن مکتب» گوید:

«در سال وفات شیخ «ابوالحسن علی بن محمد سمری» در بغداد بودم. وی چند روز پیش از وفاتش نسخه توقیع یاد شده را خارج کرد و به شیعیان نشان داد و ما از روی این توقیع استنساخ کرده و از نزدش خارج شدیم. در روز ششم، هنگامی که به نزد او بازگشتیم وی را در حال احتضار یافتیم! و هنگامی که از وی پرسیده شد: وصی شما کیست؟ پاسخ داد خدای را امری است که آن را محقق خواهد ساخت! و سپس طایر جانش به عالم قدس و ملکوت پر کشید؛ و این آخرین سخنی بود که از وی شنیده شد؛ خداوند از او راضی بادا و او را راضی گرداناد».^{۲۴۰}

سفیر چهارم، شش روز پس از صدور توقیع یاد شده، در پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ ق (پانزدهم ماه مه ۹۴۱ م) درگذشت و جسد مطهرش در خیابان «خلنجی» از «ربع باب المحوّل» در کنار نهر «آبی عتاب» دفن شد.^{۲۴۱} به گفته یاقوت حموی، این ربع در شمال روستای «برانا» در سمت غربی بغداد واقع شده است؛^{۲۴۲} و اکنون مزار وی در بغداد معروف و محل زیارت است.^{۲۴۳} توقیع یاد شده، که آخرین توقیع عصر غیبت صغرا بود، حاوی نکاتی است:^{۲۴۴}

نخست آن که: در این توقیع، زمان وفات سفیر چهارم مشخص شده است؛ امری که نسبت به سه سفیر دیگر نیز رخ داد! از این رو جای تردید باقی نمی‌ماند که توقیع از سوی ناحیه مقدسه صادر شده است!

دوم آن که: امام (علیه‌السلام) سفیر چهارم را از تعیین هرگونه جانشینی منع نمود؛ این امر به وضوح بر خاتمه ارتباط مستقیم بین امام و سفرا و وکلایش، و در حقیقت، پایان دوران فعالیت سازمان وکالت دلالت دارد.

سوم آن که: کسانی در عصر غیبت کبرا مدّعی مشاهده خواهند شد، و اگر چنین ادّعایی قبل از «قیام سفیانی» و «صیحه آسمانی» رخ دهد، دروغ و افترا بی بیش نیست. گرچه واژه مشاهده، ظهور در رؤیت ظاهری دارد، ولی با توجه به وقوع چنین رؤیتی توسط اشخاص مختلف در عصر غیبت کبرا به طور مکرر، جمله مذکور را بر ادعای بابت و نیابت در عصر غیبت کبرا، و یا بر ادعای مشاهده ظهور حضرت قبل از آن دو علامت، می توان حمل کرد.

نکته چهارم، اعلام شروع «غیبت تامّه» یا «غیبت ثانیّه» است؛ که نعمانی آن را به «دوره حیرت» توصیف کرده؛ و شیخ مفید آن را «الغیبة الطولی» (غیبت بزرگتر) نامیده و متأخران امامیه از آن به «الغیبة الکبرا» تعبیر کرده اند.

نکته پنجم، ظهور امام علیه السلام پس از صدور اذن الهی و پر شدن زمین از ظلم و جور و ابتلای قلب ها به قسوت و سختی است.

نکته ششم، وجود دو علامت قطعی و اجتناب ناپذیر برای ظهور آن جناب است: یکی قیام سفیانی است که بنا بر احادیث، در سوره قیام خواهد کرد و بر آن استیلا می یابد؛ و دیگری صیحه آسمانی به نام امام دوازدهم علیه السلام است.

۴.۷. معرفی شخصیت و فعالیت های وکلای ائمه علیهم السلام از عصر امام صادق علیه السلام تا انتهای عصر غیبت صغرا

پس از برشماری اسامی باب ها، معصومین علیهم السلام و شرح شخصیت و فعالیت آنان، اینک نوبت به معرفی شخصیت و شرح فعالیت های وکلای ائمه علیهم السلام در دوران فعالیت سازمان وکالت، یعنی از عصر امام صادق علیه السلام تا انتهای عصر غیبت صغرا، می رسد. در بخش حاضر، علاوه بر ترتیب زمانی، به درجه اهمیت وکلا و میزان نقش آنان در فعالیت های سازمان وکالت نیز توجه شده است. حاصل بررسی انجام گرفته، استخراج اسامی ده ها وکیل است که به حول و قوه الهی در این قسمت به معرفی آنان می پردازیم.

۱.۴.۷. معلی بن خنیس

شیخ طوسی در کتاب غیبت خود، به وکالت او برای امام صادق علیه السلام تصریح کرده است و

همین امر را سبب قتل او به دست «داود بن علی»، عامل حکومت عباسی، دانسته است؛ ضمن آن‌که بر جایگاه و موقعیت نیکو و پسندیده‌اش نزد امام صادق (علیه‌السلام) و استواری او در طریق حضرت تأکید کرده است.^{۲۴۵}

بنا به نقل نجاشی، شغل وی برآزی بوده است.^{۲۴۶} بنا به نقل ابن طاووس در «مهج الدعوات»، وی از مشهورترین و بهترین وکلای امام صادق (علیه‌السلام) در مدینه و واسطه بین شیعیان و آن جناب در اخذ وجوه شرعی بوده است؛ و بعید نیست که به بعضی از مناطق شیعه‌نشین نیز سفر می‌کرده و اموال و هدایای آنان به امام (علیه‌السلام) را جمع‌آوری می‌نموده است. مؤید این مدعا آن است که منصور عباسی، امام صادق (علیه‌السلام) را به اتهام حمایت از قیام «محمد بن عبدالله، نفس زکیه» به عراق فراخواند و در ضمن، حضرت را متهم نمود که «معلی بن خنیس» را برای جمع اموال، به منظور کمک به قیام مذکور به نزد شیعیان فرستاده است!^{۲۴۷} «ابن غضایری» وی را از حامیان و داعیان به قیام «محمد نفس زکیه» دانسته و گفته است که: «داود بن علی» به همین سبب او را کشت؛ و از نظر اعتقادی نیز وی را دارای سابقه‌گرایی به مذهب «مغیریه» برشمرده است. از این رو معتقد شده که بر احادیث وی اعتماد نتوان نمود. نجاشی و شیخ طوسی نیز وی را صاحب کتابی دانسته‌اند.^{۲۴۸}

بنابه روایت کشی، «معلی بن خنیس» گاه بر خلاف آنچه رویه شیعیان و مورد تأکید ائمه (علیهم‌السلام) بود (یعنی بر اتخاذ مسلک تقیه و کتمان اسرار)، لب به سخن گشوده و خلاف مسلک مزبور عمل می‌نمود؛ و همین امر بود که نهایتاً برای او مشکل‌ساز گردید. کشی از «حفص ابیض تمار» روایتی نقل کرده که ضمن اشاره به نکته مذکور، بیان‌گر جایگاه ممتاز وی نزد امام صادق (علیه‌السلام) نیز می‌باشد. نقل وی چنین است:

«در روزهایی که معلی از سوی حکومت عباسی فراخوانده شده بود، به حضور امام صادق (علیه‌السلام) مشرف شدم؛ پس امام (علیه‌السلام) رو به من کرده و فرمود: ای حفص! من معلی را امر به کتمان کردم و او مخالفت مرا نمود؛ لذا به تیزی آهن مبتلا شد! روزی به او نگریسته و او را محزون یافتیم؛ پرسیدم: ای معلی! گویا به یاد اهل و عیالت هستی؟ گفت: آری! گفتم: پیش آی! پس به نزدیک من آمد و دستی بر چهره‌اش کشیدم و پرسیدم خود را در کجا می‌یابی؟! گفت خود را در میان اهل بیت می‌یابم؛ و اینان همسر و فرزندانم هستند! سپس او را رها کردم و از

او مستتر شدم تا وقتی که به مقدار لازم از مصاحبت با اهل و عیال و فرزندان‌ش بهره‌مند شد؛ و پس از آن به وی گفتم: به من نزدیک شود؛ و مجدداً دستی بر رویش کشیدم و پرسیدم خود را در کجا می‌یابی؟ گفت در مدینه! به وی گفتم: ای معلی! همانا حدیث ما را هر آن کس محفوظ بدارد، خداوند او را در دین و دنیایش حفظ نماید. ای معلی! با (افشای) حدیث ما خود را اسیر دست دیگران مسازید که اگر خواستند بر شما منت نهند (و رهایتان سازند) و اگر خواستند شما را به قتل رسانند! ای معلی! همانا آن که حدیث مشکل ما را کتمان نماید، خدا آن را همچو نوری میان دو چشمش ساخته و او را در میان مردم صاحب قوت نماید؛ و آن که حدیث مشکل ما را فاش سازد، جز با گزیش سلاح یا طناب دار نخواهد مُرد! و تو ای معلی! کشته خواهی شد؛ پس آماده باش!» ۲۴۹

این روایت به خوبی گویای دو نکته است: نخست آن که «معلی» جزو اصحاب سرّ امام صادق (علیه السلام) بود؛ لذا حضرت وی را به طریق اعجاز در طرفه العینی از مدینه به عراق نزد اهل و عیالش می‌برد و همین‌طور اسرار علوم اهل بیت (علیهم السلام) (به تعبیر حضرت احادیث صَعْب) را به وی می‌آموزد. دوم آن که، معلی قدرت لازم در کتمان اسرار را نداشته و امام بر این موضوع مطلع بوده؛ لذا به وی خبر شهادتش را ابلاغ می‌کند! از دیگر مؤیدات نکته یاد شده درباره «معلی»، روایت دیگری است که کَشی از «مفصل بن عمر جعفی» به این مضمون نقل کرده است:

«روزی که معلی مصلوب گشت، به حضور امام صادق (علیه السلام) مشرف شدم و عرض کردم: یا بن رسول الله آیا دیدی این مصیبت بزرگ را که امروز بر شیعه نازل شد؟»

حضرت فرمود: کدام؟ عرض کردم: قتل «معلی بن خنیس»! فرمود: خدای «معلی» را رحمت کند! من انتظار چنین روزی را داشتم! چرا که او سرّ ما را فاش نمود؛ و زحمت دشمنی که در جنگ با ما است برای ما بیشتر از فاش‌کننده سرّ ما نیست! هر آن کس که سرّ ما را نزد غیر اهلش فاش سازد، از دنیا مفارقت نمی‌کند مگر با گزیش سلاح یا طناب دار!» ۲۵۰

بنا به روایت دیگر کَشی، «معلی بن خنیس» در روزهای عید، با چهره غبار آلود و در زئی فرد مصیبت زده به صحرا می‌رفت! و هنگامی که خطیب بر منبر قرار می‌گرفت، دست بر آسمان برداشته و می‌گفت: «خدایا! این، مقام اصفیای تو است؛ و منصب اُمنای تو است که آنان را مخصوص بدان نموده‌ای؛ و دشمنان آن را غصب کرده‌اند؛ و تو تقدیر

کننده‌ای آنچه را که بخواهی؛ و حکم تو شکست‌پذیر نیست؛ و تدبیر محتومت، آن‌سان که بخواهی، و هر جا که بخواهی، رد‌کردنی نیست؛ علم تو در اراده‌ات همچو علمت در خلقت تو است؛ و اکنون برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور و مستورند؛ و حکمت تبدیل شده؛ و کتابت رها شده؛ و فرایضت تحریف گشته؛ شرایع و سنن پیامبرت متروک گردیده؛ خدایا! دشمنان اولیایت را از اولین و آخرین و صبح‌کننده و شام‌کننده و گذشته و آینده مورد لعنت قرار بده و جباران زمان ما و پیروانشان و گروه و اصحابشان را لعنت نما همانا تو بر هر چیز قادری». ۲۵۱

و بنا به روایت راوندی، وی هنگامی که شنید گروهی منکر فضل اهل بیت (علیهم‌السلام) بر سایر مردمانند، گریان نزد امام صادق (علیه‌السلام) آمده و جریان را عرضه داشت؛ و حضرت با اظهار یک اعجاز، به وی دل‌داری داد! بدین صورت که هسته خرمایی را کاشت و نخلی سبز شد و دانه خرمایی از آن برگرفته و پوست نازکی از آن جدا کرده و به معلی داده و فرمود: بخوان! و روی آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی المرتضی الحسن والحسين و علی بن الحسين و تا آخر اسامی ائمه (علیهم‌السلام) نوشته شده بود» ۲۵۲ با اتخاذ چنین مواضعی بود که «معلی بن حنیس» پس از عمری تلاش در خدمت‌گذاری به ساحت مقدس امام صادق (علیه‌السلام) و انجام امور مربوط به وکالت و امور شخصی آن حضرت، به دستور «داود بن علی»، والی مدینه، دستگیر شد. شیخ طوسی وکالت از جانب امام (علیه‌السلام) را دلیل دستگیری و قتل او ذکر کرده است؛ ۲۵۳ که همین سخن، به نظر صحیح می‌رسد؛ چراکه اتهام دخالت و حمایت وی در قیام «محمد نفس زکیه» ۲۵۴ با توجه به موضع بی‌طرفانه امام صادق (علیه‌السلام) نسبت به این قیام، صرفاً اتهامی از سوی حکومت عباسی بر علیه «معلی» بود که بدان بهانه او را دستگیر کرده و در حقیقت یکی از بازوان امام صادق (علیه‌السلام) را قطع کنند! بنا به نقل کشی از ابوبصیر، امام صادق (علیه‌السلام) روزی پس از آن که سخن از معلی به میان آمد، به ابوبصیر فرمود: «آنچه به تو درباره معلی می‌گویم بشنو و کتمان نما! او به درجه ما نمی‌رسد جز به وسیله آنچه داود بن علی با وی انجام می‌دهد! او را فراخوانده و گردن می‌زند و مصلوب می‌نماید!»؛ و ابوبصیر گفت: «انا لله و انا الیه راجعون». ۲۵۵

«معلی بن حنیس» پس از دستگیری توسط «داود بن علی» از سوی وی مورد

بازجویی قرار گرفت. هنگامی که از او خواسته شد تا اسامی یاران و شیعیان امام صادق علیه السلام را افاش نماید، وی منکر آگاهی از این امر شد، و در برابر اصرار آنان گفت: «من کسی از اصحاب و یاران امام صادق علیه السلام را نمی‌شناسم و تنها به تهیه نیازمندی‌های امام علیه السلام اشتغال دارم!»؛ در این هنگام، «داود بن علی» وی را تهدید به قتل نمود! ولی معلی در پاسخ چنین گفت: «مرا تهدید به قتل می‌کنی؟ به خدا قسم! اگر یاران امام صادق علیه السلام در زیر پایم باشند، پایم را برنخواهم داشت تا به آنان دست بیایی؛ و اگر مرا به قتل برسانی من سعادت مند، و توشقی خواهی بود!»؛ پس از این گفتگو، «داود بن علی» تصمیم بر قتل «معلی» گرفت؛ ولی «معلی» تقاضا کرد که قبل از کشته شدن، به وی اجازه دهند تا به میان مردم رفته و از آنان نسبت به دیونی که بر عهده‌شان دارد شاهد طلب کند! آنان با درخواست «معلی» موافقت کردند! و هنگامی که وی در بازار مسلمانان حاضر شد، رو به جمعیت کرده و گفت: «ای مردم، من معلی بن خُثَیْس هستم؛ هر آن کس که مرا می‌شناسد، شاهد باشد که آنچه از اموال دارم، اعم از عین و دین و کنیز و عبد و خانه، کم باشد یا زیاد، همگی از آن جعفر بن محمد علیه السلام است!»؛ و هنوز کلام وی به پایان نرسیده بود که رئیس شرطه‌ها بر او حمله برد و او را به شهادت رسانید.

پس از آن که خبر شهادت «معلی» به امام صادق علیه السلام - پس از مراجعت ایشان از مکه به مدینه - واصل شد، چنین فرمودند: «به خدا قسم معلی داخل بهشت شد». سپس آن جناب با شتاب از منزل خارج گردید و در حالی که فرزندش اسماعیل، نیز آن حضرت را همراهی می‌کرد - بر «داود بن علی» وارد شده و فرمود: «ای داود، گناهی بزرگ مرتکب شدی، گناهی که خداوند از آن نخواهد گذشت! وکیل مالی و خدمت‌کار من و فردی را که اهل بهشت بود به قتل رسانیدی و مالم را تصرف نمودی!»؛ «داود بن علی» در پاسخ حضرت گفت: «اگر من چنین کردم تو نیز گناهی نابخشودنی مرتکب شده‌ای، چرا که دخرت را به فلان اُموی تزویج نموده‌ای!»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر من چنین کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین کرد، چرا که دخترش را به عثمان تزویج نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله اُسوه من است». «داود بن علی» گفت: «من معلی را نکشته و مال تو را تصرف نکرده‌ام!»؛ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «به خدا قسم، من بر علیه کسی که مرتکب این کار شده، در پیشگاه الهی نفرین خواهم کرد». «داود» گفت: «من او را نکشتم و رئیس شرطه‌ها - سیرافی - او را کشت». امام علیه السلام پرسید: «با اذن تو، یا بدون اذن تو؟» «داود» گفت: «بدون اذن من!» امام علیه السلام فرمود: «حق قصاص را به ما واگذار کن!» داود گفت: «واگذار کردم!» در

این هنگام، امام باقر (علیه‌السلام) رو به «اسماعیل» نموده و فرمود: «ای اسماعیل! تو می‌دانی و رئیس شرطه‌ها!» فردای آن روز «اسماعیل» رئیس شرطه‌ها را برای کشتن حاضر نمود؛ و او در حالی که فریاد می‌زد: «ای مردم، مرا به کشتن دیگران فرمان می‌دهند، سپس خودم را به قتل می‌رسانند!» به دست اسماعیل کشته شد!

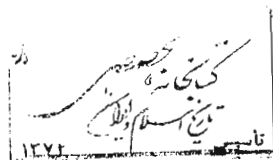
بنابه نقل کُشی، امام صادق (علیه‌السلام) در آن شب دائماً در حال قیام و سجود بود، تا آن که در آخر شب در سجده چنین فرمود: «خداوند، تو را به قوت قویّت، و عذاب سخت و شدیدت، و عزّتی که بندگان در برابر آن ذلیلند، می‌خوانم که بر محمد و آل محمد درود فرست، و در همین ساعت «داوود بن علی» را (به عذاب و قهر خویش) فرا بگیر!»؛ و بنابر نقلی دیگر، فرمود: «خدا یا! قلب او را با تیری از تیرهایت بشکاف!». معتب - راوی این روایت - گوید: «به خدا قسم، امام باقر (علیه‌السلام)، سر از سجده برنداشته بود که صدای صیحه و فریادی برخاست و گفتند: داوود بن علی به هلاکت رسید!»؛ امام باقر (علیه‌السلام) در این هنگام فرمود: «با نفرین من، خداوند ملکی فرستاد که با عمودی بر سر داوود بن علی کوبید و تا مثانه‌اش را شکافت!».^{۲۵۶}

۲.۴.۷. حُمران بن أعین

شیخ طوسی نام وی را در فصل مربوط به معرفی وکلای نیک سرشت ائمه (علیهم‌السلام) ذکر و در ادامه، روایتی به این مضمون از امام باقر (علیه‌السلام) نقل کرده که: «وی (حمران بن اعین) ابداً مرتد نخواهد شد!»؛ و پس از کمی تأمل مجدداً فرمود: «آری به خدا قسم که او ابداً مرتد نخواهد گشت».^{۲۵۷} شیخ طوسی در رجالش، وی را جزو اصحاب امام باقر (علیه‌السلام) و امام صادق (علیه‌السلام) برشمرده است.^{۲۵۸} و در کنار غیبت خود نام وی را در ضمن اسامی وکلا ذکر کرده است. از این رو این احتمال می‌رود که وی نقش وکالت برای امام باقر (علیه‌السلام) را نیز عهده‌دار بوده است؛ و اگر چنین امری اثبات شود ریشه‌های تشکیل سازمان وکالت را بایستی مربوط به عصر امام باقر (علیه‌السلام) دانست. از رساله «ابو غالب زراری» چنین برمی‌آید که وی با امام سجاد (علیه‌السلام) نیز ملاقات داشته است. همچنین در وصفش آمده که: وی از بزرگ‌ترین مشایخ شیعه بود که تردیدی در فضلش نمی‌رود؛ و یکی از حاملان قرآن بود؛ و لذا نامش در عداد قرّاء آمده است؛ و نقل شده که وی قرآن را بر امام باقر (علیه‌السلام) قرائت نمود؛ و همین طور عالم به نحو و لغت بود.^{۲۵۹}

بنا به نقل کشی، هنگامی که وی به امام باقر علیهما السلام عرض کرد: «من با خدا عهد بسته‌ام که از مدینه خارج نشوم، مگر آن که جواب این سؤال را از شما بگیرم که: آیا من شیعه شمایم؟!» آن جناب به وی فرمود: «آری تواز جمله شیعیان مایی در دنیا، و هم در آخرت». ^{۲۶۰} و بنا به نقل دیگر کشی، امام کاظم علیهما السلام وی را از حواریان و اصحاب نزدیک امام باقر علیهما السلام و امام صادق علیهما السلام برشمرد. ^{۲۶۱} کشی ضمن نقلی از «زراره»، برادر «حمران بن اعین»، نقل کرده که: امام صادق علیهما السلام به زراره فرمود: «سلام مرا به حمران برسان و بگو چرا به «حکم بن عیینة» این حدیث را نقل کردی که: اوصیا محدثند؟ برای او و امثال او چنین احادیثی را نقل مکن!». ^{۲۶۲} از این روایت، برجستگی «حمران» در شناخت اهل بیت علیهم السلام و قرب و نزدیکی وی به امام صادق علیهما السلام قابل استفاده است. «حمران بن اعین» هنگامی که با دیگر اصحاب امام باقر علیهما السلام و صادق علیهما السلام می‌نشست، همواره به نقل روایت آل محمد (علیهم السلام) می‌پرداخت؛ و در صورتی که آنان کلام را تغییر می‌دادند، تا سه بار تذکر می‌داد و آنان را به نقل روایات باز می‌گرداند و در صورت تکرار، آنان را ترک می‌کرد. ^{۲۶۳}

هنگامی که مردی از اهل شام به نزد امام صادق علیهما السلام رفته و طلب مناظره پیرامون قرآن و امور مربوط به آن را کرد! آن جناب وی را به نزد «حمران» احاله کرده و فرمود: «اگر بر «حمران» غلبه کردی گویا بر من غلبه کرده‌ای!» و پس از سؤالات آن مرد و پاسخ‌های حمران، مرد شامی گفت: «او را فردی حاذق یافتم؛ از چیزی سؤال نکردم مگر آن که پاسخ داد!»؛ سپس حمران به امر امام علیهما السلام به سؤال کردن از وی پرداخت و هر چه می‌پرسید، وی طفره می‌رفت! ^{۲۶۴}



۳.۴.۷. نصر بن قابوس لخمی

بنا به نقل شیخ طوسی، وی از اصحاب امام صادق علیهما السلام و امام کاظم علیهما السلام بوده؛ ^{۲۶۵} و بنا به نقل نجاشی، وی امام رضا علیهما السلام را نیز درک و از آن جناب و دو امام پیشین نقل روایت کرده، و کتابی داشته، و نزد این سه امام دارای منزلتی عظیم بوده است. ^{۲۶۶} شیخ مفید نیز وی را جزو خواص و ثقات امام کاظم علیهما السلام و از اهل ورع و علم و فقه برشمرده است. ^{۲۶۷} وکالت وی برای امام صادق علیهما السلام از تصریح شیخ طوسی استفاده می‌شود. شیخ ضمن ذکر نام او در زمره وکلای قابل تمجید ائمه علیهم السلام به نکته عجیبی اشاره کرده است. تعبیر شیخ طوسی

چنین است: «فَرَوَى أَنَّهُ كَانَ وَكِيلاً لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَشْرِينَ سَنَةً وَلَمْ يُعْلَم أَنَّهُ وَكِيْلٌ وَكَانَ خَيْرَ أَفْضَالٍ».^{۲۶۸}

مشخص است که فعل «لم يعلم» در این عبارت اگر به صورت معلوم خوانده شود، مستلزم این معنی خواهد بود که وی بیست سال وکیل امام صادق (علیه‌السلام) بوده، بدون آن که خود بدانند! بنابراین، بایستی این فعل به صورت مجهول خوانده شود؛ به این معنی که او به سبب تقیه، مدت بیست سال به صورت پنهانی و زیرزمینی، امور وکالت را از سوی امام صادق (علیه‌السلام) عهده‌دار بوده و کسی از دشمنان و مخالفان از این امر مُطَّلَع نبوده است.^{۲۶۹}

و شاید این جمله، در تعریض بر وکالت «معلی بن حُثَیْس» باشد که تا حدودی جانب تقیه را کنار نهاده بود و بر حکام بنی عباس نیز وکالت وی آشکار شده بود! درباره این که آیا وی وکالت امام کاظم (علیه‌السلام) یا امام رضا (علیه‌السلام) را نیز عهده‌دار بوده است، هیچ گونه تصریح یا نشانه‌ای در منابع به چشم نمی‌خورد؛ گرچه بعید نیست وی که مدت بیست سال در عصر امام صادق (علیه‌السلام) عهده‌دار این سِمَت بوده است، توسط امام کاظم (علیه‌السلام) یا امام رضا (علیه‌السلام) نیز به کار گرفته شده باشد. درباره ارتباط وی با امام کاظم (علیه‌السلام)، روایتی را کلینی، مفید، طوسی، کُشی و دیگران نقل کرده‌اند که حاکی از آن است که امام کاظم (علیه‌السلام) امام رضا (علیه‌السلام) را به عنوان امام بعدی به او معرفی کرده است. بنا بر این نقل، امام کاظم (علیه‌السلام) دست او را گرفته و به درون اتاقی می‌برد که امام رضا (علیه‌السلام) در آن جا مشغول خواندن «کتاب جفر» بوده است و حضرت ضمن نشان دادن فرزندش به «نصر» می‌فرماید: «این کتابی است که جز نبی یا وصی نبی در آن نظر نمی‌کند!» و بنا بر نقلی دیگر، هنگامی که او از امام کاظم (علیه‌السلام) درباره امام جانشین سؤال می‌کند، حضرت با صراحت، فرزندش علی (علیه‌السلام) را معرفی می‌فرماید.^{۲۷۰}

۳.۴.۷. عبدالرحمن بن حجاج بَجَلِی

شیخ طوسی در رجالش، وی را جزو اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) و امام کاظم (علیه‌السلام) بر شمرده^{۲۷۱} و تاریخ وفات وی را در کتاب غیبت، در عصر امام رضا (علیه‌السلام) ذکر کرده است.^{۲۷۲} بدین ترتیب بایستی آن جناب را نیز درک کرده باشد؛ چنان که نجاشی به این امر تصریح کرده است.^{۲۷۳}

علامه حلی نیز بر همین مبنا، وفات وی را مربوط به عصر امام رضا (علیه‌السلام) دانسته است.^{۲۷۴}

اما این سخن با آنچه مسعودی درباره اجتماع سران شیعه در منزل «عبدالرحمن بن

حجاج» در بغداد، پس از شهادت امام رضا علیه السلام، برای مشورت درباره امر جانشین آن حضرت، نقل کرده، در تنافی است!^{۲۷۵} بنابراین، به نظر می‌رسد که وی تا عصر امام جواد علیه السلام در قید حیات بوده است؛ چرا که روایت مسعودی صراحت در حیات وی در این عصر و حضور وی در جمع سران شیعه در منزلش را دارد. با عنایت به آنچه شیخ طوسی در کتاب غیبت، و کشی در رجال نقل کرده‌اند، وکالت وی برای امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام اثبات می‌شود؛ و آنچه مسعودی درباره اجتماع سران شیعه در منزل وی پس از شهادت امام رضا علیه السلام نقل کرده، مُشعر بر وکالت و رهبری وی برای شیعیان عراق است. بدین ترتیب، می‌توان وکالت وی برای چهار امام علیهم السلام را از این نقل‌ها استفاده کرد! تعبیر شیخ طوسی درباره وی چنین است: «وکان عبدالرحمن بن الحجاج وکیلاً لأبی عبدالله علیه السلام و مات فی عصر الرضا علیه السلام علی ولایت». ^{۲۷۶} از این سخن، وکالتش برای امام صادق علیه السلام قابل استفاده است. کشی نیز طی نقلی، از عبدالرحمن بن حجاج چنین روایت کرده است: «یک سال، در حالی که مال بسیاری، متعلق به ابوابراهیم علیه السلام (امام کاظم علیه السلام) به همراه داشتم (به قصد ملاقات با آن جناب) خارج شدم و علی بن یقطین نیز نامه‌ای به من داد تا به حضرت برسانم؛ که ضمن آن، از حضرت طلب دعا کرده بود». ^{۲۷۷}

از این سخن که مال بسیاری متعلق به امام کاظم علیه السلام به همراه داشته، هم چون برخی رجالیان،^{۲۷۸} وکالت وی برای آن حضرت را می‌توانیم استنباط کنیم؛ چرا که وجود اموال بسیار متعلق به امام علیه السلام در دست یک فرد، می‌تواند از نشانه‌های وکالت باشد؛ و بعید است که این اموال، وجوه شرعی شخصی وی بوده باشد! مؤید این سخن آن که، وی دارای سابقه وکالت در عصر امام صادق علیه السلام بوده است، و طبیعی است که ائمه بعدی از وجود کسانی که دارای سابقه و تجربه‌ی وکالت برای ائمه پیشین بوده‌اند، بهره می‌بردند. نقل یاد شده، هم چنین می‌تواند بر نقش ارتباطی وی بین مرکز رهبری سازمان وکالت در مدینه، و وکلای امام کاظم علیه السلام، همچون «علی بن یقطین» در عراق، دلالت داشته باشد.

اما وکالت وی برای امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام نیز با توجه به نقل مسعودی قابل استفاده است. وی در ضمن حوادث اوایل عصر امامت امام جواد علیه السلام چنین نقل کرده است: «هنگامی که امام رضا علیه السلام در سال ۲۰۲ ق درگذشت سنّ ابی جعفر امام جواد علیه السلام، حدود هفت سال بود! ولذا در میان شیعیان بغداد و سایر شهرها، درباره امامت آن جناب اختلاف

کلمه پیش آمد. از این رو، ریان بن صلت و صفوان بن یحیی و محمد بن حکیم و عبدالرحمن بن حجاج و یونس بن عبدالرحمن و جماعتی از وجوه و ثقات و سران شیعه، در خانه عبدالرحمن بن حجاج در محله «بركة زلول» گرد هم آمده و در مصیبت از دست دادن امامشان می‌گریستند. در این حال یونس بن عبدالرحمن گفت: گریه را رها کنید و بیندیشید که تا زمان بلوغ و رشد این کودک (امام جواد علیهم‌السلام) چه کسی می‌بایست عهده‌دار امامت شود؟! در این هنگام ریان بن صلت برخاست و دست بر حلق یونس نهاده و در حالی که وی را زیر ضربات کتک گرفته بود، گفت: آیا اظهار ایمان می‌کنی و شرک نهم می‌داری؟! اگر امر امامتش از سوی خدا باشد، فرقی بین طفل یک روزه و پیر صدساله نیست؛ و الا عمر هزار سال نیز کفاف این امر ندهد و او همچون فردی از مردم خواهد بود!

مسعودی در ادامه نقل می‌کند که: گروه مذکور به همراه تعدادی دیگر، که جمعیان به هشتاد تن می‌رسید، در موسم حج، به مدینه رفتند و ضمن مشاهده مقام علمی امام جواد علیهم‌السلام به امامتش یقین حاصل نمودند.

تأمل در این نقل می‌تواند ما را به چیزی فراتر از وکالت، درباره «عبدالرحمن بن حجاج» رهنمون گردد! اجتماع سران شیعه در منزل او برای مشورت پیرامون این امر مهم، می‌تواند حاکی از نوعی رهبری وی برای شیعیان عراق، و به خصوص بغداد باشد؛ و با توجه به سابقه مصاحبت او با سه امام پیشین و وکالت آنان، وی بایستی «وکیل ارشد» یا «سروکیل» وکلای عراق بوده باشد؛ چنان که برخی از محققان نیز بدان تصریح کرده‌اند.^{۲۷۹}

روایات متعددی در بیان جلالت قدر وی نزد ائمه علیهم‌السلام نقل شده است. شیخ مفید وی را در زمره شیوخ و خواص و ثقات از اصحاب ابی عبدالله علیهم‌السلام برشمرده است.^{۲۸۰} بنا به نقل کُشی از نصر بن صباح، امام کاظم علیهم‌السلام درباره «عبدالرحمن بن حجاج» شهادت داد که: «وی از اهل بهشت است!»؛ و امام صادق علیهم‌السلام مستمراً به او می‌فرمود: «یا عبدالرحمن! کَلِّمْ اَهْلَ الْمَدِينَةِ فَإِنَّی اُحِبُّ اَنْ یُرِیَ فِی رِجَالِ الشَّیْعَةِ مِثْلَکَ!»^{۲۸۱} که این سخن دلالت بر مقام علمی و معرفتی وی و جایگاه والایش نزد امام صادق علیهم‌السلام دارد.

روایت دیگری توسط کُشی درباره وی نقل شده که پیرامون مدلول آن نظراتی ابراز شده است. بنا بر این روایت، هنگامی که نزد امام کاظم علیهم‌السلام سخن از عبدالرحمن بن

الحجاج به میان رفت، آن حضرت فرمود: «إِنَّهُ لَثَقِيلٌ عَلَى الْفُؤَادِ!»^{۲۸۲} ظاهر این جمله را برخی از رجالیان، دالّ بر ذم وی دانسته‌اند! ولی برای آن، احتمالاتی ذکر کرده‌اند که طبق آن احتمالات، دلالت بر مدح وی دارد! مثلاً این که: مراد، ثقل و سنگینی وی بر قلوب مخالفان است؛ یا این که مراد، ثقل این دو اسم، یعنی: «عبدالرحمن» و «حجاج» است؛ چرا که نام «ابن ملجم» و «حجاج بن یوسف» را تداعی می‌کند! یا این که، به معنی «موقر» و «معظم» در قلوب است!^{۲۸۳}

دیگر سخن درباره «عبدالرحمن بن حجاج» آن که، بنا بر نقل نجاشی، وی متهم به گرایش به «مذهب کیسانیه» بوده است. نجاشی در ادامه گفته است: «وی پس از امام کاظم علیه السلام در قید حیات بوده و رجوع به قول حق کرده و امام رضا علیه السلام را ملاقات نموده است.»^{۲۸۴} شیخ طوسی نیز وی را از جمله آن دسته از گروندگان به مذهب وقف، پس از شهادت امام کاظم علیه السلام عنوان کرده است که ابتدا در امامت امام رضا علیه السلام تردید کردند، ولی پس از یقین به امامت آن جناب، رجوع به قول حق نمودند.^{۲۸۵} بنا به نقل ابن شهر آشوب، «عبدالرحمن بن حجاج» با مشاهده معجزه‌ای از امام رضا علیه السلام، از قول به وقف دست کشید!^{۲۸۶} برخی از رجالیان در مقام توجیه سخن اول (گرایش به کیسانیه) گفته‌اند: «کسی تصریح به این سخن نکرده، و صرفاً نجاشی آن را با تعبیر رُمی بالکیسانیه ذکر کرده است؛ که نمی‌تواند مثبت چیزی باشد.»^{۲۸۷} اما گرایش وی به مذهب وقف و تشکیک در امامت امام رضا علیه السلام با توجه به این که مورد تصریح شیخ طوسی است، قابل انکار نیست؛ ولی می‌توان آن را چنین تحلیل نمود که: در جریان وقف، با توجه به این که سردمداران این مذهب، برخی از وکلای مبرز امام کاظم علیه السلام و وجوه سرشناس شیعی بودند، و روایاتی به ظاهر موجه نیز درباره مهدویت امام کاظم علیه السلام در میان شیعیان متداول بود، لذا جو فکری و عقیدتی پدید آمده، به صورت موجی گذرا، تردیدی در قلب برخی از چهره‌های برجسته شیعی، همچون: عبدالرحمن بن حجاج، یونس بن یعقوب، جمیل بن درّاج، رفاعه بن موسی، حماد بن عیسی، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، حسین بن علی و شاء و غیر آنان پدید آورد! ولی تمامی آنان پس از مدت کوتاهی علم به بطلان این مذهب پیدا کرده و به امامت امام رضا علیه السلام معتقد گشتند.

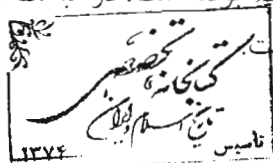
با توجه به روایتی از امام صادق علیه السلام، چنین استفاده می‌شود که: «عبدالرحمن بن

حجاج» در مدینه رحلت نموده و همان جا دفن شده است. بنا به نقل کلینی، امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «هر آن که در مدینه از دنیا رود، خداوند در قیامت وی را جزو آمنین مبعوث فرماید؛ و از جمله آنان، یحیی بن حبیب، ابو عبیده حذاء و عبدالرحمن بن حجاج را ذکر فرمود. البته با توجه به این که «عبدالرحمن بن حجاج» و «یحیی بن حبیب» در دورانی پس از امام صادق (علیه‌السلام) از دنیا رفته‌اند، سخن حضرت را بایستی حمل بر اخبار از غیب نمود؛ نه بر این که آنان در عصر آن جناب رحلت نموده بودند! ۲۸۸

بنا به نقل نجاشی، «عبدالرحمن بن حجاج» در اصل کوفی بوده و به شغل فروش سابری (نوعی لباس تنگ و زیبا یا زره باریک بافت، یا خرمای نیکو است) مشغول بوده، و در بغداد سکونت داشته است. به گفته نجاشی، دخترِ دخترِ پسرش، با پیرزن‌هایی از اقوام نجاشی رفت و آمد داشته و از عبادات و فضیلت جدش برای آنان سخن می‌گفته است! شیخ طوسی، وی را دارای کتابی، و نجاشی، دارای کُتبی دانسته است. ۲۸۹

۵.۴.۷. مفضل بن عمر جعفی

وی وکیل ارشد و باب امام صادق (علیه‌السلام) و امام کاظم (علیه‌السلام) بوده است. در مبحث مربوط به معرفی باب‌های ائمه (علیهم‌السلام)، شرحی پیرامون وی گذشت.



۶.۴.۷. محمد بن سنان خزاعی زاهری

در مباحث مربوط به معرفی باب‌های ائمه (علیهم‌السلام)، گفته آمد که وی (بنا به قراین و روایاتی) چهار و احتمالاً پنج امام معصوم (علیهم‌السلام) (از امام صادق (علیه‌السلام) تا امام هادی (علیه‌السلام)) را درک کرده است. در مبحث یاد شده، نکاتی پیرامون شناخت شخصیت وی عنوان شد.

۷.۴.۷. عبدالله بن جندب بَجَلّی

به گفته شیخ طوسی وی وکیل ابی ابراهیم، امام کاظم (علیه‌السلام) و ابوالحسن، امام رضا (علیه‌السلام) بوده است. ۲۹۰ کُشی نیز از «حمدویه بن نصیر» نقل کرده که: پس از رحلت «عبدالله بن جندب»، «علی بن مهزیار» به جای وی منصوب شد؛ ۲۹۱ که این نقل نیز با توجه به وکالت «علی بن مهزیار» در منطقه اهواز، صراحت در وکالت وی در این منطقه دارد. شیخ طوسی وی را

در عداد اصحاب امام صادق، کاظم و رضا علیهم السلام بر شمرده است؛ اما وکالت وی برای امام صادق علیه السلام مورد تصریح واقع نشده است. برخی از محققان، با توجه به روایت مفصلی که توسط «ابن شعبه بحرانی» نقل شده و مشتمل بر وصایای امام صادق علیه السلام به «عبدالله بن جندب» است، و به خصوص، با عنایت به بعضی از فقرات این وصایا که در آن، امام علیه السلام به «عبدالله بن جندب» می فرماید: «به گروه های شیعه ابلاغ کن که...»،^{۲۹۲} چنین استنباط کرده اند که وی وکیل امام صادق علیه السلام نیز بوده است؛ و سابقه وی در سازمان وکالت به دوره پیش از امام کاظم علیه السلام مربوط می شود.^{۲۹۳}

آنچه «عبدالله بن جندب» را در میان خیل اصحاب امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام متمایز و برجسته نموده است، بُعد عبادت و تنسک و فروتنی او است! شیخ طوسی به دنبال معرفی وی به عنوان وکیل امامین کاظم علیه السلام و صادق علیه السلام چنین تعبیری دارد: «وكان عايداً رفيع المنزله لديهما».^{۲۹۴} کشتی نیز از امام کاظم علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ عبدالله بن جندب لمن المُختبِن»؛^{۲۹۵} (همانا عبدالله بن جندب از فروتنان و خاضعان است). کشتی ضمن نقلی دیگر از «یونس بن عبدالرحمن» جلوه دیگری از این شاگرد لایق مکتب امام صادق و کاظم علیه السلام را به پرده کشیده است؛ «یونس بن عبدالرحمن» گوید:

«عبدالله بن جندب را که یکی از شب زنده داران و ساعیان در امر عبادت بود، دیدم که از عَرَفَه در حال کوچ کردن بود. گفتم: تلاشت در جهت عبادت در این روز را خداوند مشاهده نمود! گفت: به خدا قسم! هیچ دعایی برای خودم نکردم! چرا که از ابوالحسن امام کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود: کسی که در پنهان برای برادر مؤمنش دعا کند، از کُنه آسمان ندا می رسد که: به عوض هر کلمه برای تو صد هزار برابر باد! و من نخواستم صد هزار را در قبال یکی که نمی دانم مستجاب می شود یا نه، وائهم».^{۲۹۶}

در روایتی دیگر چنین آمده که: «وی روزی به امام کاظم علیه السلام عرض کرد: آیا از من راضی هستی؟ فرمود: آری به خدا قسم، و خدا و رسولش از تو راضی اند!»^{۲۹۷}

و بنا به نقلی دیگر، روزی امام کاظم علیه السلام به وی، در حالی که از نزد حضرت باز می گشت، نگریسته و فرمود: «آیا این، قابل قیاس (با کسی) هست؟!»^{۲۹۸} وی همان است که به همراه «صفوان بن یحیی» و «علی بن نعمان»، در بیت الله الحرام، با یکدیگر قرار گذاشتند که هر یک که زودتر رحلت نمود، آن که باقی بماند به عوض فردِ درگذشته، نماز

و روزه و زکات به جای آورد! و «عبدالله بن جندب» و «علی بن نعمان» درگذشتند؛ و صفوان در مابقی عُمر، به عوض آنان، اعمال یاد شده را انجام می‌داد! ۲۹۹

۸.۴.۷. علی بن یقظین بن موسی بغدادی

وی صحابی برجسته امام کاظم (علیه‌السلام) و عامل نفوذی شعبه در دربار عباسی بود که مقام وزارت هارون، خلیفه عباسی را عهده‌دار بود! شیخ طوسی وی را جزو اصحاب امام کاظم (علیه‌السلام) برشمرده است.^{۳۰۰} گرچه در زمینه وکالت وی، شیخ طوسی و غیر او تصریحی نکرده‌اند، ولی وجود برخی نقل‌ها، حاکی از فعالیت‌های وی به عنوان یکی از کارگزاران سازمان وکالت است. از جمله این نقل‌ها، روایت کُشی از «اسماعیل بن سلام» و «ابن حمید» است؛ این دو نقل کرده‌اند که:

«علی بن یقظین ما را احضار کرد و گفت: دو مرکب تهیه کرده و از بی‌راهه، این اموال و نامه‌ها را به ابوالحسن موسی (علیه‌السلام) برسانید و مواظب باشید که کسی متوجه شما نشود! ما نیز به کوفه آمده و دو مرکب و زاد و توشه راه تهیه کرده و از بی‌راهه آمدیم تا به «بطن الرِّمَّة» رسیدیم. در آن‌جا از مرکبمان فرود آمده و آنها را به گوشه‌ای بسته و برایشان علف نهادیم و خود نیز مشغول خوردن غذا شدیم که ناگاه، سواری را که به همراهش خدمت‌کاری در حرکت بود، مشاهده کردیم. هنگامی که به ما نزدیک شدند، دیدیم که امام ابوالحسن موسی (علیه‌السلام) است! پس، از جای برخاسته و برایشان سلام کرده و اموال و نامه‌هایی که به همراه داشتیم، تقدیم نمودیم؛ و آن جناب نیز از آستین، نامه‌هایی برآورده و فرمود: اینها جواب نامه‌های شما است! عرض کردیم: زاد و توشه ما تمام شده، اگر اجازه فرمایید، داخل مدینه شده و ضمن زیارت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، تهیه زاد و توشه نماییم؛ فرمود: آنچه از زاد و توشه دارید پیش بیاورید! پس زاد و توشه را بیرون آورده و به حضرت دادیم؛ آن جناب، دستی در آن چرخاند و فرمود: این، شما را به کوفه می‌رساند! و اما رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، پس شما او را زیارت کردید! چرا که من نماز فجر را با آنان (پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اجداد معصومین (حضرت) گزاردم؛ و اکنون قصد دارم نماز ظهر را نیز با آنان به جای آورم! بروید به امان خدا». ۳۰۱

این روایت، از آن رو دلالت بر وکالت «علی بن یقظین» می‌تواند داشت که در آن، خبر

از ارسال اموال و نامه‌ها به نزد حضرت و اخذ پاسخ آنها داده شده است! و این امر، از شؤون وکلای ائمه علیهم السلام بوده است. البته ممکن است در این جا، چنین شبهه‌ای طرح شود که اموال مزبور، چه بسا بعضی از اموال حکومتی بوده که «علی بن یقطين» به طور پنهانی، برای امام ارسال می‌داشته؛ و نامه‌ها نیز سؤالات شخصی وی بوده است! بنا بر این، نقل مزبور نمی‌تواند مثبت وکالت وی باشد! این شبهه، گرچه به طور کلی قابل دفع نیست، ولی حداقل می‌توان مدعی بود که تهیه مقدمات آن چنانی و مأمور کردن دو نفر برای این کار و تأکید بر نهایت پنهان کاری، با ارسال مقداری اموال یا نامه‌های شخصی چندان سازگاری ندارد!

به هر حال، می‌توان وی را یکی از کسانی دانست که شیعیان از طریق او می‌توانستند مشکلات مالی یا علمی خود را حل کنند؛ و او توان ایجاد ارتباط بین شیعیان عراق و امام کاظم علیهما السلام در مدینه را در وضع خفقان آور آن عصر دارا بود؛ و این نقش از جمله شؤون مهم وکلای ائمه علیهم السلام بوده است. به علاوه، وی به امر امام علیهما السلام و علی رغم میل باطنی خود، به فعالیت در دستگاه خلافت عباسی ادامه می‌داد! امام علیهما السلام در پاسخ وی، که به سبب همکاری با خلیفه عباسی، اظهار ناراحتی و دل‌تنگی می‌کرد، فرمود: «ای علی! همانا خدای را اولیایی است در کنار اولیای ظالمان، که به وسیله آنان از اولیای خودش دفع بلا کند؛ و تواز آنانی، ای علی!»^{۳۰۲}

بدین ترتیب، جلوه دیگری از فعالیت وکلا رخ می‌نماید که همان، نفوذ در دستگاه خلافت عباسی و دفع خطر از شیعیان و کمک رسانی به آنان به هر نحو ممکن و با حفظ جهات امنیتی بود! پدر «علی بن یقطين» از جمله داعیان بنی عباس بود که در عصر «مروان حمار» (آخرین خلیفه اموی) تحت تعقیب قرار گرفته و فرار کرد؛ و مادرش به همراه دو فرزندش، «علی» و «عُبَید»، از کوفه به مدینه رفت. پس از پیروزی بنی عباس، «یقطين» به خدمت دولت عباسی درآمد! ولی وی از آن‌جا که فردی شیعی بود، اموال را به نزد امام صادق علیهما السلام می‌برد! از این رو، خبر این ارتباط به گوش «منصور» و «مهدی عباسی» رسید، ولی خداوند وی را از شرکید آنان نجات بخشید!^{۳۰۳}

درباره فضایل «علی بن یقطين» و جایگاه رفیعش نزد امام کاظم علیهما السلام روایات متعددی نقل شده است.^{۳۰۴} روایاتی نیز حکایت از آن دارند که «علی بن یقطين» با ارسال اموال

(مربوط به وکالت یا اموال حکومتی و خراج) نزد امام کاظم (علیه‌السلام)، بسیاری از مشکلات مالی حضرت را مرتفع می‌نمود! این اموال، که گاه به صد تا سیصد هزار درهم بالغ می‌شد، برای تزویج فرزندان آن حضرت و سایر نیازها به کار گرفته می‌شد! بخش دیگری از اموالی که در اختیار «ابن یقطین» بود، به برخی از شیعیان داده می‌شد تا از جانب وی حج به جای آورند، که می‌توان گفت، این صورت قضیه بود و در واقع، این کار برای کمک به نیازمندان شیعه و یا پرداخت اموال حکومتی و خراج به شیعیان به هر صورت ممکن بود! «علی بن یقطین» بارها از سوی امام کاظم (علیه‌السلام) به عنوان فردی از اهل بهشت معرفی شد، و آن جناب بهشت را برایش ضمانت می‌نمود.^{۳۰۵} وی سرانجام، در زمانی که امام کاظم (علیه‌السلام) در حبس هارون بود، به سال ۱۸۲ ق درگذشت؛ و ولی عهد هارون، «محمد بن رشید»، بر وی نماز گزاردا! و پدرش «یقظین» نیز در سال ۱۸۵ ق درگذشت. کتاب‌هایی به «علی بن یقطین» نسبت داده شده است. این امر حکایت از مقام علمی وی دارد.^{۳۰۶}

۹.۴.۷. یونس بن یعقوب بَجَلی دُهنی کوفی

بنا به نقل شیخ طوسی در رجالش، وی جزو اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) و امام کاظم (علیه‌السلام) و امام رضا (علیه‌السلام) محسوب می‌شود.^{۳۰۷} همچنین بنا به نقل شیخ طوسی در فهرست، وی وکالت امام کاظم (علیه‌السلام) را عهده‌دار بوده است.^{۳۰۸} شیخ مفید نیز وی را از جمله فقه‌ای از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) و از صاحبان فتوا و از کسانی که در حلال و حرام محلّ مراجعه بودند، و طعنی بر آنان وارد نیست، و صاحب اصول مدوّنه و مصنفات مشهوره بوده‌اند، برشمرده است.^{۳۰۹}

درباره تفصیل فعالیت‌های وی در مقام وکالت امام کاظم (علیه‌السلام)، چیزی نقل نشده است. وی پس از شهادت امام صادق (علیه‌السلام)، گرایش به «فَطَحِیَّة» پیدا کرد! ولی از این قول بازگشت.^{۳۱۰} روایاتی توسط کُثّی و غیر او، در تمجید از وی و تبیین جایگاه والای او نزد سه امام صادق، کاظم و رضا (علیهم‌السلام) نقل شده است.^{۳۱۱} بنا بر یکی از روایات، هنگامی که «یونس بن یعقوب» مکتوبی برای امام کاظم (علیه‌السلام) ارسال می‌دارد و در آن به حضرت خطاب «یا سیدی» کرده بود، آن جناب به فرستاده می‌فرماید: «به وی بگو، که او برادر من است!»^{۳۱۲}

نجاشی کتابی پیرامون حج به وی نسبت داده؛ و او را نزد ائمه علیهم السلام صاحب منزلت معرفی کرده است.^{۳۱۳} روایت کُشی حاکی از درگذشت وی در مدینه است؛ گرچه محل سکونت، و طبعاً منطقه وکالتش، عراق و به خصوص کوفه بود؛ و او در اصل نیز «کوفی» بوده است. پس از درگذشت او، امام رضا علیهم السلام دستور فرمود که در بقیع، قبری برای او حفر کردند؛ علاوه بر این که، حنوط و کفن و تمام مایحتاج وی را نیز تأمین کرده و موالی خود و پدر و جد بزرگوارش را امر فرمود که در تشییع جنازه وی حضور یابند! و فرمود: «برای وی در بقیع قبری حفر کنید؛ اگر اهل مدینه مخالفت کرده و گفتند او عراقی است! بگویید، این از موالی ابی عبدالله علیهم السلام است که ساکن عراق بوده؛ و اگر شما ما را از دفن وی مانع شوید، ما نیز شما را از دفن موالیان در بقیع مانع خواهیم شد!» پس حضرت یکی از دوستان کوفی «یونس بن یعقوب»، یعنی «محمد بن حباب» را مأمور فرمود که بر جنازه یونس نماز گزارد؛^{۳۱۴} و پس از دفن نیز، خادم مقابر را مأمور فرمود که تا چهل روز بر قبر وی آب پاشد!^{۳۱۵} امام رضا علیهم السلام در پاسخ «صفوان بن یحیی» که به سبب نحوه عملکرد حضرت با جنازه «یونس بن یعقوب» اظهار خوشحالی می کرد، فرمود: «این، کار خداوند بود که یونس را از عراق به مدینه منتقل کرد تا در جوار پیامبر اکرم ﷺ مدفون گردد!»^{۳۱۶}

۱۰.۴.۷. اسامه بن حفص

تنها دلیل ما برای وکالت وی، کلام کُشی و شیخ طوسی در رجالشان می باشد که وی را جزو اصحاب امام کاظم علیهم السلام و «قیم» آن جناب معرفی فرموده اند.^{۳۱۷} در مباحث مقدماتی این کتاب گفته شد که واژه «قیم» و «قوام» از واژه هایی هستند که درباره وکلا و سفرای ائمه علیهم السلام استعمال می شده اند؛ و چنین نیست که این واژه صرفاً به کسی اطلاق شود که متکفل خدمات شخصی به ائمه علیهم السلام بوده است. دلیل بر این سخن آن است که شیخ طوسی در ابتدای فصلی که برای معرفی وکلا و سفرای ائمه علیهم السلام باز کرده است، اشاره به حدیث «خُدَامُنَا وَ قَوَامُنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ» و بیان توجیه آن نموده است؛ و به روایت «محمد بن صالح همدانی» (که بدون شک از وکلای ناحیه مقدسه بوده) اشاره کرده که از حضرت حجت علیهم السلام در باره این حدیث استفسار نموده و از این که اهلش، وی را به استناد این حدیث نکوهش می کنند، شکوه کرده است!^{۳۱۸} از این جا روشن می شود که متبادراً از واژه

«قیم» و «قوام»، همان وکلا و سفرای ائمه (علیهم‌السلام) بوده‌اند. این واژه درباره «معلی بن خنیس»، که بی‌شک وکیل امام صادق (علیه‌السلام) بوده نیز به کار رفته است.^{۳۱۹}

۱۱.۴.۷. علی بن حمزه‌ی بطائی

۱۲.۴.۷. عثمان بن عیسی‌ی رواسی

۱۳.۴.۷. زیاد بن مروان قندی

۱۴.۴.۷. حیان سراج

افراد یاد شده، از وکلای برجسته و مبرز امام کاظم (علیه‌السلام) بودند که پس از سال‌ها فعالیت در سازمان وکالت در عصر امام کاظم (علیه‌السلام)، پس از شهادت آن جناب، به انگیزه مادی و غیر آن، امامت امام رضا (علیه‌السلام) را منکر شده و اموالی که در دست داشتند به آن حضرت تحویل ندادند! از این رو مورد لعن آن حضرت، و مطرود جامعه شیعه واقع شدند! لذا در فصل بعد، که پیرامون جریان‌های خیانت و فساد در سازمان وکالت بحث خواهیم کرد، به معرفی این چهره‌ها می‌پردازیم.

۱۵.۴.۷. ابراهیم بن سلام نیشابوری

علامه حلی نام پدرش را «سلامة» معرفی کرده^{۳۲۰}، و ابن داوود «سلام» و «سلامة»، هر دو را نقل کرده، ولی قول اول را ترجیح داده است.^{۳۲۱} شیخ طوسی، ضمن معرفی وی در زمره اصحاب امام رضا (علیه‌السلام)، تعبیر «وکیل» را برای او به کار برده است. در بعضی از نسخ رجال شیخ طوسی، نام پدر «سلمة» و در بعضی نسخ «سلام» آمده است.^{۳۲۲} از این که شیخ طوسی مشخص نکرده که وی وکیل از جانب چه کسی بوده است، این بحث به میان آمده که آیا تعبیر «وکیل» به طور مطلق، می‌تواند دلالت بر وکالت فرد از جانب ائمه (علیهم‌السلام) داشته باشد؟ و یا آن که احتمال وکالت از جانب بنی‌امیه و بنی‌عباس یا غیر آنان نیز می‌رود؟ بسیاری معتقدند که لفظ «وکیل»، هرگاه به طور مطلق در منابع رجالی به کار رود، متبادر از آن، وکالت از جانب ائمه هدی (علیهم‌السلام) است. شیخ بهایی در این باره گوید: «دلیل قبول روایت ابراهیم بن سلام، آن است که وی وکیل امام (علیه‌السلام) بوده و ائمه (علیهم‌السلام) نیز فرد فاسق را به وکالت منصوب نمی‌نمودند. گفته نشود که شیخ طوسی، تصریح به وکالت او از جانب

یکی از امامان ننموده، بنابر این ممکن است که وی وکیل بنی امیه بوده باشد! زیرا ما در پاسخ می‌گوییم که این اصطلاح (وکیل)، در میان علمای رجال از امامیه، اصطلاحی شایع بوده؛ و هرگاه می‌گفتند: فلانی وکیل است، مرادشان آن بود که: وکیل یکی از امامان علیهم‌السلام است؛ و این سخن، نزد کسانی که ممارست با کلمات و عرف لسان علمای رجال امامیه داشته باشند، روشن و تردیدناپذیر است.^{۳۲۳}

علاوه بر آنچه گفته شد، توجه به این نکته مناسب است که در برخی از منابع رجالی، تصریح به وکالت وی برای امام رضا علیه‌السلام صورت گرفته، و تعبیر «وکیل الرضا علیه‌السلام» را درباره‌اش به کار برده‌اند.^{۳۲۴} این می‌تواند مؤیدی برای کلام «شیخ بهایی» باشد؛ چرا که در منابع اصلی رجال شیعی، تنها شیخ طوسی است که اشاره به وکالت وی، آن هم به طور مطلق، و همچنین ذکر نامش در ضمن اصحاب امام رضا علیه‌السلام کرده است؛ و کسانی که متأخر از شیخ طوسی بوده‌اند، با توجه به تبادُر ذهنی‌شان از لفظ وکیل، تردیدی در وکالت وی برای امام رضا علیه‌السلام به خود راه نداده‌اند. دیگر نکته آن که، علامه حلی، از وی به عنوان «وکیل من اصحاب الکاظم علیه‌السلام» یاد کرده، و این سخن را نیز مستند به کلام شیخ طوسی نموده است!^{۳۲۵} در حالی که، در رجال شیخ طوسی، چنان که گذشت، نام وی ضمن اصحاب امام رضا علیه‌السلام آمده است. به گفته ابن داوود، برخی وی را از اصحاب امام جواد علیه‌السلام دانسته‌اند؛ ولی خود ابن داوود، آنچه از کلام شیخ طوسی استفاده می‌شد، را ترجیح داده است.^{۳۲۶}

۱۶.۴.۷. فضل بن سنان

شیخ طوسی، ضمن بر شمردن وی در ضمن اصحاب امام رضا علیه‌السلام، او را با لقب «نیشابوری» معرفی کرده و درباره او نیز نظیر «ابراهیم بن سلام»، تعبیر «وکیل» را به طور مطلق، به کار برده است. طبق آنچه گذشت، این تعبیر حکایت از وکالت وی برای امام رضا علیه‌السلام دارد.^{۳۲۷}

۱۷.۴.۷. عبدالعزیز بن مهتدی اشعری قمی

شیخ طوسی ضمن آن که وی را جزو اصحاب امام رضا علیه‌السلام معرفی کرده،^{۳۲۸} در قسمت

دیگر از رجالش، نام او را در ضمن نام کسانی که از ائمه (علیهم‌السلام) روایت نکرده‌اند آورده است.^{۳۲۹} و در «فهرست» نیز کتابی را به وی نسبت داده است.^{۳۳۰} نجاشی نیز وی را جزو راویان از امام رضا (علیه‌السلام) دانسته و کتابی به وی نسبت داده است.^{۳۳۱} کُشی هم روایاتی در مدح وی آورده که از بعضی از آن روایات، وکالت وی، هم برای امام رضا (علیه‌السلام) و هم امام جواد (علیه‌السلام) استفاده می‌شود؛ از جمله، روایتی است از «فضل بن شاذان» به این مضمون که: «حدیث کرد ما را عبدالعزیز بن مهتدی، که بهترین قمی است که تا به حال دیده‌ام، و وکیل امام رضا (علیه‌السلام) بود.»^{۳۳۲} همچنین در روایتی دیگر، او چنین می‌گوید: «من هیچ قمی را به سان عبدالعزیز بن مهتدی، در عصر خودش، نیافتم.»^{۳۳۳} بنا بر نقلی دیگر، که کُشی و شیخ طوسی آورده‌اند، وی نامه‌ای بدین مضمون به امام جواد (علیه‌السلام) نوشت: «اموالی، متعلق به شما، در نزد من موجود است؛ فرمایید به چه کسی تحویل دهم؟» امام (علیه‌السلام) در پاسخ فرمود: «من آنچه را در این رقع (نامه) هست قبض کردم! و از اموال و وجوهی که به تو تحویل شده، مطلعم؛ و حمد خدای را و خدا تو را بیامرزد و ما و تو را مشمول رحمتش فرماید؛ و از تو، به سبب رضایت من راضی باشد.»^{۳۳۴} این روایت حاکی از وکالت وی برای امام جواد (علیه‌السلام) است؛ چنان که، شیخ طوسی نیز ضمن آوردن نام وی در فصل مربوط به معرفی وکلا، اشاره به روایت یاد شده کرده است؛ و طبعاً استنباط شیخ طوسی نیز از اموال و وجوه مذکور در این روایت، اموال شخصی «عبدالعزیز بن مهتدی» نبوده، بلکه - چنان که متبادر نیز همین است - این‌طور برداشت کرده که اموال مربوط به سازمان وکالت بوده است. بدین ترتیب، می‌توان به ضرس قاطع، مدّعی وکالت وی برای دو امام رضا (علیه‌السلام) و جواد (علیه‌السلام) شد. کُشی ضمن روایتی دیگر از «عبدالعزیز بن مهتدی» نقل کرده که گفت: «به امام رضا (علیه‌السلام) عرض کردم: من همواره نمی‌توانم درک محضر شما را بنمایم، در این مواقع، معارف دینی‌ام را از چه کسی اخذ کنم؟» و آن حضرت در پاسخ فرمود: «از یونس بن عبدالرحمن.»^{۳۳۵} با توجه به این که «یونس بن عبدالرحمن» نیز «قمی» و از خواص اصحاب امام رضا (علیه‌السلام) بوده است، چنین برمی‌آید که این دو، در منطقه قم، مشترکاً حضور داشته‌اند! و با توجه به جایگاه رفیع «یونس» در نزد امام (علیه‌السلام) و فقاہت و علم وی، امام (علیه‌السلام) «عبدالعزیز» را به نزد وی حوالّت می‌فرماید. بنا به نقل اربلی، هنگامی که او از امام رضا (علیه‌السلام) پیرامون «توحید» سؤال کرد، حضرت فرمود: «هر آن کس که «قل هو الله احد» را قرائت کند، و به آن مؤمن باشد،

توحید را شناخته است»؛ وی پرسید: «چگونه قرائت کند؟!». حضرت فرمود: «همان گونه که مردم قرائت می‌کنند». سپس اضافه فرمود: «به دنبال قرائتِ سوره بگوید: کذلک الله ربی کذلک الله ربی». ۳۳۶

۱۸۴۷. هشام بن ابراهیم عباسی همدانی راشدی

بنا به روایت صدوق، وی قبل از انتقال امام رضا (ع) به طوس، از نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت بود و امور حضرت در مدینه به دست او انجام می‌گرفت. وی شخصی عالم و ادیب بوده و اموال و وجوه شرعی ارسالی به مدینه از نواحی مختلف، به دست وی می‌رسیده! و در حقیقت، نقش «وکیل ارشد» حضرت در مدینه را ایفا می‌کرده است. متأسفانه پس از انتقال حضرت به طوس، او به مأمون‌گرایی پیدا کرد و رفته رفته نقش جاسوس مأمون در بیت آن جناب را ایفا نمود! از این رو، در فصل آتی ذکر وی از وی به میان خواهیم آورد. ۳۳۷

۱۹۴۷. علی بن ریان بن صلت اشعری قمی

۲۰۴۷. اسحاق بن ابراهیم حُضینی

۲۱۴۷. عبدالله بن محمد حُضینی

ابن طاووس، با بهره‌گیری از روایت کُشی درباره این سه تن و تشریفشان به واسطه «حسن بن سعید اهوازی» به محضر امام رضا (ع)، چنین استفاده کرده که این سه، مقام وکالت از جانب آن حضرت را عهده‌دار بوده‌اند. بنا بر روایت کُشی، «حسن بن سعید اهوازی»، «اسحاق بن ابراهیم حُضینی» و سپس «علی بن ریان»، و پس از وی، «عبدالله بن محمد حُضینی» را به حضور امام رضا (ع) برد و آنان ضمن کسب معرفت نسبت به آن جناب و اخذ حدیث، جزو اصحاب آن حضرت محسوب و خدماتی به دستشان انجام گرفت. البته تعبیر «حتی جَرَتِ الخدمَةُ علی أیدیهم» که کُشی درباره ایشان به کار برده، صریح در وجود مقام وکالت برای ایشان نیست؛ اما این که ابن طاووس، و به تبع وی علامه حلی و ابن داوود، از عبارت یاد شده چنین استنباطی داشته و تصریح به وکالتشان کرده‌اند، می‌تواند مجوز ذکر نامشان در بخش حاضر (که به معرفی وکلا اختصاص دارد) باشد. ۳۳۸

شیخ طوسی، نام «علی بن ریان» را در ضمن اصحاب امام هادی (علیه‌السلام) و امام عسکری (علیه‌السلام) ذکر کرده است؛^{۳۳۹} و در «فهرست»، به وی و برادرش محمد، مشترکاً کتابی نسبت داده است.^{۳۴۰} نجاشی نیز وی را به عنوان ناقل نسخه‌ای حدیثی از امام هادی (علیه‌السلام) معرفی کرده است؛ و همین طور، به وی کتابی، با احادیث متفرقه، نسبت داده است.^{۳۴۱} علامه حلی نیز ضمن اشاره به نسخه یاد شده، با توجه به عبارت «تحریر طاووسی»، درباره وی، واژه «وکیل» را به کار برده است.^{۳۴۲} روشن است که بر فرض ثبوت وکالت وی از طریق روایت یاد شده از کُشی، قدر متیقن، وکالت وی برای امام رضا (علیه‌السلام) است. به علاوه، با توجه به گزارش شیخ طوسی مبنی بر ارتباط و مصاحبت وی با امامین عسکریین (علیه‌السلام)، می‌توان احتمال وکالتش برای ائمه پس از امام رضا (علیه‌السلام) را نیز مطرح کرد. ابن داود نیز تعبیر «ثقة وکیل» را درباره‌اش به کار برده است.^{۳۴۳}

نام «اسحاق بن ابراهیم حُضینی» در رجال شیخ طوسی ضمن اصحاب امام جواد (علیه‌السلام) آمده و در ادامه به ملاقات وی با امام رضا (علیه‌السلام) تصریح شده است؛^{۳۴۴} اما در بخش مربوط به اصحاب امام رضا (علیه‌السلام)، نام «اسحاق بن ابراهیم حنظلی» و «اسحاق بن محمد حُضینی» آمده است!^{۳۴۵} علامه حلی نیز ضمن ذکر نام «اسحاق بن ابراهیم حُضینی» به مضمون روایت یاد شده اشاره کرده، و این که، پس از تشرف به محضر امام رضا (علیه‌السلام) خدماتی به دست وی انجام گرفته است.^{۳۴۶} وی نظیر همین تعبیر را درباره «عبدالله بن محمد حنظلی» نیز به کار برده است؛^{۳۴۷} که با توجه به ذکر لقب «حُضینی» در روایت کُشی، به نظر می‌رسد لقب «حنظلی»، تصحیف شده لقب «حُضینی» باشد.

۲۲.۴.۷. صفوان بن یحیی بجلی

شیخ طوسی وی را در ضمن اصحاب سه امام کاظم، رضا و جواد (علیهم‌السلام) معرفی نموده و به وکالتش از جانب امام رضا (علیه‌السلام) تصریح کرده است.^{۳۴۸} نجاشی نیز به وکالت وی از جانب امام رضا و امام جواد (علیه‌السلام) تصریح کرده است.^{۳۴۹} از روایت کُشی و شیخ طوسی نیز وکالت وی برای امام جواد (علیه‌السلام) قابل استنباط است؛ چرا که در این روایت، امام جواد (علیه‌السلام) نام وی را به همراه نام برخی از وکلایش، همچون «زکریا بن آدم»، «محمد بن سنان» و غیر آنها ذکر کرده و رضایت خود از آنان را اعلام فرموده است.^{۳۵۰} گرچه به وکالت وی برای امام

کاظم علیه السلام تصریح نشده، ولی با توجه به وکالت وی از جانب دو امام رضا و جواد علیهما السلام و مصاحبتش با امام کاظم علیه السلام، دست کم می توان احتمال داد که سابقه وکالت وی به عصر امام کاظم علیه السلام باز می گردد.

نجاشی ضمن معرفی وی، به بُعد زهد و عبادت او اشاره کرده، و این که نزد امام رضا علیه السلام دارای منزلتی والا بوده است؛ و در ادامه، به پیمان جالبی که وی با دو تن از دوستانش، یعنی «عبدالله بن جندب» و «علی بن نعمان» در بیت الحرام منعقد کرد، اشاره نموده است. بنا بر این پیمان، هرگاه یکی از آن سه تن، زودتر از دیگران رحلت می کرد، آن که در قید حیات می ماند، می بایست به جای فرد متوفی، نماز و روزه به جا آورده، و زکات بدهد! و اتفاقاً آن دو تن رحلت نمودند و «صفوان بن یحیی»، روزانه صد و پنجاه رکعت نماز می گزارد، و در سال، سه ماه روزه می گرفت، و به هنگام ادای زکات نیز، سه بار زکات می پرداخت! و هر آنچه از اعمال مستحبی از جانب خود به جای می آورد، از جانب آن دو تن نیز انجام می داد! ^{۳۵۱}

نجاشی سپس به جریانی درباره «صفوان بن یحیی» اشاره می کند که بر عُلو روح تقوا و احتیاط در وی دلالت دارد. وی از بعضی شیعیان نقل می کند: «کسی در مکه به صفوان گفت که دو دینار را به کوفه، نزد اهلش برساند؛ و او در پاسخ گفت: شترم کرایه ای است، لذا باید از صاحبش برای این کار اجازه بگیرم!» ^{۳۵۲} به گفته نجاشی، او از نظر ورع و عبادت در درجه ای قرار داشت که اقران وی در عصرش به پای او نمی رسیدند! و از نظر درجات علمی نیز آن چنان بوده که بنا به نقل نجاشی و شیخ طوسی، سی کتاب تصنیف نموده و از چهل تن از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل روایت کرده است! ^{۳۵۳} کُشی وی را جزو «اصحاب اجماع» ذکر کرده است. ^{۳۵۴} بنا به نقل کُشی، «محمد بن سنان» مردم را در زمینه حلال و حرام به نزد «صفوان بن یحیی» حواله می نمود. ^{۳۵۵} او از جمله کسانی است که سران واقعه در ابتدای امر، برای اسکات و اقیاع وی، وعده پرداخت مال بسیاری را به او دادند تا با آنان همراهی کرده و موجب تقویت مذهبشان شود! ولی او پذیرفت. ^{۳۵۶} چنان که شبیه این پیشنهاد را به «یونس بن عبدالرحمن قمی» نمودند و او نیز شدیداً به مقابله برخاست. ^{۳۵۷} کُشی روایاتی را در مدح وی و بیان جایگاه رفیعش نزد ائمه علیهم السلام نقل کرده است. امام رضا علیه السلام در روایتی، وی را داخل در حزب پدران گرامی اش معرفی فرموده و ادامه دادند:

«هر آن کس که در حزب و گروه پدرانم داخل باشد، بهشتی است».^{۳۵۸} و در روایتی دیگر، در مدحش فرمود: «صفوان محب ریاست نیست».^{۳۵۹} امام جواد علیه‌السلام نیز ضمن روایتی، رضایت خود را از او و «محمد بن سنان» اعلام کرده و فرمود: «آنها هرگز با من و پدرم مخالفت نکردند».^{۳۶۰} کشی ضمن نقلی دیگر از «صفوان بن یحیی»، جریان معرفی ابراهیم و اسماعیل، پسران ابی سمال، توسط صفوان به امام رضا علیه‌السلام، و وارد کردنشان به محضر حضرت را نقل می‌کند؛^{۳۶۱} که این نقل، نشان‌گر میزان قرب وی به آن جناب، و بودنش جزو خواص آن حضرت است. بنا به نقل کلینی، مفید و دیگران، هنگامی که پس از شهادت امام کاظم علیه‌السلام، امر امامت توسط امام رضا علیه‌السلام اظهار شد، صفوان از بیم خطر بر جان آن حضرت، به آن جناب برای اظهار امر امامت هشدار داد؛ و حضرت در پاسخ فرمود: «این طاعی درباره‌ی من کاری از پیش نمی‌برد»!^{۳۶۲} بنا به نقلی دیگر، وی هنگامی که از امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی جانشین آن جناب سؤال کرد، امام جواد علیه‌السلام که سه ساله بود، معرفی شد! عرض کرد: «او سه ساله است؟» امام رضا علیه‌السلام فرمود: «عیسی علیه‌السلام نیز قیام به امر نبوت کرد، در حالی که کمتر از سه سال داشت»!^{۳۶۳} «صفوان بن یحیی» در سال ۲۱۰ ق درگذشت؛^{۳۶۴} و امام جواد علیه‌السلام حنوط و کفن او را تأمین نموده و عموبش، «اسماعیل بن موسی علیه‌السلام» را مأمور کرد که بر بدنش نماز گزارد!^{۳۶۵}

۲۳.۴.۷. علی بن مهزیار اهوازی

شیخ طوسی در رجالش وی را از اصحاب سه امام رضا، جواد و هادی علیهم‌السلام دانسته است؛^{۳۶۶} و در کتاب غیبت، نام وی را در فصل مربوط به معرفی وکلای ائمه علیهم‌السلام آورده و با نقل روایتی، وکالت وی برای امام جواد علیه‌السلام را تثبیت نموده است.^{۳۶۷} نجاشی نیز ضمن معرفی وی به عنوان راوی از امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام و امام هادی علیه‌السلام، به وکالت وی از جانب این سه بزرگوار در بعضی نواحی تصریح نموده است.^{۳۶۸} از این رو وکالت وی از ناحیه این سه امام همام قطعی است. آنچه محل بحث است حیات وی در عصر امام عسکری علیه‌السلام و درک عصر غیبت صغرا است، که قرائن موجود نه تنها مثبت این معنی نیستند، بلکه درگذشت وی قبل از عصر امام عسکری علیه‌السلام را تأیید می‌کنند، چنان‌که اشاره خواهد شد. بنابه نقل نجاشی، وی در اصل اهل «دَوْرَق» بوده است که شهری است در خوزستان و به آن «دورق القُرس» نیز اطلاق می‌شده و گوگرد زرد از آن به دست می‌آمده

است.^{۳۶۹} بنا به نقل کشی، وی در اصل اهل «هندوکان» بوده که یکی از قُرای فارس است؛ و سپس در اهواز ساکن شد و در آنجا اقامت نمود.^{۳۷۰} پدرش نصرانی بود و به اسلام گروید؛ و «علی بن مهزیار» که چندان سنی نداشت نیز مسلمان شد، و رفته رفته، مقامات عالی را نزد ائمه علیهم السلام و شیعیان کسب نمود.^{۳۷۱} با توجه به اسناد روایات و کلمات رجالیان، چنین به دست می‌آید که وی برادری به نام «ابراهیم»، و برادر دیگری به نام «احمد»، و فرزندی به نام «محمد» داشته است، که صحابی امام هادی علیهم السلام بوده؛ و فرزند وی نیز، فرزندی به نام «بنان بن محمد بن مهزیار» داشته است. برادرش احمد، دارای فرزندی به نام، علی، و برادر دیگرش ابراهیم، فرزندان به نام‌های محمد و علی داشته که محمد همچون پدر، به مقام وکالت رسید؛ و علی نیز همان است که جریان معروف ملاقاتش با حضرت حجت علیهم السلام در منابع نقل شده است.^{۳۷۲}

کشی، نجاشی و شیخ طوسی، برای «علی بن مهزیار» تألیفات عدیده‌ای، بالغ بر سی عدد برشمرده‌اند.^{۳۷۳} وی برای ارشاد «علی بن اسباط کوفی» که گرایش به «فطحیه» پیدا کرده بود، رساله کوچکی نگاشت؛ ولی وی را فایده نبخشید و بر همان مذهب مُرد!^{۳۷۴} قبلاً به هنگام معرفی «عبدالله بن جندب»، از کشی نقل کردیم که پس از درگذشت وی، «علی بن مهزیار» به جای او به وکالت منصوب شد؛ و با توجه به این‌که وکالت «ابن جندب» تنها تا عصر امام رضا علیهم السلام مورد تصریح واقع شده، بنابراین، شروع وکالت «ابن مهزیار» می‌بایست از عصر امام رضا علیهم السلام و پس از درگذشت «ابن جندب» بوده باشد؛ و با توجه به روایت کشی، مبنی بر سکونت و اقامت «علی بن مهزیار» در اهواز، منطقه وکالت وی، و هم «ابن جندب»، روشن می‌شود.^{۳۷۵} بنا به نقل ابن شهر آشوب، وی جزو آن دسته از شیعیان بود که پس از شهادت امام رضا علیهم السلام برای تحقیق درباره جانشین آن حضرت به مدینه آمدند.^{۳۷۶}

روایات منقول توسط شیخ طوسی و کشی، حاکی از جایگاه رفیع وی در نزد ائمه معاصرش، به خصوص امام جواد علیهم السلام است. در نامه امام جواد علیهم السلام خطاب به وی چنین آمده: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ ای علی! خداوند پاداشت نیکو دهد، و در بهشت خود ساکن نماید، و از خواری دنیا و آخرت دورت بدارد، و با ما محشور فرماید؛ همانا تو را از جهت اطاعت و خدمت و انجام وظایف و نصیحت و رعایت حرمت‌ها آزمودم؛ اگر بگویم هم‌چون تویی را ندیدم سخن به درستی رانده‌ام! خدای درجات برتر بهشت را پاداشت دهد.

مقام و جایگاه و خدمات تو در سرما و گرما و شب و روز بر من مخفی نیست. از خدا می‌خواهم که در روز حشر تو را آن‌چنان مشمول رحمت خویش فرماید که دیگران بدان غبطه خورند!»^{۳۷۷}

با توجه به دوری منطقه وکالت وی (اهواز و نواحی اطرافش) از محل استقرار امام جواد (علیه‌السلام) (بغداد) غالباً ارتباط وی با آن حضرت به صورت مکاتبه بود. در یک مورد، امام جواد (علیه‌السلام) در پاسخ نامه وی چنین مرقوم فرمود:

«نامه‌ات رسید و مرادت را از آنچه نگاشته بودی فهمیدم؛ و با این کار مرا غرق سرور نمودی. خداوند تو را شاد و مسرور فرماید. و من از خداوندی که کفایت‌کننده امور بندگان و دافع بلاها و مکاید است، می‌خواهم که کید هر حيله‌گری را از تو دفع نماید؛ ان شاء الله.»^{۳۷۸}

و در نامه‌ای دیگر، پاسخ حضرت به وی چنین آمده:

«همانا آنچه را درباره قمتی‌ها ذکر کرده بودی، فهمیدم؛ خداوند آنان را خلاصی و فَرَج عطا فرماید. و تو با آنچه ذکر کردی مرا مسرور نمودی؛ و همواره چنین بوده‌ای! خداوند با بهشت تو را شاد گرداند، و به سبب رضایت من از تو راضی باشد. و از خداوند کمک و رأفت نیکویش را برای طلب می‌کنم و می‌گویم: حسبنا الله ونعم الوکیل.»^{۳۷۹}

و در نامه‌ای دیگر که در مدینه به وی داده شد، حضرت او را به رفتن به دیارش امر کرده و خیر دنیا و آخرت را برایش طلب می‌فرماید. در نامه‌ای دیگر، ضمن دعای فراوان در حق وی، او را از خروج در روز یکشنبه منع و خروج در روز دوشنبه را پیشنهاد می‌فرماید!^{۳۸۰} که این نامه‌ها، حاکی از محبت فراوان امام (علیه‌السلام) به وی و منزلت والای او در پیشگاه ائمه (علیهم‌السلام) است. این منزلت تا آن‌جا رفیع بوده که امام جواد (علیه‌السلام) در نامه‌ای در پاسخ درخواست دعا از سوی وی چنین می‌فرماید:

«اما این‌که خواستار دعا شده‌ای، از آن‌رو است که نمی‌دانی خداوند تو را نزد من چگونه قرار داده! من همانا، گاهی تو را با اسم و نسبت یاد می‌کنم! و این به علت زیادی عنایت و محبت و شناخت من نسبت به تو است. و خداوند بهتر از این را به تو عطا فرماید و آن‌را مستدام بدارد، و به سبب رضای من از تو راضی باشد؛ و تو را به منتهای آرزوهایت واصل نماید، و در فردوس اعلیٰ منزل دهد، که او شنونده دعا است. خدای حفظت کناد! و با رحمتش، بدی و شر را از تو دور نماید؛ و این نامه را به خط خود نوشتم.»^{۳۸۱}

یکی دیگر از نامه‌های امام جواد علیه السلام به «علی بن مهزیار»، نامه معروفی است که فقها در باب خمس بدان استناد می‌کنند. در این نامه، امام جواد علیه السلام دستور پرداخت خمس در سال ۲۲۰ ق را به شیعیانش صادر می‌فرماید، و دلیل آن را نیز تحلیل اموال و تزکیه نفوسشان بیان می‌کند.^{۳۸۲}

از آن‌جا که وکلا برای امرار معاش خود نیازمند استفاده از وجوه شرعی‌ای بودند که بدانان تحویل می‌شد، لذا گاه برای استفاده از این اموال، از ائمه علیهم السلام کسب اجازه می‌کردند. در یک مورد، «علی بن مهزیار» ضمن نامه‌ای به امام جواد علیه السلام، از آن جناب درخواست کرد که توسعه‌ای در امر معاش برایش لحاظ نموده و اموال موجود در دستش را برایش حلال کند؛ و حضرت در پاسخ چنین مرقوم فرمود: «خداوند بر تو و اهل توسعه عطا فرماید؛ و برای تو و اهل بیت تو در نزد من بیشترین توسعه محفوظ است؛ و از خدای خواهم که تو را قرین عافیت فرموده و عافیت را فراره و شامل بر تو گرداند؛ که او شنونده دعا است».^{۳۸۳}

مقام عبادت و عرفان و معنویت «علی بن مهزیار» آن‌چنان بود که به نقل کُشی، به هنگام طلوع آفتاب سر بر سجده می‌نهاد و سر بر نمی‌داشت مگر پس از آن‌که به هزار تن از برادران دینی‌اش، به مثل آنچه برای خود می‌خواست دعا می‌کرد؛ و از کثرت سجده پیشانی‌اش همچون زانوی شتر پینه بسته بود! کُشی ضمن نقلی دیگر، اشاره به کرامتی کرده که برای او رخ داده است! خود وی در این باره چنین گفته:

در آن هنگام که به سال ۲۲۶ ق در بازگشت از کوفه، به منطقه «قرعاء» رسیدیم و آخر شب، به تنهایی برای وضو و مسواک خارج شدم، ناگاه در انتهای مسواکم شعله‌ای مشاهده کردم که شعاع نور آن، همچون شعاع نور خورشید بود! من بدون آن‌که به هراس آیم، با تعجب بدان می‌نگریستم؛ و هنگامی که آن را لمس نمودم، هیچ حرارت و گرمی در آن حس نکردم! پس این آیه بخواندم: «الذی جعل لکم من الشجر الأخضر نارا فاذا انتم منه توقدون»؛ و در این باره به فکر فرو رفتم، و آن شعله و نور نیز مدت زیادی به همان صورت باقی بود! تا این‌که نزد اهل خود بازگشتم؛ و از آسمان نیز باران خفیفی شروع به باریدن گرفت، و غلامانم در پی آتشی بودند، و همراه من در کاروان، مردی بصری بود؛ هنگامی که به نزد آنان رفتم با یکدیگر می‌گفتند: أبوالحسن می‌آید و آتشی به همراه دارد!

هنگامی که نزدیک رفتم و مرد بصری آتش را لمس کرد، هیچ حرارتی بر آن نیافت! غلامانم نیز به همین ترتیب. این وضع مدتی طولانی ادامه داشت؛ و سپس آن نور خود به خود

خاموش، و دوباره روشن شد! و پس از مدت کمی مجدداً خاموش شد، و برای بار سوم نیز این وضع تکرار شده دیگر روشن نشد! و هنگامی که به مسواک نگاه کردم، هیچ اثر آتش و گرمی و خاکستر و سیاهی بر آن نیافتم! پس مسواک را مخفی کردم؛ و هنگامی که به حضور امام هادی (علیه‌السلام) شرفیاب شدم، آن را به حضرت نشان دادم. فرمود: این نوری است که خداوند آن را به سبب میل و گرایش تو به اهل بیت و اطاعت از من و پدرانم نشانت داده است!». ۳۸۴

همان گونه که گذشت، «علی بن مهزیار» در منابع اولیه رجال شیعی، به عنوان صحابی و وکیل سه امام رضا، جواد و هادی (علیهم‌السلام) معرفی شده است، که در وفات وی به عصر امام هادی (علیه‌السلام) و عدم درک دوران امامت امام عسکری (علیه‌السلام) ظهور دارد. مؤید این استظهار، روایتی است که کلینی از «ابراهیم بن مهزیار»، برادر علی بن مهزیار، نقل نموده است. بنا بر این روایت، «ابراهیم» برای امام عسکری (علیه‌السلام) چنین نوشت: «و موالی و شیعه شما، علی بن مهزیار، وصیت کرده که از قبل مزرعه‌ای که رُبع درآمد آن در هر سال بایستی به شما پرداخت شود، تا بیست دینار صرف انجام حج از جانب وی گردد. از آن‌جا که راه بصره بسته شده، لذا مخارج حج بیش از بیست دینار است. و همین‌طور، وصیت کرده که به جمعی از شیعیان نیز مخارج حج پرداخت شود». حضرت در پاسخ نوشتند که به جای سه حج، دو حج انجام شود. ۳۸۵

این روایت، ظهور دارد در این‌که «علی بن مهزیار» در عصر امام عسکری (علیه‌السلام) از دنیا رفته است و از این رو بوده که «ابراهیم بن مهزیار» به عنوان جانشین برادر و وصی وی، در صدد انجام وصایایش برآمده بوده است. بدین ترتیب، وی نه در عصر امام عسکری و نه در عصر غیبت صغرا، در قید حیات نبوده تا نقل معروفی که درباره ملاقاتش با حضرت حجت (علیه‌السلام) وجود دارد، صحیح باشد! به علاوه، آنچه در نقل صدوق و طوسی، ۳۸۶ در زمینه ملاقات آمده، مربوط به «ابراهیم بن مهزیار» و «علی بن ابراهیم بن مهزیار» است و نه «علی بن مهزیار»؛ که ما در ضمن معرفی «ابراهیم بن مهزیار» به نقل مزبور و توجیه آن اشاره خواهیم نمود.

۲۴.۴.۷. ابراهیم بن مهزیار اهوازی

وی برادر «علی بن مهزیار اهوازی» است. ۳۸۷ شیخ طوسی نامش را در ردیف اصحاب امام جواد (علیه‌السلام) و امام هادی (علیه‌السلام) برشمرده است. ۳۸۸ روایت کلینی، مبنی بر سؤال وی از امام

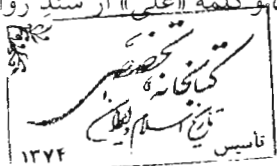
عسکری علیه السلام درباره وصیت برادرش علی نیز حاکی از مصاحبتش با آن جناب است؛^{۳۸۹} چنان که دلیل بر وکالتش برای آن حضرت نیز خواهد آمد. نجاشی نیز ضمن معرفی کنیه «ابواسحاق» و لقب «اهوازی» برای او، وی را صاحب کتابی به نام «البشارات» دانسته است.^{۳۹۰}

طبرسی بر وکالت وی و پسرش محمد تصریح دارد.^{۳۹۱} علاوه بر این، جریان معروفی که از طریق پسرش محمد، در منابع مختلف شیعی نقل شده، به خوبی صراحت در وکالت او و پسرش دارد. بنا بر این نقل، وی در اوایل عصر غیبت و پس از شهادت امام عسکری علیه السلام تصمیم می‌گیرد اموالی را که در نتیجه وکالت در نزد او جمع شده بود از مسیر آبی به بغداد برساند؛ ولی پس از سوار شدن بر کشتی، احساس می‌کند لحظات وفاتش فرا رسیده! لذا از فرزندش محمد می‌خواهد که او را بازگرداند و خود اموال را به بغداد ببرد. فرزندش نیز پس از انتقال اموال و تحویل آنها به سفیر دوم، به جای پدرش وکالت از سوی ناحیه مقدسه منصوب می‌شود. تفصیل این نقل پس از این خواهد آمد.

درباره تاریخ شروع وکالت «ابراهیم بن مهزیار» دلیل روشنی در دست نیست؛ به جز آن که حدس بزنیم وی پس از درگذشت برادرش «علی بن مهزیار»، به جای او نصب شده باشد. بنابراین اگر درگذشت «علی بن مهزیار» را در عصر امام هادی علیه السلام یا اوایل عصر امام عسکری علیه السلام فرض کنیم، «ابراهیم بن مهزیار» بایستی در عصر امام عسکری علیه السلام و بخشی از عصر غیبت صغرا به وکالت در اهواز مشغول بوده باشد؛ مگر آن که بگوییم وی همزمان با برادرش علی، در اهواز مشغول به انجام وظیفه وکالت بوده است.

همان گونه که از جریان فوق الذکر برمی‌آید، درگذشت «ابراهیم بن مهزیار اهوازی» در اوایل عصر غیبت صغرا بوده است؛ چرا که طبق نقل مزبور، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» در حالی که نسبت به امر امامت و جانشینی امام عسکری علیه السلام در نوعی بلا تکلیفی و ناآگاهی به سر می‌برد، پس از مرگ پدرش به همراه اموال موجود در نزد پدر به سمت عراق حرکت می‌کند و ضمن ملاقات با سفیر اول، اموال را به او تحویل می‌دهد.^{۳۹۲} به این ترتیب، به نظر می‌رسد که جریان نقل شده توسط شیخ صدوق، مبنی بر ملاقات «ابراهیم بن مهزیار» با وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام پس از مدت‌ها فحص و طلب، مربوط به وی نباشد؛^{۳۹۳} چرا که اولاً، «ابراهیم بن مهزیار» جزو وکلای سرشناس بوده، و طبق نقل مزبور، وی می‌گوید به مدینه آمدن تا

درباره اخبار آل ابی محمد (علیهم‌السلام) پرس و جو کنیم! اگر هم مراد از این جمله را آن بگیریم که وی صرفاً در پی ملاقات با فرزند امام عسکری (علیهم‌السلام)، یعنی حضرت حجت (علیهم‌السلام)، بوده است و از چند و چون مسایل آگاهی داشته، باز این اشکال پیش می‌آید که بین وفات او و شهادت امام عسکری (علیهم‌السلام)، طبق جریان منقول از فرزندش محمد، فاصله زیادی نبوده؛ و در این فاصله، تحقق این سفر (سفر وی به مدینه) و جست‌وجو از آل ابی محمد (علیهم‌السلام) و سرانجام، ملاقات با حضرت مهدی (علیهم‌السلام) مستبعد است! اضافه بر این که، در نقل دیگر شیخ صدوق، جریانی کاملاً شبیه به جریان ملاقات «ابراهیم بن مهزیار» در باره فرزندش علی، نقل شده است.^{۳۹۴} از این رو به نظر می‌رسد که جریان ملاقات، در اصل بین «علی بن ابراهیم بن مهزیار» و حضرت حجت (علیهم‌السلام) رخ داده، و کلمه «علی» از سند روایت اول حذف شده باشد!



۲۵.۴.۷. محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی

شیخ طوسی نام وی را در ردیف اصحاب امام عسکری (علیهم‌السلام) برشمرده است.^{۳۹۵} شیخ صدوق وی را از جمله وکلایی از اهواز دانسته که موفق به رؤیت حضرت حجت (علیهم‌السلام) و وقوف بر معجزات آن جناب شده‌اند!^{۳۹۶} طبرسی نیز بر وکالت او تصریح دارد و او را از جمله باب‌های معروف امام عصر (علیهم‌السلام) دانسته که امامیه اختلافی درباره‌شان ندارند.^{۳۹۷} جریان مربوط به درگذشت پدرش ابراهیم، و جانشینی وی به جای پدر نیز به خوبی دلالت بر وکالت او از سوی ناحیه مقدسه در منطقه اهواز دارد؛ این جریان که توسط بسیاری از راویان و مؤلفان اولیه، از «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» نقل شده، از این قرار است:

«پس از شهادت ابی محمد امام عسکری (علیهم‌السلام)، در شک و خیرت واقع شدم، در حالی که نزد پدرم اموال زیادی جمع شده بود! پس به قصد تحویل دادن آنها سوار بر کشتی شد و من نیز برای بدرقه، به همراه وی (از شهر) خارج شدم که ناگاه تب شدیدی بر او عارض گشت به نحوی که از حرکت باز ایستاد و گفت: فرزندم! مرا بازگردان که این نشانه مرگ است؛ و نسبت به این مال نیز تقوای الهی پیشه ساز! و پس از وصیت به من، درگذشت! پس با خود گفتم: پدرم کسی نبود که به امر غیر صحیحی وصیت کند؛ این مال را به عراق می‌برم و خانه‌ای در کنار شط کرایه می‌کنم و با کسی در این خصوص سخنی نمی‌گویم؛ اگر هم چون عصر امام عسکری (علیهم‌السلام)، در خصوص امامت، امر بر من روشن شد که اموال را تسلیم می‌کنم

والآ آن را مصرف کرده (یا صدقه می‌دهم)! پس وارد عراق شدم و خانه‌ای در کنار شط کرابه کردم و چند روز بدین منوال گذراندم؛ یک روز فرستاده‌ای به همراه رقعهای، به نزد آمد که در آن آمده بود: ای محمد! همراه تو فلان مقدار مال است که در فلان موضع نهاده‌ای! و بالاخره، تمامی آنچه بر من گذشته بود و حتی از آن چه بدان آگاه نبودم مرا خبر داد! پس آن اموال را به آن فرستاده تسلیم کردم و چند روز دیگر در بغداد به سر بردم در حالی که کسی سراغی از من نمی‌گرفت و از این بابت غمگین بودم! که روزی توقیعی بدین مضمون به دستم رسید: تو را به جای پدرت نصب کردم؛ پس حمد خدای گو!». ۳۹۸

بنا به روایت کشی، کسی که به نزد وی آمده و اموال را طلب کرد، «عمری» بوده است که مراد «عثمان بن سعید عمری»، سفیر اول است؛ و لذا مشخص می‌شود که این جریان در عصر سفارت «عمری» و در مدت کمی پس از شهادت امام عسکری علیه السلام رخ داده است! چنان که در متن یاد شده نیز بدین نکته اشاره شده است. شیخ صدوق در روایتی، ضمن نقل توقیع ناحیه مقدسه به «محمد بن ابراهیم بن مهزیار»، ما را از گوشه دیگری از جریان فوق الذکر آگاه کرده است. بنا بر روایت صدوق، توقیع صادر شده بدین مضمون بود: «به مهزیاری بگو آیا کلام خدای عزوجل را نشنیده‌اید که می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا طیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم؛ آیا خدای به جز آنچه تا روز قیامت محقق خواهد شد، امر کرده است؟ آیا نمی‌بینید که خدای عزوجل برایتان پناه‌گاه‌هایی فراهم کرده که بدان‌ها پناه می‌برید؛ و نشانه‌هایی که بدان‌ها از زمان آدم علیه السلام تا زمان ظهور ماضی (ابومحمد، امام عسکری) که دروذهای خدا بر او باد، هدایت جوید. هرگاه نشانه‌ای پنهان شود نشانه‌ای دیگر آشکار گردد؛ و هرگاه ستاره‌ای غروب کند ستاره‌ای دیگر طالع شود.

پس هنگامی که خداوند روح ابومحمد - که دروذهای خدا بر او باد - را قبض کرده و به سوی خود برد، گمان کردید که واسطه بین خدا و خلقتش منقطع شده است! هرگز چنین نیست و چنین نخواهد شد، تا آن هنگام که قیامت پیدا شود و امر خدای عزوجل آشکار می‌گردد؛ گرچه دشمنان این را نمی‌خواهند.

ای محمد بن ابراهیم! درباره این امر که برای آن (به عراق) آمده‌ای شک به خود راه مده؛ چرا که خدای عزوجل زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت. آیا پدرت قبل از وفاتش به تو نگفت که: فوراً کسی را حاضر کن تا دینارهایی را که نزد من است قیمت‌گذاری! و هنگامی که این امر به تأخیر افتاد و او برخود از این جهت بیم داشت که قبل از این کار مرگش در

رسد، به تو گفت خودت این دینارها را قیمت گذار! و کیسه بزرگی نزد تو نهاد که مشتمل بر سه کیسه و یک همیان بود با دینارهایی که در قیمت متفاوت بودند؛ و تو آنها را قیمت نهادی و شیخ (ابراهیم بن مهزیار) نیز به آن مهر زد و به تو گفت: تو نیز همراه مهر من آن را مهر کن؛ اگر زنده ماندم که من بدان سزاوارترم (تا به صاحبش برسانم) و اگر مُردم، تقوای الهی را نسبت به خودت و من لحاظ نما، و مرا از عهده این اموال خلاص کن، و آن‌سان عمل کن که درباره توگمان دارم! و آن ده دیناری که از حساب خود ما باقی است از جانب خود پرداخت کن! که زمان دشوارتر از قبل شده و خدای ما را کافی و او بهترین وکیل است».

شیخ صدوق پس از نقل این توقیع، از «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» نقل کرده که: «به عسکر (سامرا) وارد شدم و قصد دیدار ناحیه مقدسه را داشتم که زنی به دیدارم آمد و گفت: تو محمد بن ابراهیمی؟! گفتم: آری. گفت: بازگرد که در این هنگام دیدار نتوانی! و شب هنگام بیا که در برایت باز است! و به اتاقی برو که چراغ در آن روشن است. پس، شب هنگام آمدم و به سمت در رفتم و آن را گشوده یافتم! پس وارد خانه شدم و به سوی اتاقی که چراغش روشن بود حرکت کردم، و در حالی که بین قبر عسکریین علیهم‌السلام گریه و ناله می‌کردم، ناگاه صدایی شنیدم که می‌گفت: ای محمد! تقوای الهی پیشه ساز و نسبت به آنچه تا کنون انجام داده‌ای (از معاصی) توبه کن! که تو به امر عظیم و بزرگی (یعنی وکالت) گمارده شده‌ای». ۳۹۹

بدین ترتیب، «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» مستقیماً از سوی ناحیه مقدسه مهدویّه به وکالت منصوب و راهی اهواز می‌شود. گرچه در منابع، جزئیات اقدامات وی نقل نشده، ولی با توجه به جمله «قد اقمناک مقام اَبیک» می‌توان چنین نتیجه گرفت که وی به جای پدرش که وکیل در ناحیه اهواز بود، در عصر غیبت صغرا انجام وظیفه نموده باشد. درباره تاریخ وفات وی و درباره جانشین او، اطلاعی در دست نداریم.

۲۶۴۰۷. علی بن حسین بن عبد ربّه

شیخ طوسی وی را جزو اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده است ^{۴۰۰} کتشی نیز ضمن روایتی، که در ذیل نام «ابوعلی بن راشد» خواهد آمد، به نامه امام هادی علیه‌السلام به گروه شیعیان بغداد و مدائن و قرای سواد اشاره کرده که طی آن، امام هادی علیه‌السلام «ابوعلی بن راشد» را به جای «علی بن حسین بن عبد ربّه» به وکالت در این نواحی نصب نموده

است.^{۴۰۱} این روایت، توسط شیخ طوسی نیز در «کتاب الغیبه» نقل شده است.^{۴۰۲} کثی روایت دیگری نیز نقل کرده که مشتمل بر نامه امام هادی علیه السلام به «علی بن بلال» در مورد نصب «ابوعلی بن راشد» به جای «حسین بن عبد ربّه» است.^{۴۰۳} این که در این روایت کثی، به جای «علی بن حسین بن عبد ربّه»، «حسین بن عبد ربّه» ذکر شده است، منشأ این تصور برای برخی، همچون: ابن طاووس و علامه حلی گشته که «حسین بن عبد ربّه» در حقیقت وکیل امام هادی علیه السلام بوده است و نه فرزندش علی!^{۴۰۴} ولی به نظر می‌رسد که مراد کثی نیز در این روایت، «علی بن حسین بن عبد ربّه» بوده و نام علی، از ابتدای این نام در برخی از نسخ رجال کثی حذف شده است! از جمله مؤیدات این سخن، کلام فاضل جزائری در «الحاوی» است، مبنی بر این که آنچه در رجال کثی است «علی بن الحسین» است و نه «حسین بن عبد ربّه»!^{۴۰۵} علاوه بر این که کثی، ضمن روایتی دیگر، به نام «علی بن حسین بن عبدالله» اشاره کرده، و این که وی از امام هادی علیه السلام برای طول عمرش طلب دعا می‌کند و آن جناب در پاسخ می‌فرماید: «اگر به سوی رحمت الهی بروی بهتر است!»؛ و بالاخره وی در سال ۲۲۹ ق، هنگام بازگشت از مکه، در «خُزَیمیه» درگذشت. کثی در ادامه می‌گوید: «وی وکیل الرجل (امام هادی علیه السلام)، قبل از ابوعلی بن راشد بود».^{۴۰۶} این روایت، هم دلالت بر آن دارد که وکیل امام هادی علیه السلام قبل از «ابوعلی بن راشد»، «علی بن الحسین» بوده و نه حسین بن عبد ربّه (پدرش)، و هم بر این که، نام «علی بن الحسین بن عبدالله» نیز بر او اطلاق می‌شده است؛ و هم بر این که، وفات او در سال ۲۲۹ ق بوده است. اما نصب «ابوعلی بن راشد»، طبق روایت مشتمل بر نامه امام هادی علیه السلام به «علی بن بلال» در سال ۲۳۲ هـ بوده است؛ بنابراین می‌توان گفت که در این فاصله سه ساله، منطقه مدائن و بغداد و قرای سواد، وکیل خاصی نداشته و شیعیان به وکلای سایر نواحی، همچون کوفه، یا سایر وکلای بغداد، یا وکلای سامرا، و یا خود امام علیه السلام مراجعه می‌کردند.

۲۷.۴.۷. ابوعلی حسن بن راشد

وی گرچه در منابع رجالی و روایی به «ابوعلی بن راشد» معروف است؛ ولی برخی از رجالیان تصریح کرده‌اند که نامش «حسن» است؛ و «حسن بن راشد» موجود در اسناد برخی از روایات، همو است.^{۴۰۷} شیخ طوسی نیز ضمن برشماری اصحاب امام جواد علیه السلام و

امام هادی (علیه‌السلام) به نام «حسن بن راشد» تصریح کرده و کنیه‌اش را «ابوعلی» دانسته و لقب «بغدادی» را برایش ذکر کرده است.^{۴۰۸} گرچه نام وی ضمن اصحاب امام رضا (علیه‌السلام) یاد نشده است، ولی روایت صدوق حاکی از معاصرت و مصاحبت، و بلکه وکالت وی برای امام رضا (علیه‌السلام) است. در این روایت، «ابوعلی بن راشد» چنین می‌گوید:

«اموالی به دست من رسید؛ قبل از آن که آنها را بگشایم و به آنها نظر کنم و سپس به نزد امام رضا (علیه‌السلام) ارسال دارم، در منزل من اصلاً دفتری موجود نبود؛ لذا برخاستم و شروع به جست‌وجوی آن کردم و چیزی نیافتم! هنگامی که شخص فرستاده قصد بازگشت داشت، گفتم: لختی تأمل کن؛ و به سراغ بعضی از آن بسته‌های اموالی رفتم که برایم ارسال شده بود و آنها را گشودم و دفتری را یافتم که هرگز تا آن لحظه ندیده بودم! جز آن که می‌دانستم امام جز حق نمی‌گوید؛ لذا دفتر را به فرستاده دادم تا به امام (علیه‌السلام) تحویل دهد».

این روایت به خوبی حاکی از وکالت وی برای امام رضا (علیه‌السلام) است؛ چرا که آنچه در این روایت مبنی بر تحویل گرفتن اموال ارسالی برای ائمه (علیهم‌السلام) از جانب شیعیان، و ارسال آنها به نزد امام (علیه‌السلام) ذکر شده، از وظایف وکلای ائمه (علیهم‌السلام) بوده است.

شیخ طوسی مصاحبت و معاصرت وی با امام جواد (علیه‌السلام) را نقل کرده است، ولی وکالت وی برای آن حضرت، از ضمیمه کردن چند روایت قابل استنباط است؛ از جمله، روایت پیشین، که سابقه وکالتش برای امام رضا (علیه‌السلام) را اثبات می‌کند، و همین طور، قراینی که وکالت وی برای امام هادی (علیه‌السلام) را اثبات می‌کند، احتمال وکالتش برای امام جواد (علیه‌السلام) را تقویت می‌نمایند. علاوه بر این، بنا بر یک روایت، وی درباره اموال متعلق به امام جواد (علیه‌السلام)، از امام هادی (علیه‌السلام) استفسار نمود و آن حضرت نیز چنین پاسخ داد که: آنچه به عنوان امامت در دست پدرم بود از آن من است، و سایر اموال نیز به عنوان ارث به من منتقل می‌شود؛^{۴۰۹} که این روایت نیز می‌تواند مؤید وکالت ابوعلی بن راشد برای امام جواد (علیه‌السلام) باشد، چرا که وجود اموال امام (علیه‌السلام) در دست شخص، از نشانه‌های وکالت و از وظایف وکلا است.

در عصر امام هادی (علیه‌السلام)، وی از جانب آن حضرت به وکالت در نواحی بغداد، مدائن و قُرای سواد منصوب شد. این نصب هنگامی صورت گرفت که وکیل پیشین آن حضرت در این مناطق، یعنی «علی بن حسین بن عبد ربّه» درگذشت. بنا به نقل کشی و شیخ

طوسی، امام هادی علیه السلام ضمن توقیعی به جماعت شیعیان مقیم در بغداد مدائن و قرای سواد و حومه آن، چنین مرقوم فرمود:

«خدای را به سبب اعطای عافیت و حُسن عادتش سپاس می‌گویم؛ و برای پیامبر صلی الله علیه و آله و آلش علیهم السلام برترین درودها و کامل‌ترین رحمت‌ها و رأفت‌های الهی را طلب می‌کنم؛ و همانا من ابوعلی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبد ربّه و وکلای پیشینم (در این نواحی) منصوب نمودم؛ و ابوعلی در همان منزلت و جایگاه و بر همان وظایفی است که علی بن حسین و وکلای پیشین بر آن قرار داشتند. وی رانصب کردم تا حقوق (مالیه) مرا اخذ کند و او را برای این منصب در نزد شما برگزیدم و بر دیگران مقدّم داشتم. پس حقوق شرعی را به وی تحویل نمایند تا او به من برساند تا مشمول رحمت حق شوید؛ و مبّادا با وی به مخالفت برخیزید. بر شما باد سرعت در انجام طاعت الهی و تحلیل اموالتان و حفظ خون‌هایتان؛ و با یکدیگر در نیکی و تقوا هم‌یاری داشته باشید و تقوا پیشه سازید تا مشمول رحمت حق شوید. و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و جز بر اسلام نمیرید. و بدانید که اطاعت از وی (ابوعلی بن راشد) را هم چون اطاعت از خود واجب می‌دانم و نافرمانی وی را نیز هم چون نافرمانی خود (حرام) می‌دانم! پس در راه (حق) حرکت کنید تا مأجور باشید و فضل الهی بر شما فزونی گیرد. و خدا دارای رحمت واسعه و کرم است و بر بندگان رحیم. ما و شما همگی در تحت حفظ و حمایت الهی قرار داریم؛ و به خط خویش نگاشتم؛ و مَر خدای را ستایش بسیار باد!»^{۴۱۰}

هم‌زمان با توقیع یاد شده، امام هادی علیه السلام توقیع دیگری به یکی از سران شیعه در این منطقه، یعنی «علی بن بلال» که احتمالاً وی نیز وکیل حضرت بوده، نگاشته و او را از نصب «ابوعلی بن راشد» به وکالت در این نواحی آگاه ساختند. دقت در متن این توقیع، می‌تواند اثبات‌گر وکیل ارشد بودن «ابوعلی بن راشد» در این نواحی باشد، و این‌که، سایر وکلا موظف به تبعیت از وی بودند. متن این توقیع، آن سان که کُشی نقل کرده، چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ خدای را برای فضل و انعام و دفع و ردّش (بلاها را) سپاس می‌گویم و بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او درود می‌فرستم که درودها و رحمت‌های الهی بر آنان باد. سپس (بدان‌که) ابوعلی بن راشد را به جای (علی بن) الحسین بن عبد ربّه منصوب نموده و

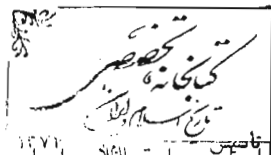
بر او اعتماد نمودم به سبب ویژگی‌هایی که دارا است و کسی در آنها بر وی مقدم نیست. و بدان که تو، شیخ و بزرگ ناحیه‌ات هستی؛ لذا دوست داشتم برای اکرام تو، نامه‌ای مخصوص تو، در این زمینه بنگارم! پس بر تو باد اطاعت از او، و تسلیم نمودن تمامی حقوقی که نزد تو است به او؛ و این که شیعیانم را بدین امر واقف سازی و آنان را از آنچه موجب کمک و یاری وی می‌شود آگاه سازی؛ چرا که این کار موجب فزونی (در پرداخت حقوق ما) و نزد ما پسندیده است. و تو نیز در قبال این کار، نزد خداوند مأجوری؛ که خدا به آن که بخواهد عطا نماید، و او صاحب عطا و پاداش از روی رحمت است. و تو در حفظ و حمایت الهی قرار داری. و به خط خویش نگاشتم؛ و مَرّ خدای را سپاس بسیار باد». ۴۱۱

یکی از وکلایی که در حوالی محدوده وکالت «ابوعلی بن راشد»، یعنی در کوفه، به انجام وظیفه از جانب امام هادی (علیه‌السلام) مشغول بود، «ایوب بن نوح» بوده است. گویا وی و «ابوعلی بن راشد» در وظایف وکالت، گاهی به امور مربوط به ناحیه تحت قلمرو دیگری نیز رسیدگی و دخالت می‌کرده‌اند! و این امر، علاوه بر ایجاد اختلال در روند منظم امور، موجب سردرگمی برخی شیعیان و هم‌چنین ایجاد ناامنی و خطر افشای فعالیت‌های مخفی سازمان وکالت می‌شد؛ لذا امام هادی (علیه‌السلام) لازم دیدند طی مکتوبی، آن دو را به نظم در کار و فعالیت، صرفاً در محدوده تعیین شده، دعوت نمایند. متن این توقیع چنین است:

«و من تو را، ای ایوب بن نوح، فرمان می‌دهم که ارتباطات فراوانت بین خود و ابوعلی بن راشد را قطع نمایی! و هر یک از شما دو نفر، ملتزم به آن امری باشید که بدان مأمور و موکل گشته؛ و فعالیتش محدود به آن ناحیه‌ای شود که برای آن نصب شده؛ چرا که شما اگر آنچه بدان مأمورید عمل کنید، از مراجعه مکرر به نزد من بی‌نیاز خواهید شد. و تو را نیز، ای اباعلی! به مثل آنچه به ایوب امر کردم، فرمان می‌دهم. (تو ای ایوب) نباید از هیچ یک از اهل بغداد و مدائن، چیزی بپذیری؛ و (برای ملاقات با من) اذنی صادر کنی؛ و هر آن کس که از غیر ناحیه تو چیزی به نزدت آورد، به سوی وکیل ناحیه خودش، گسیل بدار! و به تو نیز ای اباعلی، به مثل آنچه به ایوب فرمان دادم، امر می‌کنم؛ و هر یک از شما دو نفر بایستی تنها آنچه را بدان مأمور شده عمل نماید». ۴۱۲

آن‌سان که از روایت کثّی و شیخ طوسی برمی‌آید، «ابوعلی بن راشد» به همراه تعداد

دیگری از دستیاران و شیعیان امام هادی علیه السلام توسط متوکل، خلیفه سفاک عباسی، دستگیر، شکنجه و سپس اعدام شدند! بنا به نقل کشی و شیخ طوسی، محمد بن فرج، وکیل امام هادی علیه السلام، طی نامه‌ای به آن جناب، درباره «ابوعلی بن راشد» و «عیسی بن جعفر بن عاصم» و «ابن بند» سؤال نمود؛ و حضرت در پاسخ نوشت: «از ابن راشد یاد کردی؛ که خدای رحمتش کند! او سعادت‌مند زیست و به شهادت مُرد». سپس حضرت برای «ابن بند» و «عاصمی» دعا نمود؛ چرا که «ابن بند» با ضربت عمودی به شهادت رسید! و «عیسی بن جعفر بن عاصم» نیز ابتدا ۳۰۰ ضربه تازیانه خورد و سپس جسدش (نیمه جان) به دجله انداخته شد! ^{۴۱۳} و از آن‌جا که متوکل، معمولاً متعرض شیعیان فعال می‌شد، لذا وکالت این دو تن نیز محتمل است؛ به خصوص که نامشان قرین نام وکیل امام هادی علیه السلام ذکر شده است. این گونه اقدامات متوکل، طبیعی است که لطماتی را به شبکه ارتباطی وکالت در عصر امام هادی علیه السلام وارد کرده باشد؛ و لذا امام علیه السلام، با دقت و زیرکی تمام به بازسازی این سازمان اقدام نمود.



۲۸.۴.۷. زکریا بن آدم قمی

شیخ طوسی در رجالش وی را جزو اصحاب امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام برشمرده است؛ ^{۴۱۴} و در کتاب غیبت، نامش را در ردیف وکلای ائمه علیهم السلام آورده؛ و ضمن نقل روایتی از امام جواد علیه السلام در شأن او، وکالتش برای آن حضرت را تثبیت نموده است. ^{۴۱۵} کشی نیز ضمن نقل روایاتی، به تبیین جایگاه و منزلت وی نزد امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام پرداخته است که از تعمق و تأمل در آنها می‌توان بر وکالت وی از جانب امام جواد علیه السلام و همین‌طور امام رضا علیه السلام واقف شد. ^{۴۱۶}

بنا به نقل کشی، هنگامی که «علی بن مسیب همدانی» به امام رضا علیه السلام عرض می‌کند: «راهم دور است و همیشه امکان تشرف به محضر شما را ندارم؛ معالم و معارف دینم را از چه کسی اخذ کنم؟» آن حضرت پاسخ می‌دهند: «از زکریا بن آدم قمی که در امر دین و دنیا امین است». «علی بن مسیب» نیز پس از مراجعت به نزد «زکریا بن آدم» رفته و از آنچه مورد نیازش بود، سؤال کرد. ^{۴۱۷} این نقل حکایت از جایگاه رفیع علمی، فقهی و معنوی وی در دیار قم دارد؛ و ارجاع افراد به نزد وی توسط امام رضا علیه السلام نیز نشان‌گر نمایندگی او از جانب امام رضا علیه السلام در قم در این زمینه‌ها است.

روایت دیگر کشتی به خوبی دلالت بر مأموریت وی از جانب حضرت برای حضور در قم دارد. وی زمانی به امام رضا (علیه‌السلام) عرضه داشت: «از آن‌جا که افراد سفیه در میان قوم فزونی یافته‌اند، قصد خروج از میان آنان را دارم!» و حضرت در پاسخ فرمود: «چنین مکن! چرا که خداوند به واسطه تو از آنان بلا را دور می‌کند، چنان که از اهل بغداد به واسطه ابی الحسن الکاظم (علیه‌السلام) دفع بلا می‌نماید.»^{۴۱۸}

«بنان بن محمد بن علی بن مهزیار قمی» از جدش «علی بن مهزیار» نامه امام رضا (علیه‌السلام) به «زکریا بن آدم» و دعای آن جناب در حق وی را روایت کرده؛^{۴۱۹} که این نیز حاکی از منزلت وی نزد آن حضرت و وجود ارتباط کتبی بین آن دو است. بنا به نقل علامه حلی، سالی امام رضا (علیه‌السلام) به قصد انجام حج از مدینه خارج شد و «زکریا بن آدم» هم آن جناب را در این سفر همراهی نمود.^{۴۲۰} کشتی نیز در ذیل شرح حال «ابی جریر قمی» به روایتی از «زکریا بن آدم» اشاره کرده که میزان قرب وی به امام رضا (علیه‌السلام) را نشان می‌دهد. وی گوید: «مدّت کمی پس از وفات ابی جریر قمی به محضر امام رضا (علیه‌السلام) شرفیاب شدم؛ و آن جناب درباره وی از من سؤال کرده و بر وی استرحام نمود و همواره به من حدیث می‌فرمود، و من با آن جناب حدیث می‌گفتم تا این‌که فجر دمید! و حضرت برخاست و نماز فجر بجای آورد.»^{۴۲۱}

از جمله روایاتی که صراحت در وکالت «زکریا بن آدم» برای امام جواد (علیه‌السلام) و ظهور در وکالتش برای امام رضا (علیه‌السلام) دارد، روایت کشتی از «احمد بن محمد بن عیسی قمی» است؛ وی چنین نقل کرده است:

«امام جواد (علیه‌السلام) غلامش را به همراه نامه‌ای به نزد من فرستاد و مرا احضار فرمود! و من در مدینه در حالی که حضرت در خانه بزیع سکونت داشت، به محضرش شرفیاب شده و سلام کردم. پس آن جناب شروع به سخن پیرامون صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و غیر آن دو نمود و بعضی از انتقاداتی را که درباره آنان مطرح بود ذکر فرمود. من با خود اندیشیدم که نظر مثبت آن جناب را نسبت به زکریا بن آدم جلب کنم تا شاید وی از آنچه که حضرت درباره این دو ذکر فرمود مصون بماند؛ ولی با خود گفتم: تو که هستی که بخواهی متعرض این مسایل شوی! امام خود به آنچه می‌گوید و می‌کند داناتر است. در همین لحظه بود که آن حضرت رو به من کرده و فرمود: ای اباعلی! کسی همچون ابی یحیی (کنیه زکریا بن آدم) که سابقه خدمت وی برای پدرم و منزلتش نزد پدرم و من بر کسی پوشیده نیست؛ الا این‌که من به آن مالی که نزد وی است نیاز دارم. عرض کردم فدایت شوم! او این مال را نزد شما خواهد

فرستاد و به من گفته است که به شما عرض کنم: آنچه مانع از ارسال این مال شده، اختلاف میمون و مسافر (دو نماینده اعزامی امام جواد علیهم السلام به قم برای جمع وجوه شرعی) است. حضرت فرمود: نامه‌ام را به زکریا بن آدم برسان و بگو که آن مال را برایم ارسال نماید. پس نامه حضرت را به زکریا رساندم و او نیز آن مال را به نزد ایشان ارسال نمود.^{۴۲۲}

در این روایت، از جمله «قد کان من خدمته لأبی ومنزله عنده» می‌توان وکالت «زکریا بن آدم» برای امام رضا علیهم السلام را استظهار نمود. از مجموع این روایت، که دلالت بر جمع وجوه شرعی توسط «زکریا بن آدم» در قم از جانب امام رضا علیهم السلام دارد، وکالت وی برای امام جواد علیهم السلام به خوبی قابل استفاده است؛ علاوه بر آن که، از این روایت، وجود مأموران و نمایندگان سیاری که وظیفه ایجاد ارتباط بین وکلا و ائمه علیهم السلام را داشتند، نیز استفاده می‌شود. بنا به روایت کشی و شیخ طوسی، «زکریا بن آدم» در عصر امام جواد علیهم السلام پس از عمری ارائه خدمات خالصانه به محضر ائمه طاهرين علیهم السلام رحلت نمود و پس از رحلت نیز از سوی امام جواد علیهم السلام مورد تمجید و تعریف قرار گرفت. پس از رحلت وی، توقیعی از جانب امام جواد علیهم السلام برای «ابوطالب قمی» بدین مضمون صادر شد:

«سخن از تقدیر و قضای الهی در خصوص درگذشت این مرد متوفی (یعنی زکریا بن آدم قمی) به میان راندی! خدای او را رحمت کند در آن روزی که زاده شد و روزی که مُرد و روزی که زنده مبعوث خواهد شد. او در دوران زندگی‌اش عارف، معتقد و پای‌بند به حق زیست و نسبت به آنچه در نزد خدا و رسولش واجب است قیام نمود. او - که رحمت خدا بر او باد - در حالی از دنیا رحلت نمود که پیمانی را شکست و حکمی را تبدیل نکرد! پس خداوند بر وی اجر نیت (نیکش) و جزای سعیش را عطا فرماید».^{۴۲۳}

بنا به نقلی دیگر، امام جواد علیهم السلام در اواخر عمر شریفش، ضمن برشماری نام چند تن از وکلایش، هم‌چون: «صفوان بن یحیی»، «محمد بن سنان»، «زکریا بن آدم» و «سعد بن سعد» از آنان به نیکی یاد فرمود و پاداش الهی را برایشان طلب کرده و مراتب وفاداری و خدمات ایشان را متذکر گشتند.^{۴۲۴}

«زکریا بن آدم»، پس از رحلت، در مقبره‌ای در نزدیکی مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام در شهر محل سکونت و وکالت و فعالیتش، یعنی قم، مدفون شد. هم‌اکنون این مقبره در جنب مقبره مرحوم میرزای قمی واقع و محل یاد شده نیز به «قبرستان شیخان» معروف است.

۲۹.۴.۷. ابو عمرو حدّاً

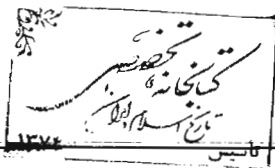
شیخ طوسی، از وی در ردیف اصحاب امام هادی (علیه‌السلام) یاد کرده است.^{۴۲۵} محقق اردبیلی نیز تصور کرده که کنیه وی بدون واو (ابو عمرو حدّاء) است؛^{۴۲۶} ولی علامه مامقانی با تکیه بر نسخه مورد اعتمادی از رجال شیخ طوسی، مدعی است که کنیه وی همان «ابو عمرو» است.^{۴۲۷} نام و مشخصات دیگر مربوط به وی در جایی نقل نشده است. تنها نقلی که دلالت بر وکالت وی برای امام جواد (علیه‌السلام) دارد، روایتی است که کلینی به این مضمون از او نقل کرده است:

«از آن‌جا که وضعیت مالی و معیشتی من نامناسب بود، ضمن نامه‌ای به محضر امام جواد (علیه‌السلام) از آن جناب طلب یاری نمودم. فرمود: مداومت بر خواندن سوره «اَنَا أَرْسَلْنَا نوحاً» داشته باش! پس از آن که یک سال این عمل را ادامه دادم و بهبودی در وضعیت خود مشاهده نکردم، مجدداً به آن جناب نامه‌ای نوشته و عرض حال نمودم! و این بار حضرت پاسخ فرمود که: این سال به سود تو به اتمام رسیده است؛ به خواندن سوره «قدر» منتقل شو! و پس از مداومت بر قرائت این سوره، بهبودی در وضعیتم حاصل شد و زان پس، حضرت مرا در بصره در باب کلتا، به وکالت منصوب و ۵۰۰ درهم نیز برایم مقرر تعیین فرمود! سپس از طریق علی بن مهزیار (وکیل ارشد ناحیه اهواز و بصره و نواحی اطراف آن) به ابوالحسن (علیه‌السلام) نامه‌ای نوشته و در مورد سوره قدر پرسیدم؛ فرمود: از قرآن چیزی را فرو گذار مکن، چه سوره‌های بلند و چه کوتاه آن را. و در هر شبانه روز صد بار قرائت «اَنَا أَنْزَلْنَاهُ» تو را کفایت کند!». ^{۴۲۸}

روایت یاد شده صراحت در وکالت وی برای امام جواد (علیه‌السلام) و ظهور در استمرار و کُنُتَش در عصر امام هادی (علیه‌السلام) دارد. علاوه بر این روایت، معاصرت وی با امام هادی (علیه‌السلام) از روایت شیخ طوسی در بخش مکاسب کتاب تهذیب، نیز قابل استنباط است.

۳۰.۴.۷. صالح بن محمد بن سهل

نام و شرح حال وی در منابع رجالی به چشم نمی‌خورد. تنها چیزی که درباره‌اش در دست است روایت کلینی در اواخر باب انفال از اصول کافی است که دلالت بر وکیل وقف بودنش در قم از جانب امام جواد (علیه‌السلام) دارد. کلینی از «علی بن ابراهیم» و وی نیز از



پدرش چنین نقل کرده است:

«نزد ابو جعفر ثانی امام جواد علیه السلام بودم که صالح بن محمد بن سهل، که متولی امور وقف در قم بود، بر آن جناب وارد شده و عرض کرد: ای سید من! مرا نسبت به ده هزار (درهم یا دینار؟) که برای مصارف شخصی خرج کرده‌ام حلال کن! حضرت نیز فرمود: حلال است! و هنگامی که وی خارج شد، فرمود: برخی، اموال و حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ایتام و مساکین و فقرا و ابنای سبیل ایشان را غصب کرده و تصرف می‌کنند، سپس نزد ما آمده و طلب حلیّت می‌نمایند! و گمان می‌کنی که من در پاسخ خواهم گفت حلال نمی‌کنم! به خدا قسم که در روز قیامت، خداوند در این باره، به شدت و به سختی از آنان سؤال خواهد نمود». ^{۴۲۹} این نقل تصریح در وکالت وی در امور اوقاف قم از جانب امام جواد علیه السلام دارد؛ علاوه بر این که، از خیانت وی در امر وکالت و عدم رضایت امام جواد علیه السلام از شیوه تصرف شخصی وی در اموال مربوط به سازمان وکالت نیز حکایت دارد.

۳۱.۴.۷. صالح بن محمد همدانی

در منابع رجالی، نام وی به صورت جدا و متمایز از نام سابق الذکر مطرح شده است، ^{۴۳۰} که ظهور در تعدد این دو شخصیت دارد. هر چند احتمال وحدت این دو شخصیت نیز می‌رود؛ چرا که هر دو، جزو اصحاب امام جواد علیه السلام و معاصر آن جناب، و هر دو، وکیل از سوی آن حضرت بوده‌اند؛ و هر دو نیز لقب «همدانی» دارند. شیخ طوسی، «صالح بن محمد همدانی» را در ردیف اصحاب امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام آورده است. ^{۴۳۱} گرچه درباره‌ی وکالت وی تصریحی در ذیل شرح حالش صورت نگرفته است، ولی از حکایتی که فرزند وی نقل کرده است وکالت پسر و پدر، هر دو، قابل استفاده است. علاوه بر این که استمرار وکالت پدر تا برهه‌ای از عصر غیبت صغرا نیز از این نقل استنباط می‌شود. با وجود آن که فرزند وی جزو وکلای ناحیه مقدّسه بوده، ولی به مناسبت ذکر نام پدرش و اثبات وکالت وی، در این جا به بررسی وکالت پسر، یعنی «محمد بن صالح همدانی» می‌پردازیم؛ و به تبع آن، وکالت پدر نیز اثبات خواهد شد.

۳۲.۴.۷. محمد بن صالح بن محمد همدانی دهقان

شیخ طوسی ضمن آوردن نام وی در ردیف اصحاب امام عسکری علیه السلام چنین تعبیری

درباره‌اش دارد «محمد بن صالح بن محمد الهمدانی وکیل الدهقان».^{۴۳۲} ابن داوود نیز نظیر همین تعبیر را در رجالش آورده و آن را به رجال شیخ طوسی نسبت داده است.^{۴۳۳} ظاهر تعبیر «وکیل الدهقان»، اضافه وکیل به دهقان است که در این صورت، چنین تعبیری دلالتی بر وکالت وی از جانب ائمه (علیهم‌السلام) ندارد؛ ولی با توجه به وجود قراینی که وکالت وی را قطعی می‌سازد، ناچاریم عبارت یاد شده را به صورت غیر اضافه قرائت کنیم؛ یعنی هر یک از وکیل و دهقان را وصفی جدا برای «محمد بن صالح» بدانیم؛ چنان که علامه حلی نیز با چنین استنباطی، عبارت شیخ طوسی را بدین صورت تغییر داده است: «محمد بن صالح بن محمد الهمدانی الدهقان من اصحاب العسکری (علیه‌السلام) وکیل».^{۴۳۴} آنچه وکالت از جانب ناحیه مقدسه مهدویه را برای وی قطعی و مسلّم می‌سازد، چند امر است:

یکی آن که، شیخ صدوق نامش را جزو وکلایی از اهل همدان که موفق به رؤیت حضرت مهدی (علیه‌السلام) و وقوف بر معجزاتش شدند، ذکر کرده است.^{۴۳۵}

دوم آن که، شیخ طوسی و شیخ صدوق از وی نقل کرده‌اند که وی طی نامه‌ای به ناحیه مقدسه، از این که قوم و اهلس او را به سبب حدیث «خُدَامَنَا وَ قُوَّامُنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ» مورد مذمت، تعبیر و اذیت و نکوهش قرار می‌دهند، شکوه می‌نماید؛ و حضرت حجت (علیه‌السلام) نیز در پاسخ، اشاره به آیه شریفه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرَى الْتَى بَارَكْنَا فِيهَا رَبِّ الْقَرْيَ الظَّاهِرَةُ» فرموده و اضافه می‌کنند: «و نحن والله القرى التى بارک الله فیها وانتم القرى الظاهرة»!^{۴۳۶} تفسیر این سخن امام (علیه‌السلام) در مبحث وثاقت وکلا گذشت. این روایت علاوه بر آن که خود دلالت بر وکالت وی دارد، از این جهت نیز مثبت وکالت او است که شیخ طوسی در ابتدای فصل مربوط به معرفی وکلای ائمه (علیهم‌السلام) از «کتاب الغیبة» آن را نقل کرده است؛ که ظهور در قطعیت وکالت وی نزد شیخ طوسی دارد.

سومین دلیل بر وکالت وی که از آن وکالت پدرش (صالح بن محمد همدانی) نیز قابل استنباط است، جریانی است که کلینی و شیخ مفید بدین مضمون از او نقل کرده‌اند:

پس از درگذشت پدرم و انتقال امر (وکالت) به من، شفته‌هایی از مال غریم (یعنی حضرت صاحب الامر (علیه‌السلام)) بر عهده بدهکاران و در نزد من باقی بود؛ لذا درباره آنها از ناحیه مقدسه استعلام نمودم و پاسخ رسید که از آنان طلب کن. از این رو به سراغ بدهکاران رفته و اموال را طلب کردم. همه آنان بدهی خود را پرداخت کردند، به جز یک نفر که چهارصد دینار

مدیون بود و در پرداخت آن مداخله می‌کرد! و هنگامی که شکایت نزد پدرش بردم او نیز با بی‌اعتنایی برخورد نمود! لذا ریش و پایش را گرفته و او را به وسط خانه کشاندم! پسرش فریادکنان اهل بغداد را به کمک طلبیده و می‌گفت: قتی رافضی پدرم را کشت! در این هنگام مردم بسیاری گرد ما جمع شدند؛ پس من سوار مرکبم شده و گفتم: احسنم ای اهل بغداد! میل به ظالم کرده و بر علیه غریب مظلوم بر می‌خیزید؟ من فردی سنی از اهل همدانم؛ و این شخص برای غصب مال من و حقم به دروغ مرا قتی و رافضی می‌خواند! با سخن من مردم هجوم بر وی برده و قصد دخول به دکانش را داشتند که با وساطت من آرام گرفتند؛ و در همان حال تمام طلب را از وی باز ستاندم! ۴۳۷

چنان که مشخص است، روایت یاد شده صراحت در وکالت «صالح بن محمد همدانی» و فرزندش «محمد» دارد؛ علاوه بر آن که، نشان‌گر استمرار وکالت پدر تا عصر غیبت صغرا است؛ چرا که با مرگ «صالح بن محمد» فرزندش از صاحب الامر ﷺ درباره سفته‌های موجود کسب تکلیف می‌کند؛ ۴۳۸ و بعید است که درگذشت «صالح بن محمد» دقیقاً هم‌زمان با درگذشت امام عسکری ﷺ بوده باشد و وی به هیچ وجه دوران غیبت صغرا را درک نکرده باشد. همچنین با توجه به این که شیخ طوسی نام او را در زمره اصحاب امام جواد ﷺ و امام هادی ﷺ بر شمرده، احتمال وکالت وی برای این دو امام همام تقویت می‌شود. نیز از آن رو که تصریح روایت یاد شده، بر انتقال امر وکالت به پسر پس از مرگ پدر است؛ و گفته شد که این امر در عصر غیبت صغرا رخ داده؛ بنابراین، شروع وکالت پسر نیز در این عصر بوده است؛ و ذکر نام وی در ردیف اصحاب امام عسکری ﷺ، صرفاً مثبت مصاحبت وی با آن حضرت است و نه وکالتش برای آن حضرت. لذا احتمالی که مولی و حید بهبهانی، مبنی بر وکالت پسر هم‌زمان با پدر برای امام عسکری ﷺ و امام عصر ﷺ مطرح نموده است، با آنچه در نقل یاد شده وجود دارد (انتقال امر وکالت، پس از مرگ پدر، به پسر) ناسازگار است. ۴۳۹

دیگر سخن آن که با توجه به ذکر لقب «همدانی» برای این پدر و پسر، قاعدتاً منطقه وکالت و فعالیتشان بایستی همدان بوده باشد. گرچه طبق نقل یاد شده از کلینی و شیخ مفید، «محمد بن صالح بن محمد» در بغداد نیز فعالیت داشته است.

۳۳.۴.۷. یحیی بن ابی عمران همدانی

نام وی در سلسله سند روایتی در باب «ما یصلی فیه و مالا یصلی» از «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق آمده؛ و شیخ صدوق در مشیخه‌اش گفته که وی شاگرد «یونس بن عبدالرحمن» بوده است.^{۴۴۰}

روایات موجود حاکی از مصاحبت وی با امام رضا (علیه‌السلام) و امام جواد (علیه‌السلام) است. بنا به نقل کشی، امام رضا (علیه‌السلام) به وی و اصحابش طی نامه‌ای چنین نوشتند: «خداوند ما و شما را عافیت دهد. از احمد بن سابق الاعثم الاشج که لعنت خدا بر او باد، برحذر باشید!» «احمد بن سابق» فردی شیعی بود که بر سرش اثری از شکستگی داشت، ولی آن را پوشیده می‌داشت! لذا دوستانش لقب «اشج» را بر وی اطلاق می‌کردند. امام رضا (علیه‌السلام) طی نامه یاد شده، علاوه بر این که به گرایش‌های انحرافی وی و عدم اعتماد بر او تأکید فرمود، امری مخفی که همان «اشج» بودنش بود، را نیز مورد اشاره قرار داد! پس از چندی، صدق کلام حضرت با انجام امور فسق‌آوری همچون شرب خمر و دخول وی در فتنه‌ها، واضح گشت.^{۴۴۱}

این روایت حاکی از قرب «یحیی بن ابی عمران» به امام رضا (علیه‌السلام) و سرشناس بودنش در میان شیعیان است؛ زیرا نامه امام رضا (علیه‌السلام) خطاب به او و سپس به اصحابش بود.^{۴۴۲} گرچه از این نقل، وکالت او برای امام رضا (علیه‌السلام) قابل استفاده نیست، ولی با توجه به نقل آتی که مثبت وکالتش برای امام جواد (علیه‌السلام) است، می‌توان حدس زد که وی در عصر امام رضا (علیه‌السلام) نیز دارای سابقه وکالت بوده است.

بنا به نقل صفار در «بصائر الدرجات» و ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی طالب» و برخی دیگر، امام جواد (علیه‌السلام) نامه‌ای به «ابراهیم بن محمد بن یحیی الهمدانی» داده و فرمودند که قبل از «وفات یحیی بن ابی عمران» آن را نگشاید! مدت دو یا چند سال وضع بدین منوال بود تا این که «یحیی بن ابی عمران» درگذشت و «ابراهیم بن محمد» در مقبره یحیی در روز وفاتش، اقدام به گشودن نامه نمود، و دید که مشتمل بر دستور جانشینی وی به جای یحیی با چنین تعبیری بود: «قُم بماکان یقوم به!» و دستوراتی در همین راستا در نامه آمده بود.^{۴۴۳} بدین ترتیب از آن پس، «ابراهیم بن محمد» به امر وکالت و نمایندگی امام مشغول شد. وی می‌گفته است که تا زمان مرگ «یحیی بن ابی عمران» از

مرگ هراسی نداشتم! زیرا طبق سخن امام علی (ع) یقین داشتم که قبل از وی نخواهم مُرد! روایت یاد شده به خوبی دلالت بر وکالت «یحیی بن ابی عمران» از سوی امام جواد (ع) دارد، اما منطقه وکالت وی در این نقل مشخص نشده است. با توجه به ذکر لقب «همدانی» برای وی،^{۴۴۴} و همچنین جانشینی «ابراهیم بن محمد همدانی» (که بنابر نقل نجاشی و کشی از وکلای ناحیه همدان بوده)^{۴۴۵} می‌توان گفت که «یحیی بن ابی عمران» در همدان به وکالت مشغول بوده است. از سوی دیگر بنا بر نقل طبری و ابن اثیر، وی در جریان قیام مردم قم در زمان مأمون عباسی به قتل رسیده است. مردم قم در عصر مأمون از پرداخت خراج امتناع ورزیدند و کنترل امور قم را به عهده گرفتند. مأمون سه هنگ از ارتش خود را از بغداد به خراسان گسیل داشت تا قیام را فرو نشانند. «علی بن هشام»، فرمانده ارتش عباسی، این وظیفه را بر عهده گرفت. وی دیوار قم را ویران کرد و بسیاری از مردم را به قتل رسانید! در میان مقتولان، نام «یحیی بن ابی عمران» نیز به چشم می‌خورد.^{۴۴۶} با توجه به این نقل، می‌توان حضور وی در قم را در اواخر عمر، در راستای انجام فعالیت‌های وکالت قلمداد نمود. علاوه بر آن که، به گفته برخی از محققان،^{۴۴۷} گاه منطقه قم و همدان، زیر نظر یک وکیل ارشد قرار داشت و این دو منطقه، از نظر فعالیت‌های مربوط به سازمان وکالت، مرتبط با یکدیگر بودند. مؤید دیگر بر ارتباط وی با قم، سخن سابق الذکر از شیخ صدوق است، مبنی بر این که وی شاگرد «یونس بن عبدالرحمن قمی» بوده است.

۳۴.۴.۷. ابراهیم بن محمد بن یحیی همدانی

چنان که گذشت، پس از درگذشت «یحیی بن ابی عمران»، «ابراهیم بن محمد همدانی» به امر امام جواد (ع) فعالیت‌های وکالتی وی را ادامه داد. شیخ طوسی، نام وی را در ردیف اصحاب امام رضا (ع) و امام جواد (ع) و امام هادی (ع) بر شمرده است؛^{۴۴۸} و نجاشی نیز وی را از جمله راویان از امام رضا (ع) معرفی کرده است.^{۴۴۹} وکالت وی از جانب امام جواد (ع) و امام هادی (ع) به خوبی از روایات قابل استفاده است؛ اما درباره وکالتش برای امام رضا (ع) دلیلی در دست نداریم و آنچه درباره «یحیی بن ابی عمران» گذشت (مبنی بر این که پس از درگذشت وی، «ابراهیم بن محمد همدانی» به امر امام جواد (ع) به جای

او منصوب گشت) ظهور در آن دارد که شروع دوران وکالت وی از عصر امام جواد علیه‌السلام بوده است. هر چند این احتمال ضعیفی نیز در میان است که چه بسا با مرگ «یحیی بن ابی عمران»، محدوده وکالت «ابراهیم بن محمد» بسط و توسعه یافته باشد.

وکالت وی برای امام جواد علیه‌السلام، علاوه بر آن که در نقل یاد شده درباره «یحیی بن ابی عمران»، مورد تصریح واقع شده، از روایات کثّی نیز قابل استفاده است. کثّی طی روایتی، به نقل از «ابراهیم بن محمد همدانی» چنین آورده:

«... و به من نوشت: کتاب واصل شد، خداوند از تو بپذیرد و از آنان (پرداخت کنندگان) راضی بوده و آنان را در دنیا و آخرت با ما محشور فرماید. مقداری دینار و لباس برای فرستادم. خداوند به اینها و همه نعمتهایش بر تو برکت عطا فرماید. و به نظر نوشتم که متعرض تو نشود؛ و ضمن اعلام جایگاه تو در نزد خودم، از وی خواستم بر خلاف مطلوب تو عمل نکند. به ایوب نیز همین چیزها را نوشتم و به موالیان خود در همدان نیز نامه‌ای نوشته و دستور دادم مطیع تو بوده و زیر فرمان تو عمل کنند. و نوشتم که وکیلی جز تو ندارم». ۴۵۰

البته در این روایت مشخص نشده که نویسنده این نامه کدام امام بوده است؛ لذا برخی با توجه به معاصرت «ایوب بن نوح» با سه امام رضا و جواد و هادی علیهم‌السلام، احتمال هر یک از سه امام را منتفی ندانسته‌اند. ۴۵۱ گرچه به قرینه نقل کثّی قبل از این نقل، که در آن به نامه امام جواد علیه‌السلام به «ابراهیم بن محمد» اشاره شده، می‌توان حدس زد که نویسنده این نامه نیز آن حضرت بوده است. در نامه مزبور، وی به امام جواد علیه‌السلام از ایذا و اذیت فردی به نام «سمیع» شکوه می‌کند و آن جناب در پاسخ چنین می‌نویسد:

«خداوند در یاری تو نسبت به آن که بر تو ظلم روا داشته است، تعجیل فرماید؛ و تو را در قبال تعدّی او کفایت نماید؛ و بر تو بشارت باد یاری نزدیک خدا و اجر آخری او! و حمد خدای بسیارگوی». ۴۵۲

وکالت وی برای امام هادی علیه‌السلام نیز از روایت کثّی به خوبی قابل استفاده است. بنا به نقل وی، «ابراهیم بن محمد» ضمن نامه‌ای به امام هادی علیه‌السلام در سال ۲۴۸ ق، که آن را به وسیله فرزندش جعفر ارسال نمود، از آن جناب درباره اختلاف بین «علی بن جعفر همانی» و «فارس بن حاتم قزوینی» استفسار نمود و این که وی در امور مربوط به وکالت

می‌بایست به نزد کدام یک مراجعه کند.^{۴۵۳} از این نقل، وکالت وی برای امام هادی علیهما السلام اثبات می‌شود؛ و نیز این که وی معمولاً از طریق یکی از آن دو تن با آن حضرت ارتباط برقرار می‌کرده است.

مؤید روایت یاد شده، روایت دیگری از کُشی است که در آن، به نقل از «ابومحمد دینوری» چنین آمده است: «من و احمد بن ابی عبدالله در عسکر بودیم که فرستاده‌ای از جانب رَجُل (مراد از این کلمه بایستی امام هادی علیهما السلام بوده باشد) بر ما وارد شد و گفت: الغائب العلیل وایوب بن نوح و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزة بن یسع و احمد بن اسحاق قمی همگی مورد وثوق و اعتماد هستند».^{۴۵۴} با توجه به این که تمامی افراد یاد شده جزو وکلای ائمه علیهم السلام هستند، از ذکر نام «ابراهیم بن محمد» در کنار سایر وکلا، می‌توان وکالتش برای امام هادی علیهما السلام را استنباط کرد. این در صورتی است که مراد از رَجُل در این روایت امام هادی علیهما السلام باشد و اگر مراد امام عسکری علیهما السلام بوده باشد استمرار وکالت ابراهیم بن محمد تا عصر آن جناب نیز از این روایت قابل استفاده است.

درباره انتهای دوران وکالت «ابراهیم بن محمد همدانی» دلیل روشنی در دست نداریم. شیخ طوسی وی را در ردیف اصحاب سه امام رضا و جواد و هادی علیهم السلام برشمرده است؛ لذا احتمال می‌رود که وی دوره امام عسکری علیهما السلام را درک نکرده باشد. نجاشی در ذیل ترجمه نواده وی، یعنی «محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی»، به وکالت فرزند وی، قاسم، و خودش، یعنی محمد؛ و پدرش علی، و جدش ابراهیم بن محمد، تصریح کرده است؛ اما نسبت به غیر «ابراهیم بن محمد» تعبیر «وکیل الناحیه» را و نسبت به ابراهیم تعبیر وکیل را به کار برده است؛^{۴۵۵} لذا سخن نجاشی قرینه‌ای است بر عدم بقای وی تا عصر غیبت؛ و به احتمال، تا عصر امام عسکری علیهما السلام که قریب به عصر غیبت بوده در قید حیات بوده است.

با توجه به آنچه گذشت، جلالت قدر «ابراهیم بن محمد همدانی» و جایگاه رفیعش نزد به خصوص امام جواد علیهما السلام و امام هادی علیهما السلام روشن می‌شود. اشاره کردیم که در توقیع صادر شده از «عسکر»، محل اقامت امام هادی علیهما السلام و امام عسکری علیهما السلام، وثاقت وی در کنار تعدادی از وکلای مبرز ائمه علیهم السلام مورد تصریح واقع شد. بنا به نقل کُشی، وی چهل حج انجام داد. بر طبق بعضی از نسخ رجال کُشی، وی دارای دختری باجمال بود، و بر

خلاف خواستگاری برخی از بزرگان، دخترش را به قصد خدمت‌گزاری برای امام هادی (علیه‌السلام)، در سفر حج به همراه برد و در مدینه تقدیم امام هادی (علیه‌السلام) نمود. حضرت نیز ضمن اعلام قبول این هدیه، به وی فرمود که دختر را با خود برای حج به مکه ببرد و در بازگشت، از راه مدینه بیاید! او نیز چنین کرد، ولی دخترش پس از بازگشت، در مدینه از دنیا رفت! و امام (علیه‌السلام) به وی فرمود: «دخترت همسر من در بهشت خواهد بود ای ابراهیم!». البته در برخی از نسخ کُشی، این نقل درباره فرزند وی، محمد بن ابراهیم، آمده است.^{۴۵۶}

همان‌گونه که از نجاشی نقل کردیم، پس از «ابراهیم بن محمد»، فرزندان و نواده‌های وی عهده‌دار وکالت در منطقه همدان در عصر امام عسکری (علیه‌السلام) و در طول عصر غیبت صغرا بودند که در ادامه به نام و شرح حال آنان اشاره می‌کنیم.

۳۵۴۷. علی بن ابراهیم بن محمد بن یحیی همدانی

پس از «ابراهیم بن محمد همدانی» و یا هم‌زمان با وی، برخی از فرزندان نیز عهده‌دار مقام وکالت در همدان بودند. تا آن‌جا که از بررسی منابع رجالی برمی‌آید، وی دارای سه فرزند به نام‌های علی، محمد و جعفر بوده است.^{۴۵۷} جعفر همان است که نامه پدرش ابراهیم را در مورد کسب تکلیف پیرامون اختلاف «علی بن جعفر همدانی» و «فارس بن حاتم قزوینی» به امام هادی (علیه‌السلام) رساند و اخذ پاسخ نمود؛^{۴۵۸} که البته این نقل دلالتی بر وکالت او ندارد. و اما محمد، گرچه بنا به استظهار برخی رجالیان - همچون مولی وحید بهبهانی - از روایت کُشی، وی عهده‌دار مقام وکالت بوده است، ولی بر فرض هم که روایت کُشی مربوط به او باشد، دلالتی بر وکالت او ندارد.^{۴۵۹} این روایت را در ضمن بررسی وکالت ابراهیم بن محمد نقل کردیم و مضمونش آن بود که «ابراهیم بن محمد» دختری باجمال داشت و آنرا به قصد اهدا به امام هادی (علیه‌السلام) برای خدمت‌گزاری به مدینه برد و سرانجام دختر مُرد و امام (علیه‌السلام) فرمود که او همسر من در بهشت خواهد بود.^{۴۶۰}

گفته شد که در بعضی از نسخ کُشی، پدر دختر، «ابراهیم بن محمد»، و در برخی نسخ، «محمد بن ابراهیم بن محمد» ذکر شده است؛ و بر فرض این که «محمد بن ابراهیم» نیز صحیح باشد، این قضیه دلالتی بر وکالت او نخواهد داشت. علامه حلی از فردی به نام «علی بن محمد بن ابراهیم بن محمد همدانی» نام برده و او را «وکیل ناحیه» معرفی کرده

است؛^{۴۶۱} که احتمالاً جابه‌جایی در نام «محمد بن علی بن ابراهیم» است که نجاشی او را «وکیل ناحیه» دانسته است. در هر حال، در منابع اصلی سخنی از «علی بن محمد بن ابراهیم» نیست.

اما فرزندان دیگر «ابراهیم بن محمد» یعنی علی، بنا به تصریح نجاشی از وکلای ناحیه بوده است. از آن‌جا که تعبیر «ناحیه» غالباً در مورد حضرت حجت علیه السلام استعمال می‌شود، لذا با توجه به سخن نجاشی، وکالت «علی بن ابراهیم بن محمد» برای ناحیه مقدسه مهدویّه اثبات می‌شود. گرچه بعید نیست که وکالتش را برای امام عسکری علیه السلام و حتی امام هادی علیه السلام نیز بپذیریم؛ چرا که بنا بر آنچه گذشت، قدر متیقن از وکالت پدرش «ابراهیم بن محمد» تا عصر امام هادی علیه السلام است؛ و از آن‌جا که احتمال درگذشت پدر در عصر امام هادی علیه السلام قوی است، طبعاً پس از پدر، فرزندش علی، بایستی در امور وکالت در همدان، جانشین پدر شده باشد. تعبیر نجاشی درباره وکالت او و پدر و فرزندان چنین است:

«ابوالعباس احمد بن علی بن نوح ما را حدیث کرد از ابوالقاسم جعفر بن محمد و او از قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد، که ذکرش در پیش گذشت، که: قاسم وکیل ناحیه بوده؛ و پدرش محمد نیز وکیل بوده است؛ و در زمان قاسم در همدان به همراه وی، ابوعلی بسطام بن علی و عزیز بن زهیر، که از بنی کشمرد بود، هر سه در یک منطقه در همدان به وکالت مشغول بوده و در امر وکالت به نزد ابی محمد حسن بن هارون بن عمران همدانی مراجعه کرده و از وی فرمان می‌گرفتند؛ و پیش از وی نیز از پدرش، ابی عبدالله بن هارون فرمان می‌گرفتند؛ و این ابو عبدالله و پسرش ابو محمد، هر دو وکیل بوده‌اند. و محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد، دارای کُتب نوادر بسیاری بوده است.»^{۴۶۲}

۳۶.۴.۷. محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی

آن‌سان که در نقل نجاشی (سابق الذکر) آمده، وی نیز همچون پدرش وکیل ناحیه در همدان بوده است. او برادری به نام حسن داشته که به اتفاق هم، روایتِ نشان دادن حضرت مهدی علیه السلام توسط امام عسکری علیه السلام به مردی از اهل فارس را، که برای خدمت‌گزاری به حضور حضرت رفته بود، نقل کرده‌اند.^{۴۶۳} و خود «محمد بن علی بن ابراهیم» نیز روایت ابو عبدالله بن صالح را نقل کرده، مبنی بر این که، امام عصر علیه السلام را در

کنار حجر الاسود مشاهده کرده که مردم بر آن حضرت (در استلام حجر) پیشی می‌گرفته‌اند! و آن جناب می‌فرموده: اینان مجاز و مأمور به این کار نیستند.^{۴۶۴}

شیخ طوسی «محمد بن علی همدانی» را دارای کتابی معرفی کرده است.^{۴۶۵} بنابه نقل راوندی، وی طی نامه‌ای از امام عسکری (علیه‌السلام) طلب می‌کند که آن حضرت برای این که او صاحب فرزند پسری از دختر عمویش شود، دعا کند؛ و حضرت نیز در پاسخ می‌فرماید: خدا فرزندان پسری عطا فرماید! و او صاحب چهار فرزند می‌شود.^{۴۶۶}

۳۷.۴.۷. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی

وی نیز بر طبق نقل مذکور، وکیل ناحیه در همدان بوده است؛ و زیر نظر دو وکیل ارشد، یعنی «ابوعبدالله هارون بن عمران همدانی» و سپس پسرش «ابومحمد حسن بن هارون» به انجام وظایف وکالت مشغول بوده است.

۳۸.۴.۷. ابوعبدالله هارون بن عمران همدانی

بر طبق نقل یاد شده از نجاشی، وی در زمان وکالت «قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی»، وکیل ارشد ناحیه مقدّسه مهدویّه در منطقه همدان بوده است. و وکلایی همچون «قاسم بن محمد» و «ابوعلی بسطام بن علی» و «عزیز بن زهیر» از وی فرمان می‌گرفته‌اند.

۳۹.۴.۷. ابومحمد حسن بن هارون بن عمران همدانی

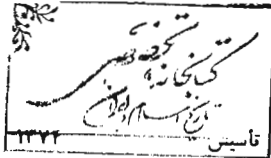
پس از درگذشت «هارون بن عمران همدانی»، وکالت ارشد ناحیه همدان به فرزندش حسن منتقل شد، و سه وکیل یاد شده (قاسم بن محمد، ابوعلی بسطام بن علی و عزیز بن زهیر) زیر نظر وی ادامه فعالیت دادند.

۴۰.۴.۷. ابوعلی بسطام بن علی

گفته شد که وی به همراه «قاسم بن محمد همدانی» و «عزیز بن زهیر» در منطقه همدان، از سوی ناحیه مقدّسه به وکالت مشغول، و از «حسن بن هارون بن عمران» و پدرش فرمان می‌گرفته است.

۴۱.۴.۷. عزیز بن زهیر

وی نیز در کنار «قاسم بن محمد همدانی» و «ابوعلی بسطام بن علی» از سوی ناحیه مقدسه در همدان به وکالت مشغول و از «حسن بن هارون بن عمران همدانی» و پدرش فرمان می‌گرفته است.



۴۲.۴.۷. محمد بن فرج رُجعی

شیخ طوسی نام وی را در ردیف اصحاب امام رضا علیهم السلام و امام جواد علیهم السلام و امام هادی علیهم السلام آورده است.^{۴۶۷} نجاشی نیز وی را از جمله راویان از امام کاظم علیهم السلام دانسته و کتاب «مسائل» را به وی نسبت داده است.^{۴۶۸} به گفته شیخ بهایی، پدرش فرج، از وزرای عباسی بود و مأمون او را دستگیر کرد و به معارضه و مخالفت با وی برخاست.^{۴۶۹}

گرچه در منابع، تصریحی بر وکالت وی به چشم نمی‌خورد، ولی وجود مجموعه‌ای از قراین، مثبت وکالت او از جانب امام جواد علیهم السلام و امام هادی علیهم السلام است. بنا به نقل ابن شهر آشوب و طبرسی، امام جواد علیهم السلام طی توقیعی به وی فرمود: «خمس را برای من ارسال دارید؛ و من جز در این سال، آن را از شما نخواهم کرد!»^{۴۷۰} و آن حضرت در همان سال رحلت نمود. این نحوه بیان، حکایت از وکالت وی دارد؛ چرا که وکلا متولّی جمع خمس و ارسال آن به سوی ائمه علیهم السلام بودند. نظیر توقیع فوق، از سوی امام جواد علیهم السلام برای «علی بن مهزیار»، دیگر وکیل آن جناب، صادر شده است؛^{۴۷۱} که این نیز می‌تواند مؤید سخن فوق مبنی بر صدور چنین بیاناتی برای وکلا باشد.

بنا به نقل کلینی، پس از شهادت امام جواد علیهم السلام سران شیعه در منزل «محمد بن فرج» اجتماع کردند تا درباره جانشین آن حضرت به بحث بپردازند؛ و «محمد بن فرج» نامه‌ای به خادم و دستیار امام جواد علیهم السلام نوشت و او را از تجمع شیعه در منزلش آگاه ساخت و اضافه کرد که اگر خوف اشتها و خطرات ناشی از آن نبود به همراه آنان به بیت امام علیهم السلام می‌آمد. و لذا دستیار امام جواد علیهم السلام به اتفاق همراهانش به خانه «محمد بن فرج» آمده ورقه‌هایی را که مشتمل بر تعیین جانشینی امام هادی علیهم السلام از سوی امام جواد علیهم السلام بود ارائه نموده و همه حاضران را اقناع کرد.^{۴۷۲} این روایت حاکی از آن است که وی به عنوان یکی از سران میزبانی شیعه در آن عصر مطرح بوده و در امور مهمی همچون امر امامت،

نظر وی مورد توجه سران شیعه بوده است این امر نشان‌گر جایگاه خاص او و همچنین مؤید وکالت وی و حتی سروکیل بودن او است؛ چرا که قطعاً در میان سران شیعه، برخی از وکلای امام جواد (علیه‌السلام) نیز بوده‌اند؛ زیرا بنا به تعبیر روایت، رؤسای شیعه در منزلش گرد آمدند، و این تعبیر مطلق، شامل وکلا نیز می‌شود.

روایت دیگر کلینی، حاکی از آن است که دوره فعالیت وی در عصر امام هادی (علیه‌السلام) بوده است و او به همین سبب هشت سال در زندان حکومت عباسی به سر برده است؛ و هم این که امام هادی (علیه‌السلام) توجه خاصی به وی مبذول می‌داشته است. بنا بر این نقل، امام هادی (علیه‌السلام) طی نامه‌ای به «محمد بن فرج» دستور فرمود که: «اجمع أمرک وخذ حذرک!» یعنی: امورت را جمع کن و جانب احتیاط را رعایت کن! وی گوید: در حالی که مشغول جمع و جور کردن امور خویش بودم و مراد امام (علیه‌السلام) را از جمله یاد شده نمی‌دانستم، ماموری آمد و مرا با دستان بسته از مصر خارج کرده و تمام دارایی‌ام را تصاحب کردند و منتقل به زندانم نمودند و مدت هشت سال در زندان بودم! سپس نامه‌ای از جانب آن حضرت در زندان به دستم رسید که فرموده بود: «ای محمد! در سمت غربی سکوت نکن!» که موجب شگفتی من شد و با خود گفتم که امام چنین می‌فرماید، در حالی که من در زندانم! ولی چیزی نگذشت که حکم آزادی من صادر گردید! سپس «محمد بن فرج» نامه‌ای به آن حضرت نوشت که درباره زمین زراعی‌اش از حضرت سؤال کرده بود و حضرت در پاسخ نوشتند: «به زودی به تو عودت داده خواهد شد! و اگر چنین نشود نیز مُضرّ به حال تو نخواهد بود!»؛ و هنگامی که محمد بن فرج به عسکر رفت، حکم آزادی زمین‌هایش صادر شد؛ ولی قبل از تصرف آنها درگذشت! هنگامی که احمد بن خضیب که از عوامل حکومتی بود، «محمد بن فرج» را به عسکر فراخواند (تا حکم آزادی زمین‌هایش را صادر کند) وی طی نامه‌ای با امام هادی (علیه‌السلام) در این باره مشورت نمود و آن حضرت نیز در پاسخ فرمود که: «بدان جا برو که فَرَجَت در آن است ان شاء الله». و چیزی نگذشت که از دنیا رفت! و کلینی نقل کرده که «محمد بن فرج» شبی به نزد امام هادی (علیه‌السلام) رفت؛ و آن حضرت نظری عمیق به وی افکند، و فردای آن شب بیمار شد! و امام هادی (علیه‌السلام) کفن وی را فرستاد؛ و او در حالی که آن را زیر سرش نهاده بود، چند روز بعد، از دنیا رحلت نمود! ۴۷۳

این روایات، همگی حاکی از جلالت شأن و قرب مقام وی نزد امام هادی علیه السلام و امام جواد علیه السلام است. بنا به نقلی دیگر، امام هادی علیه السلام به وی فرموده بود که هرگاه خواستی مسئله‌ای بررسی، آن را بنویس و زیر سجاده‌ات قرار بده و پس از ساعتی بدان نظر کن! و او نیز بدین ترتیب به پاسخ مسائلیش دست می‌یافت! ^{۴۷۴}

۴.۳.۴.۷. ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری

نسب وی را چنین ذکر کرده‌اند: «داوود بن القاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام» مکنی به «أبوهاشم» و ملقب به «الجعفری». بدین ترتیب مشخص می‌شود که وی یکی از نواده‌های جعفر بن ابی طالب بوده است. ^{۴۷۵} بنا به گفته شیخ طوسی در «الفهرست»، وی چهار تن از ائمه علیهم السلام، یعنی امام رضا و جواد و هادی و عسکری علیهم السلام را درک کرده است. بنا به نسخه شهید ثانی از فهرست شیخ طوسی، وی حضرت صاحب الامر علیه السلام را نیز درک کرده است. ^{۴۷۶} شیخ طوسی در رجال خود ضمن معرفی او در ردیف اصحاب امام رضا و جواد و هادی و عسکری علیهم السلام از وی به «ثقة جلیل القدر» و یا «جلیل القدر عظیم المنزلة عند الائمة علیهم السلام» تعبیر نموده است. ^{۴۷۷} وی ناقل روایات زیادی از ائمه هدی علیهم السلام است که غالب آنها متضمن بیان معجزات و مناقب و فضایل آنان و به خصوص معجزاتی است که مربوط به خود «ابوهاشم جعفری» بوده و یا آنها را مشاهده کرده است. بنا به نقل ابن شهر آشوب و طبرسی و راوندی، وی می‌گفته: «هیچ گاه بر امام هادی علیه السلام و بر امام عسکری علیه السلام وارد نشدم مگر آن که دلالت و برهانی مشاهده کردم». ^{۴۷۸} همین امر حاکی از عظمت شأن و میزان قرب وی به چند امام اخیر شیعه می‌باشد. شیخ طوسی وی را دارای کتابی معرفی کرده است. ^{۴۷۹} او دارای اخبار و مسایل و از جمله اشعاری در وصف ائمه علیهم السلام بوده است. یکی از آن اشعار، شعری است که در وصف امام هادی علیه السلام و به هنگام بیماری آن جناب سروده است. ^{۴۸۰}

با وجود روایات فراوانی که درباره وی یا از وی نقل شده، روایت یا روایاتی که به صراحت دلالت بر وکالت وی داشته باشد و بیانگر فعالیت وی در این زمینه باشد در دست نیست! ولی طبرسی در «اعلام الوری» نام وی را در زمره وکلا و سفرای موجود در عصر غیبت صغرا بر شمرده است. ^{۴۸۱} همین سخن، به علاوه قرائن تایید کننده موجود،

جای تردید درباره وکالت وی باقی نمی‌گذارد؛ و می‌توان وکالتش برای چند امام اخیر شیعه قبل از عصر غیبت را نیز تأیید کرد. بنا به نقل شیخ مفید، وی سه رقعہ را که حاوی سؤالات و درخواست‌های بعضی از شیعیان بود به محضر امام جواد (علیه‌السلام) برد و از آن‌جا که نام صاحب رقعہ‌ها را روی آنها ننوشته بود غم‌ناک بود؛ ولی امام جواد (علیه‌السلام) یک به یک آنها را برداشته و نام ارسال‌کننده آنها را مشخص نمود! این روایت حکایت از آن دارد که وی نقش واسطه در ایصال نامه‌های شیعیان به ائمه (علیهم‌السلام) را ایفا می‌کرده است؛ و این امر از جمله شؤون و وظایف وکلا بوده است.^{۴۸۲}

از قرآینی چنین بر می‌آید که وی در عصر عسکریّین (علیهم‌السلام) مقیم بغداد بوده؛ و طبعاً منطقه وکالت او نیز بایستی در این شهر و منطقه بوده باشد. شیخ طوسی در فهرست خود وی را اهل بغداد معرفی کرده است.^{۴۸۳} روایت ابن شهر آشوب، طبرسی و راوندی نیز مؤید این سخن است. بنا بر این روایت، «ابوهاشم جعفری» پس از امام رضا (علیه‌السلام) و امام جواد (علیه‌السلام) تمام توجه و انقطاع را به سوی امام هادی (علیه‌السلام) معطوف کرده بود و اشتیاق تمام بر زیارت و مجالست با آن جناب داشت. وی روزی به آن حضرت از بُعد مسیر بین بغداد و سرّمن رأی، و این که گاهی سفر آبی برایش ممکن نیست و مجبور است با اسب ضعیفش این مسیر را طی کند، شکوّه کرد و از حضرت طلب نمود که برای تقویت وی جهت زیارت آن جناب دعا کند. حضرت نیز دعا فرمود که: «خداوند تو و مرکب را قوی گرداند!»؛ از آن پس، وی چنان بود که نماز صبح را در بغداد می‌خواند و بر آن مرکب می‌نشست و هنگام ظهر در سرّمن رای بود و همان روز به بغداد باز می‌گشت!^{۴۸۴}

«ابوهاشم جعفری» یکی از دستیاران بسیار نزدیک امام رضا (علیه‌السلام) و امام جواد (علیه‌السلام) و امامین عسکریّین (علیهم‌السلام) بود؛ و گاه از جانب آنان مأموریت‌های خاصی بدو محوّل می‌شد. برای نمونه، در یک مورد، امام جواد (علیه‌السلام) وی را مأمور تحویل سیصد دینار به یکی از پسر عموهایش نمود و به وی خبر داد که او از تو کسی را طلب خواهد کرد که با این پول به معامله با او پردازد، و همین طور شد!^{۴۸۵} در موردی دیگر، شخص جمّالی از او طلب کرد که وی را به امام جواد (علیه‌السلام) معرفی کند تا در خدمت حضرت درآید. هنگامی که وی به این منظور به محضر حضرت شرفیاب شد، بدون آن که در این باره سخنی گفته باشد، امام (علیه‌السلام) به غلامش فرمود: «ای غلام! به جمّالی که ابوهاشم وی را برای ما آورده، توجه کن!»^{۴۸۶}

«محمد بن حمزه سُروری» نیز از طریق «ابوهاشم جعفری» نامه‌ای برای امام عسکری (علیه السلام) ارسال و از حضرت طلب نمود که برای رفع تنگ‌دستی‌اش دعا کند؛ و حضرت نیز از موت پسر عمویش و رسیدن صد هزار درهم به عنوان ارث به وی خبر داد! ^{۴۸۷} به گفته شیخ طوسی، «ابوهاشم جعفری» نزد رجال حکومت عباسی نیز دارای منزلت و مقامی بوده است. از مؤیدات این سخن، نقل «ابوالفرج اصفهانی» است. او نقل می‌کند که پس از شهادت «یحیی بن عمر طالبی» (یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)) سر بریده‌اش را به نزد «محمد بن عبدالله بن طاهر»، از عمال و سرداران حکومت عباسی، آوردند. در حالی که گروهی وی را بر این پیروزی تهنیت می‌گفتند، «ابوهاشم داوود جعفری» که زبانی نافذ داشت و ابایی از سخن در برابر وابستگان سلطان و بزرگان حکومتی نداشت، بر «محمد بن عبدالله بن طاهر» وارد شد و گفت: «ای امیر آمده‌ام تا تو را برای چیزی تهنیت گویم که اگر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) زنده بود باید به او تعزیت گفته می‌شد!» «محمد بن عبدالله» که در پاسخ هیچ نداشت بگوید، گروهی از برادران و زنان حرمش را امر نمود تا به خراسان بازگردند! و گفت: «مثل این کشتار از اهل این بیت، توسط کسی صورت نگرفته مگر آن که موجب زوال نعمت و دولت شده است پس آماده خروج به سمت خراسان شوید!». ^{۴۸۸}

بعید نیست این نحوه برخورد های ابوهاشم، به علاوه فعالیت‌های وی به عنوان دستیار نزدیک و وکیل عسکری (علیه السلام)، موجب آن شده باشد که او در عصر امام عسکری (علیه السلام) و به همراه آن جناب مدتی را در حبس به سر ببرد! بنا به نقل راوندی از ابوهاشم، هنگامی که وی به همراه جماعتی از شیعیان در حبس به سر می‌برده، امام عسکری (علیه السلام) و برادرش جعفر نیز به آن زندان آورده می‌شوند! و در همین زندان بوده که امام عسکری (علیه السلام) آنان را از وجود فردی جاسوس در میانشان آگاه ساخته و از وجود نامه‌ای در لباس آن فرد خبر می‌دهد که حاوی اطلاعاتی درباره زندانیان و سخنانشان و تصمیمشان بر فرار بوده است! ^{۴۸۹} روایت دیگری حاکی از آن است که امام عسکری (علیه السلام) روزی در زندان از هلاکت و قطع عمر «مهدی»، خلیفه عباسی، در شب قبل از آن خبر داد و همین طور شد! ^{۴۹۰} هنگامی که سختی زندان طاقت از کف «ابوهاشم جعفری» ربود، از تنگی محبس و فشار و سنگینی و اذیت غل و زنجیرها، به صورت مکتوب به امام

عسکری علیه‌السلام شکوه نمود؛ آن حضرت نیز به وی بشارت دادند که همین امروز نماز ظهر را در منزلت خواهی گزارد! که همین طور شد، و او در همان روز آزاد گردید.^{۴۹۱}

نمونه‌های متعددی که حاکی از قرب و نزدیکی ابوهاشم به چند امام اخیر شیعه است، در دست می‌باشد که در پی نوشت به آنها اشاره شده است.^{۴۹۲} در این جا تنها به دو روایت از راوندی اشاره می‌کنیم. بنا بر یکی از این دو روایت، امام عسکری علیه‌السلام روزه می‌گرفت و به هنگام افطار کسانی به همراه حضرت طعام تناول می‌کردند که از جمله آنها ابوهاشم بود. روزی وی به سبب ضعف، در خانه خود با کعک (نان روغنی) افطار می‌کند و سپس به نزد امام عسکری علیه‌السلام می‌رود؛ و حضرت به غلامش می‌فرماید: «اباهشم را اطعام کن گرچه وی افطار کرده!» این سخن باعث تعجب و تبسم ابوهاشم گردید. از این رو امام علیه‌السلام به وی فرمود: «ای اباهشم! چرا می‌خندی؟ اگر می‌خواهی قوی شوی گوشت بخور که کعک را قوتی نیست!»^{۴۹۳} در موردی دیگر، هنگامی که وی قصد می‌کند از امام عسکری علیه‌السلام نگین انگشتی طلب کند و این امر را فراموش می‌نماید، امام علیه‌السلام انگشتی خود را به وی می‌دهند و می‌فرمایند: «تو نگینی می‌خواستی و ما انگشتی دادیم و نسبت به نگین و اجرت (تبدیل آن به انگشت) سود بردی! بر تو گوارا باد ای ابوهاشم!»^{۴۹۴} به گفته برخی رجالیان، وی در ماه جمادی الاولی از سال ۲۶۱ هجری دار فانی را وداع نمود؛^{۴۹۵} که این سخن مؤید آن است که او عصر غیبت را درک و به وکالت از ناحیه حضرت حجت علیه‌السلام نیز اشتغال داشته است. چنان‌که از نشانه‌های بقای وی تا عصر غیبت، روایتی است حاکی از آن که وی، از امام عسکری علیه‌السلام درباره مکان امام مهدی علیه‌السلام پس از امام عسکری علیه‌السلام سؤال می‌کند، و آن حضرت مدینه را معرفی می‌فرماید.^{۴۹۶}

۴۴.۴.۷. علی بن جعفر همانی برمکی

وی اهل همنیا، یکی از قرای منطقه سواد بغداد بوده است؛ و از این رو به «همانی» معروف گشته؛ و نجاشی لقب «برمکی» را نیز برای وی ذکر کرده است.^{۴۹۷} شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام برشمرده و تصریح به وکالتش برای آن دو بزرگوار نموده است. وی در رجال خود در ذیل اصحاب امام هادی علیه‌السلام، درباره «علی بن جعفر» تعبیر «وکیل، ثقة»، و در ذیل اصحاب امام عسکری علیه‌السلام درباره اش تعبیر «قیم

لأبى الحسن، ثقة» را آورده است.^{۲۹۸} در مباحث مقدماتی این کتاب گذشت که تعبیر «قیم» نیز از تعابیر رایج درباره وکلا بوده است. کشتی نیز با نقل جریان دستگیری و حبس وی در عصر متوکل به جرم وکالت برای امام هادی (علیه السلام)، وکالتش برای آن جناب را تثبیت کرده است. بنا بر این نقل، متوکل عباسی در ادامه اقدامات خشونت آمیز خود بر ضد شیعیان و به ویژه خواص و نزدیکان و دستیاران و وکلای امام هادی (علیه السلام)، پس از سعایت و گزارش که درباره «علی بن جعفر همانی» صورت گرفت، اقدام به دستگیری، حبس و شکنجه وی نمود. پس از مدتی طولانی که از حبس وی سپری شد، و با ناامیدی از آزادی، با دادن وعده سه هزار دینار به «عبید الله بن یحیی بن خاقان»، وزیر متوکل، وی را تحریک کرد که درباره آزادی اش با متوکل سخن بگوید. او نیز در فرصتی مناسب، جریان حبس «علی بن جعفر» را با متوکل مطرح و آزادی اش را طلب کرد. متوکل در مقابل، ضمن مخالفت با این امر، به وی گفت: «ای عبیدالله! اگر درباره ات تردید داشتم، با این درخواست، می گفتم که رافضی هستی! عموی فتح بن خاقان مرا خبر داده که این شخص (علی بن جعفر) وکیل فلانی (علی بن محمد الهادی (علیه السلام)) است؛ لذا خود را برای او و امثالش به زحمت مینداز؛ و من تصمیم بر کشتنش دارم!» پس از آن که خبر این سخن متوکل و تصمیم شوم و خطرناک وی به گوش «علی بن جعفر» رسید، ضمن نامه ای که از زندان برای امام هادی (علیه السلام) ارسال نمود، چنین نوشت: «ای سید من! شما را به خدا برایم چاره ای بیندیشید؛ چرا که می ترسم با این تصمیم متوکل، در ادامه راه دچار لغزش و تردید شوم». امام (علیه السلام) نیز در پاسخش چنین نگاشت: «حال که وضع تو بدین منوال است، با خداوند متعال درباره ات مناجات خواهم نمود» (اما اذا بلغ بک الامر ما أرى فسأقصد الله فيک!).

این جریان در شب جمعه بود. فردای آن شب، متوکل به شدت دچار تب شد و روز به روز بر شدت تب افزوده شد تا آن که در روز دوشنبه، در آستانه هلاکت قرار گرفت! از این رو دستور داد همه زندانیانی را که نامشان بر او عرضه می شد آزاد کنند؛ تا آن که خودش نام «علی بن جعفر» را برد و به وزیرش، «عبید الله بن خاقان»، گفت: چرا متعرض نام او نشدی؟! و او در پاسخ گفت: هرگز سخنی از او به میان نخواهم آورد! متوکل دستور آزادی او را در همان لحظه صادر کرد، و به وزیرش نیز دستور داد که از جانب متوکل از «علی بن جعفر» طلب حلیت کند! بدین صورت بود که اسباب آزادی «علی بن جعفر»

فراهم شد و به امر امام هادی علیه‌السلام راه مکه را در پیش گرفت و مجاور بیت الله الحرام شد و متوکل نیز بهبودی یافت! ۴۹۹

متوکل عباسی تا سال ۲۴۷ ق که به قتل رسید، عهده‌دار خلافت بود. از این رو به نظر می‌رسد که «علی بن جعفر» بایستی تا این سال در مجاورت بیت الله در مکه مانده باشد. در سال ۲۴۷ ق با قتل متوکل، زمینه مساعدتری برای امام هادی علیه‌السلام و اصحاب و وکلای آن جناب فراهم شد. در این برهه، گزارشاتی در دست است که حاکی از حضور «علی بن جعفر» در سامرا است! چرا که کشتی، جریانی را مربوط به اندکی پیش از سال ۲۴۸ ق نقل کرده که حاکی از درگیری بین «علی بن جعفر» و دیگر وکیل امام هادی علیه‌السلام در سامرا، یعنی «فارس بن حاتم قزوینی» است. کار این درگیری سرانجام بالا گرفت و به دشنام گویی و دشمنی سخت انجامید که به نوبه خود موجب ایجاد تنش‌ها و دلسردی و ناراحتی در جامعه شیعه شد! چرا که دو تن از دستیاران نزدیک امام خود را در تخاصم و عداوت با یکدیگر می‌یافتند. برخی از شیعیان، به همین علت موقتاً از پرداخت وجوه شرعی مقرر، به پیشگاه امامت خودداری کردند. علاوه بر این، وکلای مناطق مختلف که تا کنون مبالغ جمع شده را از راه یکی از آن دو تن به محضر امام علیه‌السلام ارسال می‌داشتند، اکنون نمی‌دانستند چه کنند! یکی از وکلایی که در این زمینه از امام هادی علیه‌السلام کسب تکلیف کرد، «ابراهیم بن محمد همدانی» (سابق الذکر) بود. وی در سال ۲۴۸ ق طی نامه‌ای به امام علیه‌السلام که به وسیله فرزندش جعفر ارسال نمود، از آن جناب درباره اختلاف «علی بن جعفر» (ملقب به علیل) و «فارس بن حاتم قزوینی» و این که در امور مربوط به وکالت می‌بایست نزد کدام یک مراجعه کند، پرسش نمود؛ و امام هادی علیه‌السلام را از این که اختلاف این دو تن موجب اضطراب شیعیان و دشمنی و تخاصم بین طرفداران این دو شده، مطلع ساخت. امام علیه‌السلام نیز در پاسخ، کلماتی بدین مضمون عنوان کردند که حکایت از جایگاه رفیع «علی بن جعفر» نزد آن حضرت دارد:

«درباره مثل چنین شخصیتی، جای شک و تردید وجود ندارد. و خداوند مقام و شأن علیل (علی بن جعفر) را بزرگ‌تر از آن قرار داده که بشود او را با مثل فارس بن حاتم قزوینی قیاس نمود. پس در موارد نیاز، به علی بن جعفر مراجعه کن و شیعیان و پیروان از اهل ناحیه‌ات را نیز مأمور کن که برای رفع نیازشان به وی مراجعه کنند. و از این که قزوینی را داخل در

امورتان کنید پرهیز نمایید. و خبر فریبکاری‌های وی در نزد مردم به من واصل شده؛ لذا توجهی به او نداشته باشید؛ ان شاء الله». ۵۰۰

پس از شهادت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ق و انتقال امر امامت به امام عسکری علیه السلام، «علی بن جعفر» هم‌چنان در سمت وکیل ارشد در سامرا به انجام وظیفه ادامه داد و حلقه واسطه بین وکلای سایر نواحی و امام عسکری علیه السلام بود. در این زمان نیز همچون عصر امام هادی علیه السلام او همچنان مورد توجه و عنایت و تطفّل امام عسکری علیه السلام قرار داشت. از شواهد دالّ بر این مدّعا روایت شیخ طوسی است. بنا بر این نقل، «علی بن جعفر» سالی از جانب امام عسکری علیه السلام عازم حج شد، و حضرت مبلغ کلانی به وی دادند تا در موارد لازم خرج نماید؛ و او نیز گویا گشاده‌دستی‌هایی نمود! این امر مورد اعتراض دیگر وکیل آن حضرت، یعنی «ابوطاهر بن بلال» قرار گرفت. از این رو پس از بازگشت، طی نامه‌ای، حضرت عسکری علیه السلام را از این امر مطلع ساخت و اعتراض خود را نیز به این امر اعلام نمود! امام عسکری علیه السلام در پاسخ چنین نگاشت: «ما ابتدا صد هزار دینار به وی دادیم و سپس مثل آنرا مجدداً بر او عرضه کردیم؛ ولی او برای رعایت جانب ما، از قبول آن امتناع نمود. مردم را چه کار به دخالت در آنچه که بدانان مربوط نیست و آنان را مأمور به دخالت در آن امور نکردیم؟» شیخ طوسی در ادامه، اشاره به نقل دیگری نموده که حاکی از دادن سی هزار دینار به «علی بن جعفر» توسط امام هادی علیه السلام است. ۵۰۱ هر دوی این نقل‌ها حکایت از آن دارد که وی در مصارف مالی، کاملاً مورد وثوق بوده و صلاحیت لازم را برای سپردن مبالغ کلان داشته است. نیز روشن است که این مبالغ در مواردی که از مصادیق اسراف یا تبذیر بود، صرف نمی‌شدند؛ در غیر این صورت جایی برای حمایت امام علیه السلام از وی نبود.

شاهد دیگر بر رفعت مقام وی نزد امام هادی علیه السلام، توقیع صادره از سوی آن حضرت است که در آن، نام وی نیز در ردیف تعدادی دیگر از وکلای آن جناب به عنوان افراد مورد وثوق حضرت ذکر شده است. ۵۰۲ درباره تاریخ وفات وی اطلاعی در دست نیست.

۴.۵.۴.۷. فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی

وی از جمله وکلای مبرز امام هادی علیه السلام در سامرا و رابط بین آن جناب و شیعیان و وکلای مناطق جبال ایران بود؛ اما بر اثر انحراف و کج‌روی‌ها، از سوی آن حضرت و جامعه

شیعی مطرود و ملعون شد. سرانجام نیز به فرمان امام هادی علیه‌السلام و به دست یکی از دستیاران آن حضرت به نام «جنید»، به قتل رسید. شرح فعالیت‌ها و سرانجام کار وی، در فصل آتی خواهد آمد.

۴۶.۴.۷. احمد بن حمزة بن یسع بن عبدالله قمی

شیخ طوسی وی را به عنوان صحابی امام هادی علیه‌السلام معرفی و به وثاقتش تصریح کرده است.^{۵۰۳} نجاشی نیز ضمن تصریح به وثاقتش، یک کتاب «نوادر» را به وی نسبت داده است.^{۵۰۴} تنها دلیل بر وکالت وی، روایت کشی و شیخ طوسی از «ابو محمد رازی» است؛ که طبق آن، توقیعی از سوی امام هادی علیه‌السلام صادر، و در آن جمعی از وکلای آن جناب، از جمله «احمد بن حمزه» توثیق شده‌اند. شیخ طوسی از این وکلا و برخی دیگر، به عنوان «اقوام ثقات تردّ علیهم التوقعات من قبل المنصوبین للسفارة من الاصل» یاد کرده است.^{۵۰۵}

۴۷.۴.۷. ایوب بن نوح بن درّاج نخعی

به گفته شیخ طوسی در رجالش، وی از اصحاب امام رضا و جواد و هادی علیهم‌السلام بوده است؛^{۵۰۶} و به گفته وی در فهرستش، وی «ثقة» و دارای کتاب و روایات و مسایلی از امام هادی علیه‌السلام بوده است.^{۵۰۷} از جمله شواهد مصاحبت وی با امام رضا علیه‌السلام، روایت صدوق است مبنی بر این که «ایوب بن نوح» از امام رضا علیه‌السلام سؤال می‌کند که آیا آن جناب مهدی است؟! و حضرت طی بیانی، این را نفی می‌نماید.^{۵۰۸} شیخ طوسی در کتاب غیبت خود، نام وی را در ردیف وکلای ائمه علیهم‌السلام آورده و با نقل روایتی، وکالتش برای امام هادی علیه‌السلام را تثبیت کرده است.^{۵۰۹} نجاشی بر وکالت او برای امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام تصریح کرده و درباره‌اش چنین تعبیری دارد: «ایوب بن نوح بن درّاج نخعی، وکیل ابوالحسن امام هادی علیه‌السلام و ابومحمد امام عسکری علیه‌السلام و نزد آنان دارای منزلتی بس عظیم و مورد اعتماد و دارای درجات بالایی از ورع و تقوی و عبادتش بسیار و مورد وثوق در عباداتش بود. پدرش در کوفه به قضاوت مشغول و فردی صحیح الاعتقاد بود، و عمویش جمیل بن درّاج نیز چنین بود». نجاشی در ادامه، از «محمد بن مسکین» نقل می‌کند که «نوح بن درّاج» سبب گرایش وی به تشیع شده است. به گفته نجاشی، «ایوب بن نوح» از جماعتی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام نقل

روایت کرده؛ ولی از پدر و عموی چیزى نقل نکرده، و دارای کتاب «نوادر» بوده است. سپس نجاشی از «حمدان نقاش» نقل می‌کند که می‌گفت: «ایوب بن نوح از بندگان صالح خدا بود» (کان ایوب من عباد الله الصالحین). سپس به کلامی از ابو عمرو کثی استناد می‌کند که گفته: «ایوب از بندگان صالح خدا بود و به هنگام مرگ با وجود آن که مردم برای وی تصوّر مال بسیاری را به سبب وکالتش برای ائمه علیهم السلام داشتند، به جز یکصد و پنجاه دینار، چیزی از خود باقی نگذاشت!»^{۵۱۰}

علاوه بر آنچه از کلام نجاشی در مورد پدر و عموی ایوب بن نوح استفاده کردیم، از روایت شیخ طوسی نیز چنین بر می‌آید که «ایوب بن نوح» فرزندی به نام «حسن» داشته که یکی از چهل نفر شیعه‌ای بوده که در منزل امام حسن عسکری علیه السلام موفق به رؤیت امام عصر علیه السلام می‌شوند.^{۵۱۱} از نقل علامه حلی نیز چنین استفاده می‌شود که «نوح بن درّاج» (که خودش از عامّه دانسته شده) به این سبب به قضاوت کوفه مشغول شد که روزی از برادرش «جمیل بن درّاج» که بزرگ‌تر از وی بود (او در آخر عمر نابینا شده بود و تشیع خود را مخفی می‌نمود، و در ایام امام رضا علیه السلام از دنیا رفت) پرسید: چرا به مسجد نمی‌آیی؟ و او در پاسخ گفت: زیرا شلووار و جامه‌ای ندارم که به تن کنم!^{۵۱۲} بدین ترتیب با توجه به تصریح نجاشی، وکالت وی برای امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام احراز می‌شود؛ و با توجه به تصریح شیخ طوسی، وی جزو اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام نیز بوده است. گرچه شیخ طوسی، اشاره‌ای به وکالتش برای آن دو امام علیه السلام نمی‌کند.

با توجه به سابقه حضور «نوح بن درّاج» در کوفه، می‌توان منطقه وکالت فرزندش ایوب را استظهار نمود. روایت کثی که متضمن توقیع امام هادی علیه السلام به «ایوب بن نوح» و «ابوعلی بن راشد» است نیز می‌تواند مؤید این معنی باشد. پیش‌تر از این، گفته شد که «ابوعلی بن راشد» پس از مرگ «علی بن حسین بن عبد ربّه»، از سوی امام هادی علیه السلام به وکالت در مناطق بغداد، مدائن و قرای سواد منصوب گشت. گویا بین او و «ایوب بن نوح» در برهه‌ای، خلط مسئولیت به وجود آمد؛ لذا امام هادی علیه السلام ناچار شد طی توقیعی، هر یک از آن دو را به رعایت نظم و عدم دخالت در امور مربوط به ناحیه وکیل دیگر فرا بخواند!^{۵۱۳} منطقه وکالت «ابوعلی بن راشد» طبق تصریح روایت کثی،^{۵۱۴} بغداد و مدائن و قرای سواد بوده؛ و قرای سواد نیز بیشتر بر منطقه کوفه و اطراف آن اطلاق می‌شده

است. از سوی دیگر، خلط مسئولیت این دو وکیل، مستلزم نزدیکی منطقه وکالت آنها است. از این رو با توجه به سابقه حضور خاندان «ایوب بن نوح» در کوفه، چنین استظهار می‌شود که وی در کوفه به وکالت مشغول بوده است.

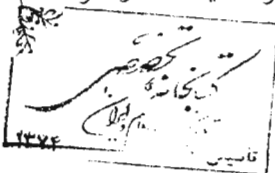
مؤید دیگر بر سخن فوق، نامه «ایوب بن نوح» به امام هادی (علیه‌السلام) است که طی آن، از اذیت و آزار «جعفر بن عبدالواحد»، قاضی کوفه، به حضرت شکوه می‌کند. آن جناب نیز خلاصی ظرف دو ماه را به ایوب بشارت می‌دهد! و پس از دو ماه، وی از قضاوت کوفه عزل می‌گردد.^{۵۱۵} این جریان نیز حاکی از حضور «ایوب بن نوح» و فعالیت وی در منطقه کوفه است. در جریان بروز انحراف «فارس بن حاتم قزوینی»، «ایوب بن نوح» یکی از وکلایی بود که از سوی امام هادی (علیه‌السلام) به عنوان جانشین فارس در ارتباطاتش با شیعیان مناطق جبال ایران معرفی شد. بنا به نقل کُشی، شخصی به نام «علی بن عبیدالله دینوری»، طی نامه‌ای به امام هادی (علیه‌السلام) اعلام کرد که مقداری از اموال و وجوه شرعی را به «فارس بن حاتم» تحویل داده تا وی آنها را به امام هادی (علیه‌السلام) برساند. از آن‌جا که فارس هیچ یک از آن اموال را به امام (علیه‌السلام) نرسانیده بود، آن جناب در پاسخ نامه «علی بن عبیدالله دینوری» مرقوم داشت که اصلاً مالی واصل نشده و از آن پس به «فارس بن حاتم» ملعون چیزی تحویل ندهد و به جای وی، وجوه شرعی را به «ایوب بن نوح» بپردازد. امام (علیه‌السلام) طی نامه‌ای به «ایوب بن نوح»، وی را نیز از این امر مطلع ساخت و نامه جعلی «فارس بن حاتم» را نیز که حاوی دست‌خط جعلی امام هادی (علیه‌السلام) مبنی بر وصول اموال بود ضمیمه آن کرد. در ادامه نیز به «ایوب بن نوح» مأموریت داد که انحراف و خیانت فارس را نزد شیعیان منطقه جبال و غیر ایشان فاش سازد؛ ولی از افشای این امر نزد مخالفان اجتناب کند! برای آن که از خطر فارس و شیطنت‌های او بر حذر باشند.^{۵۱۶}

تأمل در این نقل می‌تواند اثبات‌گر آن باشد که «ایوب بن نوح» یکی از وکلای ارشد امام هادی (علیه‌السلام) محسوب بوده و نقش ارتباطی بین آن حضرت و وکلای برخی نواحی را ایفا می‌کرده است. نامه دیگری از امام هادی (علیه‌السلام) به «ایوب بن نوح» که در آن، وی از تعرض نسبت به وکیل مبرز دیگر حضرت، یعنی «ابراهیم بن محمد همدانی» نهی شده است، نیز از نشانه‌های وجود ارتباط بین ایوب و وکلای سایر نواحی است.^{۵۱۷}

وثاقت «ایوب بن نوح» و مورد اعتماد بودنش نزد امام هادی (علیه‌السلام)، علاوه بر شواهد یاد

شده، از روایت کشی (سابق الذکر) نیز قابل استفاده است که طی آن، امام هادی (ع) با صدور توقیعی، ضمن ذکر اسامی تعدادی از وکلایش، بر وثاقت و قابل اعتماد بودن آنان تأکید ورزید.^{۵۱۸} «ایوب بن نوح» با توجه به خدمات خالصانه‌ای که به پیشگاه امامت در قالب عضویتش برای سازمان وکالت عرضه داشت، همواره مورد عنایت و تطفّل امام هادی (ع) بود. از نمونه‌های مؤید این سخن، روایت شیخ طوسی از «عمر بن سعید مدائنی» است که گوید: «در صریحاً در محضر امام هادی (ع) بودم که ایوب بن نوح داخل شد و در برابر آن جناب ایستاد و پس از استماع اوامر حضرت خارج شد؛ و پس از خروجش، آن حضرت به من چنین فرمود: اگر می‌خواهی به فردی از اهل بهشت نظر کنی به او نگاه کن».^{۵۱۹}

نقل راوندی و اربلی نیز دیگر مؤید سخن فوق است. طبق این نقل، وی طی نامه‌ای از امام هادی (ع) درخواست می‌کند که آن جناب دعا کند فرزندی که همسرش در شکم دارد، پسر باشد! و امام (ع) نیز در پاسخ می‌نویسد: «اگر صاحب فرزندی شدی آن را محمد نام گذار!» چنین نیز می‌شود فرزند پسری برای وی متولّد می‌گردد و او نامش را محمد می‌گذارد.^{۵۲۰} با توجه به این که دلیلی بر بقای «ایوب بن نوح» تا عصر غیبت در دست نیست، به نظر می‌رسد که وی در عصر امام عسکری (ع) رحلت نموده باشد؛ به خصوص که در صورت حیات وی تا اواخر عصر امام عسکری (ع)، می‌بایست نام وی نیز علاوه بر نام پسرش، حسن، در زمره چهل تن از سران شیعه که در منزل امام عسکری (ع) موفق به رؤیت حضرت مهدی (ع) شدند، می‌آمد.



۴۸.۴.۷. جعفر بن سهیل صیقل

شیخ طوسی نام وی را در ردیف اصحاب امام عسکری (ع) آورده و تصریح به وکالتش برای امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) و حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) نموده است.^{۵۲۱} علامه حلی و ابن داود نیز به همین ترتیب عمل کرده‌اند.^{۵۲۲} اطلاع دیگری درباره وی در دست نیست.

۴۹.۴.۷. خیران خادم قراطیسی

قراطیسی جمع قرطاس به معنی کاغذ است؛ و شاید وی در کار خرید و فروش کاغذ بوده است و از این جهت ملقب به «قراطیسی» شده باشد.^{۵۲۳} شیخ طوسی او را در ردیف

اصحاب امام هادی (علیه‌السلام) بر شمرده و بر وثاقتش تصریح کرده است.^{۵۲۴} نجاشی درباره‌اش تعبیر «خیران مولی الرضا (علیه‌السلام) له کتاب» را به کار برده است.^{۵۲۵} کشتی ضمن نقلی، جریان تشرف وی به حضور امام جواد (علیه‌السلام) و آشنایی‌اش با آن حضرت را آورده است و در ادامه، با نقل روایتی دیگر، وکالت وی برای امام جواد (علیه‌السلام) را اثبات کرده است. اما جریان آشنایی و تشرف وی به محضر امام جواد (علیه‌السلام) را خودش چنین نقل کرده است:

«در دوران امامت ابوجعفر محمد بن علی بن موسی، امام جواد (علیه‌السلام) به قصد انجام حج خارج شدم و از یکی از خادمان آن حضرت درخواست کردم که زمینه ملاقات من با آن جناب را فراهم کند. وقتی به مدینه رسیدیم، گفت: آماده باش تا به نزد امام (علیه‌السلام) برویم. هنگامی که به در خانه حضرت رسیدیم، گفت: لختی در این جا تأمل کن تا اذن دخول بگیرم؛ و مدت زیادی گذشت و خبری از وی نشد! از این رو به در خانه رفتم و در این باره سؤال کردم؛ و خادم گفت که وی خارج شده و رفت! من همان جا متحیر ایستاده بودم که خادمی از خانه خارج شده و پرسید تو خیران هستی؟ گفتم: آری؛ گفت: داخل شو! داخل خانه رفتم و امام جواد (علیه‌السلام) را در حالی که در اتاق بدون فرشی ایستاده بود، مشاهده کردم. در این هنگام، غلامی یک سجاده و زیرانداز آورد و حضرت بر روی آن نشست. من که با مشاهده حضرت از هیبت او دچار دهشت و تحیر شده بودم، راه پله به سمت اتاق را ندیدم و خواستم بدون طی پله‌ها به اتاق روم که حضرت اشاره به راه پله کرد و از آن طریق به نزد حضرت رفتم و سلام کردم؛ و آن جناب ضمن رد پاسخ، دست مبارک را به سوی من دراز کرد؛ من نیز دست آن جناب گرفته و بوسیدم و بر چهره نهادم؛ و آن حضرت مرا با دست مبارک نشانید؛ و چون هنوز حالت تحیر و دهشت در من باقی بود، دست آن حضرت را در دست خود نگه داشته بودم و ایشان نیز دست خود را در دست من رها نگه داشته بود؛ و هنگامی که به خود آمدم دست حضرت را رها کردم و آن جناب شروع به سؤال از من نمود. در این هنگام به یاد سخن ریّان بن شبيب افتادم که گفته بود: اگر به نزد امام جواد (علیه‌السلام) مشرف شدی بگو: غلامت ریّان بن شبيب بر تو درود و سلام می‌فرستد و از تو برای خود و فرزندش طلب دعا می‌کند. وقتی پیام ریّان را به حضرت ابلاغ کردم، برای خودش دعا کرد ولی درباره فرزندش چیزی نفرمود! و تا سه بار سخنم را تکرار کردم و حضرت در هر بار تنها برای خرد ریّان دعا می‌فرمود! پس برخاستم و از حضرت خدا حافظی کرده و به سمت در خروجی حرکت کردم

که صدای حضرت را شنیدیم که سخنی می‌فرمود ولی نفهمیدم چه می‌گوید. از این رو از خادم که پشت سر من به در خانه آمد، پرسیدم: سید و آقایم پس از برخاستن من چه فرمود؟ گفت: حضرت فرمود که کیست این که می‌خواهد خودش زمام هدایت را به دست بگیرد؟! این (فرزند ریان) در بلاد شرک متولد شده و پس از خروج از آن‌جا نیز به سوی بدتر از کفار و مشرکان گرایش یافته است؛ اگر خدا بخواهد هدایت می‌شود». ۵۲۶

این تمامی آن چیزی بود که کشتی درباره جریان اولین ملاقات «خیران» و امام جواد علیه السلام نقل کرده است. اما نقل دیگر کشتی که حاکی از وکالت «خیران» برای امام جواد علیه السلام است، بدین مضمون است که حدود هشت درهم توسط اهالی «طرسوس» برای «خیران» ارسال می‌شود و او درباره آنها ضمن نامه‌ای از امام جواد علیه السلام کسب تکلیف می‌کند، و این که آیا مجاز است از آن پس نیز از این قبیل پول‌ها را که به صورت هدیه است، یا از کسانی است که وجوه شرعی را به امام علیه السلام بدهکارند و به نزد خیران مراجعه می‌کنند تا ادای دین کنند، به صورت سری بپذیرد یا خیر؟ حضرت نیز در پاسخ می‌فرماید: تو مجاز به اخذ چنین اموالی هستی و در این باره رأی تو همان رأی من است و کسی که از تو اطاعت کند گویا مرا اطاعت نموده است! و هدایای آنان را قبول کن چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه هیچ یهودی یا نصرانی را رد نکرد. کشتی پس از نقل این روایت می‌گوید: این روایت دلالت بر آن دارد که وی وکیل امام جواد علیه السلام بوده است؛ و در ادامه اضافه می‌کند که: این خیران دارای مسایلی است که آنها را از امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام روایت کرده است. ۵۲۷

درباره ارتباط خیران خادم با امام هادی علیه السلام آنچه در دست است سخن شیخ طوسی است مبنی بر مصاحبت وی با آن جناب، که گذشت. علاوه بر این، روایتی از کلینی در دست است که مربوط به «خیران اسباطی» است؛ و با توجه به نبودن چنین نامی در مصادر رجالی، بسیار محتمل است که او در حقیقت همان «خیران خادم» یا «خیران قراطیبی» باشد. بنا به نقل کلینی، در زمانی که امام هادی علیه السلام در مدینه بود و هنوز به سامرا منتقل نشده بود، «خیران اسباطی» که تازه از عراق آمده و وارد مدینه شده بود، به حضور حضرت شرفیاب می‌شود و حضرت درباره واثق و جعفر (متوکل) و ابن الزیات از او سؤال می‌کند و او آنچه را دیده بود گزارش می‌کند؛ مبنی بر سلامت واثق و محبوس

بودن جعفر و امارت ابن الزیّات! ولی حضرت در برابر می‌فرماید: اهل مدینه (مراد حضرت خود ایشان است) می‌گویند که واثق مُرده و کار به دست جعفر افتاده و وزارت ابن زیّات نیز برایش شومی آورده و او کشته شده است! و سپس فرمود: تقادیر الهی و احکامش حتماً جریان خواهند داشت و این وقایع شش روز پس از خروج تو اتفاق افتاده است. ۵۲۸

این روایت، بر فرض وحدت این دو شخصیت، یعنی «خیران خادم» و «خیران اسباطی»، حاکی از اقامت خیران در دوران ابتدایی امامت امام هادی (علیه‌السلام) در عراق و احتمالاً سامرا است؛ و بعید نیست در ادامه وکالت برای امام جواد (علیه‌السلام)، وکالت از سوی امام هادی (علیه‌السلام) را نیز عهده‌دار بوده است.

در برخی روایات، «خیران خادم» از پدرش نقل‌هایی دارد که نشان‌گر آن است که پدر خیران، به عنوان خادم بیوت امام رضا (علیه‌السلام)، امام جواد (علیه‌السلام) و امام هادی (علیه‌السلام) مشغول انجام وظیفه بوده است. از این رو وکالت پدر «خیران خادم» نیز بعید نیست. با توجه به تعبیر «مولی الرضا (علیه‌السلام)» که نجاشی درباره خیران به کار برده، بعید نیست که پدر خیران و خودش هر دو در خدمت امام رضا (علیه‌السلام) بوده‌اند. اشتراک آنها در خادمیت امام جواد (علیه‌السلام) نیز از تعبیر «خیرانی» در یکی از روایات استفاده می‌شود. ۵۲۹ شایان ذکر است که در بعضی روایات، گاهی به جای «خیران» تعبیر «خیرانی» آمده است؛ برای نمونه، کلینی از خیرانی، و او از پدرش روایت کرده که: روزی در خراسان در محضر امام رضا (علیه‌السلام) ایستاده بودم که کسی از آن حضرت پرسید: ای سید من! اگر اتفاقی بیفتد، امر امامت بر عهده کیست؟ فرمود: «فرزندم ابو جعفر (علیه‌السلام)». و از آن‌جا که گویا شخص سؤال‌کننده به لحاظ کمی سن امام جواد (علیه‌السلام) درباره امامتش دچار استبعاد شده بود، امام رضا (علیه‌السلام) بلافاصله فرمود: «خداوند تبارک و تعالی، عیسی بن مریم را به رسالت و نبوت برگزید و صاحب شریعتی نو نمود در حالی که سنش کمتر از سن ابو جعفر (علیه‌السلام) بود!» ۵۳۰

کلینی ضمن روایتی دیگر از خیرانی، و او نیز از پدرش، بر خادمیتش برای امام جواد (علیه‌السلام) تصریح کرده و به جریان شهادت امام جواد (علیه‌السلام) و تعیین امام هادی (علیه‌السلام) به عنوان جانشین و این که امام جواد (علیه‌السلام) نامه‌هایی در این زمینه نگاشته و به وی سپرده تا به سران شیعه عرضه کند، اشاره می‌نماید. او نیز پس از شهادت امام جواد (علیه‌السلام) با حضور در جمع

سران شیعه، در خانه وکیل ارشد امام جواد علیه السلام، یعنی «محمد بن فرج» حاضر شده و امامت امام هادی علیه السلام را تثبیت می‌نماید. در این روایت، خیرانی درباره پدرش چنین تعبیری دارد: «کان یلزم باب ابی جعفر علیه السلام للخدمة التي كان وكل بها» که می‌تواند احتمال وکالتش را تقویت کند.^{۵۳۱}

۵۰.۴.۷. احمد بن اسحاق اشعری قمی

نسب وی در منابع رجالی چنین آمده است: «احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک الأحوص الاشعری ابوعلی القمی».^{۵۳۲} به گفته شیخ طوسی در رجالش، وی از جمله اصحاب امام جواد علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بود.^{۵۳۳} شیخ اشاره‌ای به مصاحبت وی با امام هادی علیه السلام ننموده است. شیخ طوسی در فهرستش، پس از ذکر نام و نسب او به ترتیبی که گذشت، درباره وی چنین آورده: «کان من خواصّ أبی محمد علیه السلام و رأی صاحب الزمان و هو شیخ القمیین و وافدهم و له کتب منها کتاب علل الصلوة کبیر و مسائل الرجال لأبی الحسن الثالث علیه السلام».^{۵۳۴} نجاشی نیز درباره وی گفته است: «کان وافد القمیین و روی عن ابی جعفر الثانی و ابی الحسن علیه السلام و کان خاصّة ابی محمد علیه السلام قال أبو الحسن علی بن عبد الواحد الخمری و احمد بن الحسین: رأیت من کتبه کتاب علل الصوم کبیر و مسائل الرجال لأبی الحسن الثالث علیه السلام جمعه».^{۵۳۵} بدین ترتیب، تا این جا با ضمیمه کردن کلام شیخ طوسی و نجاشی، مصاحبت وی با سه امام جواد و هادی و عسکری علیهم السلام اثبات می‌شود؛ و این که وی به نمایندگی از سوی مردم قم به حضور ائمه علیهم السلام مشرف می‌شده و وجوه شرعی و نامه‌های آنان را عرضه می‌کرده است.

در تاریخ قم از وی به عنوان وکیل امام عسکری علیه السلام در امور موقوفات قم یاد شده است؛ و در ادامه، به جریانی بدین مضمون اشاره کرده که: «احمد بن اسحاق قمی» یکی از سادات قم به نام «حسین بن حسن» را که به صورت علنی شرب خمر می‌کرد، طرد نمود. پس از آن، هنگامی که به قصد تشرف به خدمت امام عسکری علیه السلام به سامرا رفت، آن حضرت وی را به ملاقات نپذیرفت! و پس از الحاح و اظهار تأثر از سوی «احمد بن اسحاق» به وی فرمود: «چرا با آن سید چنان رفتار کردی؟!» و احمد بن اسحاق نیز پس از بازگشت، دل‌جویی فراوان از آن سید نمود. این امر باعث شد که سید مزبور متحول شود و راه توبه در پیش گیرد. طبری شیعی نیز به وکالتش برای امام عسکری علیه السلام تصریح کرده است.^{۵۳۶}

مصاحبت وی با امام جواد (علیه‌السلام) تنها می‌تواند احتمال و کالتش برای آن جناب را تقویت کند؛ اما وکالتش برای امامین عسکریین (علیهم‌السلام) از قرآینی غیر از آنچه از تاریخ قم نقل شد، قابل استفاده است. نام وی در ردیف چند تن وکیلی است که ضمن توقیع صادر شده از سوی امام هادی (علیه‌السلام) توثیق شدند.^{۵۳۷}

چنان‌که روایتی که در پی می‌آید نیز تأییدی بر وکالت او از جانب امامین عسکریین (علیهم‌السلام) است. شیخ طوسی به نقل از وی چنین آورده است: «روزی به امام هادی (علیه‌السلام) عرض کردم که گاه موفق به تشریف به حضور شما می‌شوم و گاه نه. در این موارد که نمی‌توانم با شما دیدار کنم به چه کسی مراجعه کنم و قول چه کسی را بپذیرم و امر چه کسی را اطاعت کنم؟ و آن جناب فرمود: این ابوعمر و مورد وثوق و ائمن است و آنچه به شما بگوید از جانب من گفته و آنچه به شما برساند از جانب من رسانده است». پس از رحلت آن حضرت به نزد امام عسکری (علیه‌السلام) رفته و نظیر آن سؤال را مطرح کردم و آن جناب نیز در پاسخ فرمود: «این ابوعمر و مورد وثوق و ائمن نزد ماضی (امام هادی (علیه‌السلام)) و نزد من است و آنچه بگوید از جانب من گفته و آنچه به شما برساند از جانب من رسانده است».^{۵۳۸} این روایت می‌تواند مؤید وکالت او از جانب امام هادی (علیه‌السلام) و امام عسکری (علیه‌السلام) باشد؛ چرا که اصرار «احمد بن اسحاق» بر معرفی فردی برای این که به هنگام عدم امکان ملاقات امام (علیه‌السلام)، به نزد او مراجعه کند، می‌تواند به علت آن باشد که در امور وکالت برای تحویل وجوه شرعی و یا نامه‌های شیعیان، و همین طور کسب تکلیف در امور مربوط به وکالت، می‌بایست رابطی بین وکلا و امام (علیه‌السلام) موجود می‌بود؛ و همین که این دو امام (علیه‌السلام) وکیل ارشد خود، یعنی «ابوعمر و عثمان بن سعید» را معرفی می‌کنند - که رابط بین وکلا و امامین عسکریین (علیهم‌السلام) بود - می‌تواند نشان‌گر وکالت «احمد بن اسحاق» باشد.

قرینه دیگر بر وکالت او و نیز جایگاه والایش نزد امام هادی (علیه‌السلام)، روایت ابن شهر آشوب است مبنی بر این که آن حضرت به هر یک از «احمد بن اسحاق» و «علی بن جعفر» و «عثمان بن سعید» به سبب نیاز مالی آنان، سی هزار دینار عطا فرمود!^{۵۳۹} و مشخص است که «علی بن جعفر» و «عثمان بن سعید» هر دو وکیل آن حضرت بودند و نفس اعطای چنین مالی از نشانه‌های وکالت است.

شاهد دیگر بر وکالت «احمد بن اسحاق»، روایت کلینی است مبنی بر تشریف وی به

حضور امام عسکری (ع) و درخواست نمونه دست خط از آن جناب، که آن حضرت نیز در پاسخ فرمود: «ای احمد! خط گاهی با قلم درشت و گاهی با قلم ریز نوشته می شود؛ از این جهت دارای اختلاف می شود؛ پس تردید مکن!» سپس آن حضرت قلم و دوات طلبید و ضمن این که قلم را در دوات فرو می برد برای وی خطی نگاشت. هنگامی که امام مشغول کتابت بود، «احمد بن اسحاق» در دل خود قصد کرد که آن قلم را از حضرت طلب کند که به او هبه کند. پس از پایان نگارش، امام (ع) ضمن آن که با وی سخن می گفت و مشغول پاک کردن قلم با یک پارچه بود، قلم را به «احمد بن اسحاق» داده و فرمود: «بگیر ای احمد!» «احمد بن اسحاق» در ادامه این جلسه از این که به هنگام خواب نمی تواند بر پهلوی راست بخوابد و عادت بر خواب بر پهلوی چپ دارد شکوه نمود و آن جناب نیز با کشیدن دست مبارک راستش بر پهلوی چپ وی، و کشیدن دست مبارک چپ بر پهلوی راستش تا سه مرتبه، حالت وی را تغییر می دهد! و «احمد بن اسحاق» می گفته که از آن پس دیگر قادر بر خواب بر پهلوی چپ نبودم! ۵۴۰

از دیگر قرائن دال بر موقعیت ممتاز «احمد بن اسحاق» نزد امام عسکری (ع) آن که، بنا به نقل صدوق، امام عسکری (ع) پس از ولادت فرزند گرامی اش، حضرت مهدی (ع)، طی نامه ای به «احمد بن اسحاق» بشارت این ولادت را به وی ابلاغ می فرماید. ۵۴۱ «احمد بن اسحاق» در پاسخ سؤال حضرت درباره عکس العمل مردم نسبت به این خبر و شک و تردید آنان نسبت به وجود مهدی (ع) می نویسد: ای سید من! هنگامی که خبر ولادت سید و مولای ما به ما رسید، هیچ مرد یا زن یا بچه ای که به حد بلوغ در فهم رسیده باشد، در میان ما نبود مگر آن که معترف به حق شد. ۵۴۲ این امر نشانگر میزان اعتقاد و توجه قمیمین نسبت به اهل بیت (ع) است. البته وجود وکلایی همچون «احمد بن اسحاق» در این زمینه نقشی بسیار مؤثر داشته است. «احمد بن اسحاق» در سفری که پس از این به سامرا نمود، موفق شد جمال دل آرای حضرت مهدی (ع) را که طفلی سه ساله بود، رؤیت کند و کلام این طفل را که به نحو معجزه آسایی به سخن آمد، شنید که گفت: «انا بقیه الله فی أرضه و المنتقم من اعدائه فلا تطلب اثراً بعد عین یا احمد بن اسحاق!» ۵۴۳

درباره تاریخ وفات «احمد بن اسحاق» دو نوع روایت متعارض وجود دارد. بنا بر روایت صدوق از «سعد بن عبدالله اشعری»، «احمد بن اسحاق» در عصر امام عسکری (ع) پس

از ملاقات با آن حضرت در سامرا، به هنگام بازگشت به سوی قم در سه فرسخی حلوان (سرپل ذهاب امروزی) رحلت می‌کند و در همان‌جا پس از آن‌که «کافور»، خادم امام عسکری علیه‌السلام، به خرق عادت حضور یافته و بدنش را تغسیل و تکفین می‌نماید، توسط «سعد بن عبدالله» و دیگر همراهان مدفون می‌شود! این اتفاق در حالی می‌افتد که در این ملاقات، هنگامی که «احمد بن اسحاق» برای خداحافظی به نزد امام عسکری علیه‌السلام می‌رود و دعا می‌کند که این ملاقات آخرین ملاقاتش با آن جناب نباشد، اشک در چشمان حضرت حلقه زده، وی را از مرگش در آینده نزدیک مطلع می‌سازد. «احمد بن اسحاق» با شنیدن این خبر بیهوش می‌شود و پس از به هوش آمدن از حضرت کفنی طلب می‌کند، و آن حضرت نیز ضمن وعده آن، سیزده درهم برای نیازهایش به وی عطا می‌نماید. ۵۴۴

این روایت در تعارض با چند روایت دیگر است که حکایت از بقای «احمد بن اسحاق» تا برهه‌ای پس از شروع عصر غیبت صغرا دارند. علاوه بر این که، اشکالاتی در این روایت است که پذیرش آن را منتفی می‌سازد؛ چرا که اولاً، مشتمل بر قول به رحلت «احمد بن اسحاق» در عصر امام عسکری علیه‌السلام است، در حالی که اجماع رجالیان بر بقای وی تا برهه‌ای از عصر غیبت است. ثانیاً، رجال سند این روایت بعضی مهمل و بعضی مجهول‌اند. علاوه بر این که، واسطه بین صدوق و «سعد بن عبدالله اشعری» در همه کتاب‌های صدوق، تنها پدر صدوق یا استادش «ابن ولید» است؛ در حالی که در این روایت، بین صدوق و «سعد بن عبدالله» پنج واسطه ذکر شده است و در روایت طبری سه واسطه وجود دارد! ثالثاً، متن این روایت متضمن امور غریبی است که پذیرش آن و صدورش از معصوم علیه‌السلام بعید است. ۵۴۵

از جمله روایات متعارض با روایت یاد شده، روایت کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی از «عبدالله بن جعفر حمیری» است. وی گوید:

«پس از شهادت امام عسکری علیه‌السلام، سالی به قصد انجام حج حرکت کرده و در مدینه السلام (بغداد) بر «احمد بن اسحاق» وارد شدم و ابوعمرو (عثمان بن سعید) را نزد وی دیدم. پس با اشاره «احمد بن اسحاق» به من برای سؤال از ابوعمرو درباره جانشین امام عسکری علیه‌السلام گفتم: این شیخ (و اشاره به احمد بن اسحاق کردم) که نزد ما مورد اعتماد و قولش مقبول است، درباره تو برای ما چنین و چنان حدیث کرده (و حدیث یاد شده در مورد تمجید

امامین عسکریین علیهم السلام از عمری را ذکر می‌نماید) و اکنون تو کسی هستی که تردیدی در صدق سخت نیست. تو را به حق خداوند و آن دو امامی که تو را توثیق کردند قسم، آیا فرزندی محمد (امام عسکری علیه السلام) را که صاحب الزمان علیه السلام است، پس ابو عمرو گریست و گفت: به شرط آن که تا من زنده‌ام به کسی این سخن را بازگو نکنی! آری، من او را دیده‌ام؛ و گردنی این چنین داشت». (و مرادش آن بود که گردن او همچون افراد رشید و بالغ بود).

«عبدالله بن جعفر» در ادامه، درباره اسم امام عصر علیه السلام، از ابو عمرو سؤال می‌کند و او در پاسخ می‌گوید: «شما از دانستن و گفتن اسم او منع شده‌اید». ^{۵۴۶} ممکن است کسی مدعی شود که: چه بسا مراد از این «احمد بن اسحاق»، «احمد بن اسحاق» رازی باشد و نه قمی! چرا که شیخ طوسی شخصی با نام «احمد بن اسحاق» و با لقب «رازی» را جزو اصحاب امام هادی علیه السلام بر شمرده است؛ ^{۵۴۷} و چه بسا «احمد بن اسحاق رازی» که تاریخ وفاتش معلوم نیست، تا عصر غیبت در قید حیات بوده باشد! در پاسخ این سخن بایستی گفت: روایت یاد شده قطعاً مربوط به «احمد بن اسحاق قمی» است؛ چرا که گرچه در این روایت نام «احمد بن اسحاق» بدون هیچ لقبی ذکر شده، ولی در ضمن روایت، «عبدالله بن جعفر حمیری» اشاره به نقل سابق الذکر از «احمد بن اسحاق» دارد که حاکی از ملاقاتش با عسکریین علیهم السلام و تمجید و معرفی «ابو عمرو عثمان بن سعید» توسط آن دو امام است؛ و در این روایت، همان گونه که گذشت، تصریح به لقب «قمی» برای «احمد بن اسحاق» آمده است از این جا معلوم می‌گردد که «احمد بن اسحاق» در این روایت اخیر، همان «احمد بن اسحاق قمی» است؛ و این روایت، به خوبی بر بقای «احمد بن اسحاق قمی» تا اوایل عصر غیبت صغرا دلالت دارد.

روایت دیگر که آن نیز قرینه بر بقای «احمد بن اسحاق قمی» تا اوایل عصر غیبت است، روایت کلینی از «سعد بن عبدالله اشعری» است، مبنی بر این که پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، برخی از وکلا همچون: «حسن بن نصر» و «أبا صدام» و غیر آنها نسبت به اموالی شرعی که در دست ایشان باقی مانده بود دچار بلا تکلیفی شده بودند! از این رو، «حسن بن نصر» تصمیم می‌گیرد تا ضمن انجام سفر حج، در عراق درباره این امر تحقیق کند. وی پس از ورود به بغداد، خانه‌ای کرایه کرده و در آن جا ساکن می‌شود و رفته رفته وکلای مقیم بغداد که یکی از آنان «احمد بن اسحاق» بوده، در یک برنامه حساب

شده، اموالی را به خانه مزبور می‌آورند! و او سرانجام با دریافت توقیع ناحیه مقدسه، مأمور رساندن آن اموال به «سرمن رای» می‌شود؛ و پس از بردن اموال به خانه عسکریین (علیهم‌السلام) که محل سکونت و یا ملاقات‌های امام مهدی (علیه‌السلام) نیز بود، از پس پرده صدای حضرت را می‌شنود که او را به طرد هر گونه شک و تردید از خود فرا می‌خواند! و در جریان این ملاقات، حضرت دو قطعه پارچه به وی داد که در حقیقت کفن او بود.^{۵۴۸}

این روایت نیز حاکی از بقای «احمد بن اسحاق» تا اوایل عصر غیبت است. قدری تأمل در این گونه روایات، به خوبی این نکته را روشن می‌سازد که نام «احمد بن اسحاق» نامی شناخته شده و معروف بوده؛ و به محض اطلاق آن، آنچه به اذهان متبادر می‌شده همان «احمد بن اسحاق قمی» بوده است؛ و دلیلی وجود ندارد که بخواهیم مراد از این «احمد بن اسحاق» را «احمد بن اسحاق رازی» بدانیم؛ چرا که او در شهرت، به پای «احمد بن اسحاق قمی» نمی‌رسد. به علاوه، برخی از رجالیان، احتمال وحدت این دو شخصیت را نیز داده‌اند.^{۵۴۹} کشتی نیز ضمن نقل روایتی درباره «احمد بن اسحاق قمی» بر بقای حیات او تا عصر غیبت تصریح کرده است. وی ابتدا روایتی از «محمد بن احمد بن صلت قمی» نقل کرده مبنی بر این که، وی ضمن ارسال نامه‌ای به «دار» (مراد از دار، خانه محل سکونت عسکریین (علیهم‌السلام) در عسکر سامرا بوده است) با اشاره به فضایل «احمد بن اسحاق»، نیاز وی به هزار دینار برای انجام سفر حج را ذکر می‌کند و از امام (علیه‌السلام) اجازه قرض دادن این مقدار را به او طلب می‌کند تا «احمد بن اسحاق» پس از بازگشت، آن را عودت دهد. حضرت نیز در پاسخ می‌نویسد: «این مقدار، صله‌ای از جانب ما برای او است و پس از بازگشت نیز مثل آن را نزد ما دارد!»^{۵۵۰} این روایت نیز علاوه بر دلالت بر عظمت شأن «احمد بن اسحاق» و قرب مقامش نزد ناحیه مقدسه، بر بقای وی تا عصر غیبت دلالت دارد؛ زیرا تعبیر «دار» و همین طور عدم ذکر نام امام (علیه‌السلام)، معمولاً درباره حضرت حجت (علیه‌السلام) در روایات به کار می‌رود. کشتی در ادامه، به روایت «حسین بن روح قمی»، سفیر سوم ناحیه مقدسه مهدویه (علیه‌السلام)، اشاره کرده که گوید: «احمد بن اسحاق ضمن نامه‌ای (از ناحیه مقدسه) برای انجام حج طلب اذن نمود و به او اذن داده شد، و پارچه‌ای نیز برایش ارسال شد؛ و ارسال این پارچه موجب شد که «احمد بن اسحاق» به قرب زمان مرگش واقف شود! و لذا با دیدن آن گفت: مرگم به من ابلاغ شده است. و هنگامی که از سفر حج باز می‌گشت، در حلوان رحلت

نمود. کشتی پس از نقل این روایت گوید: «احمد بن اسحاق بن سعد قمی پس از وفات ابومحمد (امام عسکری علیهم السلام) مدتی زندگی کرد. و این خبر را از آن رو نقل کردم تا دلالت بر فضل و صلاح و حُسن عاقبت او داشته باشد». ۵۵۱

دلیل دیگر بر بقای «احمد بن اسحاق» و وکالت او تا پس از شروع عصر غیبت، تصریح شیخ طوسی در این باره است. سخن وی چنین است: «وقد کان فی زمان السفراء المحمودین أقوامٌ ثقاتٌ تردُّ علیهم التوقعاتُ من قِبَلِ المنصوبینَ للسفارة من الاصل و منهم احمد بن اسحاق و جماعة یخرج التوقعات فی مدحهم». ۵۵۲ و در همین راستا است نامه‌ای که او به ناحیه مقدسه ارسال کرد و همراه آن، نامه جعفر (کذاب) را که به یکی از شیعیان ارسال کرده و وی را به سوی خود فرا خوانده بود نیز ضمیمه نمود؛ و جواب امام عصر علیهم السلام نیز ضمن توقیعی به دست «احمد بن اسحاق» واصل شد. در این روایت، به نام کامل «احمد بن اسحاق» به این صورت تصریح شده است:

«عن ابی الحسن محمد بن جعفر الاسدی رضی الله عنه عن سعد بن عبدالله الاشعری عن الشيخ الصدوق احمد بن اسحاق بن سعد الاشعری: أَنَّهُ رَجَاءُ بَعْضِ اصْحَابِنَا یُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنِ عَلِیٍّ کُتِبَ إِلَیْهِ کِتَابًا یَعْرِفُهُ نَفْسُهُ وَ یُعَلِّمُهُ أَنَّهُ الْقَیِّمُ بَعْدَ أَخِیهِ وَ أَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ وَ غَیْرَ ذَلِكَ مِنْ الْعِلْمِ كُلِّهَا. قَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَلَمَّا قَرَأْتُ الْکِتَابَ کَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ صَوَّيْتُ کِتَابَ جَعْفَرٍ فِی دَرَجَةٍ، فَخَرَجَ إِلَیَّ الْجَوَابُ فِی ذَلِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اتَانِی کِتَابُکَ...». ۵۵۳

شایان تذکر است که تعبیر «الشیخ الصدوق» که توسط «ابوالحسن اسدی» درباره «احمد بن اسحاق» ذکر شده، به خوبی حاکی از منزلت والای «احمد بن اسحاق» در نزد راولیان بزرگ و سران شیعی است.

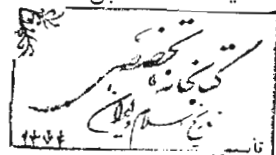
مؤید دیگر بر حیات «احمد بن اسحاق قمی» در عصر غیبت، و هم بر وکالت وی، آن است که شیخ صدوق نام وی را در ردیف آن دسته از وکلایی آورده که موفق به رؤیت حضرت حجت، صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه) شده و بر معجزات آن جناب وقوف پیدا نموده‌اند. صدوق این روایت را از «محمد بن ابی عبدالله کوفی» بدین صورت نقل کرده: «عن محمد بن ابی عبدالله الکوفی أَنَّهُ ذَكَرَ عِدَّةً مِنْ أَنْتَهَى إِلَیْهِ مِمَّنْ وَقَفَ عَلَى مَعْجَزَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ رَأَاهُ مِنَ الْوُكَلَاءِ بِنِغْدَادِ الْعَمْرِ وَ ابْنِهِ وَ حَاجِزِ الْبِلَالِیِّ وَ الْعَطَّارِ، وَ مِنَ الْكُوفَةِ الْعَاصِمِیِّ، وَ مِنْ أَهْلِ الْاَهْوَازِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَبَارٍ، وَ مِنْ أَهْلِ قَمٍ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ...». ۵۵۴

گرچه ممکن است ادعا شود که رؤیت اینان حضرت مهدی علیه‌السلام را، شاید بعضاً در عصر حیات امام عسکری علیه‌السلام اتفاق افتاده باشد! ولی تأمل در لسان این روایت، و بررسی شرح ملاقات افراد یاد شده با حضرت مهدی علیه‌السلام در روایات دیگر، و همچنین تعبیر وقوف بر معجزات حضرت مهدی علیه‌السلام، حاکی از آن است که مراد از این روایت، رؤیت حضرت مهدی علیه‌السلام در عصر غیبت صغرا است؛ زیرا در دوره امام عسکری علیه‌السلام، معجزات اندکی از امام مهدی علیه‌السلام نقل شده و معجزات آن جناب، غالباً مربوط به عصر غیبت است. گرچه این احتمال را نیز منتفی نمی‌دانیم که ممکن است ذکر نام احمد بن اسحاق در این روایت، اشاره به جریان سابق الذکر، مبنی بر ملاقات وی به همراه «سعد بن عبدالله اشعری» با امام عسکری علیه‌السلام و امام مهدی علیه‌السلام باشد.

طبرسی نیز ضمن بیان معروفی که در معرفی برخی از وکلای عصر غیبت صغرا دارد، به نام «احمد بن اسحاق» نیز اشاره کرده است: «اما الغيبة الصغرى منهما فهى التى كانت فيها سفرائه علیهم‌السلام موجودین و أبوابه معروفین لا تختلف الامامة القائلون بامامة الحسن بن علی علیه‌السلام فهم، فمنهم.. و احمد بن اسحاق و...». طبری امامی نیز تصریح به وکالت «احمد بن اسحاق قمی» برای امام عسکری و حضرت مهدی علیه‌السلام و بقای وی تا برهه‌ای از عصر غیبت کرده است.^{۵۵۵} که این بیان نیز دلالت بر ادامه حیات «احمد بن اسحاق» در عصر غیبت و هم بر وکالت او برای ناحیه مقدسه دارد.

بنا به استظهار برخی از محققان، «احمد بن اسحاق» در عصر سفیر اول از قم به بغداد منتقل و به همراه دو تن دیگر، یعنی «محمد بن احمد بن جعفر قطان» و «حاجز بن یزید»، به عنوان دستیار سفیر اول مشغول به کار شد.^{۵۵۶} جریان مربوط به آمدن «حسن بن نصر» از وکلای قم به بغداد پس از شهادت امام عسکری علیه‌السلام (سابق الذکر) حاکی از حضور «احمد بن اسحاق» در بغداد در این زمان (که دوره سفارت سفیر اول و در سال‌های آغازین عصر غیبت است) می‌باشد. روایت دیگری که از کُشی نقل کردیم - مبنی بر استیذان ابن روح از ناحیه مقدسه برای رفتن به حج به واسطه «حسین بن روح» و سپس بازگشت به سوی قم و رحلت در حلوان - نیز حاکی از حضور وی در بغداد و ارتباطش با سفیر ناحیه مقدسه است.

منابع در زمینه فعالیت «احمد بن اسحاق» در عصر سفیر دوم کمتر سخنی به میان



آورده‌اند. شیخ طوسی، تعداد دستیاران سفیر دوم را ده تن ذکر کرده، ولی تصریحی نسبت به اسامی آنها ندارد.^{۵۵۷} تنها با قراینی می‌توان حدس زد که سه وکیل یاد شده، که از دستیاران سفیر اول در بغداد بودند،^{۵۵۸} در برهه‌ای از دوران سفارت سفیر دوم نیز در خدمت وی بوده‌اند. بررسی روایات مربوط به اواخر دوران حیات سفیر دوم، اثبات‌گر آن است که این سه تن، از جمله «احمد بن اسحاق»، بایستی تا این زمان در گذشته باشد؛ چرا که نامی از آنان در میان اسامی وکلای حاضر بر بالین سفیر دوم در آخرین روزهای عمرش مشاهده نمی‌شود.^{۵۵۹} گرچه نقل یاد شده از کثی، حکایت از آن دارد که «احمد بن اسحاق» به واسطه «حسین بن روح قمی» در آخرین روزهای عمر با ناحیه مقدسه ارتباط مکاتبه‌ای برقرار نمود، ولی این نقل نمی‌تواند صریح در حیات وی تا عصر سفارت «ابن روح» باشد؛ چرا که ممکن است «ابن روح»، که یکی از دستیاران دومین سفیر بود، در عصر سفیر دوم، نامه «احمد بن اسحاق» را به واسطه سفیر دوم به ناحیه مقدسه ارسال کرده باشد. علاوه بر آن که، سن «احمد بن اسحاق» نیز در صورت بقای وی تا عصر سفارت «ابن روح»، بیش از حد متعارف خواهد شد! چرا که وی، همان‌گونه که گذشت، بنا به نقل شیخ طوسی، از اصحاب امام جواد علیهم السلام بوده و طبعاً بایستی ولادت او حداقل مربوط به اوایل قرن سوم بوده باشد؛ و در صورت بقایش تا عصر «ابن روح»، چیزی بیش از یک قرن عمر کرده است! به هر حال، بنا بر نقل سابق الذکر از کثی، «احمد بن اسحاق قمی» به هنگام بازگشت از حج، در سه فرسخی حلوان، (سر پل ذهاب) درگذشت و در کفنی که حضرت حجت علیهم السلام برایش ارسال کرده بود تکفین، و در همان جا مدفون شد.^{۵۶۰} قبر این صحابی و وکیل مخلص امامان دهم، یازدهم و دوازدهم علیهم السلام امروزه محل زیارت عاشقان اهل بیت علیهم السلام و موالیان آنان است.

۵۱.۴.۷. محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار قطن

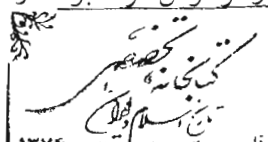
شیخ طوسی از وی به عنوان صحابی و وکیل امام عسکری علیهم السلام یاد کرده است؛ و اضافه کرده که او امام هادی علیهم السلام را نیز درک کرده است.^{۵۶۱} منطقه وکالت و فعالیت وی با توجه به ذکر لقب «قمی» برای وی بایستی ناحیه قم بوده باشد؛ ولی با توجه به برخی شواهد، وی پس از شروع عصر غیبت صغرا به بغداد منتقل، و به عنوان دستیار سفیر اول و دوم به

همراه «احمد بن اسحاق» و «حاجز بن یزید و شاء» مشغول فعالیت شد. از جمله شواهد این مدّعا آن‌که، شیخ صدوق با ذکر لقب وی (العطّار) وی را در ردیف آن دسته از وکلای بغداد ذکر می‌کند که موفق به رؤیت حضرت مهدی (علیه‌السلام) و وقوف بر معجزاتش شده‌اند.^{۵۶۲}

همچنین کُشی از «ابوحامد احمد بن ابراهیم مراغی» روایتی بدین مضمون نقل کرده است: «کتب ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر القمی العطّار و لیس له ثالث فی الارض فی القرب من الاصل (فی الارض فی المغرب والمشرق) یصفنا لصاحب الناحیه (علیه‌السلام) فخرج: وقفْتُ علی ما وصفتَ به ابا حامد اعزّه الله بطاعته و فهمتُ ما هو علیه»؛^{۵۶۳} که از تعبیر «لیس له ثالث فی الارض» می‌توان میزان قرب «محمد بن احمد» را به ناحیه مقدّسه استنباط کرد. همچنین از این‌که وی واسطه معرفی «ابوحامد مراغی» به ناحیه مقدّسه می‌شود، و نامه‌ای در این خصوص ارسال، و پاسخ آن را دریافت می‌کند نیز می‌توان وکالت وی برای ناحیه مقدّسه و این را که وی از واسطه‌های صدور توقیعات بوده، استنباط نمود. در انتهای این روایت نقل شده که «محمد بن احمد» به «ابوحامد مراغی» پیشنهاد کرد که قسمت مربوط به خودش را از توقیع یاد شده استنساخ کند و توقیع را باز گرداند! و علت این امر آن بود که در آن توقیع، برخی اوامر و نواهی در مورد کابل و غیر آن وجود داشت؛ و این نیز حکایت از آن دارد که «محمد بن احمد» کار نظارت بر فعالیت وکلا در نواحی شرق سرزمین اسلام را بر عهده داشته است. درباره همکاری «محمد بن احمد» با سفیر اول، گرچه نمونه خاصی در دست نیست، ولی روایت مربوط به «احمد دینوری» دلالت بر آن دارد که «محمد بن احمد» در اولین یا دومین سال غیبت، در بغداد به عنوان دستیار سفیر دوم انجام وظیفه می‌کرده است. از این رو می‌توان استظهار نمود که وی در دوران کوتاه سفارت سفیر اول نیز در کنار او مشغول به خدمت بوده است. بنا بر این روایت، «احمد دینوری» که از سوی مردم دینور و قرمیسین مأموریت می‌یابد تا در پی شناسایی باب حضرت حجت (علیه‌السلام) به بغداد برود، پس از مقداری فحص و تحقیق، سرانجام موفق به دیدار «ابو جعفر عمری»، سفیر دوم، می‌شود و او نیز وی را به سامرا می‌فرستد، و در آن‌جا پس از مشاهده توقیع ناحیه مقدّسه و یقین به صدق دعوی بابت توسط «ابو جعفر عمری»، به امر ناحیه مقدّسه مجدداً به بغداد باز می‌گردد. در آن‌جا هنگامی که به ملاقات «ابو جعفر عمری» می‌رود، توقیع ناحیه مقدّسه نیز در همان زمان

به دست عمری می‌رسد که در آن، «احمد دینوری» مأمور شده بود تا همه اموالی را که به همراه آورده به «أبو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قَطَّان قمی» تحویل دهد. از این رو او به همراه عمری به منزل قَطَّان رفته و اموال را تحویل می‌دهد و سپس عازم حج و از آنجا رهسپار دیار خود می‌گردد.^{۵۶۴} این روایت حاکی از آن است که در سال‌های اولیه غیبت، «محمد بن احمد قَطَّان» یکی از وکلای اصلی و دستیاران ارشد سفیر اول و دوم در بغداد بوده، و گاه خود ناحیه مقدَّسه مستقیماً دستور مراجعه نزد وی و تحویل وجوه شرعی به او را صادر می‌کرده است.

چنان‌که در این روایت مشاهده می‌شود، لقب «قَطَّان» نیز هم چون لقب «عَطَّار» درباره «محمد بن احمد بن جعفر قمی» به کار رفته است! این لقب از آن رو به وی داده شده بود که وی به صورت ظاهر و برای پوشش فعالیت‌هایش در سازمان وکالت، به شغل پنبه فروشی می‌پرداخت و وجوه شرعی و نامه‌های شیعیان و امام علی را در میان محموله‌های پنبه دریافت و یا ارسال می‌کرد.^{۵۶۵} روایت شیخ طوسی گوشه‌ای از فعالیت‌های او را در قالب پنبه فروشی روشن می‌سازد. بنا بر این روایت که (از «ام‌کلثوم»، دختر ابوجعفر عمری، سفیر دوم، نقل شده) گروهی از شیعیان قم، مقداری از وجوه شرعی را توسط نماینده‌ای به بغداد فرستادند. هنگامی که فرد فرستاده اموال را به سفیر دوم تحویل داد و قصد بازگشت داشت، سفیر گفت: «چیزی باقی مانده که تحویل نداده‌ای، آن کجا است؟! آن مرد پس از چند روز جست‌وجو و عدم دست‌یابی به آن چیز، مأیوسانه به نزد سفیر بازگشت؛ و سفیر به وی خبر داد که دو پارچه‌ی سَر دانی (سردان جزیره بزرگی در ناحیه مغرب است و احتمالاً پارچه‌های منسوب به این جزیره مراد است) که فلان بن فلان ارسال داشته، در نزد فلان بن فلان القَطَّان (مراد محمد بن احمد بن جعفر قَطَّان است) می‌باشد که با محموله پنبه به او تحویل دادی! و دستور داد که به نزد «قَطَّان» رفته و آن محموله‌ای را که رویش چنین و چنان نوشته شده باز کند، و آن دو پارچه در گوشه‌ای از آن محموله است! آن مرد نیز طبق دستور به نزد «قَطَّان» رفته و پس از گشودن محموله یاد شده، با کمال تعجب آن دو پارچه را در بین پنبه‌ها و آمیخته با آنها مشاهده نمود و سریعاً آنها را نزد عمری آورده و تحویل داد و گفت که برای محفوظ ماندن، آن دو پارچه را در میان پنبه‌ها نهاده بوده و فراموش کرده بود! در ادامه این روایت آمده که این مرد، در



حقیقت تاجری قمی بود که نه خبر از منصب ابوجعفر داشته و نه می‌دانست که این اموال به چه خاطر به بغداد فرستاده شده‌اند؛ و تصور می‌کرد که صرفاً محموله‌ای تجاری است! ۵۶۶

روایت دیگری در دست است که روایات یاد شده درباره معاونت «محمد بن احمد قطّان» برای سفیر دوم در بغداد، در امور مربوط به سازمان وکالت را تأیید می‌کند. بنا به روایت راوندی، «احمد بن ابی روح دینوری» از سوی «ابوالحسن خضر بن محمد» مأمور می‌شود تا اموالی را به «ابوجعفر عمری» تحویل دهد. وی هنگامی که در بغداد با «عمری» دیدار می‌کند او از قبول اموال امتناع کرده و وی را به نزد «ابوجعفر محمد بن احمد بن جعفر قمی» می‌فرستد و به وی دستور می‌دهد که اموال را به او تحویل دهد؛ چرا که او مأمور به قبول این اموال است. هنگامی که «ابن ابی روح» به نزد «محمد بن احمد» می‌رود و اموال را تسلیم می‌دارد، در همان حال نیز توقیع ناحیه مقدّسه توسط «محمد بن احمد» به او تحویل می‌شود که در آن، دقیقاً به سؤالات شرعی‌ای که در نظر «خضر بن محمد» بود، پاسخ داده شده و برای بهبودی بیماری او نیز دعا شده بود! با وجود این که وی هنوز نه درخواست دعا توسط «خضر بن محمد» را مطرح کرده بود، و نه سؤالات شرعی وی را! ۵۶۷

بدین ترتیب، همان گونه که از روایات پیشین نیز به دست آمد، مشخص می‌شود که «محمد بن احمد قطّان» در سازمان وکالت دارای مراتب عالی بوده و در نقش معاون سفیر، ایفای نقش می‌کرده، و از جمله واسطه‌های صدور توقیعات بوده است. چنان که روایت شیخ مفید نیز حاکی از آن است که مرتبت والای «محمد بن احمد» در سازمان وکالت موجب آن شده بود که برخی از شیعیان او را سفیر ناحیه مقدّسه قلمداد نمایند. بنا بر این روایت، شخصی به نام «حسن بن فضل» به قصد رفع مشکلاتش و دیدار با نماینده ناحیه مقدّسه وارد عراق می‌شود، و پس از ملاقات با «محمد بن احمد»، از جانب او مأمور می‌شود که به فلان مسجد برود و در آنجا مردی به دیدنش خواهد آمد. او نیز طبق فرمان به آن مسجد می‌رود. در آنجا مردی به نزدش آمده و تبسم‌کنان می‌گوید: «غمناک مباش! تو امسال به حج خواهی رفت، و سالم به نزد اهل و خویشان باز می‌گردی!» و این جملات موجب اطمینان خاطر او می‌شود. ۵۶۸

کاردانی و زیرکی «محمد بن احمد بن جعفر قمی» در انجام امور مربوط به وکالت را از روایت کلینی می‌توان استنباط نمود. بنا بر این نقل، هنگامی که «عبید الله بن سلیمان وزیر» به شناسایی و دستگیری وکلای ناحیه مقدسه تصمیم گرفت، به تعدادی جاسوس مأموریت داد تا با تحویل اموال به کسانی که در مظان اتهام هستند، و با اخذ رسید، آنان را شناسایی کرده و مدرک جرم نیز بر علیه آنان ترتیب دهند. هم‌زمان با طرح این توطئه، توقیعی از سوی ناحیه مقدسه خارج، و طبق آن، تمامی وکلا از اخذ هرگونه وجهی تا اطلاع ثانوی ممنوع شدند. از این رو، هنگامی که یکی از جاسوسان به نزد «محمد بن احمد» رفت و اموالی را تقدیم داشت، وی در پاسخ گفت: «اشتباه آمده‌ای، مرا با این امور کاری نیست! و من در این باره چیزی نمی‌دانم»؛ و با وجود اصرار فراوان آن فرد جاسوس، «محمد بن احمد» هم‌چنان انکار و تجاهل نمود تا این که آن فرد مأیوسانه بازگشت! و سایر وکلا نیز به همین ترتیب عمل کردند.^{۵۶۹} گرچه کلینی، تاریخ دقیق این ماجرا را ذکر نکرده است، ولی از آن‌جا که «عبیدالله بن سلیمان وزیر» تا سال ۲۸۸ ق در خدمت خلیفه «معتضد عباسی» قرار داشت، از این رو، این حادثه بایستی بین سال‌های ۲۸۲ ق تا ۲۸۸ ق (دوره وزارت عبیدالله بن سلیمان) روی داده باشد.^{۵۷۰}

از این روایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که «محمد بن احمد قمی» تا این سال‌ها در قید حیات بوده است؛ ولی از این پس دیگر اطلاعی در دست نیست که حاکی از حیات وی در دوره‌های بعد باشد. و قبلاً گفته شد که نام او در میان وکلایی که در اواخر عمر سفیر دوم بر بالین وی گرد آمده بودند، به چشم نمی‌خورد.^{۵۷۱} از این رو بایستی تا اوایل قرن چهارم، که دوران سفیر اول به پایان رسید، وی از دنیا رفته باشد.

۵۲.۴.۷. حاجز بن یزید و شاء

در بسیاری از روایات از وی تنها با تعبیر «و شاء» یاد شده است.^{۵۷۲} گفته شد که با شروع عصر غیبت صغرا و سفارت سفیر اول و دوم، سه تن از وکلای مبرز به عنوان دستیاران اصلی این دو سفیر در بغداد مشغول کار شدند. شرح حال دو تن از آنان، یعنی «احمد بن اسحاق قمی» و «محمد بن احمد بن جعفر قمی» گذشت. «حاجز بن یزید و شاء» سومین نفری است که در نقش دستیار اصلی و معاون دو سفیر اول و دوم، انجام وظیفه می‌کرده

است. درباره فعالیت وی در عصر امام عسکری (علیه‌السلام) یا امام هادی (علیه‌السلام) اطلاعی در دست نیست، ولی بعید نیست که سابقه وکالت وی به عصر آن دو امام همام باز گردد؛ چرا که وی از جمله کسانی است که پس از شهادت امام عسکری (علیه‌السلام) جزو حضار در خانه حضرت و نمازگزاران بر پیکر مطهر آن جناب به امامت فرزند خردسال و بزرگوارش، حضرت مهدی (علیه‌السلام)، بوده است. بنا به نقل شیخ صدوق، هنگامی که حضرت مهدی (علیه‌السلام)، که طفلی خردسال بود، عمویش «جعفر»، را کنار زد و خود بر بدن مطهر پدر گرامی‌اش نماز گزارد، «حاجز و شاء» از جعفر سؤال کرد که: «این طفل چه کسی بود تا بر علیه او اقامه حُجّت کنم؟!» جعفر در پاسخ گفت: «من تا به حال او را ندیده‌ام و وی را نمی‌شناسم!»^{۵۷۳}

با توجه به مرتبت والایی که «حاجز» در سازمان وکالت داشت، بعید است که این سؤال وی، استفهامی بوده باشد، و او واقعاً از وجود حضرت مهدی (علیه‌السلام) و فرزندى این چنین، برای امام عسکری (علیه‌السلام) بی اطلاع بوده باشد! چرا که امام عسکری (علیه‌السلام) در طول دوران حیاتش، ولادت حضرت مهدی (علیه‌السلام) را به خواصّ از شیعه اطلاع داده بود. از این رو به نظر می‌رسد که سؤال «حاجز» از «جعفر»، سؤال استفهامی نبوده و «حاجز» قصد آن را داشته که نظر «جعفر» را درباره حضرت مهدی (علیه‌السلام) بداند.

شیخ صدوق، ضمن تصریح به وکالت «حاجز»، او را از آن دسته از وکلای بغداد دانسته که موفق به رؤیت حضرت مهدی (علیه‌السلام) و وقوف بر معجزاتش شدند.^{۵۷۴}

روایاتی نیز حاکی از آن هستند که در بعضی موارد، افرادی که اموال و وجوه شرعی را به بغداد می‌آوردند، ناحیه مقدّسه، مستقیماً آنان را به نرد «حاجز» می‌فرستاد و «حاجز» نیز ضمن تحویل گرفتن اموال، توقیعات ناحیه مقدّسه را برای آنان آشکار می‌ساخته و بر فعالیت این گونه افراد، که بعضاً وکلای نواحی شرقی بودند، نظارت می‌کرده است؛ برای نمونه، شیخ صدوق از «نصر بن صباح» نقل کرده که مردی از اهالی بلخ، پنج دینار برای «حاجز» ارسال کرد و نامه‌ای نیز نوشت؛ و در آن، نام خود را تغییر داد! و پس از آن که «حاجز» توقیع ناحیه مقدّسه را آشکار کرد، بر وصول اموال و نام واقعی آن فرد تصریح و به وی دعا شده بود!^{۵۷۵} در موردی دیگر، فردی به نام «احمد بن ابی روح» که یکی از شیعیان سرشناس منطقه «دینور» بود، اموالی متعلق به زنی از اهالی دینور را به بغداد می‌آورد تا به نماینده حضرت مهدی (علیه‌السلام) تحویل دهد. وی که قبلاً

گرایش به «جعفر بن علی الهادی علیه السلام» داشته، و رفته رفته به کذب وی پی برده بود، در بغداد به نزد «حاجز بن یزید و شاء» می‌رود و می‌گوید: «این مالی است که به من داده شده تا به اهلس برسانم؛ و به تو نمی‌دهم مگر آن که بگویی به چه میزان است و چه کسی آن را داده است!». حاجز نیز در پاسخ می‌گوید: «من مأمور به گرفتن این اموال نیستم، و این توقیعی است که درباره تو صادر شده است!»؛ و سپس توقیعی را به وی نشان می‌دهد که در آن نوشته بود: «از احمد بن ابی روح چیزی قبول مکن و او را نزد ما به سامرا بفرست!». از این رو «احمد بن ابی روح» از بغداد خارج شده و به سامرا می‌رود. در آن جا در خانه امام عسکری علیه السلام به وسیله خادم آن خانه، توقیع ناحیه مقدسه به او داده می‌شود؛ که در آن، خصوصیات دقیق آن اموال، و پاسخ سؤالی که آن زن دینوری در ذهن داشت (و حتی به «ابن ابی روح» نیز نگفته بود) ثبت شده بود؛ و در ادامه، به «ابن ابی روح» دستور داده شده بود که به بغداد باز گردد و اموال را به «حاجز» تحویل دهد و خرج سفر را نیز از او بگیرد و گردن‌بندی را که آن زن دینوری ارسال داشته بود، به عنوان هبه ناحیه مقدسه، به کنیز ناحیه مقدسه در سامرا تحویل دهد؛ وی پس از مشاهده توقیع به بغداد بازگشته و کیسه حاوی پول‌ها را به «حاجز» می‌دهد. «حاجز» نیز سی دینار به عنوان مخارج سفر به وی می‌بخشد؛ و او به سوی دیار خود بازمی‌گردد.^{۵۷۶} این روایت حکایت از آن دارد که «حاجز» از وکلای اصلی مقیم بغداد بوده، و گاه شیعیان بدون مراجعه به نزد سفیر، امور خود با ناحیه مقدسه را از طریق وی پی‌گیری می‌کردند؛ و او از جمله واسطه‌های صدور توقیعات بوده است.

روایت کلینی و شیخ مفید، نمونه‌ای دیگر برای اثبات موقعیت ممتاز «حاجز» در سازمان وکالت و در نزد ناحیه مقدسه است. بنا به نقل کلینی، شخصی به نام «حسن بن عبدالحمید» نسبت به «حاجز» (از نظر وکالت یا وثاقت او) دچار شک و تردید می‌شود و مقداری از وجوه شرعی را به همراه خود به سامرا می‌برد؛ ولی توقیعی بدین مضمون از سوی ناحیه مقدسه به وی واصل می‌شود: «در ما و هر آن کسی که با امر ما به نیابت از سوی ما برگزیده شد، شک و تردیدی روا نیست. آنچه را همراه داری بازگردان و به حاجز تحویل ده!»^{۵۷۷} صدوق شبیه این نقل را آورده، و تنها به جای «حسن بن عبدالحمید»، از شخصی به نام «ابومحمد سروی» نام برده است.^{۵۷۸} در موردی دیگر، شخصی در این باره که اموال و وجوه شرعی را به چه کسی باید تحویل دهد، دچار شک و حیرت شده بود؛ تا آن حد که

قلبش از این تحیر و سردرگمی به تنگ می‌آید؛ که ناگاه ندای هاتفی به گوشش می‌رسد که می‌گفت: «آنچه را همراه داری به حاجز تحویل بده!»^{۵۷۹}

در باره تاریخ دقیق وفات «حاجز»، اطلاعی در دست نیست؛ ولی همان‌گونه که درباره دو وکیل سابق الذکر (احمد بن اسحاق قمی و محمد بن احمد بن جعفر قمی) گفتیم، عدم ذکر نام اینان در میان وکلای حاضر بر بالین سفیر دوم در لحظات آخر حیات وی، می‌تواند نشانه درگذشت هر سه تن تا آن زمان باشد. بنا بر روایت صدوق و شیخ طوسی، پس از وفات «حاجز»، آن دسته از وکلا یا سران شیعه که از مناطق شرقی با وی در تماس بودند، موظف شدند که از آن پس به نزد «أبوالحسین أسدی» در ری، مراجعه کنند؛ برای نمونه، فردی به نام «محمد بن یوسف شاشی» گوید: «هنگامی که از عراق (به مرو) بازگشتم، در مرو شخصی موسوم به «محمد بن حصین کاتب» که اموالی متعلق به ناحیه مقدسه را گرد آورده بود، درباره حضرت از من سؤال کرد؛ و من نیز آنچه را از دلایل و معجزات دیده بودم بازگو کردم. گفت: «این اموال را به چه کسی تحویل دهم؟» گفتم: «به حاجز». گفت: «بالا تر از حاجز کسی هست؟» گفتم: «شیخ»!

وی نیز دویست دینار از هزار دیناری را که در دست داشت توسط دو نفر به عراق می‌فرستد؛ و توقیع ناحیه، پس از وصول آن دویست دینار به دست او می‌رسد که در آن، از وصول آن اموال خبر داده شده بود و این که کل اموال هزار دینار است؛ و در ادامه به وی امر شده بود که از این پس به «أبوالحسین أسدی رازی» مراجعه کند؛ و پس از دو یا سه روز خبر وفات «حاجز» به او می‌رسد و سرّ احاله وی از سوی ناحیه مقدسه به «أبوالحسین أسدی» روشن می‌شود.^{۵۸۰} احتمالاً مراد از «شیخ» در این روایت، «ابوجعفر عمری»، سفیر دوم، باشد. گرچه واژه «شیخ» درباره «حسین بن روح» نیز به کار رفته است، ولی با توجه به قرینه یاد شده در مورد وفات «حاجز» در عصر «حسین بن روح»، و دلالت این روایت بر وفات «حاجز» در زمان «شیخ»، نتیجه آن می‌شود که این روایت مربوط به عصر سفیر دوم است.

و بدین ترتیب، «حاجز بن یزید» که از کارگزاران اصلی سازمان وکالت در بغداد و از دستیاران مبرز سفیر اول و دوم بود، پس از فعالیت‌های خالصانه‌اش در خدمت سازمان وکالت، به دیار ابد شتافت.

۵۳.۴.۷. عروة بن یحیی نخاس دهقان

وی صحابی و وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام بود که پس از مدتی خدمت در سازمان وکالت، ره انحراف را پیشه کرد و با چپاول و سپس به آتش کشیدن اموال متعلق به امام عسکری علیه السلام، خود را مشمول نفرین آن حضرت ساخت و به هلاکت رسید! شرح بیشتری درباره شخصیت وی در فصل آتی خواهد آمد.

۵۴.۴.۷. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال

وی نیز از وکلای امام عسکری علیه السلام بود که سرانجام منحرف شد! ولی انحراف وی در عصر غیبت، به صورت معارضه با سفیر دوم ناحیه مقدسه آشکار شد. در فصل آتی، با وی بیشتر آشنا خواهیم شد.

۵۵.۴.۷. احمد بن هلال کرخی

وی نیز جزو وکلای امام عسکری علیه السلام بود که در عصر غیبت به انحراف گرایید و به معارضه با سفیر دوم پرداخت! توضیح بیشتر درباره شخصیت وی را به فصل آتی موکول می‌کنیم.

۵۶.۴.۷. ایوب بن ناب

از نقل کثی چنین استفاده می‌شود که وی وکیل امام عسکری علیه السلام در نیشابور، در عصر «فضل بن شاذان» بوده است. کثی ضمن نقل روایتی از «ابوعلی بیهقی» به جریان اعزام «ایوب بن ناب» به نیشابور و مشکلاتی که برای وی پیش آمد، اشاره کرده است. بنا بر این نقل، «ایوب بن ناب» پس از ورود به نیشابور، با گروهی از شیعیان که گرایش‌های غلوآمیز داشته و معتقد به تفویض بودند، مرتبط شد و با آنان به نشست و برخاست پرداخت! این امر موجب شد که «فضل بن شاذان» و گروه شیعیان هوادار او، از دادن حقوق شرعی به این وکیل اجتناب کرده و او را طرد نمایند. از این رو وکیل مزبور و گروه شیعیان هوادارش، ضمن نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام، مراتب شکوه خود از «فضل بن شاذان» و هوادارانش را به حضرت ابلاغ نموده و ضمناً یادآور شدند که «فضل» در اصالت وکالت

آن وکیل تردید روا داشته، و مردم را از دادن حقوق شرعی به او منع کرده است! با توجه به این که برخورد فضل با وکیل امام علیه‌السلام برخوردی تند بوده و تردید وی در صحت وکالتش نیز بی‌مورد بوده است، توقیع عتاب‌آمیزی از سوی امام عسکری علیه‌السلام به واسطه «دهقان»، وکیل مبرز حضرت در سامرا (که احتمالاً همان «عروة بن یحیی» سابق‌الذکر است) صادر و صحت وکالت وکیل مزبور به این وسیله تأیید، و فضل نیز به سبب این کار مورد ملامت قرار گرفت. متن این توقیع چنین است: «الفضل بن شاذان ماله و لموالی يؤذیهم و یکذبهم! و ائنی لأحلف بحق آبائی، لئن لم ینته الفضل بن شاذان عن هذا لأرمینه برماة لا یندمل جرحه منها فی الدنیا و لا فی الآخرة!»^{۵۸۱} این توقیع، دو ماه پس از وفات «فضل» در سال ۲۶۰ ق صادر شد. علت وفات «فضل» نیز آن بود که برای فرار از دست خوارج از این سو به آن سو سفر می‌کرد و سرانجام از ناحیه بیهق رنج و تعب سفر درگذشت. صدور توقیع مزبور، دو ماه پس از رحلت «فضل» می‌تواند چنین توجیه شود که امام علیه‌السلام قصد تثبیت وکالت وکیل مزبور را داشته است؛ از این رو حیات یا موت «فضل» نمی‌توانست در صدور یا عدم صدور این توقیع تأثیری داشته باشد. گذشته از آن که این احتمال نیز می‌رود که وصول توقیع دو ماه بعد از موت «فضل» بوده و نه صدور آن! در هر حال گویا اهالی نیشابور به مخالفت با وکیل یاد شده ادامه داده می‌دهند! و از این رو امام عسکری علیه‌السلام مجبور می‌شود وکیل دیگری به «نام ابراهیم بن عبده» را به آن دیار اعزام نماید. آن حضرت هم‌زمان با تعیین وی، نامه‌ای عتاب‌آمیز نیز به یکی از سران شیعیان نیشابور، به نام «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» ارسال کرد که طی آن، شیعیان نیشابور را به سبب کوتاهی‌هایی که در انجام وظایف دینی بروز داده بودند مورد ملامت شدید قرار داد. در همین نامه، حضرت اشاره‌ای به برخوردهای آنان با وکیل پیشین ایشان (ایوب بن ناب) نموده است:

«ولقد طالت المخابطة فیما بیننا و بینکم فیما هولکم و علیکم و لولا ما یجب من تسام النعمة من الله عز وجل علیکم لما أریتمکم لی خطاً و لا سمعتم منی حرفاً من بعد الماضي علیه‌السلام انتم فی غفلة عما الیه معادکم و من بعد النابی رسولی و ما ناله منکم حین اکرمه الله بمصیره الیکم و من بعد امامتی لکم ابراهیم بن عبده وفقه الله لمرضاته و أعانه علی طاعته، و کتابی الذی حمله محمد بن موسی النیسابوری و الله المستعان علی کل حال...»^{۵۸۲}

به نظر می‌رسد جمله «و من بعد النابی رسولی» اشاره به همان «ایوب بن ناب» باشد؛ و جمله «و ما ناله منکم» نیز اشاره به برخوردهای گروه طرفدار «فضل بن شاذان» با او است.

۵۷.۴.۷. ابراهیم بن عبده نیشابوری

شیخ طوسی وی را جزو اصحاب امام هادی و عسکری علیه السلام برشمرده است.^{۵۸۳} ابن شهر آشوب نیز وی را از ثقات امام عسکری علیه السلام دانسته است.^{۵۸۴}

چنان که گذشت، برخی از گروه‌های شیعی در نیشابور نسبت به صحت وکالت وکیل اعزامی به آن دیار، یعنی «ایوب بن ناب» تردیدهایی روا داشتند و برخی از آنان به امر «فضل بن شاذان» از پرداخت وجوه شرعی به آن وکیل خودداری کرده و او را طرد نمودند. از این رو امام عسکری علیه السلام به ناچار وکیل دیگری به نام «ابراهیم بن عبده نیشابوری» را برای آن منطقه تعیین فرمود،^{۵۸۵} و نصب وی به وکالت در این ناحیه را طی مکتوب‌هایی، به خود وی و برخی از سران شیعه در ناحیه نیشابور و بیهق اعلام نمود. از جمله این افراد، «عبدالله بن حمدویه بیهقی» است که نامه امام عسکری علیه السلام به او بدین مضمون است:

«و اما بعد، پس ابراهیم بن عبده را برای (نماینده‌گی خود در ناحیه) شما نصب کردم تا اهل آن نواحی و ناحیه شما، حقوق شرعی واجب را که پرداختنش به ما بر عهده شما است، به او بپردازند؛ و او را به عنوان شخص امین و مورد وثوق نزد شیعیانم در آن ناحیه تعیین و نصب می‌نمایم. پس او بایستی که تقوای خدای جلّ جلاله را رعایت کند و شیعیان آن نواحی نیز مراقب بوده و حقوق شرعی را بدو پرداخت کنند، و آنان را عذری در ترک این واجب یا تأخیر در انجامش نیست. خداوند شما را از شقاوت ناشی از عصیان و نافرمانی اولیایش به دور دارد؛ و شیعیانم و تو را به واسطه رحمت من، مورد رحمت خویش قرار دهد؛ که او کریم و دارای رحمت واسعه است.»^{۵۸۶}

امام عسکری علیه السلام برای جلوگیری از بروز جریانی مشابه با جریان وکیل پیشین (ایوب بن ناب) و برای این که هیچ گونه خلل و اشکال و یا تردید و شکّی در مورد صحت وکالت «ابراهیم بن عبده» پیش نیاید، نامه‌ای دیگر بدین مضمون در تأیید وکالت «ابراهیم بن عبده» برای وی ارسال فرمود:

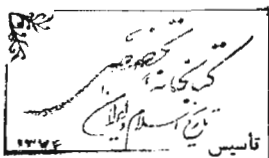
«و آن نامه که به ابراهیم بن عبده درباره وکالتش از جانب من، برای اخذ حقوق متعلق به من از شیعیانم، بدو واصل شده است، آری! آن نامه با خط من است؛ من ابراهیم بن عبده را برای ایشان (اهالی بیهق و نیشابور) در دیارشان منصوب کردم، و بطلان در این امر راه ندارد. پس حق تقوای الهی را مراعات کنند و حقوق مرا به او تحویل دهند. و من او را در تصرف در این اموال (به نحوی که صلاح بدانند) مجاز کرده‌ام؛ و خداوند او را موفق گرداند، و او را از کوتاهی و تقصیر در انجام وظایف با رحمت خویش مصون دارد؛ و بدین وسیله بر او منت گذارد.»^{۵۸۷}

در بخش دیگری از توقیعی که امام عسکری (علیه‌السلام) در معرفی «ابراهیم بن عبده» برای «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» ارسال نمودند، آمده که: «ابراهیم بن عبده» می‌بایست بر طبق نامه‌ای که توسط «محمد بن موسی نیشابوری» برای وی فرستاده شده، عمل نماید؛ و «اسحاق بن اسماعیل» مأمور ابلاغ این پیام به «ابراهیم بن عبده» شده است. در ادامه نیز آمده که همه شیعیان آن نواحی باید حقوق شرعی را به «ابراهیم بن عبده» و وی نیز آن را به «رازی»، و یا هر کس که «رازی» معرفی کند، تحویل دهد. به احتمال برخی رجالیان،^{۵۸۸} مراد از «رازی» در این عبارت، «احمد بن اسحاق رازی» است؛ گرچه «ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی» نیز لقب «رازی» داشته، ولی با توجه به عصر وکالت وی، که مربوط به دوران سفیر دوم و سوم است، بعید می‌نماید که او در عصر امام عسکری (علیه‌السلام) نیز عهده‌دار مقام وکالت بوده باشد! از این رو، احتمال یاد شده در مورد «احمد بن اسحاق رازی» تقویت می‌شود؛ چرا که وی، به نقل شیخ طوسی، جزو اصحاب امام هادی (علیه‌السلام) بوده است.^{۵۸۹} بدین ترتیب، مشخص شد که «ابراهیم بن عبده» وکیل سرشناس امام عسکری (علیه‌السلام) در نیشابور و اطراف آن بوده، و سایر وکلای این ناحیه می‌بایست با وی در ارتباط می‌بودند؛ و او نیز ارتباط خود را با «رازی» وکیل ری، محفوظ دارد.

درباره این که «ابراهیم بن عبده» تا چه زمانی در قید حیات بوده، با استفاده از روایت کلینی،^{۵۹۰} طوسی،^{۵۹۱} مفید،^{۵۹۲} طبرسی^{۵۹۳} و اربلی^{۵۹۴} می‌توان بقای وی تا عصر غیبت و تشریفش به محضر امام عصر (علیه‌السلام)، و طبیعتاً وکالتش برای ناحیه مقدسه را استنباط نمود. در این روایت، از خادمه «ابراهیم بن عبده» نقل شده که گفته: «همراه ابراهیم بن عبده در کنار کوه صفا ایستاده بودم که حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه) آمده و ایستاد و کتاب مناسک ابراهیم بن عبده را گرفت و احادیثی به وی باز گفت!»

۵۸.۴.۷. احمد بن اسحاق رازی

به گفته شیخ طوسی، وی جزو اصحاب امام هادی علیه السلام بوده است.^{۵۹۵} علامه حلی نیز ضمن اشاره به این مطلب، گفته است که روایت کُشی دلالت بر اختصاص وی به جهت مقدّسه دارد.^{۵۹۶} علامه مامقانی نیز ضمن نقل کلام علامه، مراد از روایت کُشی را همان توقیع امام عسکری علیه السلام به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» (سابق الذکر) دانسته که در آن، «ابراهیم بن عبده» موظف شده است اموال و وجوه شرعی را که از اهالی نیشابور و اطراف آن می‌ستانند، به «رازی» یا هر کس که «رازی» معرفی کند، تحویل دهد.^{۵۹۷} گرچه در توقیع یاد شده، قرینه‌ای دالّ بر این که مراد از «رازی»، «احمد بن اسحاق رازی» است، وجود ندارد؛ و از سوی دیگر، عده بسیاری هستند که ملقب به این لقب بوده‌اند، از جمله: «محمد بن جعفر اسدی رازی»، از وکلای میرز عصر غیبت؛ ولی مدّعی مامقانی آن است که به هنگام اطلاق، لقب «رازی» متصرف به «احمد بن اسحاق» می‌شود. بدین ترتیب اگر این سخن را پذیرا شویم، بایستی «احمد بن اسحاق رازی» را وکیل امام عسکری علیه السلام، و به اعتبار سخن شیخ طوسی، مبنی بر مصاحبت وی با امام هادی علیه السلام، وکیل آن جناب بدانیم. هم‌چنین با توجه به لقبش، منطقه وکالت وی نیز بایستی ناحیه ری بوده باشد. به علاوه، با توجه به این که وکیل نیشابور مأمور تماس با «رازی» بوده، می‌توان نتیجه گرفت که «رازی» وکیل ارشد ناحیه خود بوده و بر کار وکلای مناطق شرقی نیز نظارت داشته است!



۵۹.۴.۷. حسن بن نصر قمی

۶۰.۴.۷. أبو صدام

روایتی از کلینی که در ذیل معرفی شخصیت «احمد بن اسحاق قمی» نیز بدان اشاره کردیم، حاکی از وکالت این دو تن از جانب امام عسکری علیه السلام است؛ و بعید نیست که پس از شروع عصر غیبت نیز وکالتشان از سوی ناحیه مقدّسه تنفیذ، و ادامه فعالیت داده باشند. متن این روایت که کلینی از «سعد بن عبدالله» نقل کرده، چنین است:

پس از رحلت امام عسکری علیه السلام، حسن بن نصر، ابو صدام و گروهی دیگر (از وکلا) نسبت به تکلیف اموالی که در دست وکلا بود، به بحث نشسته و تصمیم گرفتند در این

باره به تحقیق و تفحص بیشتری بپردازند. از این رو، حسن بن نصر نزد ابوصدام آمد و گفت: قصد دارم به حج بروم. ابوصدام از وی خواست این سفر را آن سال به تعویق اندازد؛ ولی حسن بن نصر گفت: من خواب‌های نگران‌کننده می‌بینم، لذا باید بروم! و سپس احمد بن یعلی بن حمّاد را وصی خویش نمود و اموالی را نیز که متعلّق به ناحیه بود، بدو سپرد و سفارش کرد که جز به ناحیه مقدّسه، پس از ظهورش، تحویل ندهد! حسن بن نصر گوید: هنگامی که به بغداد رسیدم، خانه‌ای کرایه کرده و در آن سکنا گزیدم. پس از این کار، برخی از وکلا به نزد من آمده و مقداری لباس، پارچه و دینار در پیشم نهادند! پرسیدم اینها چیست؟ گفتند: همین که می‌بینی! چیزی نگذشت که وکیلی دگر اموالی دگر آورد! و به همین ترتیب یکی پس از دیگری آمده و اموالی را با خود به آن خانه آوردند تا اینکه آن خانه پر شد! سپس احمد بن اسحاق آمد و به همراه خود آنچه از اموال (شرعی) داشت آورد! و من از دیدن این صحنه در تعجب و تفکر بودم، که در این هنگام، توقیع ناحیه مقدّسه بدین مضمون به من واصل شد: «هنگامی که فلان مقدار از روز گذشت، آنچه به همراه داری را بیاور (و تحویل بده)»! پس در همان وقت مقرر آن اموال را برداشته و به سمت سامرا به راه افتادم. در راه به قافله شصت نفری از راه‌زنان برخوردیم و خداوند مرا به سلامت از آنان عبور داد! وقتی که به عسکر رسیده و فرود آمدم، نامه حضرت به دستم رسید که در آن، همان دستور سابق مبنی بر بردن اموال و تحویل آنها تکرار شده بود. پس به وسیله حمّال‌هایی اموال را تا دهلیز خانه حضرت بردم. هنگامی که به آن‌جا رسیدم، غلامی سیاه به پیش آمد و پرسید: تو حسن بن نصر هستی؟! گفتم: آری! گفت: داخل شو. پس به درون خانه رفتم و به اتاقی وارد شدم و جُوال حمّال‌ها را خالی کردم و در گوشه اطاق، نان‌های بسیاری مشاهده کردم! و به هر یک از حمّال‌ها، دو گرده نان داده شد و مرخص شدند؛ و نظر کردم دیدم اتاقی دیگر در جنب این اتاق هست که پرده‌ای بر در آن آویخته است! و ناگاه صدایی از درون آن به گوشم رسید که می‌گفت: «ای حسن بن نصر! خدای را بر این متّنی که بر تو نهاد، سپاس گوی؛ و تردید به خود راه مده که شیطان این را دوست می‌دارد». سپس دو پارچه از آن اتاق بیرون داده شد و به من گفتند: اینها را بگیر که به زودی بدان نیاز می‌یابی! و من آنها را گرفته و بیرون آمدم».

سعد بن عبدالله گوید: «حسن بن نصر» پس از این جریان، آماده بازگشت شد؛ و در ماه رمضان درگذشت و در همان دو قطعه پارچه تکفین شد! ۵۹۸

این روایت، به خوبی حکایت از وکالت «حسن بن نصر» و «ابوصدام» دارد؛ و به نظر می‌رسد که وی در قم جایگاهی ویژه داشته، به نحوی که شک و تردید او در امر امامت و نیابت در اوایل عصر غیبت صغرا، می‌توانست تأثیرات نامطلوبی بر روی دیگر شیعیان قم داشته باشد! از این رو، همان گونه که از دقت در این نقل استفاده می‌شود، وکلای بغداد و از جمله «احمد بن اسحاق قمی» در یک برنامه حساب شده، با آوردن اموال فراوان به منزل او، زمینه تحویل آنها توسط او به ناحیه مقدسه، و رفع هرگونه شک و تردید از وی را فراهم می‌آورند.

از روایت دیگری که کثی درباره «ابوحامد مراغی» نقل کرده، نیز چنین به دست می‌آید که «حسن بن نصر قمی» با وکیل مبرز امام عسکری علیه السلام و ناحیه مقدسه، یعنی «محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار» (سابق الذکر) در ارتباط بوده است. بنا بر این روایت، «حسن بن نصر» توقیعی را که درباره «ابوحامد» از سوی ناحیه مقدسه صادر شده بود و متضمن برخی دستورالعمل‌ها برای وکلای نواحی شرقی مثل کابل و غیر آن بود، استنساخ کرده و برای فردی ارسال می‌دارد! ۵۹۹ از این رو بعید نیست که وی نقش دستیار برای «محمد بن احمد بن جعفر» را داشته است.

شیخ صدوق ضمن روایتی که در آن به معرفی وکلا و غیر وکلایی که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام و وقوف بر معجزات آن حضرت شدند پرداخته، نام «حسن بن نصر» را به عنوان فردی از غیر وکلا از اهل قم یاد کرده که توفیق رؤیت حضرت مهدی علیه السلام و درک معجزاتش نصیب او شده است! ۶۰۰ بعید نیست که مراد شیخ صدوق در این جا، همان روایت مذکور از کلینی باشد؛ ولی از این روایت، وکالت «حسن بن نصر» را استنباط نکرده باشد! اما همان گونه که از روایت یاد شده به خوبی پیدا است، در ابتدای روایت تصریح شده که «حسن بن نصر» و «ابوصدام» نسبت به اموال موجود در دست وکلا دچار تردید شدند! و این دغدغه را کسی دارد که خود وکیل باشد. علاوه بر آن که، تحویل اموال توسط سایر وکلا، به خصوص «احمد بن اسحاق»، به وی در بغداد نیز از دیگر قرائن دال بر وکالت «حسن بن نصر» است. دیگر سخن آن که، با توجه به این که شیخ

صدوق تصریح به این دارد که «حسن بن نصر» از اهل قم بوده است، منطقه وکالت و فعالیت وی نیز مشخص می‌شود.

۶۱.۴.۷. ابوعلی محمد بن احمد بن حمّاد مروزی محمودی

شیخ طوسی نام وی را در ردیف اصحاب امام هادی علیه‌السلام بر شمرده^{۶۰۱} و نام پدرش را جزو اصحاب امام جواد علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام ذکر کرده است؛^{۶۰۲} اما با توجه به روایت کشی، معلوم می‌شود که پدر وی در عصر امام جواد علیه‌السلام در گذشته است.^{۶۰۳} و لذا این که شیخ طوسی «احمد بن حماد محمودی» با کنیه «ابوعلی» را جزو اصحاب امام عسکری علیه‌السلام ذکر کرده، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چرا که اولاً، روایات کشی دلالت بر آن دارد که لقب «محمودی» و کنیه «أبوعلی» از آن فرزند، یعنی «محمد بن احمد بن حماد» است؛^{۶۰۴} و ثانیاً، در تعارض بین قول شیخ طوسی و کشی، قول کشی مقدم است.

تأملی در مجموعه روایاتی که درباره «ابوعلی محمودی» نقل شده، روشن می‌سازد که وی در حدود یک قرن، با معاصرت و مصاحبت با چهار امام آخر شیعیان و وکالت از جانب آنان، دارای شخصیتی ستودنی و قابل توجه است! روایت یاد شده از کشی، که دلالت بر درگذشت پدر وی در عصر امام جواد علیه‌السلام دارد، بر مصاحبت و ارتباط وی با امام جواد علیه‌السلام نیز دلالت دارد. بر طبق این روایت، پس از درگذشت «احمد بن حماد»، امام جواد علیه‌السلام طی نامه‌ای به فرزندش، «محمد بن احمد»، هم پدر و هم پسر را مورد تمجید قرار داده و فرمود: «پدرت، که خدای از او و تو را ضی باد، درگذشت؛ در حالی که در نزد ما در حاتی نیکو و پسندیده قرار داشت؛ و تو نیز دور از چنین حالتی نیستی!»^{۶۰۵} با توجه به لقب «مروزی»، مشخص می‌شود که وی از اهالی ناحیه مرو بوده است. از این رو احتمالاً حضور وی در مرو باعث شده که امام عسکری علیه‌السلام در توقیعش به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» دستور قرائت توقیع برای «محمودی» را نیز صادر فرماید. در بخشی از این توقیع، که متضمن نکات عدیده‌ای، از جمله اعلام وکالت «ابراهیم بن عبده نیشابوری» است، آمده که: «ای اسحاق! نامه ما را برای بلالی بخوان؛ چرا که او مورد وثوق و امین و دانای نسبت به وظایفش می‌باشد؛ و آن را همچنین بر «محمودی» بخوان که اطاعت وی از ما ستودنی است؛ و هنگامی که وارد بغداد شدی آن

را بر دهقان بخوان». ۶۰۶ در این بخش از توقیع، امام عسکری علیه السلام دستور قرائت نامه را بر کسانی می‌دهد که جزو وکلای آن جناب هستند، نظیر «بلالی» و «دهقان»؛ و از این رو وکالت «محمودی» از ناحیه آن حضرت، بدین وسیله تأیید می‌شود؛ و با توجه به این که «اسحاق بن اسماعیل» مامور شده که قبل از ورود به بغداد، نامه را بر «بلالی» و «محمودی» بخواند، مشخص می‌شود که منطقه وکالت این دو، غیر بغداد بوده است. از این رو با توجه به لقب «مروزی» بعید نیست که «محمودی» در ناحیه مرو مشغول به وکالت بوده باشد.

علاوه بر این روایت، نقل مسعودی و راوندی نیز ارتباط وی با امام عسکری علیه السلام را مشخص می‌کند. بنا به نقل مسعودی از «محمودی»، هنگامی که امام عسکری علیه السلام از حبس «معمد» خلاصی یافت، خطی بدین مضمون نگاشت، و محمودی آن را مشاهده نمود: «یریدون لیطفوا نور الله بأفواهم ولو کره الکافرون». ۶۰۷

و بنا به نقل راوندی و اربلی، «محمودی» طی نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام طلب دعا برای فرزنددار شدن می‌کند؛ و حضرت در پاسخ می‌نویسد: «خداوند به تو، فرزند و أجر عطا فرماید!» و پس از آن، وی صاحب پسری می‌شود؛ ولی آن فرزند از دنیا می‌رود. ۶۰۸

کشی روایتی بدین مضمون از «محمودی» نقل کرده که می‌تواند بر وکالت وی از سوی ناحیه مقدسه در مدینه دلالت داشته باشد: «کنیزی را به سوی ناحیه ارسال داشتیم؛ پس از آن که مدت چند سالی نزد آنان بود، وی را آزاد ساختند و من او را تزویج نمودم. و او مرا خبر داد که مولايش مرا به وکالت مدینه منصوب نموده است؛ و بدین معنی امر کرده و من آن را به کسی بازگو نکردم». ۶۰۹ با توجه به این که واژه «ناحیه»، غالباً در مورد امام دوازدهم علیه السلام استعمال می‌شده است، می‌توان چنین استنباط کرد که این جریان، مربوط به عصر غیبت است.

روایت دیگری که راوندی نقل کرده است حاکی از آن است که وی در عصر سفیر دوم، از سوی ناحیه مقدسه به وکالت در ناحیه دینور و سپس ری، منصوب شده است. متن این روایت به نقل از «محمودی» چنین است: «من و جعفر بن عبدالغفار برای منطقه دینور نصب شدیم. قبل از خروج ما، شیخ به نزد من آمد و گفت: هنگامی که به ری وارد شدی چنین و چنان عمل کن! و یک ماه پس از ورود ما به دینور، دستورالعمل مربوط به منطقه ری واصل شد! لذا به سوی ری حرکت کردم و سر کلام شیخ را فهمیدم». ۶۱۰

تعبیری که «محمودی» در این روایت، درباره مسئولیت خود به کار برده، تعبیر «ولایت» است (وَلَّيْنَا الدِّينُورَ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ)؛ و مشخص است که مراد، سرپرستی و اداره امور شیعیان این منطقه توسط نماینده ناحیه مقدسه است. از این رو می‌توان گفت که وکالت، نوعی ولایت بر شیعیان نواحی بوده و والیان حقیقی، همان وکلای ائمه (علیهم‌السلام) بوده‌اند.

نکته دیگر در این روایت، تعبیر «شیخ» است که در مورد سفرای ناحیه مقدسه استعمال می‌شده است؛ ولی مشخص نیست مراد کدام سفیر است! اما می‌توان به حدس قوی، مراد از «شیخ» در روایت فوق را سفیر دوم دانست؛ چرا که «محمودی» از اصحاب امام جواد (علیه‌السلام) نیز بوده است؛ و لحاظ سنّ وی نیز بقای او تا عصر سفیر سوم را بعید می‌نماید. علاوه بر این، روایتی که از شیخ طوسی نقل خواهیم کرد، دلالت بر بقای وی تا سال ۲۹۳ ق دارد؛ و پس از آن، دلیلی مبنی بر ادامه حیاتش در دست نیست. حاصل این روایت آن است که: «محمودی» پس از هفت سال دعا و الحاح به درگاه الهی، سرانجام موفق به درک حضور و رؤیت جمال بی‌مثال حضرت مهدی (علیه‌السلام) می‌شود! به روایت شیخ طوسی در روز ششم ذی الحجه‌ی سال ۲۹۳ ق در حالی که حدود سی نفر در کنار مستجار در بیت الله الحرام نشسته بودند، و در میان آنان از شیعیان، افرادی نظیر: محمد بن قاسم علوی و أبونعیم محمد بن أحمد انصاری حضور داشتند، جوانی با هیبت که دو لباس احرام به تن داشته و نعلین خود را نیز به دست گرفته بوده، از میان طواف‌کنندگان خارج و به جمع مزبور وارد شده و بر آنان سلام می‌کند! و همه آن جماعت به احترام و هیبت آن جوان از جا برمی‌خیزند؛ و سپس به گرد وی حلقه‌وار می‌نشینند، و او ضمن توجه به چپ و راست می‌فرماید: «آیا می‌دانید که ابوعبدالله (امام صادق (علیه‌السلام)) در دعای الحاح چه گفت؟!» و سپس به بیان متن کلمات امام صادق (علیه‌السلام)، به عنوان دعای الحاح، می‌پردازد! و پس از آن بر می‌خیزد و داخل در طواف می‌شود و آن جماعت نیز به احترامش برمی‌خیزند و از شدت هیبت فراموش می‌کنند از نام و نشانش بپرسند!

فردای آن روز، وضعیت روز قبل تکرار می‌شود و آن جوان پس از جلوس در میان آن جمع می‌فرماید: «آیا می‌دانید که امیرالمؤمنین پس از نماز فریضه چه می‌گفت؟!» و سپس به بیان دعای امیرالمؤمنین در سجده شکر پرداخت و برخاست و داخل در طواف شد؛ و

جماعت مزبور نیز به احترامش برخاستند. فردای آن روز نیز مجدداً صحنه دو روز پیش تکرار می‌شود و آن جوان به ذکر دعای امام سجاده علیه السلام در سجودش در محل زیر ناودان در حجر اسماعیل می‌پردازد! سپس رو به «محمد بن قاسم» کرده و می‌گوید: «ای محمد بن قاسم! تو ان شاء الله، بر (طریق) خیر قرار داری» (و محمد بن قاسم بعدها همواره این جمله را تکرار می‌کرد)؛ سپس بر می‌خیزد و داخل طواف می‌شود! و این در حالی بوده که تمامی جمع حاضر به الهام الهی تمامی آنچه را آن جوان از دعاها بیان کرده بود حفظ می‌شوند! ولی از این که درباره نام و نسب و خصوصیت وی سخن گویند و پرسش نمایند کاملاً غافل بوده‌اند! تا آخر آن روز که به یاد آن صحنه می‌افتند؛ و در این هنگام، «ابوعلی محمودی»، که در آن جمع حضور داشت، می‌گوید: «ای قوم! آیا آن جوان را شناختید؟ به خدا قسم او صاحب زمان شما است»؛ و هنگامی که آن جماعت دلیل این سخن را از او می‌پرسند، می‌گوید: «من هفت سال دعا کرده و از خداوند خواسته‌ام که موفق به رؤیت صاحب الزمان علیه السلام بشوم».

چند روز بعد در شام روز عرفه، آن جماعت مجدداً آن جوان را مشاهده می‌کنند! و هنگامی که «ابونعیم محمد بن احمد انصاری» از آن میان درباره نسبش سؤال می‌کند، پاسخ می‌دهد، که: وی فردی علوی است، و هر سال پیاده حج می‌گزارد! در حالی که به گفته ابونعیم، اثر پیاده روی هرگز بر او آشکار نبود! محمودی گوید: پس از آن که به مزدلفه رفتیم و بر فراق او غمتاک بودم، شب را بر این حال خوابیدم و در عالم رؤیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که فرمود: «ای ابأحمد مطلوب خود را دیدی!» عرض کردم: «ای سید من! مراد شما چه کسی است؟» فرمود: «آن که در شام دیروز مشاهده کردی صاحب زمان تو بود!» هنگامی که وی این جریان را برای همراهان تعریف می‌کند، او را به خاطر تأخیر در تعریف جریان ملامت می‌کنند! (چرا که امید داشته‌اند در آن مکان مجدداً آن جوان را ببینند) و او پاسخ می‌دهد که تا زمان نقل جریان، به کلی آن را فراموش کرده بوده است! ^{۶۱۱} عظمت مقام معنوی «ابوعلی محمودی»، علاوه بر آنچه گذشت، از روایت کُشی درباره نیت جالب او در حج‌های متعددش آشکارتر می‌شود. در این روایت، از «فضل بن هشام هروی» نقل شده که وی از «محمودی» درباره تعداد سفرهای حجّش سؤال می‌کند! «محمودی» از پاسخ دقیق اجتناب کرده و فقط می‌گوید: «خداوند خیر بسیاری مرا روزی

کرده است!» و هنگامی که از وی سؤال می‌کند که آیا این سفرهای حج را برای خودش به جا آورده یا از جانب دیگران؟ وی پاسخ می‌دهد که: «بعد از حجۃ الاسلام، از جانب پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گزارده‌ام و ثواب این اهدا را به اولیای خدا هدیه می‌کنم؛ و ثواب آن را نیز به همه مؤمنین و مؤمنات که معتقد به کتاب الهی و سنت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) باشند، اهدا می‌کنم». ۶۱۲

۶۲.۴.۷. جعفر بن عبدالغفار

چنان که از روایت نقل شده از راوندی استفاده شد، وی به همراه «أبوعلی محمودی» در عصر غیبت صغرا و به احتمال قوی، توسط سفیر دوم، به وکالت در ناحیه دینور منصوب شد؛ و پس از اعزام به آن محل، «أبوعلی محمودی» با دستورالعمل جدیدی به وکالت در ری نصب شد. ۶۱۳

۶۳.۴.۷. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی رازی

شیخ طوسی نام وی را در بخشی با عنوان «فی من لم یرو عنهم (علیهم‌السلام)»؛ یعنی: کسانی که از خود ائمه (علیهم‌السلام) روایت نکرده‌اند، آورده است؛ ۶۱۴ از این رو، بعید است که وی درک مصاحبت امامین عسکریین (علیهم‌السلام) را نموده باشد؛ اما وکالت وی در عصر غیبت از سوی ناحیه مقدسه غیر قابل انکار است. از تعبیر «کان أحد الابواب» که شیخ طوسی در رجال خود درباره‌اش به کار برده، و همین طور از قراین موجود، چنین برمی‌آید که وی یکی از وکلای ارشد و اصلی در عصر غیبت، و واسطه بین سفیر و دیگر وکلا، به خصوص در ایصال توقیعات بوده است. شیخ طوسی در کتاب غیبت، از وی با این جملات یاد کرده: «وقد کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنصوبین للسفارة من الاصل، منهم ابوالحسین محمد بن جعفر الاسدی رحمه الله»؛ سپس به نقل چند روایت در تبیین شخصیت او پرداخته است. از جمله این روایات، که تأییدی است بر سخن فوق و بر وکیل ارشد بودن او، روایت «محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری» است. وی که به گفته شیخ صدوق، وکیل نیشابور بوده، چهارصد و هشتاد درهم از وجوه شرعی را که مردم بدو سپرده بودند، به همراه بیست درهم از مال خودش، برای این که جمعاً پانصد درهم شود، به «اسدی» تحویل می‌دهد، بدون آن که درباره چند و چون اموال و این که بیست

درهمش از خود او است، چیزی بگوید! هنگامی که «اسدی» توقیع ناحیه مقدسه را به وی عرضه می‌دارد، در آن چنین آمده بود: «آن پانصد درهمی که بیست درهمش از آن تو بود واصل شد!».^{۶۱۵} از این روایت می‌توان صحت سخن برخی از محققان را تأیید کرد که مدعی‌اند «اسدی» به عنوان ناظر بر کار وکلای مناطق شرقی ایران و بلکه کل ایران، انجام وظیفه می‌کرده است!^{۶۱۶} زیرا «محمد بن شاذان»، وکیل نیشابور بوده و خود را موظف می‌دیده که اموال را به وکیل ری تحویل دهد. این رویه در عصر امام عسکری علیه السلام نیز معمول بوده است. در توقیع سابق الذکر از آن حضرت به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» خواندیم که «ابراهیم بن عبده»، وکیل آن ناحیه، موظف است اموال شرعی را به «رازی» تحویل دهد؛ و «رازی» نیز باید آنها را به «عمری» تحویل نماید؛^{۶۱۷} و قبلاً گذشت که به احتمال قوی مراد از «رازی» در این توقیع، «احمد بن اسحاق رازی» است که وکیل ری در عصر عسکریین علیهم السلام بوده است. بدین ترتیب، «محمد بن جعفر اسدی» را می‌توان جانشین «احمد بن اسحاق رازی» در وکالت ناحیه ری و هم در نظارت و ارتباط با وکلای نواحی شرقی دانست.

روایت دیگری که بر نظارت و ارتباط «محمد بن جعفر اسدی» با مناطق شرقی ایران دلالت دارد، روایتی است که قبلاً در ذیل نام «حاجز بن یزید و شاء» عنوان کردیم. بنا بر این روایت، پس از درگذشت «حاجز»، که از وکلای اصلی بغداد و از دستیاران سفیر اول و دوم بود، مردم مناطق شرقی، همچون مرو و غیر آن، موظف شدند به «ابوالحسین اسدی» مراجعه داشته باشند! این روایت جریان شخصی به نام «محمد بن حصین (الحسن) کاتب مروزی» را نقل می‌کند که دویست دینار از هزار دینار بدهی خود به ناحیه مقدسه را به «حاجز» تحویل می‌دهد؛ و توقیع ناحیه مبنی بر وصول آن دویست دینار را دریافت می‌دارد؛ و در آن توقیع آمده بود: «إِنْ اردت أَنْ تُعَامِلَ أَحَدًا فَعَلَيْكَ بِأَبِي الْحُسَيْنِ الْأُسْدِيِّ بِالرِّيِّ»؛ و پس از دو یا سه روز، «حاجز» رحلت می‌نماید!^{۶۱۸}

جانشینی «اسدی» به جای «حاجز»، که از مهره‌های اصلی سازمان وکالت در عصر دو سفیر اول و دوم بود، به خوبی دلالت بر جایگاه والای «اسدی» در نزد سفیر و ناحیه مقدسه دارد. نکته دیگر آن که، تعبیر «بالرئی» در جمله یاد شده، دلالت بر آن دارد که پس از درگذشت «حاجز»، شیعیان و وکلای مناطق شرقی، به جای ارتباط با بغداد، با

«اسدی» در ری مرتبط می‌شدند و توقیعات نیز مستقیماً توسط «اسدی» به آنان عرضه می‌شد؛ و این، یعنی تسهیل بیشتر در امر ارتباط وکلای مناطق دوردست شرقی ایران با مرکز وکالت در بغداد.

ارتباط «اسدی» با دیگر مناطق ایران را می‌توان از روایت کلینی استنباط کرد. چنان‌که در قسمت‌های پیشین گفتیم، در عصر سفیر دوم، چندین وکیل همزمان با هم، در همدان از سوی ناحیه مقدسه به وکالت مشغول بودند، و همه آنان موظف به مراجعه نزدیک وکیل ارشدی به نام «هارون بن عمران همدانی» و فرزندش «حسن» بودند. بنا به نقل کلینی، برادر و فرزند وکیل ارشد همدان، یعنی «محمد بن هارون بن عمران همدانی» که ۵۰۰ دینار به ناحیه مقدسه بدهکار بود و از بابت تأخیر حاصل شده در پرداخت آن نگران بوده، تصمیم می‌گیرد دکان‌هایی را که به ۵۳۰ دینار خریده بود، بابت ۵۰۰ دینار بدهی‌اش وقف ناحیه مقدسه نماید. در حالی که وی در این باره با احدی سخن نگفته بود توقیعی از سوی ناحیه مقدسه برای «محمد بن جعفر اسدی» صادر گشته و او مأمور می‌شود که دکان‌ها را تحویل بگیرد! متن توقیع چنین بود: «اقبض الحوائت من محمد بن هارون بالخسمة دینار الّتی لنا علیه»^{۶۱۹} این نقل می‌تواند مؤید وجود رابطه قوی بین ری و همدان باشد. گرچه بیان روشنی از ارتباطات «رازی» و وکلای همدان وجود ندارد.

روایت «صالح بن ابی صالح» نیز حکایت از وجود ارتباط بین «اسدی» در ری و نقاط دیگر دارد؛ گرچه در این روایت منطقه خاصی مشخص نشده است. «صالح بن ابی صالح» گوید: «در سال ۲۹۰ ق گروهی از مردم از من خواستند که وجوه شرعی را از آنان دریافت دارم. من نیز طی مکتوبی از ناحیه مقدسه در این خصوص استفسار نمودم. پاسخ رسید که (وجوه شرعی) در ری به «محمد بن جعفر عربی» تحویل شود»^{۶۲۰}.

شیخ صدوق طی روایتی از «ابوعلی اسدی» فهرستی از اسامی وکلا و غیر وکلایی را که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه‌السلام و وقوف بر معجزاتش شده‌اند آورده؛ و در همین روایت، نام «اسدی» نیز به عنوان وکیل ری که موفق به این امر گشته، ذکر شده است.^{۶۲۱} گرچه کنیه «اسدی» در این روایت «ابوعلی» آمده، ولی مشخص است که غیر از «ابوالحسین اسدی»، در عصر غیبت، شخص دیگری به نام «اسدی» به عنوان وکیل ناحیه ری نقل نشده است. از این رو یا سهو قلمی صورت گرفته، و یا آن که وی مکنّا به هر دو کنیه بوده است!

روایت دیگری از کلینی و شیخ طوسی، به نقل از «ابی جعفر محمد بن علی بن نوبخت» حکایت از توجه خاص ناحیه مقدسه به «اسدی»، و رضایت از وی دارد. بنا بر این روایت، «محمد بن علی بن نوبخت» که احتمالاً از وکلا بوده، برای انجام سفر حج از ناحیه مقدسه استیذان می‌کند؛ و اذن انجام حج در سال آتی برای وی صادر می‌شود! وی به عنوان همراه خود، «محمد بن عباس» را تعیین می‌کند! ولی جواب از سوی ناحیه چنین می‌رسد: «اسدی بهترین همراه است، اگر او آمد کسی را بر وی ترجیح مده!» و پس از آن «اسدی» از راه می‌رسد، و «محمد بن علی بن نوبخت» با وی همراه می‌گردد.^{۶۲۲} با توجه به حضور بنی نوبخت در بغداد، این روایت دلالت بر ارتباط اسدی با وکلای ناحیه بغداد دارد.

از آن‌جا که «ابوالحسین اسدی رازی» یکی از واسطه‌های صدور توقیعات بوده است، توقیعاتی در منابع اولیه ثبت است که از سوی ناحیه مقدسه برای وی صادر شده است! در یکی از این توقیعات، که توسط سفیر دوم برای «ابوالحسین اسدی» فرستاده شده، به سؤالات مختلف فقهی وی پاسخ داده شده است.^{۶۲۳} در توقیعی دیگر که آن نیز به واسطه سفیر دوم برای «اسدی» ابلاغ شده است، به صورت ابتدایی و بدون آن که «اسدی» سؤالی ارسال کرده باشد، ناحیه مقدسه چنین مکتوب نمود: «بسم الله الرحمن الرحيم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من استحل من مالنا درهماً!» «اسدی» گوید: در حالی که به توقیع می‌نگریستم، در دلم چنین خطور کرد که: این جمله در شأن کسی است که درهمی را از مال ناحیه حلال بشمارد و بخورد؛ و نه آن که بدون حلال شمردن، درهمی را از مال ناحیه تصرف کند! و با خود گفتم: لعنت خدا و ملائکه شامل هر آن کسی است که حرامی را حلال شمرد؛ و مال ناحیه و غیر آن، در این جهت چه تفاوتی می‌تواند داشته باشد؟! در حالی که این خطورات در قلبم بود، قسم به آن که محمد را به حق به عنوان بشیر مبعوث کرده، همین که مجدداً به توقیع نگریستم، دیدم که عبارت آن بدین صورت که در ذهنم بود تغییر یافته: «بسم الله الرحمن الرحيم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من اكل من مالنا درهماً حراماً!» «ابو جعفر محمد بن محمد خزاعی» گوید: «اسدی این توقیع را به ما نشان داد و آن را دیده و خواندیم!»^{۶۲۴}

گرچه نجاشی، اعتقاد به جبر و تشبیه را به وی نسبت داده است، ولی این سخن با

جلالت قدر وی و شخصیتی که از خلال روایات یاد شده برایش ترسیم شد، سازگاری ندارد. به گفته نجاشی، وی فردی ثقه و صحیح الحدیث بوده، ولی از افراد ضعیف نیز نقل روایت می‌کرده است. نجاشی برای وی، کتابی با عنوان «کتاب الجبر والاستطاعة»،^{۶۲۵} و شیخ طوسی «کتاب الردّ علی اهل الاستطاعة» را نقل کرده است.^{۶۲۶} همین امر تأییدی است بر آنچه گفتیم. گذشته از آن که بعید نیست وی در برهه‌ای گرایش به عقاید جبر و تشبیه داشته است؛ و بعدها به ردّ این عقیده پرداخته باشد! سخن شیخ طوسی نیز دلالت بر سلامت عقیده وی دارد: «اسدی در حالی مُرد که تغییری (در دین) ایجاد نکرد و طعنی بر او وارد نشده است». نجاشی تاریخ درگذشت وی را شب پنجشنبه بیستم جمادی الاولی از سال ۳۱۲ ق و شیخ طوسی ماه ربیع الثانی سال ۳۱۲ ق عنوان کرده است.^{۶۲۷}

۶۴.۴.۷. محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی نیشابوری

شیخ صدوق در فهرست وکلایی که موفق به رؤیت حضرت مهدی (علیه‌السلام) و وقوف بر معجزاتش شده‌اند، نام «محمد بن شاذان» از نیشابور را ذکر کرده است.^{۶۲۸} در جریان یاد شده در ذیل شرح حال «ابوالحسن اسدی» نیز به نقل از «محمد بن شاذان بن نعیم» گذشت که وی ۴۸۰ درهم از اموال متعلق به ناحیه مقدّسه را به اضافه بیست دیناری که از جانب خود بر آن می‌افزاید، تا ۵۰۰ درهم شود، توسط «ابوالحسن اسدی» برای ناحیه ارسال می‌دارد و اشاره‌ای به بیست درهم اضافه شده نمی‌کند، و پاسخ ناحیه به این صورت واصل می‌شود که: «قد وصلت الخمسمائة درهم التي لك فيها عشرون درهماً!» و بنا به نقل صدوق، وی پس از این جریان نیز مالی را برای ناحیه مقدّسه ارسال می‌دارد بدون آن که ذکری از نام صاحبان آن مال به میان آورد؛ و در پاسخ ناحیه، به وصول مال و میزان آن و نام صاحبانش اشاره شده بود!^{۶۲۹} جریان فوق در بسیاری از منابع اولیه آمده است. از این رو با توجه به نقل اول که از صدوق درباره وکلای مشاهده‌کننده حضرت مهدی (علیه‌السلام) آوردیم، وکالت «محمد بن شاذان» محرز می‌شود. هم‌چنین جریان فوق نیز مؤید وکالت او است؛ زیرا وی طبق این نقل، واسطه جمع وجوه شرعی و ارسال آن برای ناحیه بوده است. سخن تنها در این است که آیا «محمد بن شاذان» در نقل اول، همان «محمد بن شاذان بن نعیم» در جریان فوق و در توقیع «اسحاق بن یعقوب» است؟^{۶۳۰} و آیا او همان

«ابوعبدالله محمد بن احمد بن نعیم شاذانی» در نقل کشی است؟^{۶۳۱} در حالی که همین جریان توسط کلینی، از «محمد بن علی بن شاذان نیشابوری» نقل شده است!^{۶۳۲}

گرچه برخی از رجالیان هم چون حائری، قایل به تعدّد شخصیت «محمد بن شاذان بن نعیم» و «محمد بن احمد بن شاذان» شده‌اند؛ ولی در مقابل، کسانی هم چون مولی وحید بهبهانی و علامه مامقانی، احتمال وحدت این دو شخصیت را مطرح کرده‌اند.^{۶۳۳} آنچه می‌تواند قرینه‌ای بر وحدت آن دو باشد، این است که کشی در عنوان، نام «ابوعبدالله محمد بن احمد بن نعیم الشاذانی» را ذکر کرده، و سپس به نقل جریان یاد شده از «محمد بن شاذان بن نعیم» پرداخته است. از این رو به گفته علامه مامقانی، ممکن است که نام اصلی وی «ابوعبدالله محمد بن احمد بن شاذان بن نعیم الشاذانی النیشابوری» بوده؛ و بعضی، نام پدر را حذف و او را به جدّ اولش منسوب کرده‌اند (محمد بن شاذان بن نعیم)؛ و بعضی دیگر، جدّ اول را حذف و نام پدر و جدّ دومش را ذکر کرده‌اند (محمد بن احمد بن نعیم). و اما آنچه در نقل کلینی است، یعنی «محمد بن علی بن شاذان النیشابوری»، به نظر می‌رسد که ناشی از سهو قلم نُسّاخ بوده باشد! زیرا با وجود کثرت نقل این روایت در منابع،^{۶۳۴} در هیچ یک از آنها، نام پدر وی، با عنوان «علی» نیامده است!

۶۵.۴.۷. قاسم بن علاء آذربایجانی

شیخ طوسی در میان غیر راویان از ائمه علیهم‌السلام از شخصی به نام «قاسم بن العلاء الهمدانی» نام برده است.^{۶۳۵} برخی از رجالیان همچون محقق اردبیلی، از آن جهت که راوی از هر دو، شخصی به نام «صفوانی» است، معتقد به وحدت آذربایجانی و همدانی هستند.^{۶۳۶} در امالی شیخ طوسی، روایتی از «قاسم بن علاء همدانی» مبنی بر ولادت امام حسین علیه‌السلام در روز پنجشنبه، سوم شعبان، و استحباب روزه این روز نقل شده؛ و پس از ذکر نام وی، شیخ طوسی تعبیر «وکیل ابی محمد علیه‌السلام» را آورده است.^{۶۳۷} از سوی دیگر، در کتاب غیبت خود، ضمن نقل روایت مفصّلی درباره جریانات روزهای آخر عمر «قاسم بن علاء آذربایجانی»، تصریح به مصاحبت وی با امام رضا علیه‌السلام و ائمه بعد، و بقایش تا عصر «حسین بن روح» نموده است! بدین ترتیب، اگر همچون محقق اردبیلی، معتقد به وحدت «قاسم بن علاء همدانی» با «قاسم بن علاء آذربایجانی» شویم، نتیجه آن می‌شود که وی

حداقل از عصر امام عسکری علیه‌السلام (بنا به تصریح شیخ طوسی در امالی) متکفل امر وکالت بوده، و این منصب را تا عصر سفیر سوم بر عهده داشته است. و قبلاً گذشت که در صورتی که نسبت «همدانی» را «همدانی» قرائت کنیم و نه «همدانی»، این احتمال که وی ساکن همدان نیز بوده منتفی نیست.

از ادله وکالت وی در عصر غیبت، روایت شیخ صدوق است؛ زیرا در روایت مربوط به معرفی وکلایی که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه‌السلام و وقوف بر معجزاتش شدند آمده که: «ومن أهل آذربيجان: القاسم بن العلاء».^{۶۳۸} از ابن طاووس نیز نقل شده که وی وکیل ناحیه بوده است.^{۶۳۹} او از جمله کسانی بود که توقیعات ناحیه مقدسه برای وی صادر می‌شد؛ و او وسیله ابلاغ توقیعات به شیعیان بوده است! بنا به نقل کلینی و مفید، وی در یک مورد، طی نامه‌هایی به ناحیه مقدسه، دعا برای سلامتی فرزندان را طلب می‌کند؛ ولی پاسخی نمی‌رسد! و همه پسرانش از دنیا می‌روند. ولی هنگامی که فرزندش حسن (که بعد از او در امر وکالت، جانشین پدر شد) متولد می‌شود، طی نامه‌ای به ناحیه، دعا برای بقای وی را طلب می‌کند؛ و پاسخ می‌رسد که: «وی باقی می‌ماند!»^{۶۴۰} بنا به روایتی دیگر، وی طی سه نامه به ناحیه، حوایجی را می‌طلبد، و در ضمن آنها بیان می‌کند که سن وی بالا رفته و فرزندی ندارد؛ ولی در پاسخ ناحیه، ضمن اجابت دیگر حوایج، هیچ اشاره‌ای به حاجت اخیر وی نمی‌شود! وی مجدداً در مکتوب چهارم، درخواست یاد شده را تکرار می‌کند و این بار پاسخ مثبت می‌رسد! و حضرت، ضمن توقیع ارسالی، در حق وی چنین دعا می‌فرماید: «خدایا وی را فرزند ذکوری که موجب روشنی چشمش شود روزی فرما؛ و این حمل را که از آن او است، فرزند ذکوری مقرر فرما!» هنگامی که توقیع ناحیه به دستش می‌رسد، وی هیچ گونه اطلاعی از این که کنیزش دارای حمل است، نداشت! و پس از تحقیق، متوجه می‌شود کنیزش حامل است؛ و پس از چندی از وی دارای فرزندی ذکور می‌شود!^{۶۴۱}

این روایات حاکی از ارتباط مستقیم وی با ناحیه مقدسه، صدور توقیعات برای او و قرب و مقبولیت او در نزد امام دوازدهم علیه‌السلام می‌باشد.

روایت مفصلی که شیخ طوسی درباره وقایع روزهای آخر عمر «قاسم بن علاء» نقل کرده، ابعاد بیشتری از شخصیت ممتاز وی را آشکار می‌سازد. حاصل این روایت آن

است که وی که در سنّ هشتاد سالگی نابینا شده بود. چهل روز قبل از وفاتش در سن ۱۱۷ سالگی، نامه‌ای از سوی ناحیه مقدّسه دریافت می‌کند که خبر از تاریخ وفات وی داده بود! و هفت روز پس از ورود نامه نیز به اعجاز امام عصر علیه السلام چشمان وی بینا شده و در هفته آخر عمرش شفا می‌یابد؛ و در همان تاریخ رحلت می‌نماید! این جریان را با وجود تفصیلش، به لحاظ نکات جالبی که در آن است، در این جا نقل می‌کنیم. شیخ طوسی در کتاب غیبت به نقل از «صفوانی» چنین آورده:

«قاسم بن علاء را در سنّ ۱۱۷ سالگی ملاقات کردم در حالی که از سنّ هشتاد سالگی به بعد نابینا شده بود و امام هادی و عسکری علیه السلام را ملاقات نموده بود! و چشمانش هفت روز پیش از وفاتش به وی باز گردانده شد. جریان از این قرار است که من در شهر الران از ناحیه آذربایجان، نزد قاسم بن علاء مقیم بودم و بلا انقطاع، توقیعات مولا یمان صاحب الزمان علیه السلام توسط ابوجعفر محمد بن عثمان عمری و پس از وی توسط ابوالقاسم بن روح قدس الله روحهما به وی واصل می‌شد؛ ولی ناگاه حدود دو ماه ارسال این توقیعات متوقف شد و این امر موجب قلق و نگرانی وی گشت! روزی در حالی که در حال خوردن غذا به همراه وی بودیم، ناگهان دربان وارد شد و بشارت رسیدن قاصد و پیک عراق را ابلاغ کرد. قاسم بن علاء به شکرانه این خبر به سجده افتاد؛ و در این حال مردی میان سال و کوتاه قد که پیراهنی مصری بر تن و کفش سفری بر پا و توبره‌ای بر دوش و نشانه پیک و قاصدها بر او نمایان بود، وارد شد! پس قاسم برخاست و با او معانقه کرد و توبره از دوشش برداشت و طشت و آبی طلبید و دستش بشست و او را کنار خود بنشانید و با هم مشغول خوردن شدیم و سپس دست‌ها بشستیم. در این هنگام آن مرد برخاست و نامه‌ای پیچیده شده را که از نصف ورق بزرگ‌تر بود به قاسم داد. قاسم آن را ستاند و بوسید و به کاتبش که ابن ابی سلمه نام داشت، داد تا بخواند. پس ابو عبدالله آن را گرفت و باز کرد و خواند تا آن جا که قاسم احساس گریه از سوی او کرده و گفت: ای اباعبدالله، خیر است! گفت: آری خیر است! گفت: وای بر تو، آیا درباره من چیزی گفته شده؟ ابو عبدالله گفت: اما چیزی که ناپسند باشد نه! قاسم گفت: پس چیست؟ گفت: رحلت تو، چهل روز پس از ورود این نامه! و هفت قطعه پارچه نیز برای ت ارسال شده! قاسم گفت: آیا در سلامت دینم خواهم مُرد؟ گفت: آری، در سلامت دینت! پس قاسم بخندید و گفت بعد از این عمر طولانی غیر از این، چه آرزویی می‌توانم داشت؟

پس آن قاصد برخاست و از توبره‌اش سه ازار و یک جبریمانی سرخ و یک عمامه و دو قطعه پارچه و یک منديل خارج کرد و قاسم آن را گرفت. علاوه بر اینها، قاسم لباسی داشت که آن را امام ابوالحسن الرضا علیه‌السلام به وی اهدا کرده بود! و قاسم دوستی داشت به نام عبدالرحمن بن محمد بدری، که شدیداً ناصبی بود! ولی قاسم در امور دنیوی دوستی زیادی با او داشت؛ و در این حال عبدالرحمن برای اصلاح بین ابوجعفر بن حمدون همدانی و دامادش که پسر قاسم بن علا بود، به آن جا آمد. پس قاسم به دو تن از بزرگان که نزد وی مقیم بودند، یعنی ابوحامد بن عمران مفلس و ابوعلی بن حجر، گفت که نامه ناحیه مقدسه را بر عبدالرحمن بن محمد بخوانند، تا شاید خداوند وی را هدایت کند! آنها گفتند: مبادا چنین کنی! چرا که قبول محتوای این نامه برای برخی شیعیان دشوار است، چه رسد به او! گفت: من نیز می‌دانم که با این کار سرّی را فاش می‌کنم که اعلانش جایز نیست؛ ولی به خاطر محبتم به او و حرصم بر هدایتش، نامه را بر او می‌خوانم. روز بعد، یعنی پنجشنبه هفدهم رجب، عبدالرحمن بن محمد وارد شد و سلام کرد؛ پس قاسم نامه را بیرون آورد و به او داد و گفت: این نامه را بخوان و به حال خود بیندیش! هنگامی که وی شروع به خواندن نامه کرد و به جملات یاد شده مبنی بر بیان تاریخ وفات قاسم رسید، نامه را انداخت و رو به قاسم کرده، گفت: ای ابامحمد! تقوای الهی پیشه ساز! تو مردی عاقل و فاضل در دین هستی؛ و خدا می‌فرماید: «وما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بأی ارض تموت»؛ و می‌فرماید: «عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احداً»! پس قاسم خندید و گفت آیه را تمام کن «الا من ارتضى من رسول»! و مولا یم علیه‌السلام «الرضا من الرسول» است؛ و می‌دانستم که چنین برخوردی خواهی کرد؛ ولی تاریخ امروز را یادداشت کن، اگر بعد از این مدت (چهل روز) زنده بودم که خواهم دانست که ادعایم باطل است؛ و اگر مُردم، تو به فکر خودت باش! پس عبدالرحمن، تاریخ آن روز را ثبت کرد و بیرون رفت. هفت روز پس از رسیدن آن توقیع، قاسم تب شدیدی کرد و بیماری وی رو به فزونی می‌رفت، و در حالی که در رختخوابش به دیوار تکیه کرده بود و فرزندش حسن که دائم الخمر بود! و با دختر ابو عبدالله بن حمدون همدانی ازدواج کرده بود، در گوشه‌ای نشسته و لباسش را روی چهره کشیده بود؛ و ابوحامد نیز در گوشه‌ای نشسته بود؛ و من و ابوجعفر بن جحدر و گروهی دیگر نیز مشغول گریستن بودیم، که ناگاه قاسم با تکیه بر دستانش برخاست و در حالی که می‌گفت: ای محمد، ای

علی، ای حسن، ای حسین، ای موالی من، شفیعیان من نزد خدای عز و جلّ باشید! و این جملات را تا سه بار تکرار کرد! و در بار سوم هنگامی که به یا موسی یا علی رسید، به یکبار، مژگان چشم‌هایش شکافت همچون گیاه شقایق النعمان (گیاهی با گل قرمز) که بچه‌ها آن را می‌شکافند؛ و حدقه چشم‌هایش ورم کرد! و او در حالی که با آستینش چشمانش را پاک می‌کرد، از دو چشمش چیزی شبیه به آب گوشت خارج شد! و رو کرد به فرزندش حسن و گفت: ای حسن! به سوی من بیا؛ ای ابوحامد، ای ابوعلی، به سوی من آیید! پس همگی ما گرد وی جمع شدیم و دو چشمش را در سلامت کامل یافتیم! و ابوحامد با نشان دادن خود و یک یک ما، وی را امتحان کرده و خبر شفای وی در میان همه مردم از شیعه و غیر شیعه پیچید! و پیاپی به دیدنش می‌آمدند و به وی می‌نگریستند. حتی قاضی ابوالسائب، عتبه بن عبدالله مسعودی که قاضی القضاات بغداد بود، نیز به دیدن وی آمد و برای امتحان او، ضمن نشان دادن انگشتی نقره‌اش با نگین فیروزه، گفت: ای ابامحمد این چیست؟ قاسم بن علا آن را گرفت و بدان نگریست، و گفت: روی آن سه سطر مکتوب وجود دارد! و آن را به قاضی پس داد؛ ولی قاضی نتوانست آن خطوط را بخواند! و مردم با شگفتی این صحنه را مشاهده کرده و زبان به زبان نقل می‌نمودند. سپس قاسم رو به فرزندش حسن کرد و گفت: خداوند تو را به منزلت و مرتبتی خواهد رساند (یعنی جانشینی در امر وکالت)؛ آن را با شکر و سپاس به درگاه الهی بپذیر! و حسن گفت: ای پدر قبول کردم. قاسم گفت: به چه شرط؟ گفت: به هر چه امر فرمایی؟ قاسم گفت: به این شرط که دست از شرب خمر برداری! حسن گفت: ای پدر! به حق آن که تو در یاد اویی، از شرب خمر دست می‌کشم؛ و با خمر چیزهایی هست که تو نمی‌دانی! سپس قاسم دست به آسمان برداشت و تا سه بار گفت: «خدا یا به حسن طاعتت را الهام و او را از معصیتت باز دار». سپس ورقی طلبید و وصیت خود را با دست خود بر آن بنوشت؛ و مزرعه‌ای که در اختیار قاسم بود، وقف پدر وی برای ناحیه مقدسه بود؛ و در ضمن وصیت قاسم آمده بود که: «پسرم اگر صلاحیت امر وکالت را یافتی، معاش تو از نصف مزرعه‌ام که معروف به فرجیده است، باشد؛ و بقیه آن ملک مولایم است! و اگر صلاحیت این کار را نیافتی، خیر خود را از هر آن جایی که خدا راضی است طلب کن! و حسن نیز وصیت پدر را به نحو یاد شده پذیرفت. هنگام طلوع فجر روز چهارم، قاسم بن علا همان گونه که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود، درگذشت. زمانی که این خبر به گوش عبدالرحمن

بن محمد، دوست قاسم بن علا رسید، با پای برهنه و حسرت فراوان، و در حالی که فریاد می‌زد: واسیده! در بازار و کوی و برزن می‌دوید، به نحوی که رفتار وی موجب شگفتی مردم شده بود و می‌گفتند: این کارها چیست که با خود می‌کنی؟ و او در پاسخ می‌گفت: ساکت باشید؛ من چیزی دیدم که شما ندیدید! و در پی این واقعه، وی شیعه شد و از مذهب و مرام خود بازگشت، و زمین‌های بسیاری را وقف ناحیه مقدسه کرد! پس از درگذشت قاسم بن علا، دستیارش أبوعلی بن حجر، متکفل امر غسل او شد؛ و دستیار دیگرش، ابوحامد آب می‌ریخت؛ و در هشت کفن که در زیر همه آنها، لباس اهدایی امام رضا علیه‌السلام به قاسم قرار داشت، کفن شد، و هفت کفن دیگر، همان پارچه‌هایی بود که ناحیه مقدسه از عراق برای وی ارسال داشته بود! پس از اندی، توقیع تعزیت ناحیه، برای «حسن بن قاسم» ارسال شد؛ و در آخرش این دعا آمده بود: «الهمک الله طاعته وجنبک معصيته»؛ که دقیقاً همان دعای پدرش در حق وی بود! و سپس چنین آمده بود: «قد جعلنا أباک اماماً لک و فعاله لک مثلاً»!

از این روایت، نکات جالب متعددی قابل استنباط است. این روایت حاکی از آن است که در عصر غیبت، ارتباط مستمری بین رهبری سازمان وکالت و برخی وکلای مبرز در نواحی مختلف، از طریق ارسال نامه‌ها و توقیعات به واسطه قاصدهای مخصوص، در حال انجام بوده است؛ به نحوی که وقتی برای مدت دو ماه، ارسال توقیعات برای «قاسم بن علا» منقطع می‌شود، این امر موجب نگرانی شدید وی می‌شود. نکته دیگر آن که، تعیین وکلای نواحی در عصر غیبت نیز که نواب اربعه در رأس امور بودند، می‌بایست با دستور مستقیم امام عصر علیه‌السلام صورت می‌گرفت! و نکته سوم آن که، طبق دعایی که در توقیع تعزیت وفات «قاسم بن علا» از سوی ناحیه آمده، زمانی یک فرد صلاحیت وکالت از سوی امام معصوم علیه‌السلام را دارا می‌شود که اهل طاعت و اجتناب‌کننده از معصیت بوده باشد. از این رو قاسم بن علا به فرزندش حسن گفت: به این شرط امر وکالت به تو واگذار می‌شود که از فعل زشت شرب خمر دست برداری! و نکته آخر آن که، مقام معنوی برخی از وکلا و قرب آنان به معصومین علیهم‌السلام و توجه معصومین علیهم‌السلام به آنان به حدی بوده که همچون مورد «قاسم بن علا»، پس از ۳۷ سال نابینایی، برای ابراز توجه به آنان، و از سوی دیگر، اظهار حجت، آیت و معجزه‌ای برای اثبات حقانیت این مکتب، به اعجاز الهی چشم نابینای «قاسم بن علا» در سن ۱۱۷ سالگی شفا می‌یابد، به نحوی

که خطوط ریز روی انگشتی قاضی القضاات بغداد را قرائت می‌کند، بدون آن که خود قاضی قادر به این امر باشد! عنایت دیگر ناحیه مقدسه به قاسم، به صورت اخبار از تاریخ وفات او و ارسال کفن برای تجهیز بدنش ظاهر شد!

۶۶.۴.۷. حسن بن قاسم بن علاء آذربایجانی

گرچه نام وی در منابع رجالی نیامده،^{۶۴۲} ولی از روایت یاد شده از شیخ طوسی درباره پدرش، استفاده می‌توان کرد که پس از درگذشت «قاسم بن علاء»، فرزندش حسن، از سوی ناحیه مقدسه به جانشینی پدر در امر وکالت منصوب گشت. چنان که گذشت، در بخشی از این روایت، قاسم به فرزندش می‌گوید: «خداوند تو را به منزلت و مرتبتی والا خواهد رساند، به این شرط که دست از شرب خمر برداری!» و او نیز می‌پذیرد؛ و قاسم نیز دعا می‌کند که خداوند طاعتش را به «حسن» الهام فرماید و او را از معصیتش به دور دارد. پس از رحلت قاسم نیز، در توقیع تعزیتی که ناحیه مقدسه برای «حسن بن قاسم» ارسال می‌دارد، همان دعای قاسم ذکر شده و این جمله آمده بود که: «قد جعلنا اباک اماماً لک و فعاله لک مثلاً». با توجه به دعای مستجاب ناحیه، مبنی بر الهام طاعت به «حسن» و دوری وی از معصیت، طبیعتاً شرط وکالت حاصل شده، و جمله اخیر نیز می‌تواند بر نصب وی به این منصب از سوی ناحیه دلالت داشته باشد.

۶۷.۴.۷. حسن بن محمد بن قطة صیدلانی

روایت شیخ صدوق، دلالت بر وکالت وی در اداره امور مربوط به اوقاف ناحیه «واسط» از سوی ناحیه مقدسه در عصر سفیر دوم، «محمد بن عثمان بن سعید عمری» دارد. بنا به نقل صدوق، «جعفر بن محمد بن متیل» از سوی سفیر دوم مأموریت می‌یابد که مقداری پارچه نشان دار و کیسه درهمی را بدون فوت وقت به واسط برده و به اولین کسی که در کنار شط در واسط با او ملاقات کند، تحویل دهد. او نیز پس از رفتن به واسط، به «حسن بن محمد قطة» برمی‌خورد که وکیل وقف در واسط بوده، در حالی که «جعفر بن محمد بن متیل» را می‌شناخته و به اسم صدا می‌زند! و پس از معارفه و معانقه، آن چیزهایی را که سفیر دوم ارسال کرده بود را تحویل می‌دهد! و معلوم می‌شود که آنها برای تجهیز و

تکفین جنازه «محمد بن عبدالله حائری» بوده که احتمالاً وی نیز از وکلای ناحیه واسط بوده؛ و با آن کفن‌ها و پول‌ها جنازه وی را تجهیز و دفن می‌کنند.^{۶۴۳}

۶۸.۴.۷. علی بن حسین بن علی طبری سمرقندی

شیخ طوسی نام وی را در ردیف غیر راویان از ائمه علیهم‌السلام ذکر، و سپس تعبیر «وکیل» را نیز اضافه کرده است.^{۶۴۴} با توجه به آنچه قبلاً درباره «ابراهیم بن سلّام نیشابوری» و «فضل بن سنان» گذشت، دیدگاه برخی رجالیان همچون شیخ بهایی آن است که اطلاق واژه «وکیل» منصرف به وکالت از سوی ائمه علیهم‌السلام است. از این رو «علی بن حسین» را می‌توان وکیل در ناحیه سمرقند در عصر غیبت محسوب نمود؛ چرا که ذکر نام او در بخش «فی من لم یرو عنهم علیهم‌السلام» توسط شیخ طوسی، مُشعر به معاصرت وی با این عصر است. علاوه بر این که، شیخ طوسی وی را راوی از «ابوالحسین اسدی» دانسته، و این نشان‌گر معاصرتش با «اسدی» است که تا سال ۳۱۲ ق به عنوان وکیل ارشد ناحیه ری و همین‌طور ناظر بر کار وکلای مناطق شرقی مشغول به کار بوده است. از این رو بعید نیست که «علی بن حسین» در امور وکالت، به نزد «اسدی» مراجعه داشته است.

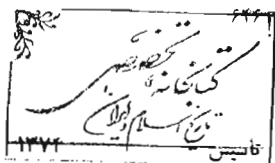
۶۹.۴.۷. ابو محمد جعفر بن معروف کشی

تنها دلیل بر وکالت او، تعبیر «وکیل» است که شیخ طوسی پس از ذکر نام وی در ردیف غیر راویان از ائمه علیهم‌السلام، در باره‌اش به کار برده است؛ و همان‌گونه که گذشت، اطلاق تعبیر «وکیل» نزد برخی از رجالیان، به وکالت از سوی ائمه علیهم‌السلام منصرف می‌شود.^{۶۴۵}

۷۰.۴.۷. بسّامی

در منابع رجالی، اشاره‌ای به نام بسّامی نشده؛ و تنها دلیل ما بر وکالت وی، روایت شیخ صدوق است که در آن، نام او به عنوان یکی از وکلایی ذکر شده که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه‌السلام و وقوف بر معجزات آن حضرت شده است. در این روایت، از نام «بسّامی» به عنوان وکیل از اهل ری یاد شده است. برخی از رجالیان همچون حائری، مدعی‌اند که در بعضی از نسخ کتاب «کمال الدین و تمام النعمه»، به جای «بسّامی»،

«شامی» ذکر شده است؛ و برخی همچون مامقانی، این را از آن جهت مستبعد می‌شمارند که «شامی» با «ری» تناسب چندانی ندارد!



۷۱.۴.۷. عاصمی

و اما «عاصمی»، لقب چند تن، از جمله «عیسی بن جعفر بن عاصم» است. در روایت سابق الذکر درباره ابوعلی بن راشد و جریان شهادت او و دو تن دیگر به نام عاصمی و ابن بند، در نقل شیخ طوسی «عاصمی» و در نقل کُشی «عیسی جعفر بن عاصم» آمده؛ که مشخص می‌شود «عاصمی» لقب وی بوده است. چنان که در همان روایت، کنیه «ابن عاصم» نیز درباره‌اش نقل شده است. دلیل بر وکالت وی همان نقل کُشی و روایت شیخ طوسی است که در فصل مربوط به وکلا از کتاب الغیة آمده و مشتمل بر استرحام و دعای امام هادی علیه السلام نسبت به او و ابن بند و ابوعلی بن راشد است؛ و برای اثبات وکالت عیسی بن جعفر بن عاصم، دلیل دیگری در دست نیست.

اما شیخ صدوق، در روایتی که مشتمل بر اسامی کسانی است که موفق به رؤیت حضرت مهدی (عج) و وقوف بر معجزات آن حضرت شده‌اند، از میان وکلای کوفه به نام «عاصمی» اشاره کرده است. برخی از رجالیان «عیسی بن جعفر بن عاصم» سابق الذکر را منطبق بر همین «عاصمی» کرده‌اند که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام شده است؛ در حالی که بنا به تصریح طبری و ظاهر روایت یاد شده از کُشی و شیخ طوسی، وی به خاطر بدگوئی از برخی از منافقان از صحابه، توسط حکومت عباسی، علاوه بر تحمّل حدّ شتم، به ۵۰۰ ضربه شلاق محکوم شد! و پس از نیل به درجه‌ی رفیع شهادت در زیر ضربات شلاق، جسد او به دجله انداخته شد! طبری تاریخ ماجرا را سال ۲۴۱ ق عنوان کرده است. بدین ترتیب، عیسی بن جعفر بن عاصم نمی‌تواند منطبق بر همان «عاصمی» وکیل باشد که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام شده است. از این رو می‌بایست مراد از «عاصمی» در روایت شیخ صدوق، فرد دیگری بوده باشد. در این میان، کسی که لقب «عاصمی» داشته و در عصر غیبت صغرا می‌زیسته و احتمال وکالتش نیز منتفی نباشد، شخصی است به نام «علی بن عاصم محدث»، که بنا به نقل «زراری» در رساله‌اش، وی شیخ شیعه در زمان خود بوده و در عصر معتضد عباسی در کوفه به همراه

تعدادی دیگر، دستگیر و در زیرزمینی محبوس و سپس از دنیا رفت. با توجه به توصیف وی به عنوان «شیخ شیعه» و همچنین دستگیری و حبس وی در عصر معتضد عباسی (که بنا به برخی نقل‌ها نسبت به وجود وکلایی برای ناحیه مقدسه ظنین شده بود و سخت‌گیری‌های بیشتری نسبت به شیعه روا می‌داشت) احتمال می‌رود مراد از عاصمی وکیل کوفه، در روایت شیخ صدوق، همین «علی بن عاصم» بوده باشد.^{۶۴۷}

۷۲.۴.۷. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی

وی در عصر سفیر سوم به عنوان وکیل و دستیار سفیر، به خصوص در دوران حبس وی، مشغول فعالیت بوده است؛ ولی سرانجام بر اثر انحرافات بسیارش، مطرود و ملعون و مقتول گشت! در فصل آتی با تفصیل بیشتری به شرح حال وی خواهیم پرداخت.

۷۳.۴.۷. ابوالقاسم حسن بن احمد

در روایت شیخ صدوق، از «ابوالقاسم بن ابی حلیس» چنین آمده است:
 «هر ساله در نیمه شعبان، امام حسین (علیه‌السلام) را زیارت می‌کردم. یک سال قبل از شعبان به عسکر رفته و تصمیم گرفتم که در شعبان به زیارت امام حسین (علیه‌السلام) بروم! ولی بعد از ورود ماه شعبان، با خود گفتم: نباستی که زیارت هر ساله آن حضرت را ترک کنم. از این رو، به قصد زیارت خارج شدم. رسم من چنین بود که هرگاه وارد عسکر می‌شدم، با نامه‌ای آنان (ناحیه مقدسه) را از آمدنم مطلع می‌کردم؛ ولی این بار به «ابوالقاسم حسن بن احمد وکیل» گفتم که آنان را از آمدنم مطلع مساز! زیرا می‌خواهم زیارتم خالصانه باشد. چیزی نگذشت که وی با تبسم نزد من آمد و گفت: این دو دینار برای من ارسال و گفته شده که آن را به تو بدهم و بگویم کسی که به یاد خدا و به نیت او عمل کند، خدا نیز به یاد او است!»^{۶۴۸}

در این روایت، اشاره به نام «حسن بن احمد» شده و سپس لقب «الوکیل» برایش عنوان شده است؛ ولی علاوه بر این، وظیفه‌ای که در این روایت به او اسناد داده شده، یعنی ایجاد ارتباط بین «حلیسی» و ناحیه مقدسه، و رساندن دو دینار از سوی ناحیه به «حلیسی»، مؤیدی بر این نکته است که ذکر لقب «وکیل» برای او، به علت منصب وکالت وی می‌باشد و نه صرف یک لقب!

شیخ صدوق در برخی روایات، از شخصی به نام «حسن بن احمد مکتب» نقل حدیث کرده است، که بعید نیست شخصیت فوق الذکر باشد؛ به خصوص که بنا بر یک روایت، وی در روزهای آخر عمر سفیر چهارم به نزد وی می‌رود و او توقیع ناحیه مقدسه، مبنی بر اعلام وفاتش تا شش روز آینده و برخی نکات دیگر را به او عرضه می‌دارد؛ و «حسن بن احمد» نیز از آن توقیع، استنساخ می‌نماید؛ و در آخرین لحظات نیز بر بالین سفیر چهارم حاضر بوده است.^{۶۴۹} با توجه به مضمون این نقل، بعید نیست که وی از دستیاران نزدیک سفیر چهارم بوده باشد.

۷۴.۴.۷. ابوجعفر محمد بن احمد زجوزجی

از روایت شیخ طوسی، وکالت وی در کوفه در عصر سفارت «حسین بن روح» قابل استفاده است. بنا بر این روایت، «أبو غالب احمد بن محمد بن سلیمان زراری» که با همسرش اختلافات شدیدی دانسته، در بغداد به نزد «ابوجعفر محمد بن احمد زجوزجی» می‌رود؛ که به گفته وی همچون پدر یا عمو برایش بوده است. به گفته زراری، در این زمان «صاحب» در کوفه، «زجوزجی» بوده است؛ که به نظر می‌رسد مراد از «صاحب» در این جا، نماینده و وکیل ناحیه مقدسه باشد، که حکم صاحب و پناه و رهبر برای شیعیان مناطق را داشته‌اند. بنا به راهنمایی «زجوزجی»، «زراری» طی نامه‌ای به ناحیه مقدسه، جریان را بازگو می‌کند و نامه را به همراه «زجوزجی» نزد «محمد بن علی شلمغانی» که واسطه بین شیعیان و «حسین بن روح» بود، می‌برد. پس از چندی، «زجوزجی» به دنبال «زراری» می‌فرستد و سپس توقیع ناحیه مقدسه را که مشتمل بر پاسخ‌های متعددی بوده، بر وی عرضه می‌کند؛ و در میان پاسخ‌ها این جمله بود که: «الزوج والزوجة فاصلح الله ذات بینهما!» و «زراری» آن را استنساخ می‌کند، و توقیع را به «زجوزجی» باز می‌گرداند؛ و هنگامی که به کوفه می‌رود، همسرش را به خانه اش منتقل می‌کند و روابط بسیار نیکی با هم پیدا کرده، و از وی صاحب فرزندی می‌شود!^{۶۵۰} از این روایت می‌توان فهمید که «زجوزجی» در کوفه و در برهه‌ای نیز در بغداد، واسطه ایجاد ارتباط بین شیعیان و ناحیه مقدسه بوده است. چنان که در جریان یاد شده، ابتدا «زراری» را برای عرض حاجت، به نوشتن یک مکتوب ترغیب و راهنمایی می‌کند، و سپس خود

به همراه وی، آن را به «شلمغانی» می‌دهد؛ و نهایتاً پاسخ آن مکتوب را نیز خود دریافت و بر «زراری» عرضه می‌دارد!

روایت دیگری حاکی از آن است که وی از نزدیک مرتبط با «حسین بن روح» بوده و کتاب «التکلیف» شلمغانی را پس از تصحیح، او و برخی دیگر، به تجويز «ابن روح»، استنساخ و روایت می‌کنند.^{۶۵۱}

۷۵.۴.۷. ابوجعفر محمد بن علی اسود

۷۶.۴.۷. محمد بن عباس قمی

حاصل روایاتی که شیخ صدوق از «ابوجعفر محمد بن علی اسود» نقل کرده، آن است که وی در عصر سفیر دوم و سوم به وکالت در بعضی نواحی، که به احتمال «قم» بوده است، اشتغال داشته؛ و «محمد بن عباس قمی» نیز در بغداد از دستیاران سفیر دوم بوده است. بنا بر یکی از این روایات، زنی قطعه‌ای پارچه به «محمد بن علی اسود» می‌دهد تا آن را به «عمری»، سفیر دوم، برساند. وی نیز آن پارچه را به همراه مقدار زیادی پارچه دیگر، که شیعیان برای تحویل به سفیر به او داده بودند، به بغداد می‌آورد و در بغداد از سوی سفیر دوم مأمور تحویل آنها به «محمد بن عباس قمی» می‌شود؛ ولی هنگام تحویل آنها، از پارچه آن زن غافل شده و آن را تحویل نمی‌دهد! چیزی نمی‌گذرد که پیغام «عمری» مبنی بر لزوم تحویل پارچه آن زن واصل می‌گردد! و پس از مدتی آن را می‌یابد و تحویل می‌دهد؛ و این در حالی بوده که فهرست کالاهایی که وی آورده بود، نزد عمری موجود نبود!^{۶۵۲} این روایت حاکی از وکالت «محمد بن علی اسود» و «محمد بن عباس قمی» می‌تواند بود؛ چرا که جمع‌آوری وجوه شرعی متعلق به ناحیه مقدسه و تحویل آنها به سفیر، از وظایف وکلا بوده. دستور سفیر به تحویل آنها به «محمد بن عباس قمی» نیز دلیل آن است که وی به عنوان دستیار «عمری» در بغداد، مشغول به کار بوده است.

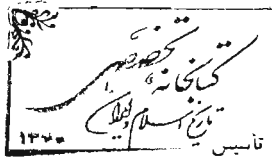
از روایت دیگر صدوق چنین بر می‌آید که «محمد بن علی اسود» در عصر سفیر سوم، یکی از دستیاران و خواص او بوده است. بنا بر این روایت، «علی بن بابویه قمی» پس از رحلت سفیر دوم، از «محمد بن علی اسود» تقاضا می‌کند که به واسطه «حسین بن روح» از صاحب الزمان علیه‌السلام درخواست دعا کند تا وی صاحب فرزند ذکوری شود! پس از

ابلاغ این پیام توسط «محمد بن علی اسود»، پس از سه روز، «ابن روح» بشارت می‌دهد که صاحب الزمان (ع) در این خصوص دعا کرده و وی در آینده نزدیک دارای فرزندی مبارک خواهد شد؛ و پس از آن نیز صاحب اولادی دیگر می‌گردد! خود «محمد بن علی اسود» برای خود نیز چنین تقاضایی مطرح می‌کند، ولی پاسخ منفی دریافت می‌دارد! به گفته شیخ صدوق، هرگاه «محمد بن علی اسود» صدوق را در حال کسب علم و رفت و آمد به مجالس شیخ و استادش، «ابن ولید» مشاهده می‌کرده است، می‌گفته: «این رغبت بر کسب علم از سوی تو عجب نیست؛ چرا که تو به دعای امام (ع) متولد گشته‌ای!»^{۶۵۳} به گفته علامه مامقانی، سید صدر الدین از جمله کسانی است که این روایت را دلیل بر وکالت «محمد بن علی اسود» دانسته است؛ و سپس خود مامقانی این دلالت را منکر شده است!^{۶۵۴} ولی با توجه به آنچه در نقل پیشین گذشت، این روایت می‌تواند مؤید وکالت وی باشد؛ گرچه خود دلیلی مستقل بر این معنی نیست، و صرفاً بر نهایت قرب و نزدیکی وی به سفیر سوم دلالت دارد. به علاوه، به لحاظ دلالت بر ارتباط مستمر با شیخ صدوق، می‌تواند حاکی از حضور وی در قم، و در نتیجه تعیین منطقه وکالتش باشد.

دلیل دیگر بر وکالت «محمد بن علی اسود»، روایت صدوق و طوسی است. طبق این نقل، وی اموال مربوط به موقوفات را همواره به نزد «ابو جعفر عمری»، سفیر دوم، برده و تحویل می‌داده است؛ ولی در اواخر حیات سفیر دوم (دو یا سه سال قبل از رحلت او) هنگامی که وی طبق معمول، اموال را به نزدش می‌برد، سفیر دستور می‌دهد که آنها را به «ابوالقاسم حسین بن روح» تحویل دهد! و پس از تحویل به «ابن روح» از وی طلب رسید می‌کند و او از دادن قبض و رسید امتناع می‌نماید! اصرار «محمد بن علی اسود» باعث می‌شود ابن روح از این بابت به «عمری» شکوه نماید. از این رو «عمری» نیز وی را از درخواست رسید منع کرده و می‌گوید که هر آنچه به «ابن روح» تحویل شود در حکم تحویل به خود من است. از آن پس، وی اموال را به «ابن روح» می‌داده و قبض و رسیدی طلب نمی‌کرده است!^{۶۵۵} به گفته صدوق، این نشانه آن است که «عمری» به علم الهی، از میزان اموال مطلع بوده و از این رو نیازی به ارائه رسید نمی‌دیده است!

«ابو جعفر محمد بن علی اسود» در روزهای آخر حیات سفیر دوم، با وی در ارتباط مستقیم قرار داشته است. شیخ صدوق ضمن روایتی، از او چنین نقل می‌کند: «ابو جعفر

عمری را دیدم که برای خود قبری مهیا کرده است! از او در این باره سؤال کردم؛ گفت: مردم را برای مرگ اسبابی هست! چندی بعد مجدداً از او سؤال کردم؛ گفت: به من دستور داده شده که امورم را سامان بخشیده و جمع کنم! و پس از دو ماه رحلت نمود! ^{۶۵۶}



۷۷.۴.۷. احمد بن متّیل قمی

۷۸.۴.۷. جعفر بن احمد بن متّیل قمی

بر اساس روایاتی که توسط شیخ صدوق و شیخ طوسی نقل شده می‌توان نتیجه گرفت که در عصر دومین و سومین سفیر ناحیه مقدسه، «احمد بن متّیل» و فرزندش، «جعفر»، به عنوان دستیاران سفیر در بغداد مشغول به کار بوده‌اند. لقب «قمی» در روایت شیخ طوسی، برای «جعفر بن احمد بن متّیل» ذکر شده است. ^{۶۵۷} گرچه در برخی نسخ کمال الدین صدوق، به جای احمد، محمد ذکر شده، ولی با توجه به نقل شیخ طوسی و برخی دیگر از نسخ کمال‌الدین، ترجیح با احمد است. ^{۶۵۸}

یکی از این روایات که به خوبی دلالت بر مدّعی ما دارد نقل شیخ طوسی از اکابر شیعه در عصر دومین سفیر است. به گفته آنان، رؤسا و اکابر شیعه در این عصر، تردیدی نداشتند که اگر اتفاقی برای دومین سفیر رخ دهد، جز «جعفر بن احمد بن متّیل» یا پدرش، کس دیگری جانشین سفیر نخواهد شد؛ زیرا وی و پدرش با سفیر دوم نزدیکی و خصوصیت بسیار داشتند؛ و سفیر غالباً در منزل آنان به سر می‌برد، و حتی در اواخر عمر آن غذایی را تناول می‌نمود که در منزل آنان طبخ شده باشد! از این رو سران شیعه تردید نداشتند که در صورت بروز اتفاقی، وصیت بر جانشینی، درباره «جعفر» یا پدرش واقع می‌شود. با این همه هنگامی که «ابوالقاسم حسین بن روح» به جانشینی دومین سفیر منصوب گشت، همه آن را پذیرفتند، و در کنار وی همچون سفیر پیشین به ادای خدمت پرداختند؛ و «جعفر بن احمد بن متّیل» نیز تا آخرین لحظه حیات در ضمن دستیاران «ابوالقاسم حسین بن روح» به کار مشغول بود. ^{۶۵۹} با توجه به این که انتخاب سفیر، باب یا وکلای ارشد معمولاً از میان کسانی صورت می‌گرفت که سابقه خدمت در سازمان وکالت را داشتند، از این رو انتظار شیعیان مبنی بر انتخاب «جعفر بن احمد بن متّیل» یا پدرش به سفارت ناحیه، بایستی ناشی از وجود سابقه نیک خدمت آن دو در سازمان

وکالت بوده باشد؛ مضافاً بر این که در انتهای نقل یاد شده، تصریح شده که «جعفر بن احمد بن متیل» پس از نصب «ابن روح» به سفارت، همچنان به عنوان دستیار سفیر، همانند عصر سفیر دوم، به خدمت وی درآمد.

در روایت دیگر شیخ طوسی، که صدوق نیز آن را نقل کرده، جایگاه والای «جعفر بن احمد بن متیل» نزد سفیر دوم به نحوی دیگر مورد اشاره قرار گرفته است. بنا به نقل «علی بن محمد بن متیل» از عمویش، «جعفر بن احمد بن متیل»، وی به هنگام رحلت سفیر دوم بر بالین سفیر و «ابوالقاسم حسین بن روح» پایین پاهای سفیر نشسته بودند! در این هنگام، سفیر دوم رو به جعفر کرده و می‌گوید: «به من امر شده که این روح را جانشین خود کنم!» به محض شنیدن این سخن، «جعفر» از بالین «عمری» برخاسته و دست «ابن روح» را می‌گیرد و او را به جای خود نشاند و خود بر پایین پاهای «عمری» به جای «ابن روح» منتقل می‌شود! ^{۶۶۰} این روایت نیز تأییدی است بر آنچه در روایت پیشین گذشت، مبنی بر این که «جعفر بن احمد بن متیل» از جمله اعضای اصلی سازمان وکالت و از دستیاران مهم سفیر دوم محسوب بوده است؛ به نحوی که تا آخرین لحظه حیات عمری، کسی گمان نمی‌کرده که امر سفارت به غیر او محوّل شود! و از این رو، به عنوان نزدیک‌ترین فرد به سفیر، بر بالین وی نشسته بوده است.

بنا به نقل شیخ صدوق، گاه مأموریت‌هایی خاص از سوی سفیر دوم، به «جعفر بن احمد بن متیل» محوّل می‌شده است. در یکی از این مأموریت‌ها، وی مخارج تجهیز و تکفین «محمد بن عبدالله حائری» را که احتمالاً از وکلای ناحیه واسط بوده، به امر سفیر دوم بدان جا می‌برد و به همراه وکیل اوقاف واسط، یعنی «حسن بن محمد بن قنطرة صیدلانی»، بدن «محمد بن عبدالله» را تجهیز و تدفین می‌نماید! ^{۶۶۱}

صدوق روایتی را از شخصی به نام «ابوعلی متیلی» نقل کرده که به احتمال قوی، مراد همین «جعفر بن احمد بن متیل» باشد؛ چرا که این روایت حاکی از آن است که سفیر دوم، «ابوعلی متیلی» را به خرابه عباسیه در بغداد می‌برد و ضمن ارائه توقیع ناحیه مقدسه به وی، مبنی بر اخبار از بعضی حوادث قریب الوقوع، و تأکید بر حفظ محتوای توقیع، توقیع مزبور را پاره می‌کند و از بین می‌برد! ^{۶۶۲} این امر نشان‌گر اوج قُرب وی به «عمری» است و کاملاً بر جایگاه ذکر شده درباره «جعفر بن احمد بن متیل» منطبق است.

چنانچه گذشت، پس از درگذشت سفیر دوم، «جعفر بن احمد بن متیل» در پست سابق خود به عنوان دستیار نزدیک سفیر، به خدمت سفیر سوم درآمد. روایتی از شیخ صدوق تا حدودی پرده از نوع فعالیت‌های وی برمی‌دارد. بنا بر این نقل، زنی از اهل آوه در ایران، با مقداری وجوه شرعی به بغداد می‌آید و به سراغ «جعفر بن احمد بن متیل» رفته و از وی طلب می‌کند که ترتیبی دهد تا وی با سفیر سوم به همراه یک مترجم که زبان آبی (لهجه مردم آبه یا آوه) را به عربی ترجمه کند، ملاقات مستقیم داشته باشد. «جعفر بن احمد بن متیل» نیز یکی از بستگانش به نام «محمد بن علی بن متیل» را به عنوان همراه و مترجم در کنار آن زن روانه می‌سازد؛ ولی هنگامی که به محضر «حسین بن روح» وارد می‌شوند وی با لهجه فصیح آوجی شروع به سخن گفتن با آن زن می‌کند، به نحوی که نیازی به مترجم پیدا نمی‌شود! و زن نیز وجوه شرعی را تحویل داده و باز می‌گردد.^{۶۶۳}

۷۹.۴.۷. ابو عبدالله بزوفری

از روایت شیخ طوسی چنین برمی‌آید که وی یکی از دستیاران سفیر ناحیه مقدسه در بغداد و از مرتبطان با ناحیه مقدسه بوده و توفیعاتی به دست وی خارج می‌شده است. بنا بر این نقل، یکی از شیعیان قم، منکر انتساب فرزندانش به خود می‌شود؛ از این رونامه‌ای در این خصوص به ناحیه مقدسه ارسال می‌دارد ولی سفیر بدون آن که نظری به نامه کند، حامل نامه را به نزد «ابو عبدالله بزوفری» حواله می‌کند تا وی پاسخ‌گو باشد! و هنگامی که وی به نزد «بزوفری» می‌رود، او می‌گوید: فرزند فرزند او است، و واقعه در روز فلان و فلان، در موضع فلان و فلان واقع شده؛ به او بگو نامش را محمد گذارد!^{۶۶۴}

در این روایت از سفیر ناحیه تعبیر به «شیخ» شده و مشخص نیست مراد کدامین سفیر است! ولی به احتمال قوی، مراد «حسین بن روح» سفیر سوم باشد. بنا به نقل صابی، در سومین نوبت از وزارت «ابوالحسن علی بن محمد بن فرات» وی «ابوالعلاء محمد بن علی بروزی» را به حکومت قریه صلح و مزارعات از قرای واسط منصوب کرد؛ و او را به همراه «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی» که رئیس فرقه امامیه در بغداد بود، مأمور نمود که به واسط رفته و حساب مالی را که «حامد بن عباس» به دیوان مدیون بود، از وی باز ستانند؛ که «بزوفری» در این مأموریت، به خلاف «ابوسهل» با «حامد» به درشتی

برخورد می‌نماید! ۶۶۵ از آن‌جا که تاریخ این ماجرا مربوط به سال ۳۱۱ ق است، می‌توان حدس زد که فعالیت‌های «بزوفری» مربوط به عصر سفارت «ابن روح» است؛ و در نتیجه، در جریان یاد شده نیز مراد از «شیخ»، «ابن روح» باشد. از روایت نقل شده از شیخ طوسی چنین استفاده می‌شود که «بزوفری» ارتباط مستقیم با سفیر و با ناحیه مقدسه داشته است. از این رو علامه مجلسی نیز از این روایت، وکالت «بزوفری» را استظهار کرده است. ۶۶۶

۸۰.۴.۷. ابوعلی محمد بن ابی بکر، همام بن سهیل کاتب اسکافی

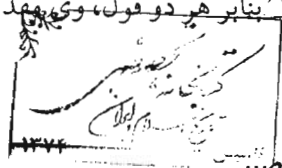
شیخ طوسی در رجالش وی را در ردیف غیر راویان از ائمه علیهم السلام برشمرده و درباره‌اش ضمن ذکر لقب «بغدادی» وصف «جلیل القدر» و «ثقة» را به کار برده است. ۶۶۷ و در فهرست خود ضمن تکرار وصف یاد شده، از وی به عنوان راوی روایات بسیار یاد کرده است. ۶۶۸ نجاشی نیز ضمن معرفی او با تعبیر «شیخ اصحابنا و متقدمهم، له منزلة عظيمة، کثیر الحديث» یاد کرده است. بنا به نقل نجاشی، پدر «ابوعلی بن همام» به واسطه پدرش، «سهیل»، و او نیز به وسیله برادرش، «مابنداذ» تشرف به اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام پیدا می‌کند، و «ابوعلی بن همام» نیز از طریق پدرش به مذهب حق مشرف می‌شود! پدر وی از معاصرین و اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است؛ و از آن‌جا که فرزند زنده و سالمی برای وی متولد نمی‌شده است، طی نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام از آن حضرت طلب می‌کند که دعا بفرماید خداوند فرزندی را که همسرش بدان حامل است صحیح، سالم، ذکور، نجیب و شیعه اهل بیت علیهم السلام مقرر فرماید. امام عسکری علیه السلام نیز به دست خط شریف بر بالای نامه مرقوم فرمود که: «قد فعل الله ذلک»؛ و در پی آن «ابوعلی بن همام» متولد می‌شود! تاریخ ولادتش بنا به نقل نجاشی، روز دوشنبه ششم ذی الحجه سال ۲۵۸ ق بوده است. نجاشی همچنین کتابی با عنوان «کتاب الانوار فی تاریخ الائمة علیهم السلام» به وی نسبت داده است. ۶۶۹

بنا بر آنچه از مجموع روایات مربوط به «ابوعلی بن همام» قابل استظهار است، وی جزو دستیاران سفیر دوم و سوم و احتمالاً سفیر چهارم بوده است؛ چرا که تاریخ وفات وی بنا به نقل نجاشی ۳۳۶ ق و بنا به نقل شیخ طوسی ۳۳۲ ق بوده است. از این رو بنا بر

هر دو قول، وی سفیر چهارم را درک کرده است و با توجه به سابقه قرب و نزدیکی اش به دو سفیر پیشین و نقش او در سازمان وکالت، طبیعتاً در عصر چهارمین سفیر نیز بایستی در خدمت سازمان وکالت بوده باشد. شیخ صدوق متن توقیعی را از «ابوعلی بن همام» نقل کرده که متضمن دعایی است که شیعیان در عصر غیبت ترغیب به خواندن آن شده‌اند؛ و شروع آن با این جملات است: «اللهم عَرَفْنِي فَانْكُ إِن لَمْ تَعَرَفْنِي فَانْكُ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ...». این توقیع را «محمد بن عثمان عمری» به «ابوعلی بن همام» املا کرده و او را به مداومت بر قرائت این دعای امر نموده است.^{۶۷۰} این امر، نشانه ارتباط وی با سفیر دوم و توجه سفیر نسبت به ارتقای معنوی «ابوعلی» است! از سوی دیگر بنا به نقل شیخ طوسی، «ابوعلی بن همام» یکی از چند تن رؤسای شیعه بود که به هنگام آخرین لحظات حیات «عمری» بر بالین او حاضر بودند و او «حسین بن روح» را به عنوان جانشین خود بدانان معرفی نمود. «ابوعلی» خود در این باره چنین نقل کرده است: «ابوجعفر محمد بن عثمان عمری، پیش از رحلتش ما را که جمعی از وجوه و شیوخ شیعه بودیم به نزد خود فراخواند و گفت: اگر مرا مرگ در رسد امر سفارت به ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی منتقل خواهد شد؛ زیرا من مأمور شده‌ام که وی را به جای خود نصب کنم؛ پس در امور خود بر وی اعتماد و به وی رجوع کنید». ^{۶۷۱} این که عمری در آخرین لحظات، سران شیعه، از جمله «ابوعلی» را درباره امر سفارت به نزد خود فرا می‌خواند، دلیل دیگری بر ارتباط وی با سفیر و توجه سفیر نسبت به او است.

وی از جمله کسانی بوده که گاهی توقیعات ناحیه مقدسه به دست او خارج می‌شده است. علاوه بر آنچه گذشت، روایتی که شیخ طوسی نقل کرده نیز حاکی از آن است که در دوره محبوس بودن «حسین بن روح»، به خصوص پس از انحراف شلمغانی، «ابوعلی بن همام» نقش جانشین را برای وی ایفا می‌کرده است. بنا بر این روایت، هنگامی که توقیع ناحیه مقدسه در ذی‌الحجه سال ۳۱۲ ق در لعن شلمغانی صادر شد، «حسین بن روح» در حبس «مقتدر عباسی» به سر می‌برده؛ از این رو، این توقیع را از حبس برای «ابوعلی بن همام» ارسال می‌کند؛ و او نیز آن را به دستور «ابن روح» در میان شیعیان پخش می‌کند.^{۶۷۲} وی همچنین جریان طلب مباحله شلمغانی و قتل او را نیز نقل کرده است. این روایت به خوبی حاکی از نقش «ابوعلی» به عنوان دستیار «ابن روح» است.

همان گونه که گذشت، بین نقل نجاشی و شیخ طوسی درباره تاریخ وفات «ابوعلی بن همام» اختلاف وجود دارد. نجاشی وفاتش را در ۱۹ جمادی الثانی سال ۳۳۶ ق، و شیخ طوسی در سال ۳۳۲ ق ذکر کرده است.^{۶۷۳} بنا بر هر دو قول، وی بهمداری از عصر غیبت کبری را نیز درک کرده است.



۸۱.۴.۷. ابومحمد حسن بن علی وجناء نصیبی

گرچه در روایت صدوق، نام وی جزو غیر وکلا از منطقه «نصیبین» که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام شدند، آمده است،^{۶۷۴} ولی تصریح طبرسی و ابن طاووس، مبنی بر وکالت وی در عصر غیبت صغرا،^{۶۷۵} و سایر قرائنی که در دست است، حکایت از آن دارد که وی در عصر سفیر دوم و سوم، جزو دستیاران آنها در بغداد انجام وظیفه می کرده است. بنا به نقل نجاشی، وی از مرتبطان با امام عسکری علیه السلام بوده و طی نامه ای از آن جناب کتابی طلب می کند تا طبق آن عمل کند. آن حضرت نیز کتاب «صفوانی» را معرفی می فرماید.^{۶۷۶} در روایت شیخ طوسی، وی از جمله وجوه و سران شیعه معرفی شده که در لحظات آخر عمر سفیر دوم، بر بالین او حاضر بوده و جانشینی «ابن روح» بدانان ابلاغ شد؛ و می دانیم که غالب حاضران در آن جلسه از دستیاران و وکلای سفیر دوم بودند.^{۶۷۷}

بنا به روایت صدوق، وی در ارتباط با ناحیه مقدسه بوده و گاه توقیعاتی مستقیماً برای وی صادر، و مأموریت هایی بدو محوّل می شده است؛ از جمله، مأموریتی که در رابطه با تهیه مقدمات سفر حج «حسن بن فضل یمانی»، از سوی ناحیه مقدسه به «ابن وجناء» محوّل گشت.^{۶۷۸} وی در تثبیت حقانیت سفارت سفیر سوم در نزد برخی از شیعیان نیز نقش داشته است؛ برای نمونه، «محمد بن فضل موصلی» که نسبت به وکالت و سفارت «ابن روح» در تردید بوده، و اعتقاد داشته که اموال و وجوه شرعی به ناحق به او پرداخت می شود (!) توسط «ابن وجناء» به بغداد آورده می شود؛ و او پس از مشاهده خرق عادت از سوی «ابن روح» به صدق دعوی سفارت او پی می برد و در حالی که گریان بوده از «ابن روح» طلب حلیت می کند؛ در این جریان، «ابن روح» به نامه سفیدی که از مضمون آن تنها «محمد بن فضل موصلی» و «ابن وجناء» آگاه بودند، پاسخ داد.^{۶۷۹}

بنا به نقل راوندی، وی موفق می شود که در سفر حج در مکه، به محضر حضرت

حَجَّتِ علیها‌السلام شرفیاب شود. در این ملاقات آن حضرت به وی می‌فرماید: «آیا گمان کرده‌ای که تواز ما مخفی هستی؟ به خدا قسم که در تمام لحظات حَجَّت، همراه تو بودم!» و سپس آن جناب تمام آنچه را بر «ابن و جناء» اتفاق افتاده بود بازگو می‌کند! و می‌فرماید: «در مدینه ملازم خانه «جعفر بن محمد علی‌ه‌السلام» باش و غم آب و غذا و لباس را مخور! و سپس دفتری به او می‌دهد که در آن دعای فرج و دعایی مشتمل بر درود و سلام به مهدی علیه‌السلام موجود بوده است». ^{۶۸۰} این روایت حاکی از جلالت قدر «ابن و جناء» و جایگاه رفیعش نزد ناحیه مقدسه است. بنا بر روایتی دیگر که توسط شیخ صدوق نقل شده، وی جزو آن گروه از شیعیانی بوده که به همراه «ابوعلی محمودی» در کنار کعبه موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه‌السلام شدند! ^{۶۸۱}

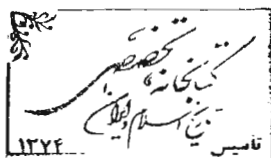
۸۲.۴.۷. ابو عمرو عثمان بن سعید عمری

۸۳.۴.۷. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری

۸۴.۴.۷. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی

۸۵.۴.۷. ابوالحسن علی بن محمد سمری

حسن ختام این قمست را نام وکلا و نواب اربعه ناحیه مقدسه قرار دادیم که در طول حدود هفتاد سال عصر غیبت صغرا وظیفه رهبری سازمان وکالت و نیابت خاصه حضرت مهدی علیه‌السلام را عهده‌دار بودند و در بخش مربوط به ابواب ائمه علیهم‌السلام به تفصیل پیرامون شخصیت و فعالیتشان سخن گفتیم.



پی‌نوشت‌های فصل هفتم

۱. تاریخ اهل البيت (علیهم‌السلام)، ص ۱۴۷ و مصباح کفعمی، ص ۵۲۲.
۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۶ و فصول المهمة، ص ۱۲۴.
۳. تاریخ اهل البيت (علیهم‌السلام)، ص ۱۴۷.
۴. مصباح کفعمی، ص ۵۲۲.
۵. همان.
۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸.
۷. تاریخ اهل البيت (علیهم‌السلام)، ص ۱۴۷.
۸. مصباح کفعمی، ص ۵۲۲؛ دلائل الامامة، ص ۶۳ و فصول المهمة، ص ۱۴۵.
۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۷ و تاریخ اهل البيت (علیهم‌السلام)، ص ۱۴۷؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۲ و دلائل الامامة، ص ۷۳. ابن صباغ مالکی نام باب آن حضرت را «اسعد هجری» ذکر کرده که به نظر می‌رسد تصحیف رشید هَجَری باشد. ر.ک: فصول المهمة، ص ۱۶۲.
۱۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۷۶. ابن صباغ، از شخصی به نام «ابو جيلة» به عنوان باب آن حضرت، یاد کرده است. ر.ک: فصول المهمة، ص ۱۸۹.
۱۱. مصباح کفعمی، ص ۵۲۲.
۱۲. طبری در دلائل الامامة، ص ۸۰، ابتدا «یحیی بن امّ طویل» را ذکر کرده و سپس قول به بابیت «ابو خالد کابلی» را نقل کرده است.
۱۳. تاریخ اهل البيت (علیهم‌السلام)، ص ۱۴۸.
۱۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۷، ح ۳۶ و اثبات الوصیة، ص ۲۶۱-۲۶۲.
۱۵. تاریخ اهل البيت (علیهم‌السلام)، ص ۱۴۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۱۱؛ دلائل الامامة، ص ۹۵؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۲ و فصول المهمة، ص ۲۰۱.
۱۶. تاریخ اهل البيت (علیهم‌السلام)، ص ۱۴۸ و مصباح کفعمی، ص ۵۲۳. ابن صباغ از «فضل بن عمر» نام برده که ظاهراً تصحیف «مفضل بن عمر» است. ر.ک: فصول المهمة، ص ۲۱۲.

۱۷. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۰.
۱۸. همان، ج ۴، ص ۳۲۵.
۱۹. مصباح کفعمی، ص ۵۲۳؛ هدایة الکبری، حسین بن حمدان خصیعی، نسخه خطی به شماره ۲۹۷۳، کتابخانه آیه الله مرعشی، ص ۱۲۸ و فصول المهمة، ص ۲۲۲.
۲۰. دلائل الامامة، ص ۱۴۹ و تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۸.
۲۱. تنقیح المقال، ص ۳، رقم های ۱۱۲۳۱ تا ۱۱۲۴۱.
۲۲. هدایة الکبرا، پیشین، ص ۱۲۸ و تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۸.
۲۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۸.
۲۴. تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۸؛ دلائل الامامة، ص ۱۸۴ و فصول المهمة، ص ۲۳۴.
۲۵. مصباح کفعمی، ص ۵۲۳.
۲۶. رجال کشی، ص ۳۰۲، ح ۵۴۴ و ص ۵۵۴، ح ۱۰۴۸-۱۰۴۶.
۲۷. مصباح کفعمی، ص ۵۲۳ و تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۸. ابن صباغ از عمرو بن فرات نام برده است. ر.ک: فصول المهمة، ص ۲۵۴.
۲۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۰.
۲۹. رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۰.
۳۰. دلائل الامامة، ص ۲۱۷؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۳ و فصول المهمة، ص ۲۶۶.
۳۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۲.
۳۲. تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۹.
۳۳. در فصل آخر، پیرامون وی و سایر مدعیان دروغین بابیت، به تفصیل سخن به میان خواهیم آورد.
۳۴. مصباح کفعمی، ص ۵۲۳ و فصول المهمة، ص ۲۷۴. طبری در دلائل الامامة، ص ۲۲۴، «عمرو بن سعید عمری» را باب امام عسکری علیه السلام دانسته؛ که ظاهراً مرادش همان «عثمان بن سعید» است.
۳۵. تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۹.
۳۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۳.
۳۷. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۳۸.

۳۸. مصباح کفعمی، ص ۵۲۳؛ تاریخ اهل البيت عليه السلام، ص ۱۵۰؛ احتجاج، ص ۴۷۷-۴۷۸ و فصول المهمة، ص ۲۸۳.
۳۹. جامع الرواة، اردبیلی، ج ۲، ص ۸۳؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۴۵۴ و دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۲.
۴۰. این حدیث در دعای شریف ندبه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده، و در روایات متعددی به این مضمون از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که: «... فَهَوَ (عَلَى السَّيْلِ) بَابُ مَدِينَةٍ عِلْمِي...». ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۶، ح ۵۹ و ص ۱۹۰، ح ۷۴ و نیز ر.ک: به پی‌نوشت شماره ۱ از فصل ششم.
۴۱. کافی، ج ۱، ص ۴۳۷، ح ۸.
۴۲. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴، ح ۱۱ و ج ۳۸، ص ۱۱۱، ح ۴۶ و ص ۱۱۲، ح ۴۷ و ص ۱۳۷، ح ۹۶ و ص ۱۵۱، ح ۱۲۳.
۴۳. همان، ص ۲۴۸، ح ۴۲.
۴۴. همان، ج ۴۰، ص ۷۶، ح ۱۱۳.
۴۵. همان، ج ۵۰، ص ۲۵، ح ۱۷.
۴۶. ر.ک: مصباح کفعمی، ص ۵۲۲؛ رباحین الشریعة، ص ۱۵۶ و بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۳۷، ح ۱ و ص ۲۴۵، ح ۶ و ص ۲۴۹، ح ۷ و ج ۴۰، ص ۲۲۷، ح ۷ و ص ۳۲۵، ح ۷ و ج ۴۱، ص ۲۷۳، ح ۲۹ و ج ۴۳، ص ۸۵، ح ۸ و ص ۸۶، ح ۸ و ص ۱۷۱، ح ۱۱ و ص ۱۷۴، ح ۱۵ و ص ۱۷۹، ح ۱۵ و ص ۲۰۸، ح ۳۶ و ج ۵۳، ص ۱۸، ح ۱ و ج ۶۹، ص ۲۷۰ و ۸۱، ص ۳۱۰، ح ۳۱.
۴۷. درباره روایات مربوط به مقام و جایگاه سلمان فارسی ر.ک: به رجال کشی، ص ۶-۱۲، ح ۴۷-۲۷ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۵۰۵۹.
۴۸. مصباح کفعمی، ص ۵۲۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۷۰۱ و ر.ک: رساله کارشناسی ارشد با عنوان: «باب‌های اهل بیت عليه السلام»، از آقای جواد سلیمانی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله.
۴۹. تاریخ اهل البيت عليه السلام، ص ۱۴۷.
۵۰. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۶۶۸ و ج ۳، ص ۶۴ از فصل القاب، عنوان ذوالیدین.

۵۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸.
۵۲. تاریخ اهل البيت عليهم السلام، ص ۱۴۷.
۵۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸.
۵۴. درباره شخصیت «میثم تمار»، ر.ک: رجال شیخ طوسی، ص ۵۸، ۷۰ و ۷۹؛ رجال کشی، ص ۷۹-۸۷، ح ۱۳۴-۱۴۰ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۳۴۴.
۵۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱، ۶۷ و ۷۳.
۵۶. درباره شخصیت و حالات «رُشید هَجَری»، ر.ک: رجال کشی، ص ۷۵-۷۸، ح ۱۳۱-۱۳۲ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۴۱۰۶.
۵۷. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۷ ح ۳۶؛ اثبات الوصیه، ص ۲۶۱-۲۶۲ و تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۹ از فصل نساء.
۵۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۷۶.
۵۹. تاریخ اهل البيت عليهم السلام، ص ۱۴۸.
۶۰. رجال کشی، ص ۱۰، ح ۲۰.
۶۱. همان، ص ۱۱۵، ح ۱۸۴.
۶۲. درباره شخصیت وی ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۹۸۸.
۶۳. همان، رقم ۱۲۶۴۴.
۶۴. درباره شخصیت و جایگاه رفیع «جابر بن یزید جعفی»، ر.ک: رجال کشی، ص ۱۹۱-۱۹۸، ح ۳۳۵-۳۴۸ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۶۲۱.
۶۵. مصباح کفعمی، ص ۵۲۳؛ تاریخ اهل البيت عليهم السلام، ص ۱۴۹ و مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۳۲۵.
۶۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ۲۱۰.
۶۷. رجال کشی، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵.
۶۸. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۳۸، رقم ۱۲۰۸۴.
۶۹. رجال کشی، ص ۳۲۷، ح ۵۹۲.
۷۰. همان، ص ۳۲۹، ح ۵۹۷.
۷۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ و رجال کشی، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵.

۷۲. رجال کشی، ص ۳۲۶-۳۲۷، ح ۵۹۲.
۷۳. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.
۷۴. رجال نجاشی، ص ۲۹۵؛ رجال ابن غضائری، ص ۸۷ و معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۹۲-۳۰۴.
۷۵. رجال کشی، ص ۳۲۲، ح ۵۸۵ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۷۶. همان، ص ۱۳۵، ح ۲۱۶.
۷۷. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام.
۷۸. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۳۸ - ۱۶۴؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰، ۱۰۸۲۱ و ۱۰۸۲۲ و رجال نجاشی، ص ۲۳۰.
۷۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۰ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹ و ۲۱۱.
۸۰. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۱، ۳۸۶ و ۴۰۵.
۸۱. رجال کشی، ص ۵۰۸، ح ۹۸۲. کلینی نیز در کافی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۶ این حدیث را نقل کرده؛ ولی تتمه آن را که مشتمل است بر مدح «ابن سنان» و بیان جمله «انت انسهما و مستراحهما» نیاورده است.
۸۲. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰. مرحوم علامه مامقانی، با ادعای یاد شده، سعی در اثبات معاصرت وی با امام صادق علیه السلام نموده است؛ ولی در بررسی انجام شده در تهذیب شیخ طوسی، روایتی یافت نشد که در آن، محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام، مستقیماً نقل حدیث کرده باشد. بلی، برخی روایات به نقل از «ابن سنان از امام صادق علیه السلام» در دست است؛ ولی رجالیان معمولاً معتقدند مراد از ابن سنان، همان عبدالله بن سنان است، و نه محمد بن سنان. برای مطالعه بیشتر در این باره رک: تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۸۶، تعلیقه حدیث ۳۱ از استاد علی اکبر غفاری؛ و معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۶۴.
۸۳. رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۸.
۸۴. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰، ص ۱۲۹.
۸۵. جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۲۵.
۸۶. درباره موارد یاد شده، رک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰ و معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۶۲.

۸۷. رجال کشی، ص ۵۰۸، ح ۹۸۱.
۸۸. درباره تمامی موارد یاد شده، ر.ک: رجال خاقانی، ص ۱۶۶ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰.
۸۹. هداية الکبرا، نسخه خطی به شماره ۲۹۷۳، کتابخانه آية الله مرعشی، ص ۱۲۸ و مصباح کفعمی، ص ۵۲۳.
۹۰. تاريخ اهل البيت علیه السلام، ص ۱۴۸.
۹۱. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۲۳۱ - ۱۱۲۴۱.
۹۲. تاريخ اهل البيت علیه السلام، ص ۱۴۸.
۹۳. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۳۹۰، ۱۱۳۹۱ و ۱۱۳۹۲.
۹۴. مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۳۶۸.
۹۵. رجال شيخ طوسی، ص ۲۸۷.
۹۶. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۶۸۸.
۹۷. مصباح کفعمی، ص ۵۲۳ و تاريخ اهل البيت علیه السلام، ص ۱۴۸.
۹۸. رجال شيخ طوسی، ص ۳۸۳.
۹۹. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۰۲۹.
۱۰۰. همان، ج ۲، رقم ۷۷۸۳.
۱۰۱. رجال شيخ طوسی، ص ۴۲۰.
۱۰۲. کتاب الغيبة، شيخ طوسی، ص ۲۱۵ و ۲۱۹.
۱۰۳. تاريخ اهل البيت علیه السلام، ص ۱۴۹؛ هداية الکبرا، نسخه خطی به شماره ۲۹۷۳ کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ص ۱۲۸؛ دلائل الامامة، ص ۲۱۷؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۳ و احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۷.
۱۰۴. رجال کشی، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸ و ر.ک: تاريخ سياسی غيبت امام دوازدهم علیه السلام، ۱۴۲.
۱۰۵. مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۳۸۰.
۱۰۶. رجال علامه حلی، ص ۱۲۶.
۱۰۷. رجال شيخ طوسی، ص ۴۲۰.
۱۰۸. کتاب الغيبة، شيخ طوسی، ص ۲۱۴.



۱۰۹. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۷۷۸۳.
۱۱۰. Javad Ali. op.cit. in der Islam. XXV (1939). 199: Rojkwski.op.cit 667: al - Najashi, 222. (به نقل از کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۱)
۱۱۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۷۷۸۳.
۱۱۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۲.
۱۱۳. رجال کشی، ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۸.
۱۱۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.
۱۱۵. همان، ص ۲۱۷.
۱۱۶. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۵، ح ۲.
۱۱۷. همان، ص ۴۳۱، ح ۶.
۱۱۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.
۱۱۹. امام عسکری علیه السلام در اجتماع قریب به چهل تن از سران شیعه، درباره «عثمان بن سعید» فرمود: «اقبلوا من عثمان ما يقوله، وانتهوا الى أمره، و اقبلوا قوله فهو خليفة امامكم و الأمر اليه»؛ همان، ص ۲۱۷؛ و به «احمد بن اسحاق» نیز فرمود: «هذا أبو عمرو الثقة الأمين، ثقة الماضي و ثقتي في المحيا و الممات؛ فما قاله لكم فعنّي يقوله و ما أدّى اليكم فعنّي يؤدّيه»؛ همان، ص ۲۱۵.
۱۲۰. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۷-۱۴۸.
۱۲۱. برای نمونه، «حسن بن نصر» و «ابوصدام» و عده‌ای دیگر از وکلا، که پس از رحلت امام عسکری علیه السلام احساس بلا تکلیفی می‌کردند، با تدبیر وکلای حاضر در بغداد، همچون «احمد بن اسحاق» و غیر او، از جایگاه «عمری» و موقعیت وی آگاه شده و راه اطاعت از وی را پیشه ساختند؛ ر.ک: کافی، ج ۱۱، ص ۵۱۷، ح ۴.
۱۲۲. برای نمونه، دسته‌ای از سادات مدینه که نسبت به وجود فرزند برای امام عسکری علیه السلام خاضع شده و راه اطاعت پیشه ساختند، مستمری خود را طبق معمول، در عصر غیبت نیز دریافت می‌داشتند؛ ولی مستمری دیگران که بر حقیقت گردن نهاده‌اند، قطع شد؛ ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۷. در مورد وکلای سایر نواحی نیز قاعدتاً به همین شیوه عمل شده است.

۱۲۳. بنا به نقل صدوق، امام عصر علیه السلام به هیئت اعزامی از قم فرمود: از آن پس چیزی (از اموال و یا نامه‌ها) به سامرا نیاورند و به نزد وکیل منصوب در بغداد مراجعه کنند؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۸.
۱۲۴. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۳.
۱۲۵. احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸.
۱۲۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.
۱۲۷. ر.ک: تاریخ الغیبة الصغرا، محمد صدر، ص ۳۲۵-۳۲۶.
۱۲۸. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۱.
۱۲۹. تاریخ الغیبة الصغرا، ص ۴۰۴.
۱۳۰. بحار الانوار ۵۱، ص ۳۰۰ ح ۱۹.
۱۳۱. فصول العشرة فی الغیبة، شیخ مفید، ص ۱۳.
۱۳۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۵.
۱۳۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۴۷ و ۲۱۹ و الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ ح ۱.
۱۳۴. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۹-۱۵۵.
۱۳۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۸ و احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸.
۱۳۶. سیرة الائمه الاثنی عشر، هاشم معروف الحسینی، ج ۲، ص ۵۴۲.
۱۳۷. تاریخ الغیبة الصغرا، ص ۴۰۴.
۱۳۸. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۵.
۱۳۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۰.
۱۴۰. رک. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰ ح ۱۹.
۱۴۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۶۱.
۱۴۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۷.
۱۴۳. همان، ص ۲۱۹.
۱۴۴. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۰۲ و ۳۸۰.
۱۴۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۰.
۱۴۶. بنا به نقل شیخ طوسی، امام عسکری علیه السلام در پاسخ سؤال «ابوعلی احمد بن اسحاق

قمی» فرمود: «العمری وابنه ثقتان فما اذيا اليك فعنّي يؤدیان و ما قالا لك فعنّي بقولان فاسمع لهما و اطعمهما فانهما الثقتان المأمونان...»؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۹. این نقل در وکالت پدر و پسر، هر دو، برای امام یازدهم علیه السلام صراحت دارد.

۱۴۷. همان، ص ۲۲۳ و رجال علامه حلی، ص ۱۴۹.

۱۴۸. در روایت شیخ طوسی از «ابوعلی محمد بن همام»، لقب «سمّان» برای «ابرجعفر عمری» ذکر شده است؛ و در روایت شیخ صدوق از «جعفر بن محمد بن متیل» نیز لقب «سمّان» برای «محمد بن عثمان عمری» ذکر شده است؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۰ و کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۳، ح ۳۳.

۱۴۹. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.

۱۵۰. همان، ص ۲۱۶ و احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸.

۱۵۱. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۹-۲۲۰.

۱۵۲. همان، ص ۲۲۰. نقل شیخ طوسی از «عبدالله بن حمیری» چنین است: «لَمَّا مَضَى ابوعمر - رضی الله عنه - أَتَتْنَا الْكُتُبَ بِالْخَطِّ الَّذِي كَتَبَ بِهِ، بِاقَامَةِ أَبِي جَعْفَرٍ - رضی الله عنه - مقامه».

۱۵۳. در توقیع ناحیه مقدّسه به «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» آمده: «و الابن (ابو جعفر عمری) - وقاه الله - لم يزل ثقتنا في حياة الأب - رضی الله عنه و ارضاه و نصّر وجهه - يجرى عندنا مجراه و يُسَدّ مسدّه، و عن أمرنا يأمر الابن، و به يعمل، تولّاه الله، فانتبه الى قوله و عرّف معاملتنا ذلك»؛ و در توقیع به «اسحاق بن یعقوب» آمده: «و امّا محمد بن عثمان العمری - رضی الله عنه و عن ابيه من قبل - فانه ثقتي و كتابه كتابي»؛ ر.ک: کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۰.

۱۵۴. همان، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۱۵۵. همان، ص ۲۴۴-۲۵۶ و ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۶۵-۱۶۸.

۱۵۶. برای نمونه ر.ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۲-۵۲۲، باب ذکر التوقيعات.

۱۵۷. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۰-۱۷۱.

۱۵۸. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۶-۲۲۷ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۲.

۱۵۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹؛ جریان تاجر اعزامی از قم که «ابوجعفر عمری» را نمی‌شناخت و اموالی را برای او از قم، صرفاً به تصوّر تجارت بین وی و قمی‌ها آورد و تحویل داد! شیخ طوسی پس از نقل جریان مزبور می‌گوید: «... ولم یکن هذا الرجل يعرف اباجعفر وانما أنفذ علی یده کما یُنْفِذ التجار الی اصحابهم علی ید من یثقون به ولا کان معه تذکرة سلّمها الی ابی جعفر ولا کتاب لأن الأمر کان حاداً جداً فی زمان المعتضد و السیف یقطر دمأ کما یقال، وکان سرّاً بین الخاص من اهل هذا الشأن وکان ما یحمل به الی أبی جعفر لا یقف من یحمله علی خبره ولا حاله وانما یقال: امض الی موضع کذا وکذا فسلّم ما معک من غیر أن یشر بشیء ولا یدفع الیه کتاب لثلا یوقف علی ما تحمله منه».

۱۶۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۸، ح ۲۰.

۱۶۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹ و ۲۲۵-۲۲۶.

۱۶۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ﷺ، ص ۱۷۰.

۱۶۳. رجال کشی، ص ۵۳۲، ح ۱۰۱۵.

۱۶۴. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ﷺ، ص ۱۷۰.

۱۶۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۱.

۱۶۶. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ﷺ، ص ۱۶۹.

۱۶۷. کافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۴ و ص ۳۳۱، ح ۴.

۱۶۸. همان، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۵، ح ۳ و کتاب الغیبة،

شیخ طوسی، ص ۲۱۹، ۲۲۱ و ۲۲۲.

۱۶۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۹.

۱۷۰. همان، ص ۲۲۲.

۱۷۱. همان، ص ۲۲۶ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳، ح ۳۳.

۱۷۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۱۷۳. همان، ص ۲۲۵.

۱۷۴. همان، ص ۲۲۳.

۱۷۵. همان، ص ۲۲۲؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۵۰ و فلاح السائل، ص ۷۴.

۱۷۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۲، ح ۲۹ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۲.

۱۷۷. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۳.

۱۷۸. همان، ص ۱۸۰.

۱۷۹. بخش عمده مباحث این بخش، از کتاب محققانه «خاندان نوبختی» اثر مرحوم «عباس اقبال»، فصل یازدهم، از ص ۲۱۲ تا ص ۲۲۲، و کتاب تحقیقی «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام» اثر «دکتر جاسم حسین» فصل ششم، از ص ۱۹۲ تا ص ۲۰۶ نقل شده است.

۱۸۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۶ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۳.

۱۸۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۵ و ۲۲۵.

۱۸۲. مرحوم اقبال این قسمت را از احتجاج طبرسی، ص ۴۷۸ نقل کرده است؛ در حالی که آنچه در این کتاب یافت شد، تعبیر «حسین بن روح من بنی نوبخت» است و گویا کلمه‌ی «من»، «بن» قرائت شده است.

۱۸۳. رجال کثی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲.

۱۸۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳، ح ۳۴ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۱، ح ۳۸.

۱۸۵. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۲.

۱۸۶. مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۴۲۳.

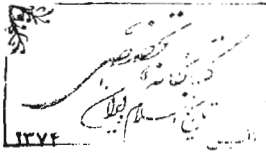
۱۸۷. همان، ج ۴، ص ۴۲۶.

۱۸۸. «ابوعلی محمد بن همام بن سهیل بن بیزان اسکافی بغدادی» یکی از بزرگان شیوخ امامیه است که اجداد او زرتشتی بوده‌اند. او مؤلف کتابی است در تاریخ ائمه علیهم السلام به نام «الانوار». ر.ک: معالم العلماء، ص ۱۰۱. «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی»، معاصر او، نیز کتابی در همین موضوع به همین نام داشته است. وفات او را نجاشی در پنج شنبه ۱۸ جمادی الاخر سال ۳۶۶ ق و تولدش را در دوشنبه ۶ ذی الحجة ۲۵۸ ق نوشته است. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۲۶۹؛ ولی خطیب بغدادی وفات او را در جمادی الاخر سال ۳۳۲ ق ضبط کرده است. ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۶۵.

۱۸۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۷.

۱۹۰. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۵، ص ۱۹۰.

۱۹۱. راوی این خبر، «ابو غالب زراری» است. وی نقل می‌کند که از طریق «نوبختی» با سفیر دوم در تماس بوده است. زمانی که «نوبختی» سفیر سوم شد، از طریق «شلمغانی» با وکلای کوفه در تماس بود. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۷.
۱۹۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۷.
۱۹۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۵، ح ۳۶.
۱۹۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۳-۲۲۶.
۱۹۵. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۵، ص ۱۹۰.
۱۹۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۷.
۱۹۷. همان، ص ۲۴۸ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۰.
۱۹۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۳ و ۱۹۷.
۱۹۹. همان، ص ۲۵۲ و رجال نجاشی، ص ۲۶۸.
۲۰۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۹-۱۶۱ و ۱۶۵-۱۶۸ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۷.
۲۰۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۶۵-۱۶۸ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۳، ح ۱۷.
۲۰۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۷.
۲۰۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.
۲۰۴. همان، ص ۲۴۰.
۲۰۵. Sachedina, The Doctrine of Mahdism in Imam Shi'ism (Ph.D.), Thesis, Toronto University (Canada, 1979), P. 137.
- (به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۴)
۲۰۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲.
۲۰۷. همان، ص ۱۹۷ و ۲۲۸ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۰، ح ۴۲.
۲۰۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۳ و ۱۸۷.
۲۰۹. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۵، ص ۱۹۱.
۲۱۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۳.



۲۱۱. همان، ص ۱۸۷.
۲۱۲. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۵، ص ۱۹۱.
۲۱۳. همان.
۲۱۴. تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۷.
۲۱۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۷ و ۲۵۲-۲۵۳.
۲۱۶. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۵، ص ۱۹۱.
۲۱۷. صلة تاریخ الطبری، عریب بن سعید قرطبی، ص ۱۴۱.
۲۱۸. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۹.
۲۱۹. درباره شرح حال این سه نفر نک: خاندان نوبختی، ص ۱۸۱ و ۱۹۳.
۲۲۰. تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۲۵.
۲۲۱. همان، ج ۵، ص ۳۶۳.
۲۲۲. خاندان نوبختی، ص ۲۲۰.
۲۲۳. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۵، ص ۱۹۱.
۲۲۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۳۶-۲۳۸.
۲۲۵. خاندان نوبختی، ص ۲۲۱، به نقل از کتاب الاوراق صولی.
۲۲۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۳۸.
۲۲۷. احسن الودیعة فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعة، محمد مهدی اصفهانی، ج ۲، ص ۲۳۲ و کتاب بغداد، طاهر مظفر عمید، ص ۷۰.
۲۲۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۶.
۲۲۹. به گفته عباس اقبال (خاندان نوبختی، ص ۲۲۱) ابن ابی طیّ مؤلف تاریخی است بنام «عقود الجواهر»؛ و ذکر او را «ابوالفضل محمد بن شحنة حلبی» در تاریخ حلب آورده است. او از خاندان «بنی ابی طیّ» است که مثل خانواده‌های بنی زهره و آل جراده از خاندان‌های شیعی مذهب حلب بوده‌اند؛ و بعضی از افراد این خانواده را صاحب کتاب «امل الامل و مؤلف «روضات الجنات» در کتب خود مذکور داشته‌اند. نسبت این شخص را «ذهبی» در نسخه‌ای که در دست داشته، درست نتوانسته است بخواند! و آقای «لویی ماسینیون» که احوال او را از «الوافی بالوفیات» صفدی نقل کرده، آن را «غسانی» ضبط

نموده است؛ ولی صحیح نسبت این مورخ، همان «فقعانی» است که صاحب «روضات الجنات» در کتاب خود آن را تصریح کرده است. ذکر این «یحیی بن ابی طیّ» در کتاب «طبقات المفسّرين»، تألیف «جلال الدین سیوطی» نیز آمده است؛ و «مقریزی» نیز در «خطط» خود مکرر از «ابن ابی طیّ» نقل می‌کند. در این باره همچنین ر.ک:

L. Massignon, Recueil des textes Concernant La mystique P. 226-7.

۲۳۰. احتجاج، طبرسی، ص ۴۷۸؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۴۵۴.
۲۳۱. در رجال ابن داوود، ص ۳۵، در ذیل نام «احمد بن ابراهیم بن ابی رافع الصمیری» آمده: «صیمر شهری است از ناحیه مهرجان که در پنج منزلی دینور واقع شده؛ و در نزدیکی بصره نیز شهری به این نام در دهانه نهر معقل قرار دارد. ر.ک: مسالک و ممالک، اصطخری، ص ۸۱، ۸۹، ۱۶۴ و ۱۶۶؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۳۹؛ المسالک و الممالک، ابن حوقل، ص ۱۵۸ و ۲۵۹؛ اثبات الوصیة، ص ۲۴۶؛ نوائغ الرواة، ص ۲۰۰ و طبقات الشافعية، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲۳۲. اثبات الوصیة، ص ۲۴۶.

۲۳۳. ر.ک: اثبات الوصیة، ص ۲۴۰؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۷ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۱، ح ۲۶.

۲۳۴. رجال شیخ طوسی، ص ۴۳۲.

۲۳۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۲.

۲۳۶. ر.ک: تاریخ الغیبة الصغرا، محمد صدر، ص ۴۱۴.

۲۳۷. ر.ک: همان، ص ۴۱۳ و عقیده الشیعة، رونالدسن، ص ۲۵۷.

۲۳۸. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳، ح ۳۲ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۲.

۲۳۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶، ح ۴۴؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۲؛

کشف الغمة، ج ۳، ص ۴۵۵ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲۴۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۲.

۲۴۱. همان، ص ۲۴۳.

۲۴۲. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲۴۳. تاریخ الغیبة الصغرا، ص ۴۱۶.

۲۴۴. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۱۲.
۲۴۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۲۴۶. رجال نجاشی، ص ۲۹۶.
۲۴۷. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴.
۲۴۸. رجال نجاشی، ص ۲۹۶ و فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۶۵.
۲۴۹. رجال کشی، ص ۳۷۸، ح ۷۰۹.
۲۵۰. همان، ص ۳۸۰، ح ۷۱۲.
۲۵۱. همان، ص ۳۸۱، ح ۷۱۵.
۲۵۲. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۲۴، ح ۲۵.
۲۵۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۲۵۴. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴ و رجال علامه حلی، ص ۲۵۹.
۲۵۵. رجال کشی، ص ۳۸۱، ح ۷۱۳.
۲۵۶. درباره دستگیری و محاکمه و قتل «معلی» ر.ک: رجال کشی، ص ۳۷۶-۳۸۱، ح ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۱ و ۷۱۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۰؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۹۰؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۱۱، ح ۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۹۷، ح ۱۱۳ و ج ۹۵، ص ۲۲۱، ح ۲۰ و اثبات الهداة، ج ۵، ص ۴۳۹.
۲۵۷. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹.
۲۵۸. رجال شیخ طوسی، ص ۱۸۱ و ۱۱۷.
۲۵۹. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۳۵۱.
۲۶۰. رجال کشی، ص ۱۷۶، ح ۳۰۳ و ص ۱۷۸، ح ۳۰۷.
۲۶۱. همان، ص ۹-۱۰، ح ۲۰.
۲۶۲. همان، ص ۱۷۸، ح ۳۰۸.
۲۶۳. همان، ص ۱۷۹، ح ۳۱۰.
۲۶۴. همان، ص ۲۷۵، ح ۴۹۴.
۲۶۵. رجال شیخ طوسی، ص ۳۲۴ و ۳۶۲.
۲۶۶. رجال نجاشی، ص ۳۰۱ و رجال علامه حلی، ص ۱۷۵.

۲۶۷. ارشاد، ص ۳۰۴.
۲۶۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۲۶۹. معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۴۲؛ و درباره دلالت وکالت وی بر عدالت و وثاقتش، ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۴۵۱.
۲۷۰. کافی، ج ۱، ص ۳۱۳؛ ح ۱۲؛ ارشاد، ص ۳۰۶؛ رجال کشی، ص ۴۵۰-۴۵۱، ح ۸۴۸ و ۸۴۹؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۷؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۹۶؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۴۵۱ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۴۶.
۲۷۱. رجال شیخ طوسی، ص ۲۳۰ و ۳۵۳.
۲۷۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۲۷۳. رجال نجاشی، ص ۱۶۵.
۲۷۴. رجال علامه حلی، ص ۱۱۳.
۲۷۵. اثبات الوصیة، ص ۲۱۳.
۲۷۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۳.
۲۷۷. رجال کشی، ص ۴۳۱، ح ۸۰۸.
۲۷۸. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۳۵۶.
۲۷۹. اثبات الوصیة، ص ۲۱۳ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۷.
۲۸۰. ارشاد، ص ۲۸۸.
۲۸۱. رجال کشی، ص ۴۴۲، ح ۸۳۰.
۲۸۲. همان، ص ۴۴۱، ح ۸۲۹.
۲۸۳. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۳۵۶ و معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۳۲۲. مرحوم خویی و مامقانی جمله یاد شده را دالّ بر مدح وی دانسته‌اند.
۲۸۴. رجال نجاشی، ص ۱۶۵.
۲۸۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷.
۲۸۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۳۶.
۲۸۷. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۳۵۶.
۲۸۸. همان، ج ۲، رقم ۶۳۵۶.

۲۸۹. رجال نجاشی، ص ۱۶۵ و فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۰۸.
۲۹۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰-۲۱۱.
۲۹۱. رجال کُشی، ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸.
۲۹۲. تحف العقول عن الرسول ﷺ، ص ۲۲۳.
۲۹۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۶ و ۱۵۷.
۲۹۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰-۲۱۱.
۲۹۵. رجال کُشی، ص ۵۸۷، ح ۱۰۹۸.
۲۹۶. همان، ص ۵۸۶، ح ۱۰۹۷.
۲۹۷. همان، ص ۵۸۵، ح ۱۰۹۶.
۲۹۸. همان، تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۷۹۴.
۲۹۹. رجال نجاشی، ص ۱۳۹؛ فهرست، شیخ طوسی، ص ۸۳ و رجال علامه حلی، ص ۸۸.
۳۰۰. رجال شیخ طوسی، ص ۳۵۴.
۳۰۱. رجال کُشی، ص ۴۳۶، ح ۸۲۱.
۳۰۲. همان، ص ۴۳۳، ح ۸۱۷.
۳۰۳. فهرست، شیخ طوسی، ص ۹۰.
۳۰۴. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۸۵۶۴.
۳۰۵. پیرامون مجموع روایات مربوط به «علی بن یقطين» ر.ک: رجال کُشی، ص ۴۳۰-۴۳۷، ح ۸۰۵-۸۲۴.
۳۰۶. فهرست، شیخ طوسی، ص ۹۰.
۳۰۷. رجال شیخ طوسی، ص ۳۳۵، ۳۹۴ و ۳۶۳.
۳۰۸. فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۸۲.
۳۰۹. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۰۹ فایده بیست و دوم؛ و ج ۳، ص ۳۴۴، رقم ۱۳۳۶۵، به نقل از رساله شیخ مفید در ردّ بر اصحاب عدد.
۳۱۰. رجال نجاشی، ص ۳۱۱.
۳۱۱. رجال کُشی، ص ۳۳۲، ح ۶۰۷، ص ۳۳۳، ح ۶۱۰، ص ۳۴۵، ح ۶۳۹ و ص ۳۸۵-۳۸۸، ح ۸۲۰-۸۲۸ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۳۳۶۵.

۳۱۲. رجال کَشّی، ص ۳۸۸، ح ۷۲۵.
۳۱۳. رجال نجاشی، ص ۳۱۱.
۳۱۴. رجال کَشّی، ص ۳۸۶، ح ۷۲۱.
۳۱۵. همان، ص ۳۸۶، ح ۷۲۲.
۳۱۶. همان، ص ۳۸۷، ح ۷۲۳.
۳۱۷. رجال کَشّی، ص ۴۵۳، ح ۸۵۷؛ رجال شیخ طوسی، ص ۳۴۴؛ رجال علامه حلی، ص ۲۳ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۶۴۹.
۳۱۸. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۰۹.
۳۱۹. همان، ص ۲۱۰.
۳۲۰. رجال علامه حلی، ص ۴.
۳۲۱. رجال ابن داوود، ص ۳۱ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۰۶.
۳۲۲. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۹.
۳۲۳. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۰۶.
۳۲۴. همان.
۳۲۵. رجال علامه حلی، ص ۴.
۳۲۶. رجال ابن داوود، ص ۳۱-۳۲ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۰۶.
۳۲۷. رجال شیخ طوسی، ص ۳۸۵؛ رجال علامه حلی، ص ۱۳۲ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۴۷۰.
۳۲۸. رجال شیخ طوسی، ص ۳۸۰.
۳۲۹. همان، ص ۴۸۷.
۳۳۰. فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۱۹.
۳۳۱. رجال نجاشی، ص ۱۷۱.
۳۳۲. رجال کَشّی، ص ۵۰۶، ح ۹۷۵.
۳۳۳. همان، ص ۵۰۶، ح ۹۷۴.
۳۳۴. همان، ص ۵۰۶، ح ۹۷۶؛ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۱؛ رجال علامه حلی، ص ۱۱۷ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۶۴۳.

۳۳۵. رجال کُشی، ص ۴۸۳، ح ۹۱۰.
۳۳۶. کشف الغمة فی معرفة الاثمه علیه السلام، ج ۳، ص ۱۱۶.
۳۳۷. درباره وی ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶.
۳۳۸. رجال کُشی، ص ۵۵۱، ح ۱۰۴۱؛ تحریر طاووسی، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ رجال علامه حلّی، ص ۹۹، ۱۱ و ۱۰۹؛ رجال ابن داود، ص ۱۳۸ و ۴۸ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۸۲۸۳ و ج ۱، رقم ۶۶۳.
۳۳۹. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۹ و ۴۳۳.
۳۴۰. فهرست، شیخ طوسی، ص ۹۰.
۳۴۱. رجال نجاشی، ص ۱۹۸-۱۹۹.
۳۴۲. رجال علامه حلّی، ص ۹۹.
۳۴۳. رجال ابن داود، ص ۲۴۴.
۳۴۴. رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۷.
۳۴۵. همان، ص ۳۶۷ و ۳۶۹.
۳۴۶. رجال علامه حلّی، ص ۱۱.
۳۴۷. همان، ص ۱۰۹.
۳۴۸. رجال شیخ طوسی، ص ۳۵۲، ۳۷۸ و ۴۰۲.
۳۴۹. رجال نجاشی، ص ۱۳۹.
۳۵۰. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱ و رجال کُشی، ص ۵۰۲-۵۰۴، ح ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵ و ۹۶۷.
۳۵۱. رجال نجاشی، ص ۱۳۹-۱۴۰ و رجال علامه حلّی، ص ۸۸.
۳۵۲. رجال نجاشی، ص ۱۴۰ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۵۷۸۰.
۳۵۳. رجال نجاشی، ص ۱۴۰ و فهرست، شیخ طوسی، ص ۸۳.
۳۵۴. رجال کُشی، ص ۵۵۶، ح ۱۰۵۰.
۳۵۵. همان، ص ۵۰۸، ح ۹۸۱.
۳۵۶. رجال نجاشی، ص ۱۳۹.
۳۵۷. همان، ص ۳۱۱ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۴۳.

۳۵۸. رجال کُشی، ص ۵۰۲، ح ۹۶۲.
۳۵۹. همان، ص ۵۰۳، ح ۹۶۶.
۳۶۰. همان، ص ۵۰۲-۵۰۴، ح ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵ و ۹۶۷ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱.
۳۶۱. رجال کُشی، ص ۴۷۳، ح ۸۹۹.
۳۶۲. کافی، ج ۱، ص ۴۸۷، ح ۲؛ ارشاد، ص ۳۰۸؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۶۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۰ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۹۸ و ۱۵۴-۱۵۵.
۳۶۳. کافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۱۰ و ص ۳۸۳، ح ۲؛ اثبات الوصية، ص ۲۵۳ و کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۱۹۹.
۳۶۴. رجال نجاشی، ص ۱۴۰.
۳۶۵. رجال کُشی، ص ۵۰۲، ح ۹۶۲.
۳۶۶. رجال شیخ طوسی، ص ۳۸۱، ۴۰۳ و ۴۱۷.
۳۶۷. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱.
۳۶۸. رجال نجاشی، ص ۱۷۷-۱۷۸.
۳۶۹. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۸۵۳۴، به نقل از مراصد الاطلاع.
۳۷۰. رجال کُشی، ص ۵۴۸، ح ۱۰۳۸.
۳۷۱. رجال نجاشی، ص ۱۷۷.
۳۷۲. رجال علامه حلی، ص ۱۴۰-۱۴۱؛ علامه برای وی، پسری به نام «محمد» و نواده‌ای به نام «بنان» معرفی کرده است؛ و نام پسرش محمد، در توقیع ناحیه مقدسه به «اسحاق بن یعقوب» آمده؛ و «واما محمد بن علی بن مهزیار فسیصلح الله قلبه و یزیل عنه شکه». ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۵، ح ۴؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۷؛ و در سند ۲۷ باب ۴۵ از کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۱، نام «علی بن احمد بن مهزیار» آمده که اشاره به برادر و پسر برادر «علی بن مهزیار» است. درباره «ابراهیم بن مهزیار» و فرزندان، در ادامه مباحث سخن به میان خواهیم آورد.
۳۷۳. رجال کُشی، ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۸ و فهرست، شیخ طوسی، ص ۸۸.
۳۷۴. رجال کُشی، ص ۵۶۲، ح ۱۰۶۱.

۳۷۵. همان، ص ۵۴۸، ح ۱۰۳۸.
۳۷۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۲.
۳۷۷. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱-۲۱۲.
- (۳۷۸ تا ۳۸۰) رجال کشی، ص ۵۵۰، ح ۱۰۴۰.
۳۸۱. همان، ص ۵۵۱، ح ۱۰۴۰.
۳۸۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۹، ح ۵، به نقل از تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۱ و استبصار، ج ۲، ص ۶۰.
۳۸۳. رجال کشی، ص ۵۵۱، ح ۱۰۴۰.
۳۸۴. همان، ص ۵۴۸-۵۴۹، ح ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹.
۳۸۵. کافی، ج ۴، ص ۳۱۰.
۳۸۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۵-۴۵۲، ح ۱۹ و ص ۴۶۵-۴۷۰، ح ۲۳ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۹-۱۶۱.
۳۸۷. در مواردی، به برادری او با «علی بن مهزیار» تصریح شده است؛ از جمله، در سند حدیث منقول در کمال الدین و تمام النعمة، ص ۷۲.
۳۸۸. رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۹ و ۴۱۰.
۳۸۹. کافی، ج ۴، ص ۳۱۰.
۳۹۰. رجال نجاشی، ص ۱۲.
۳۹۱. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۴۵۴.
۳۹۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۵ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۰.
۳۹۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۵، ح ۱۹.
۳۹۴. همان، ص ۴۶۵، ح ۲۳.
۳۹۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۳۶.
۳۹۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶.
۳۹۷. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۴۵۴.
۳۹۸. کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۵؛ رجال کشی، ص ۵۳۱، ح ۱۰۱۵؛ ارشاد، ص ۳۵۱؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۰؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۴۲؛ اعلام الوری، ج ۲، ص

- ۲۶۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۷۶۲، ح ۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۲۲۲.
۳۹۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۷، ح ۸ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۶-۱۱۱۸، ح ۳۱-۳۲.
۴۰۰. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۷.
۴۰۱. رجال کُشی، ص ۵۱۳-۵۱۴، ح ۹۹۲.
۴۰۲. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.
۴۰۳. رجال کُشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱.
۴۰۴. رجال علامه حلی، ص ۵۱.
۴۰۵. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۹۴۵.
۴۰۶. رجال کُشی، ص ۵۱۰، ح ۹۸۴ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۸۲۳۶.
۴۰۷. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۵۳۳ و فصل الکُنی، ج ۳، ص ۲۷.
۴۰۸. رجال شیخ طوسی، ص ۴۰۰ و ۴۱۳.
۴۰۹. عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶۹، ح ۱۵ و الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۲۰، ح ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۴۲، ح ۳۲؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۸۳، ح ۷۷؛ مدینه المعاجز، ص ۴۸۵، ح ۷۱ و وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۳۷، ح ۱۲۶۶۳.
۴۱۰. رجال کُشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۲؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲ و رجال علامه حلی، ص ۱۹۰.
۴۱۱. رجال کُشی، ص ۵۱۲، ح ۹۹۱.
۴۱۲. همان، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.
۴۱۳. همان، ص ۶۰۳، ح ۱۱۲۲ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲-۲۱۳.
۴۱۴. رجال شیخ طوسی، ص ۳۷۷، ۲۰۰ و ۴۰۱.
۴۱۵. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱.
۴۱۶. مجموع روایات مربوط به «زکریّا بن آدم قمی» در تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۴۲۳۶ آمده است.

۴۱۷. رجال کشی، ص ۵۹۵، ح ۱۱۱۲.
۴۱۸. همان، ص ۵۹۴، ح ۱۱۱۱.
۴۱۹. همان، ص ۵۹۵، ح ۱۱۱۳.
۴۲۰. رجال علامه حلی، ص ۷۵.
۴۲۱. رجال کشی، ص ۶۱۶، ح ۱۱۵۰.
۴۲۲. همان، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.
۴۲۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱.
۴۲۴. همان و رجال کشی، ص ۵۰۳، ح ۹۶۴.
۴۲۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۶.
۴۲۶. جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۰۶-۴۰۷.
۴۲۷. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۹ ط به نقل از فصل الکُنی.
۴۲۸. کافی، ج ۱، ص ۴۲۱ و ج ۵، ص ۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۲ و مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱.
۴۲۹. کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷.
۴۳۰. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۵۶۹۲ و ۵۶۹۴.
۴۳۱. شیخ طوسی در کتاب الغیبة، ص ۲۱۳، در روایتی، لقب «همدانی» را برای «صالح بن محمد بن سهل» نقل کرده و ضمن آن، معاصرت وی با امام جواد (علیه السلام) را تثبیت می‌کند. همچنین شیخ در رجال خود، ص ۴۰۲ و ۴۱۶، لقب همدانی را برای «صالح بن محمد» نقل کرده و نام او را در ردیف اصحاب امام جواد و امام هادی (علیه السلام) بر می‌شمارد؛ و وکالت این دو نیز در ضمن مباحث، اثبات شده است.
۴۳۲. رجال شیخ طوسی، ص ۴۳۶.
۴۳۳. رجال ابن داوود، ص ۱۷۴.
۴۳۴. رجال علامه حلی، ص ۱۴۳ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۶۹.
۴۳۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۵.
۴۳۶. همان، ص ۴۸۳، ح ۲ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹.
۴۳۷. کافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۵ و ارشاد، ص ۳۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۷ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۴۷.

۴۳۸. تعبیری که در روایت مزبور درباره حضرت صاحب الامر علیه السلام به کار رفته، واژه «غریم» است که به گفته شیخ مفید، این تعبیر، رمزی بین شیعه درباره حضرت صاحب الامر علیه السلام بوده است. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۶۹.
۴۳۹. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۶۹.
۴۴۰. همان، ج ۳، رقم ۱۲۹۷۴.
۴۴۱. رجال کشی، ص ۵۵۲، ح ۱۰۴۳.
۴۴۲. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۹۷۴.
۴۴۳. بصائر الدرجات، ص ۲۸۲، ح ۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۱۷؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۷، ح ۲ و اثبات الهداة، ج ۶، ص ۱۸۲، ح ۲۰.
۴۴۴. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۰۸، رقم ۱۲۹۷۴.
۴۴۵. رجال نجاشی، ص ۲۴۳، رجال کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶.
۴۴۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۸۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۲۱۲؛ تاریخ الموصول، ص ۳۶۸ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۷۹.
۴۴۷. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۷.
۴۴۸. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۸، ۳۹۷ و ۴۰۹.
۴۴۹. رجال نجاشی، ص ۲۴۲.
۴۵۰. رجال کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶.
۴۵۱. همان، پاورقی؛ به نقل از حاشیه الترتیب.
۴۵۲. رجال کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۵.
۴۵۳. همان، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹ و ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵.
۴۵۴. همان، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۸.
۴۵۵. رجال نجاشی، ص ۲۴۳.
۴۵۶. رجال کشی، ص ۶۰۸، ح ۱۱۳۱.
۴۵۷. رجال نجاشی، ص ۲۴۳-۲۴۲؛ رجال کشی، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹ و ص ۶۰۸، ح ۱۱۳۱؛ رجال علامه حلی، ص ۱۵۵-۱۵۶، ۲۵۶ و ۱۰۳ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۸۰۹۸ و ۱۰۲۱۸.

۴۵۸. رجال کُشی، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹.
۴۵۹. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۲۱۸.
۴۶۰. رجال کُشی، ص ۶۰۸، ح ۱۱۳۱.
۴۶۱. رجال علامه حلّی، ص ۱۰۳.
۴۶۲. رجال نجاشی، ص ۲۴۳.
۴۶۳. کافی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۱۴ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۶، ح ۴.
۴۶۴. کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۷.
۴۶۵. فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۳.
۴۶۶. الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۱۹؛ کشف الغمّه، ج ۳، ص ۳۱۰؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۳۸، ح ۱۰۹ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹، ح ۳۳.
۴۶۷. رجال شیخ طوسی، ص ۳۸۷، ۴۰۵ و ۴۲۲ و رجال علامه حلّی، ص ۱۴۰؛ علامه حلّی وی را از اصحاب امام رضا علیه السلام دانسته است.
۴۶۸. رجال نجاشی، ص ۲۶۲.
۴۶۹. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۲۲۵.
۴۷۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۹؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۰۰ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۶۳.
۴۷۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۹، ح ۵، به نقل از تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۱ و استبصار، ج ۲، ص ۶۰.
۴۷۲. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۷۷ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۱۲.
۴۷۳. کافی، ج ۱، ص ۵۰۰، ح ۵ و ۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۹ و ۴۱۴؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۱۵؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۷۹، ح ۹؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۸۰؛ الثاقب فی المناقب، ص ۵۳۴ و ۵۳۷ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۰، ح ۲۵.
۴۷۴. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۲۲۵.
۴۷۵. همان، ج ۱، رقم ۳۸۶۰؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۰۱ و رجال نجاشی، ص ۱۱۳.
۴۷۶. فهرست، شیخ طوسی، ص ۶۷.

۴۷۷. رجال شیخ طوسی، ص ۳۷۵، ۴۰۱، ۴۱۴ و ۴۳۱.

۴۷۸. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۸۶۰ و الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۸۴، ح ۴.

۴۷۹. فهرست، شیخ طوسی، ص ۶۷.

۴۸۰. الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ شعری که در وصف امام هادی علیه السلام سروده، بدین قرار است:

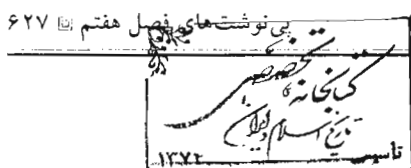
مادت الارض بی وادت فوادی	واعترتنی موارد العرواء
حین قیل الامام نضو علیل	قلت نفسی فدتہ کلّ الفداء
مرض الدین لا اعتلا لک واعتل	وغارت له نجوم السماء
عجباً أن منیت بالداء والسقم	وأنت الامام حسم الداء
انت آسى الأدواء فی الدین	والدینا و محیی الاموات والأحیاء

۴۸۱. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹ و کشف الغمّة، ج ۳، ص ۴۵۴. معمولاً رجالیان با استناد به کتابی به نام «ربیع الشیعه»، منسوب به سید بن طاووس، وکالت برخی از وکلای عصر غیبت، همچون «داوود بن قاسم جعفری» را اثبات می کنند؛ ولی در مباحث مقدماتی این کتاب، گنیم که کتاب «ربیع الشیعه» همان کتاب «اعلام الوری» از طبرسی است که بعدها با عنوان «ربیع الشیعه» به «ابن طاووس» نسبت داده شده است! عبارت کتاب یاد شده که مورد استناد رجالیان است، چنین می باشد: «... اما غیبتہ الصفری منهما، فهی التي كانت فیها سفرائه علیهم السلام موجودین و أبوابه معروفین، لا تختلف الامامية القائلون بامامة الحسن بن علی علیه السلام فیهم، فمنهم: ابوهاشم داوود بن القاسم الجعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو عمرو عثمان بن سعید السّمان و ابنه ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر الأهوازی و احمد بن اسحاق و ابو محمد الوجتائی و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم فی جماعة اخر ربما یأتی ذکرهم عند الحاجة الیهم فی الروایة عنهم».

۴۸۲. ارشاد، ص ۳۲۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۰؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۶۴.

۴۸۳. فهرست، شیخ طوسی، ص ۶۷.

۴۸۴. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۱؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۱۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷، ح ۲۱؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۲۳۳، ح ۳۳؛ اثبات الوصیة، ص ۲۳۰؛ الثاقب فی المناقب، ص ۵۴۴ و مدینه المعاجز، ص ۵۴۴، ح ۳۵.



۴۸۵. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۲.

۴۸۶. همان، ح ۳.

۴۸۷. کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۰۴.

۴۸۸. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۶۷؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۱۰ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۸۶۰.

۴۸۹. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۸۲، ح ۱؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۴۰؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۱۳، ح ۵۹؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۴، ح ۱۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۳۶؛ الثاقب المناقب، ص ۵۷۷؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۲۵؛ الفصول المهمة، ص ۲۷۵؛ نورالابصار، ص ۱۸۳ و احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۷۱.

۴۹۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۰.

۴۹۱. ارشاد، ص ۳۴۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۲ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۴۰.

۴۹۲. برای نمونه، جریان عرض حاجت وی نزد امام عسکری علیه السلام و بیرون آوردن شمش طلائی از زمین توسط امام علیه السلام و دادن به او! و در مورد دیگر، دادن صد دینار، بدون آن که وی طلب کند. ر.ک: ارشاد، ص ۳۴۲ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ و جریان طلا کردن شن ها توسط امام هادی علیه السلام و دادن آنها به ابوهاشم؛ ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۹ و ۴۳۱؛ و دعای امام عسکری علیه السلام برای او، که خداوند وی را از اهل معروف قرار دهد؛ ر.ک: همان، ج ۴، ص ۴۳۲ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۹۸؛ و پاسخ امام عسکری علیه السلام از سؤال پرسیده وی درباره خلقت قرآن؛ ر.ک: مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۴۳۶ و الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۸۶؛ و جریان عطش وی در محضر امام رضا علیه السلام و امر حضرت به غلامش که به وی آب دهد! بدون آن که او اظهار عطش کرده باشد؛ ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۶۰؛ و روایت امام عسکری علیه السلام درباره شرک خفی، در پاسخ به حدیث نفس ابوهاشم؛ ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۹ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۹۸؛ و شکوه او به امام جواد علیه السلام درباره عادتش به خوردن گِل! و رفع این حال با عنایت حضرت؛ ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۰ و الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۶۵؛ و پاسخ امام عسکری علیه السلام از سؤال درونی وی درباره بروز بداء برای خداوند در امر امامت پس از امام هادی علیه السلام؛ ر.ک: کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۷۷؛ و بشارت امام عسکری علیه السلام به ابوهاشم که: «انک علی خیر»؛ ر.ک: کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۹۷.

٤٩٣. الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٦٨٣، ح ٢؛ مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ٤٣٩ و كشف الغمة، ج ٣، ص ٣١٥.
٤٩٤. الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٦٨٤؛ مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ٤٣٧ و كشف الغمة، ج ٣، ص ٣٠١.
٤٩٥. الكنى و الالقاب، ج ١، ص ١٧٥.
٤٩٦. ارشاد، ص ٣٤٩.
٤٩٧. رجال کشی، ص ٦٠٧، ح ١١٢٩ و رجال نجاشی، ص ١٩٩.
٤٩٨. رجال شیخ طوسی، ص ٤١٨ و ٤٣٢.
٤٩٩. رجال کشی، ص ٦٠٧-٦٠٨، ح ١١٢٩ و ١١٣٠؛ اثبات الوصیة، ص ٢٣٢؛ بحار الانوار، ج ٥٠، ص ١٨٣ و رجال علامه حلی، ص ٩٩.
٥٠٠. رجال کشی، ص ٥٢٧، ح ١٠٠٩ و ص ٥٢٣، ح ١٠٠٥ و تنقیح المقال، ج ٢، رقم ٨١٩٦.
٥٠١. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ٢١٢.
٥٠٢. رجال کشی، ص ٥٥٧، ح ١٠٥٣؛ عن ابی محمد الرازی قال، ص کُنت انا و احمد بن ابی عبدالله البرقی بالعسکر، فورد علينا رسول من الرجل، فقال لنا: «الغایب العلیل ثقة» ایوب بن نوح و ابراهیم بن محمد الهمدانی و احمد بن حمزة و احمد بن اسحاق ثقاتٌ جميعاً.
٥٠٣. رجال شیخ طوسی، ص ٤٠٩.
٥٠٤. رجال نجاشی، ص ٦٦.
٥٠٥. رجال کشی، ص ٥٥٧، ح ١٠٥٣؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ٢٥٨ و تنقیح المقال، ج ١، رقم ٣٥٠.
٥٠٦. رجال شیخ طوسی، ص ٣٦٨، ٣٩٨ و ٤١٠ و تنقیح المقال، ج ١، رقم ١١٩٥.
٥٠٧. فهرست، شیخ طوسی، ص ١٦.
٥٠٨. کمال الدین و تمام النعمة، ص ٣٧٠، ح ١؛ عن ایوب بن نوح قال، ص قلت للرضا علیه السلام: «أَنَا لَتَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ وَأَنْ يَرِدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْكَ مِنْ غَيْرِ سَيْفٍ، فَقَدْ بَوَّعَ لَكَ وَضُرِبَتْ الدَّرَاهِمُ بِاسْمِكَ»؛ فقال: «مَا مَنَّا أَحَدًا أَخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ سُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ، وَ أَشَارَتْ إِلَيْهِ الْأَصَابِعُ، وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأُمُوالُ، أَلَا أُغْتَبِلُ أَوْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ، حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِهَذَا الْأَمْرِ

- رجلاً خفی المولد و المنشأ غیر خفی فی نسبہ! و ر.ک: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۴۴۴؛ اعلام
الوزی، ج ۲، ص ۲۴۰ و کتاب الغیبة، ابن ابی زینب نعمانی، ص ۱۶۸، ح ۹.
۵۰۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.
۵۱۰. رجال نجاشی، ص ۷۴ و رجال کشی، ص ۵۷۲، ح ۱۰۸۳.
۵۱۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۷.
۵۱۲. رجال علامه حلّی، ص ۳۴ و ۱۷۵.
۵۱۳. رجال کشی، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲؛ متن این توقیع در ذیل شرح حال «ابوعلی بن راشد»
گذشت.
۵۱۴. همان، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱.
۵۱۵. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۴؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۸۵؛ بحار الانوار،
ج ۵۰، ص ۱۷۷، ح ۵۵ و اثبات الهداة، ج ۶، ص ۲۵۷، ح ۵۶ و ۵۷.
۵۱۶. رجال کشی، ص ۵۲۵، ح ۱۰۰۷.
۵۱۷. همان، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶.
۵۱۸. همان، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳.
۵۱۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.
۵۲۰. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۴ و کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۴۶.
۵۲۱. رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۹.
۵۲۲. رجال علامه حلّی، ص ۳۱؛ رجال ابن داوود، ص ۶۳ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم
۱۷۹۱.
۵۲۳. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۸۰۳ و ۸۲۹.
۵۲۴. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۴ و رجال علامه حلّی، ص ۶۶.
۵۲۵. رجال نجاشی، ص ۱۱۲.
۵۲۶. رجال کشی، ص ۶۰۹، ح ۱۱۳۲.
۵۲۷. همان، ص ۶۱۰ و ۶۰۹، ح ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴.
۵۲۸. کافی، ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۱.
۵۲۹. همان، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲؛ در این روایت، «خیرانی» از پدرش چنین نقل می‌کند،

ص عن الخیرانی عن ابیه أنّه قال: «کان یلزم باب أبی جعفر علیه السلام للخدمة التي کان وکّل بها وکان احمد بن محمد بن عیسیٰ یجیء فی السحر فی کل لیلۃ لیعرف خبر علّة أبی جعفر علیه السلام وکان الرسول الذی یختلف بین ابی جعفر علیه السلام و بین أبی اذا حضر قام أحمد و خلا به أبی، فخرجت ذات لیلۃ و قام احمد عن المجلس و خلا أبی بالرسول و استدار احمد فوقف حیث یسمع الکلام...؟» —مورد استشهاد، تعبیر «فخرجت» است که از لسان «خیرانی» نقل شده و نشانگر حضور او در بیت امام جواد علیه السلام در لحظات آخر عمر آن جناب است. البته در نقل شیخ مفید در ارشاد، ص ۳۲۸ و اربلی در کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۳۴ تعبیر «خَرَجَ» به کار رفته؛ ولی در همان نقل نیز شاید بتوان قرآینی بر حضور «خیرانی» در این جریان یافت.

۵۳۰. کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۱۳ و کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۰۱.

۵۳۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.

۵۳۲. فهرست، شیخ طوسی، ص ۲۶؛ رجال نجاشی، ص ۶۶ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۹۴.

۵۳۳. رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۸ و ۴۲۷؛ و در ص ۴۱۰ از «احمد بن اسحاق الرازی» در ذیل اصحاب امام هادی علیه السلام نام برده است؛ که به احتمال برخی رجالیان، همان «احمد بن اسحاق قمی» است؛ ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۹۴.

۵۳۴. فهرست، شیخ طوسی، ص ۲۶.

۵۳۵. رجال نجاشی، ص ۶۶.

۵۳۶. تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، ص ۲۱۱ و دلائل الامامة، ص ۲۷۲.

۵۳۷. رجال کشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۸؛ عن ابی محمد الرازی، قال: «كنت انا و احمد بن ابی عبدالله البرقی بالعسکر، فورد علينا رسول من الرجل (به قرینه روایت رقم ۱۰۰۹ در کشی، مشخص می شود که مراد از رجل در این جا امام هادی علیه السلام است) فقال: الغایب العلیل ثقة و ایوب بن نوح و ابراهیم بن محمد الهمدانی و احمد بن اسحاق ثقات جمیعاً».

۵۳۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی ۲۱۵.

۵۳۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۹.

۵۴۰. کافی، ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۴.

۵۴۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۴۳۳، ح ۱۶؛ عن احمد بن الحسن بن اسحاق القمّی قال، ص لَمَّا وَلِدَ الْخَلْفَ الصَّالِحَ (علیه‌السلام) ورد عن مولانا أبی محمد الحسن بن علی (علیه‌السلام) الی جدّی احمد بن اسحاق کتاباً فادّأ فیهِ مکتوب بخطّ یدهِ (علیه‌السلام) الذی کان ترد به التّوقیعات علیهِ، و فیهِ: «وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مُسْتَوِراً وَ عَنِ جَمِیعِ النَّاسِ مَكْتُوماً! فَاِنَا لَمْ نُظْهِرْ عَلَیْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَ الْوَلِیَّ لَوْلَا یَتَهُ، احَبَّیْنَا اَعْلَامَكَ یَسْرُکَ اللَّهُ بِهِ مِثْلَ مَا سَرَّنَا بِهِ وَ السَّلَامُ». این عبارات به خوبی مبین جایگاه والای «احمد بن اسحاق» نزد امام عسکری (علیه‌السلام) است.

۵۴۲. همان، ص ۲۲۲، ح ۹ و اثبات الوصیة، ص ۲۴۷.

۵۴۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۳۸۴، ح ۱؛ در جریان این ملاقات، وی قصد می‌کند که از امام عسکری (علیه‌السلام) درباره جانشین آن جناب سؤال کند؛ ولی پیش از شروع به سخن، خود حضرت می‌فرماید: «یا احمد بن اسحاق! ان الله تبارک و تعالی لم یخلّ الارض منذ خلق آدم (علیه‌السلام) ولا یخلّجها الی أن تقوم الساعة من حجة الله علی خلقه، به يدفع البلاء عن اهل الارض، و به ینزل الغیث، و به ینخرج برکات الارض».

سپس «احمد بن اسحاق» سؤال می‌کند: «امام و خلیفه بعد از شما کیست؟»؛ در این هنگام، امام عسکری (علیه‌السلام) به سرعت وارد اتاقی شده و در حالی که حضرت مهدی (علیه‌السلام) را که طفلی سه ساله بود و همچون ماه بدر زیبا و نورانی بود در آغوش داشت، وارد شده و فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر کرامت و رفعت درجات در نزد خدا و حجت‌های الهی نبود؛ این فرزندم را هرگز به تو نشان نمی‌دادم! او هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است؛ و کسی است که زمین را پر از عدل و قسط خواهد ساخت پس از آن که از ظلم و جور پر شود؛ و مثّل او در این اُمت مثّل خضر (علیه‌السلام) و ذی‌القرنین است؛ و غیبی خواهد داشت که در آن غیبت جز کسانی که خداوند آنان را بر قول به امامتش و دعا برای تعجیل فرجش موفق نموده، نجات نخواهند یافت».

در این حال، «احمد بن اسحاق» می‌پرسد: «ای مولای من! آیا علامتی هست که قلبم بدان مطمئن شود؟» و با این سخن، ناگاه حضرت مهدی (علیه‌السلام) به سخن می‌آید و آنچه را در متن آوردیم بر زبان جاری می‌فرماید!

پس «احمد بن اسحاق» مسرور و شادمان خارج می‌شود؛ و فردای آن روز مجدداً به حضور امام عسکری (علیه‌السلام) شرفیاب می‌گردد و از نعمتی که در روز قبل شامل حالش شده، اظهار سرور می‌کند و درباره وجه تشابه حضرت مهدی (علیه‌السلام) و خضر (علیه‌السلام) و ذی‌القرنین

سؤال می‌کند؛ و امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: «طول غیبت، ای احمد! به نحوی که اکثر قایلان به امامتش از وی برگردند و جز ثابتن در ایمان و مؤیدان از جانب خدا باقی نمانند!». و در ادامه فرمود: «یا احمد بن اسحاق! هذا أمر من امر الله و سر من سر الله و غیب من غیب الله فخذ ما آتیته و اکتمه و کن من الشاکرین، تَکُنْ مَعَنَا غَدًا فِی عَلَیِّین».

۵۴۴. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۵۴-۴۶۵، ح ۲۱؛ احتجاج، ص ۴۶۱-۴۶۶ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۷۸-۷۹.

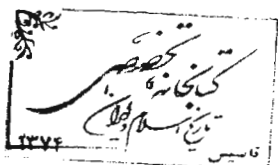
۵۴۵. برای نمونه، در بخشی از این روایت آمده که، ص حضرت مهدی علیه السلام که طفلی خردسال بود و در آغوش امام عسکری علیه السلام قرار داشت، گاه قلمی را که در دست پدر بزرگوارش بود، می‌گرفت و با آن بازی می‌کرد، و مانع کتابت ایشان می‌شد! لذا امام عسکری علیه السلام برای مشغول کردن او، وی را با اناری به بازی می‌گرفت! این در حالی است که طبق روایتی که کلینی از صفوان جمال از امام صادق علیه السلام نقل کرده، امام معصوم علیه السلام اهل لهو و لعب نمی‌تواند باشد. بنابراین روایت، هنگامی که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ صاحب هذا الأمر لا يلهو ولا يلعب»؛ امام کاظم علیه السلام به همراه بزغاله‌ای مکی وارد شد، در حالی که به آن بزغاله می‌گفت: «أسجدی لرَبِّک!» و با دیدن این صحنه، امام صادق علیه السلام فرزندش امام کاظم علیه السلام را در آغوش گرفته و فرمود: «بأبي وأمي من لا يلهو ولا يلعب». و علاوه بر آنچه گذشت، در این روایت، برخی احکام فقهی هست که مورد عمل فقها نیست و یا با اجماع علمای امامیه منافات دارد! مثل این که حدّ سحر را نیز مثل حدّ زنا ذکر کرده؛ یعنی رجم! در حالی که حدّ سحر، پایین‌تر از حدّ زنا است؛ و یا این که فاحشه مبینة در آیه شریفه را به سحر تفسیر کرده، در حالی که مفسران و فقهای شیعه، آن را به آنچه موجب حدّ است، و یا اذیت زبانی و فعلی شوهر و بستگانش توسط زن، تفسیر کرده‌اند. برای مطالعه بیشتر در این باره، رک: توضیحات استاد علی اکبر غفاری در پاورقی کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۵۷ و ۴۵۹ و پاورقی بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۷۸-۸۹.

۵۴۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۴۶، ۱۴۷ و ۲۱۵ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۱۸.

۵۴۷. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۰ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۹۳.

۵۴۸. کافی، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴.

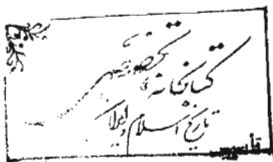
۵۴۹. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۹۳.
۵۵۰. رجال کشی، ص ۵۵۶، ح ۱۰۵۱.
۵۵۱. همان، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲.
۵۵۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷-۲۵۸.
۵۵۳. همان، ص ۱۷۴-۱۷۶ و احتجاج، ص ۴۸۶-۴۸۹.
۵۵۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶.
۵۵۵. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۴۵۴ و دلائل الامامة، ص ۲۷۲.
۵۵۶. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۷۰ و ۱۷۱.
۵۵۷. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵.
۵۵۸. در مورد «احمد بن اسحاق»، روایت یاد شده از کشی، مبنی بر ارسال نامه‌ای توسط وی به ناحیه مقدّسه از طریق «حسین بن روح»، می‌تواند از نشانه‌های حیات وی در عصر سفیر دوم باشد؛ ر.ک: رجال کشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲ و دلائل الامامة، طبری، ص ۲۷۲؛ و در مورد «محمد بن احمد بن جعفر قطان»، ر.ک: به کافی، ج ۱، ص ۵۲۰؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۲ و ۲۱۷ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۹؛ و در مورد «حاجز»، ر.ک: به بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۴.
۵۵۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۶-۲۲۷.
۵۶۰. رجال کشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲.
۵۶۱. رجال شیخ طوسی، ص ۴۳۶؛ تعبیر شیخ طوسی درباره وی چنین است: «محمد بن احمد الجعفری القمی وکیله (ابی محمد العسکری علیه السلام) ادرك ابا الحسن علیه السلام؛ و ر.ک: رجال علامه حلی، ص ۱۴۳ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۳۰۴.
۵۶۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶.
۵۶۳. رجال کشی، ص ۵۳۴، ح ۱۰۱۹.
۵۶۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰، ح ۱۹.
۵۶۵. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۰.
۵۶۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۸-۱۷۹.
۵۶۷. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۰۲، ح ۱۸؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۹۷، ح ۲۳ و ج



- ۶۶، ص ۲۶، ح ۲۶ و ج ۸۳، ص ۲۲۷، ح ۱۶؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۱۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۱ و ۳، ص ۱۹۷، ب ۳، ح ۱ و منتخب الانوار المضية، ص ۱۳۶.
۵۶۸. ارشاد، ص ۳۵۳؛ شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۰، ح ۱۳ ضمن نقل این روایت، تنها به کنیه «محمد بن احمد»، یعنی «ابوجعفر» اشاره کرده است.
۵۶۹. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.
۵۷۰. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۹-۱۸۰.
۵۷۱. کتاب الغیبة شیخ طوسی، ص ۲۲۶-۲۲۷.
۵۷۲. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۰۲۴ و ارشاد، ص ۳۲۹.
۵۷۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۶، ح ۲۵.
۵۷۴. همان، ص ۴۴۲، ح ۱۶.
۵۷۵. همان، ص ۴۸۸، ح ۱۰.
۵۷۶. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۹-۷۰۲، ح ۱۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، ح ۱۱؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۹، ح ۱۲۶؛ مدينة المعاجز، ص ۶۱۶، ح ۱۰۵ و الثاقب فی المناقب، ص ۵۹۴.
۵۷۷. کافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۴؛ ارشاد، ص ۳۵۴؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۴۷ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۴-۲۶۵.
۵۷۸. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۹، ح ۲۳.
۵۷۹. همان، ص ۴۹۸، ح ۲۳.
۵۸۰. همان، ص ۴۸۸، ح ۹؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۴، ح ۵ و ۵۱، ص ۳۶۳، ح ۱۰؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۳، ح ۱۱۴؛ مدينة المعاجز، ص ۶۱۶، ح ۱۰۰.
۵۸۱. رجال کتبی، ص ۵۴۲، ح ۱۰۲۸.
۵۸۲. همان، ص ۵۷۷، ح ۱۰۸۸.
۵۸۳. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۰ و ۴۲۸.
۵۸۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۳.

۵۸۵. علاوه بر رجال کشی، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳ و ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۹، ر.ک: رجال علامه حلی، ص ۷ و رجال ابن داود، ص ۳۲ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۴۴.
۵۸۶. رجال کشی، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳ و ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۹.
۵۸۷. همان، ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۹.
۵۸۸. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۹۳.
۵۸۹. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۰.
۵۹۰. کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۶.
۵۹۱. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۶۲.
۵۹۲. ارشاد، ص ۳۵۰.
۵۹۳. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۲۰.
۵۹۴. کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۴۱.
۵۹۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۰.
۵۹۶. رجال علامه حلی، ص ۱۴.
۵۹۷. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۹۳ و ج ۳، فصل القاب، ص ۵۱ و رجال کشی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸؛ این بخش از توقیع امام عسکری علیه السلام به «اسحاق بن اسماعیل» چنین است «... وکل من قرء کتابنا هذا من موالی من اهل بلدک و من هو بنا حیتکم، و نزع عما هو علیه من الانحراف عن الحق، فلیؤد حقوقنا الی ابراهیم بن عبده؛ و لیحمل ذلک ابراهیم بن عبده الی الرازی رضی الله عنه، أو الی من یسمی له الرازی، فانّ ذلک عن امری و رأیی ان شاء الله».
۵۹۸. کافی، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۱، ح ۲۵ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۷۷۶.
۵۹۹. رجال کشی، ص ۵۳۵، ح ۱۰۱۹.
۶۰۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۳، ح ۱۶.
۶۰۱. رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۴.
۶۰۲. همان، ص ۳۹۸ و ۴۲۸.
۶۰۳. رجال کشی، ص ۵۶۰، ح ۱۰۵۷.
۶۰۴. همان، ص ۵۵۹-۵۶۲، ح ۱۰۵۷-۱۰۶۰.

۶۰۵. همان، ص ۵۶۰، ح ۱۰۵۷ و ص ۵۱۱، ح ۹۸۶.
۶۰۶. همان، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.
۶۰۷. اثبات الوصية، ص ۲۴۷.
۶۰۸. الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۱۸؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۳۱۰؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۳۸، ح ۱۰۸ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹، ح ۳۲.
۶۰۹. رجال کشی، ص ۵۱۱، ح ۹۸۸؛ ذکر ابو عبدالله الشاذلی، ممّا قد وجدت فی کتابه بخطه، قال، سمعت المحمودی يقول: «انما لقيت بالخير لاني وهبت للحق غلاماً اسمه خير؛ فحمد أمره فلقبني باسمه! وقال، وجهت الى الناحية بجارية، فكانت عندهم سنين ثم اعتقوها، فتزوجتها فأخبرتني أنّ مولاهما ولاني وكالة المدينة و أمر بذلك و لم اعلم أحداً»!
۶۱۰. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۸، ح ۱۵ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، ح ۹.
۶۱۱. كتاب الغيبة، شيخ طوسي، ص ۱۵۶-۱۵۸.
۶۱۲. رجال کشی، ص ۵۱۱، ح ۹۸۷.
۶۱۳. ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۸، ح ۱۵ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، ح ۹.
۶۱۴. رجال شيخ طوسي، ص ۴۹۶ و تنقيح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۴۸۸.
۶۱۵. كتاب الغيبة، شيخ طوسي، ص ۲۵۷-۲۵۸.
۶۱۶. تاريخ سياسى غيبى امام دوازدهم عليه السلام، ص ۱۵۴ و ۱۷۴.
۶۱۷. رجال کشی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.
۶۱۸. کمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۸۸، ح ۹؛ كتاب الغيبة، شيخ طوسي، ص ۲۷۵؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۶، ح ۱۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۴، ح ۵؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۴ و ۳۴۳، ح ۱۱۴ و مدينة المعاجز، ص ۶۱۶، ح ۱۰۰.
۶۱۹. کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۸ و ارشاد، ص ۳۵۶.
۶۲۰. كتاب الغيبة، شيخ طوسي، ص ۲۵۷.
۶۲۱. کمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶.
۶۲۲. کافی، ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۱۷؛ ارشاد، ص ۳۵۵ و كتاب الغيبة، شيخ طوسي، ص ۲۵۷.
۶۲۳. کمال الدين و تمام النعمة، ص ۵۲۰، ح ۴۹.



۶۲۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۲، ح ۵۱.
۶۲۵. رجال نجاشی، ص ۲۶۴.
۶۲۶. فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۵۱.
۶۲۷. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۸.
۶۲۸. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶.
۶۲۹. همان، ص ۵۰۹، ح ۳۸.
۶۳۰. همان، ص ۴۸۵، ح ۴ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۷؛ در بخشی از توقیع صادر شده از سوی ناحیه مقدّسه به واسطه «محمد بن عثمان عمری» برای «اسحاق بن یعقوب» آمده: «... واما محمد بن شاذان بن نعیم فهو رجلٌ من شيعتنا اهل البيت».
۶۳۱. رجال کُشی، ص ۵۳۳، ح ۱۰۱۷.
۶۳۲. کافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۳.
۶۳۳. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۳۵۴ و ج ۳، رقم ۱۰۸۴۳.
۶۳۴. علاوه بر منابع یاد شده، ر.ک: ارشاد، ص ۳۵۵-۳۵۶؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷ (در روایت شیخ مفید و شیخ طوسی، «محمد بن شاذان النیشابوری» ذکر شده است)؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۷، ح ۱۴؛ کشف الغمة، ص ۳، ص ۳۵۰؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۱۹، ۲۶۵، ۲۷۱ و ۲۷۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، ح ۸ و ص ۳۲۵، ح ۴۴؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۲۸۴، ح ۲۲؛ مدینه المعاجز، ص ۶۰۲، ح ۴۳؛ دلائل الامامة، ص ۲۸۶؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۷ و منتخب الانوار المضيئة، ص ۱۱۶.
۶۳۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۹۰؛ این که همدانی را منسوب به همدان بدانیم یا به قبیله همدان، دلیل قاطعی در دست نداریم، جز آن که برخی رجالیان همچون مرحوم مامقانی، اصل در این موارد را انتساب به قبیله همدان دانسته‌اند، چراکه همدان در اصل با ذال نوشته می‌شده است؛ و بعدها ذال تبدیل به دال شده است. (ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۶۸ و ۲۰۰)
۶۳۶. جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۹ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۵۸۹.
۶۳۷. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۰ و ج ۹۷، ص ۷۹ و مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۸.
۶۳۸. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶.

۶۳۹. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۵۸۹.
۶۴۰. کافی، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۹؛ ارشاد، ص ۳۵۲؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۳ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۴۳.
۶۴۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۳.
۶۴۲. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۷۰۲.
۶۴۳. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۴، ح ۳۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۹، ح ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶، ح ۶۳؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۱۴، ح ۷۹؛ مدینه المعاجز، ص ۶۱۷، ح ۱۰۸ و الثاقب فی المناقب، ص ۵۹۸.
۶۴۴. رجال شیخ طوسی، ص ۴۷۸؛ رجال علامه حلی، ص ۹۴ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۸۲۳۹.
۶۴۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۵۸؛ رجال علامه حلی، ص ۳۱؛ رجال ابن داود، ص ۶۶ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۸۸۶.
۶۴۶. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۲، ح ۱۶؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۴۷، به نقل از فصل الالقاب و الکنی، ج ۲، رقم ۹۲۸۸.
۶۴۷. رجال کشی، ص ۶۰۳، ح ۱۱۲۲؛ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۷۵ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۸۳۳۶.
۶۴۸. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۳، ح ۱۸.
۶۴۹. همان، ص ۵۱۶، ح ۴۴.
۶۵۰. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۸۵، ۱۸۶ و ۱۹۷.
۶۵۱. همان، ص ۲۳۹.
۶۵۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۲، ح ۳۰.
۶۵۳. همان، ص ۵۰۲، ح ۳۱ و کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۴-۱۹۵.
۶۵۴. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۰۹۱.
۶۵۵. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۱، ح ۲۸ و کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۲۵.
۶۵۶. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۲، ح ۲۹.
۶۵۷. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۲۵.
۶۵۸. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۳، ح ۳۳؛ در سند این روایت، «جعفر بن محمد بن

متیل» ذکر شده؛ ولی به گفته مصحح کتاب، در برخی از نسخه‌های کمال الدین، «جعفر بن احمد بن متیل» آمده است.

۶۵۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵.

۶۶۰. همان، ص ۲۲۶، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳، ح ۳۳.

۶۶۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۴، ح ۳۵.

۶۶۲. همان، ص ۴۹۸، ح ۲۰.

۶۶۳. همان، ص ۵۰۳، ح ۳۴ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۵.

۶۶۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۷.

۶۶۵. تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء، هلال بن محسن صابی، ص ۴۰-۴۱؛ خاندان نوبختی،

ص ۹۹-۱۰۰ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۸.

۶۶۶. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۴، ح ۴۳.

۶۶۷. رجال شیخ طوسی، ص ۴۹۴.

۶۶۸. فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۱.

۶۶۹. رجال نجاشی، ص ۲۶۸-۲۶۹.

۶۷۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۲، ح ۴۳.

۶۷۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۶۷۲. همان، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۶۷۳. درباره شرح حال «ابوعلی بن همام» ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۲۳۱.

۶۷۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۳، ح ۱۶.

۶۷۵. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹؛ این کتاب همان «ربیع الشیعة» است که به «ابن طاووس»

منسوب می‌باشد. همچنین ر.ک: کشف الغمة، ج ۳، ص ۴۵۴.

۶۷۶. رجال نجاشی، ص ۲۴۴.

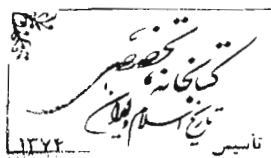
۶۷۷. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۷.

۶۷۸. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۱، ح ۱۳.

۶۷۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲.

۶۸۰. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۶۱.

۶۸۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۳، ح ۲۴.



فصل هشتم

بررسی موارد انحراف و خیانت در سازمان وکالت

امامان شیعه علیهم السلام در تعیین و نصب وکلا، شرایطی را که قبلاً ذکر شد (به خصوص وثاقت و عدالت) در نظر می‌گرفتند و با عنایت به آنها اقدام به تعیین و معرفی وکلای خود می‌نمودند. با این همه، چنان که لازمه طبع زلت‌پذیر بشری است، برخی از این وکلا، در صحنه امتحانات الهی شکست خورده و ره خیانت و انحراف پیشه ساختند. برخی از آنان گاه آن‌چنان بر انحراف و فساد خود اصرار می‌ورزیدند که مشمول لعن و نفرین ائمه بزرگوار علیهم السلام می‌گردیدند و یا حتی در مواردی به نفرین یا دستور آنان به هلاکت می‌رسیدند! معرفی این گونه وکلا و آغاز و انجام کارشان، بسیار درس آموز می‌تواند بود. کمترین ثمره این بررسی آن است که سوابق نیک افراد را به تنهایی دلیل بر حقانیت مسیرشان قلمداد نکنیم!

شبهه‌ای که ممکن است در مورد انحرافات وکلای ائمه علیهم السلام به ذهن خطور کند این است که با وجود علم ائمه علیهم السلام به بواطن و آینده افراد، چرا به تعیین و نصب این گونه افراد به عنوان نمایندگان خود، اقدام می‌کردند؟! در پاسخ به این شبهه چند نکته قابل طرح است. ۱. امامان شیعه علیهم السلام، همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور به عمل بر طبق ظاهر بوده و جز در مواقع ضرورت از علم الهی خویش بهره نمی‌جستند.

۲. هرگونه اقدامی بر علیه کسانی که هنوز منحرف نشده، و در آینده بنا بود منحرف شوند از مصادیق قصاص قبل از جنایت بود.

۳. در مواردی برخورد با کسانی که عهده‌دار منصب وکالت بودند و در علم امام علیه السلام معلوم بود که در آینده منحرف خواهند شد، صدماتی بزرگ‌تر را برای امام و شیعیان به دنبال داشت؛ چراکه خوف افشاگری از سوی این منحرفان می‌رفت.

۴. با توجه به نقش تمهیدی جریان وکالت برای عصر غیبت، بروز انحراف در برخی کارگزاران و نمایندگان ائمه علیهم السلام، موجب آشنایی شیعه با این امر در عصر غیبت می‌شد و

این که انحراف بعد از هدایت در افراد خوش سابقه را تجربه کرده باشند. ضمن این که امامان شیعه علیهم السلام چگونگی برخورد با این افراد را نیز به شیعیان تعلیم می دادند.

نکته مهم در این بررسی، توجه به انگیزه ها و علل بروز این انحرافات و خیانت ها است. تردیدی نیست که ریشه اصلی این امر، فقدان نفس سلیم و عدم تهذیب نفس است. اگر نفس تکزیه نشده باشد، با تحقق شرایط مساعد، صفات رذیله آن بروز کرده و ضربه اصلی را بر صاحب خود وارد می سازد! با صرف نظر از این ریشه اصلی انحرافات وکلا، عواملی را می توان به عنوان عوامل عینیت بخش انحراف و خیانت و فساد در وکلای ائمه علیهم السلام برشمرد، که در این جا آنها را بر می شماریم.

عوامل بروز خیانت و فساد در برخی از وکلا

اول: دنیاطلبی و مال دوستی

از آن جا که کار اصلی وکلا، جمع آوری وجوه شرعی و اموال اهدایی شیعیان به ائمه علیهم السلام بود، لذا تجمع این اموال که گاه به مبالغ کلانی می رسید، در نزد وکلا، موجب تحریک صفت مال دوستی و دنیاطلبی برخی از آنان می شد و با اختلاس و دزدی این اموال، خود را مشمول خسران ابدی می ساختند. از نمونه های مثال زدنی برای این مورد می توان به گروه «واقفیه» و هم چنین «فارس بن حاتم قزوینی» و «عروة بن یحیی دهقان» اشاره کرد.

دوم: انحرافات فکری و اعتقادی

در مواردی وکیل به علت گرایش به افکار غلط یا غلوآمیز و باطل، رفته رفته در مسیری مباین با مسیر ائمه علیهم السلام و شیعیان راستین آنان قرار می گرفت و بر اثر اصرار بر ادامه انحراف، توسط ائمه علیهم السلام طرد و عزل و لعن می شد. سردمداران گروه «واقفیه» بعضاً در اثر اعتقاد باطل به مهدویت امام کاظم علیه السلام گرفتار این مسیر شدند! و یا «محمد بن ابی العزافر»، معروف به «شلماغانی»، با طرح افکار غلوآمیز و فاسد نسبت به معصومین علیهم السلام و بعضی از اصحاب ایشان و شخص خودش، به دام خیانت گرفتار آمد.

سوم: حسادت نسبت به همگنان

در مواردی، ارتقای رتبه برخی از اعضای سازمان وکالت، موجب تحریک روحیه

حسادت در برخی از همگنانشان شده و با اخذ رویه مخالفت و کارشکنی، کینه و حسادت درونی خود نسبت به این دسته از وکلا و اعتراضشان نسبت به امام معصوم علیه السلام را بروز می دادند! نمونه قابل ذکر در این زمینه، «احمد بن هلال کرخی» است که پس از عمری زندگی صوفیانه و مدتی وکالت برای امام یازدهم علیه السلام، سرانجام با انکار سفارت سفیر دوم و مخالفت با او، خود را مشمول لعن ناحیه مقدسه نمود؛ چنان که درباره «شلمغانی» نیز چنین نقل شده که حسادت نسبت به «حسین بن روح» وی را به مخالفت با او برانگیخت.

چهارم: وابستگی به دربار عباسی

حداقل در یک مورد، یعنی «هشام بن ابراهیم عباسی» که مدتی وکیل ارشد امام رضا علیه السلام در مدینه بود، نقل شده که پس از انتقال آن حضرت به مرو، به جاسوس مأمون در بیت آن حضرت تبدیل شد و تمامی آنچه را در بیت امام علیه السلام اتفاق می افتاد به مأمون گزارش می داد!

پنجم: فساد اخلاقی

درباره یکی از وکلای امام عسکری علیه السلام چنان که خواهد آمد - نقل شده که گرفتار مفاسد اخلاقی شده بود! و همین امر موجب شد آن حضرت، وی را از وکالت عزل و از خانه خود اخراج نماید.

پس از این مقدمه، اکنون وکلایی را که دچار انحراف، خیانت و فساد شدند، معرفی می کنیم و با شرح فعالیت آنان، به سرانجام کارشان نیز اشاره خواهیم نمود.

۱.۸. علی بن ابی حمزه بطائی

۲.۸. زیاد بن مروان قندی

۳.۸. عثمان بن عیسی رواسی عامری

۴.۸. احمد ابن ابی بشر سراج

۵.۸. منصور بن یونس بُزرج

۶.۸. حیان سراج

اینان، سران مذهب «واقفیه» هستند که در دوران حیات امام کاظم علیه السلام به عنوان وکلای آن

حضرت مشغول به کار بودند؛ ولی پس از شهادت آن جناب با انکار این امر، مدعی مهدویت امام کاظم علیه السلام شده و گفتند که آن حضرت نمرده و زنده است، و روزی ظهور خواهد نمود، و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هم او است. آنان به این ترتیب، امامت امام رضا علیه السلام را منکر شدند و گروهی از شیعیان و حتی برخی از اصحاب مبرز و برجسته امام کاظم علیه السلام را به سوی خود جذب کردند! گرچه پس از مدتی، با ظهور شواهد صدق امامت امام هشتم، بسیاری از پیروان مذهب وقف دست از این عقیده برداشتند؛ ولی سران این مذهب، غالباً تا لحظه مرگ بر رویه منحرفانه خود اصرار ورزیدند!

اگر درباره برخی پیروان این مذهب بتوانیم معتقد شویم که واقعاً اعتقاد به قائمیت امام کاظم علیه السلام داشتند و منشأ گرایش آنان به مذهب وقف، دیدگاه باطل فکری بود،^۱ ولی با توجه به قرائن موجود، در مورد سران این مذهب نمی توان چنین عقیده ای داشت. و آن سان که در برخی روایات نیز تصریح شده، طمع در اموال کلانی که در دست آنان در نتیجه وکالت امام کاظم علیه السلام جمع شده بود، سبب گردید تا برای تصرف در این اموال، بدین روش روی آورند!^۲

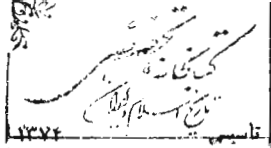
بنا بر برخی روایات، امام کاظم علیه السلام از این که پس از شهادتش، عده ای از اصحاب نزدیکش امامت فرزندش را منکر خواهند شد مطلع بود، و گاه از این امر خبر می داد! بنا بر بعضی روایات، آن جناب روزی به «علی بن ابی حمزه» رو کرده و فرمود: «یا علی! انت و اصحابک اشباه الحمیر»!^۳ شاید به همین سبب بود، امام کاظم علیه السلام بر معرفی فرزندش امام رضا علیه السلام به اینان به عنوان امام پس از خود، تأکید زیادی داشت.^۴

در این جا ممکن است چنین سؤالی به ذهن ما خطور کند که: اگر امام کاظم علیه السلام نسبت به انحراف این گروه در آینده علم داشت، چرا اقدام به عزل آنان از وکالت و سپس طردشان نمود؟! در پاسخ به این سؤال، نکاتی را می بایست ملحوظ داشت:

اولاً، سیره معصومان علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله تا خاتم الاوصیاء علیه السلام، بر این قرار گرفته بود که تا وقتی خطا و گناه و انحراف از کسی بروز نکرده، صرفاً به سبب علم الهی خود، مبنی بر انحراف فرد در آینده، وی را مورد توبیخ، طرد یا مجازات قرار نمی دادند؛ و تنها زمانی اقدام به این امور می کردند که عمل خطایی از فرد سر می زد. تبیین کامل این مسأله با تکیه بر شواهد تاریخی، فرصتی غیر از این را می طلبد؛ ولی به عنوان بارزترین نمونه، به مورد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن ملجم می توان اشاره نمود.

ثانیاً: شرایط خاص سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر امام کاظم علیه السلام، مانع آن بود که حضرت به طرد کسانی پردازد که جزو خَصِیصین از اصحاب ایشان بوده، و بر بسیاری از اسرار و مسایل درونی سازمان نوپای وکالت آشنا بوده، و نسبت به وضعیت شیعیان آگاهی داشتند! طرد اینان، چه بسا موجب جذب آنان به سمت دربار عباسی و تبدیل شدنشان به عواملی ضد شیعی و در خدمت عباسیان می‌گردید. پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، این وکلا که به شهادت نصوص تاریخی و روایی، اموال کلانی از وجوه شرعی متعلق به امام کاظم علیه السلام را در اختیار داشتند، شهادت حضرت را منکر شدند و برای آن که کار خود را به پیش ببرند و یا موانع قوی را از سر راه بردارند، با وعده پرداخت مبالغی هنگفت به برخی از سران شیعه، سعی در اغوای آنها داشتند! از جمله این افراد، «یونس بن عبدالرحمن قمی» بود. جایگاه رفیع وی نزد امام کاظم و امام رضا علیه السلام نیازمند توضیح نیست. بنا بر روایت کُشی، هنگامی که امر واقعه آشکار گشت، وی به افشاگری بر علیه آنان پرداخت و مردم را به قبول امامت امام هشتم فرا خواند. با توجه به موقعیت ممتاز علمی و سوابق «یونس بن عبدالرحمن»، تبلیغات وی بر علیه واقعه می‌توانست به زیان آنان تمام شود. از این رو «علی بن ابی حمزه بطائنی» و «زیاد بن مروان قندی» به نزد وی رفته و با دادن وعده پرداخت ده هزار دینار، از وی خواستند که دست از مخالفت و تبلیغات بر علیه واقعه بردارد! او در پاسخ گفت: «از ائمه صادقین علیهم السلام به ما روایت شده که پس از ظهور بدعت‌ها، بر عالم لازم است که علمش را آشکار کند؛ و اگر چنین نکرد، خداوند نور ایمان را از او سلب می‌کند؛ و من در هیچ حالی جهاد و امر الهی را ترک نمی‌کنم». آنان پس از شنیدن این پاسخ، وی را ترک کرده و به طریق دشمنی و دشنام با او در آمدند! در این روایت، میزان اموال موجود در دست «علی بن حمزه بطائنی»، سی هزار دینار، و اموال موجود در نزد «زیاد بن مروان قندی» هفتاد هزار دینار عنوان شده است!^۵

درباره «علی بن ابی حمزه» روایاتی در دست داریم که حکایت از ادامه سیر انحرافی وی تا آخر عمرش دارد! بنا به نقل شیخ طوسی، وی در مقابل طلب اموال توسط امام رضا علیه السلام، وجود اموال را منکر شد! و بنا بر روایت دیگر، روزی امام رضا علیه السلام از «علی بن ابی حمزه» سخن به میان آورده و ضمن لعن او، فرمود: «او قصد داشت که خداوند در آسمان و زمین معبود واقع نشود؛ و خداوند نیز علی‌رغم میل مشرکان، نورش را تمام کرده و می‌کند...»^۶



در روایت دیگری آمده که: آن حضرت پس از مرگ «علی بن ابی حمزه»، فرمود: «او را در قبرش نشانند و از یک یک ائمه علیهم السلام پرسش کردند و پاسخ داد تا به من رسید و توقف نمود! پس ضربه‌ای بر سرش زدند که با آن ضربه، قبرش مملو از آتش شد!»^۷

درباره «زیاد بن مروان قندی» نیز روایتی توسط شیخ طوسی نقل شده که حکایت از پیش‌بینی انحراف او و دوستانش توسط امام کاظم علیه السلام دارد. بنا بر این روایت، هنگامی که «زیاد بن مروان» و «ابن مُسکان، یکی دیگر از واقفه، در نزد امام کاظم علیه السلام بودند، آن حضرت فرمود: «هم‌کنون بهترین اهل زمین وارد می‌شود»؛ و در همان هنگام امام رضا علیه السلام وارد مجلس شد، و امام کاظم علیه السلام، وی را به سینه چسبانده و بوسید. سپس امام کاظم علیه السلام روبه آن دو نفر کرده و فرمود: «اگر حق وی (امام رضا علیه السلام) را انکار کنید، بر شما باد لعنت خدا و ملائکه و همه‌ی مردم! ای زیاد تو، و اصحاب هرگز عزیز و گرامی نخواهید بود». بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام، روزی یکی از شیعیان به نام «علی بن رثاب»، به «زیاد» برخورد کرده و کلام امام کاظم علیه السلام را به وی گوشزد نمود؛ ولی «زیاد» در پاسخ گفت: «به نظرم مجنون شده‌ای!»^۸

بنا به روایت صدوق، روزی امام کاظم علیه السلام در حالی که امام رضا علیه السلام نیز حضور داشت، به «زیاد بن مروان» فرمود: «ای زیاد! این (امام رضا علیه السلام) نامه‌اش همچون نامه من، و فرستاده‌اش همچون فرستاده من، و کلامش همچون کلام من است»؛ ولی «زیاد بن مروان» پس از شهادت آن حضرت، این روایت را منکر شده و قایل به وقف گردید، و اموال امام علیه السلام را نزد خود نگه داشت!^۹

همان‌گونه که از این روایات و غیر آنها به دست می‌آید، «زیاد بن مروان» نیز همچون «علی بن ابی حمزه» تا آخر عمر بر طریقه‌ی وقف قرار داشت، و هیچ‌گاه حاضر به استرداد اموال امام علیه السلام نشد، و در مقابل طلب اموال از سوی امام رضا علیه السلام، هم چون «علی بن ابی حمزه» اقدام به انکار آن نمود!^{۱۰}

دیگر از سران وقف، یکی از وکلای امام کاظم علیه السلام در مصر بود، به نام «عثمان بن عیسی رواسی». بنا به نقل کُشی، وی اموال بسیاری از وجوه شرعی متعلق به امام کاظم علیه السلام، به علاوه شش کنیز، در اختیار داشت! پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، امام رضا علیه السلام ضمن نامه‌ای به وی چنین نگاشت: «همانا پدرم رحلت نموده؛ و میراثش را تقسیم

کرده‌ایم؛ و اخبار مربوط به رحلت او صحیح است؛ و امام علیه السلام بدین وسیله، اموال را از او طلب فرمود؛ ولی او در پاسخ نوشت: «اگر قدرت نمرده، که چیزی از این اموال به تو تعلق ندارد؛ و اگر چنان که گفته می‌شود، مرده باشد نیز به همین ترتیب! زیرا او مرا به دادن اموال به تو امر نکرده! و کنیزان را نیز آزاد کرده و با آنان ازدواج کرده‌ام».^{۱۱}

بنا به برخی روایات، وی سرانجام موفق به توبه شد و اموال را به نزد امام رضا علیه السلام ارسال داشت؛ و بنابر خوابی که دیده بود، به همراه دو پسرش از کوفه خارج و به حیر (کربلا) رفت و تا آخر عمر در آنجا به عبادت مشغول بود و همان‌جا مرد و دفن شد و فرزندان او به کوفه بازگشتند!^{۱۲}

دیگر از سران واقعه که جزو وکلای امام کاظم علیه السلام نیز بوده، «احمد بن ابی بشر سراج» است. آنچه می‌تواند به عنوان دلیلی بر وکالت وی برای امام کاظم علیه السلام تلقی شود (گرچه مفید یقین نیست) روایت شیخ طوسی از «حسین بن احمد بن حسن بن علی بن فضال» است. وی نقل کرده که: شیخی از اهل بغداد، به نزد عمویم، «علی بن حسین بن فضال» آمده و با او گفتگو و شوخی می‌کرد. روزی به او گفت: در دنیا بدتر از شما شیعیان یافت نمی‌شود! عمویم گفت: چرا، خدا تو را لعنت کند؟ گفت: من همسر دختر «احمد بن ابی بشر سراج» هستم؛ وی به هنگام وفات، به من گفت: ده هزار دینار از اموال موسی بن جعفر علیه السلام در نزد من بود؛ و پس از رحلت آن حضرت، از دادن آن اموال به پسرش، علی بن موسی علیه السلام، خودداری کردم؛ با این مدعا که موسی بن جعفر علیه السلام نمرده است! شما را به خدا، مرا از آتش خلاص کنید و آن اموال را به علی بن موسی رضا علیه السلام بازگردانید! داماد «احمد بن ابی بشر» گوید: ما حتی حبه‌ای از آن اموال را نیز به «علی بن موسی علیه السلام» تحویل ندادیم و او را رها کردیم تا به آتش دوزخ درافتد! و وقتی در اصل این مذهب امثال اویند، چگونه می‌توان بر روایات اینان اعتماد نمود؟!^{۱۳} این روایت، گرچه صریح در وکالت وی نیست ولی از آن‌جا که سران واقعه معمولاً جزو وکلای امام کاظم علیه السلام بوده‌اند، وجود اموال در دست «احمد بن ابی بشر» قرینه‌ای قوی بر وکالت او می‌تواند بود؛ به خصوص که وی تصریح می‌کند که این اموال از آن امام کاظم علیه السلام و در دست من امانت بوده است. نکته جالب توجه در این روایت آن‌که، وی قبل از وفات از کرده‌اش پشیمان شده و در صدد توبه برمی‌آید.

«منصور بن یونس بُرْزُج» نیز دیگر وکیل امام کاظم ﷺ است که بنا به نقل کشی، به سبب اموالی که در دست وی بود، رحلت امام کاظم ﷺ را منکر شد و از تحویل اموال به امام رضا ﷺ امتناع نمود! وی کسی بود که امام کاظم ﷺ روزی به او فرمود: امروز فرزندم علی را وصی و جانشین پس از خودم قرار دادم، برو و او را بر این امر تهنیت گفته، و به او بگو که من تو را به این کار امر نمودم. منصور نیز بر امام رضا ﷺ وارد شده و حضرت را بر این امر تهنیت می‌گوید؛ ولی پس از رحلت امام کاظم ﷺ این جریان را انکار نمود!^{۱۴}

«حِیَّان سَرَّاج» نیز وکیل امام کاظم ﷺ بود؛ و با انکار رحلت آن حضرت و حبس اموال متعلق به آن جناب، از پایه‌گذاران مذهب وقف گردید! وکالت وی برای آن حضرت، در روایت کشی مورد تصریح قرار گرفته است. بنا به نقل کشی، شروع مذهب واقفه از آنجا بود که سی هزار دینار از زکات اموال اشاعه و وجوه شرعی، توسط آنان به نزد دو وکیل امام کاظم ﷺ در کوفه فرستاده شد، که یکی از آن دو، «حِیَّان سَرَّاج» بود؛ و این در زمانی انجام شد که امام کاظم ﷺ در حبس بود، و این دو وکیل به جای حفظ آن اموال، آنها را صرف خرید خانه‌ها و غلات و انجام معاملات نمودند! و پس از شهادت امام کاظم ﷺ در میان شیعه شایع کردند که امام کاظم ﷺ قائم است و نمرده است! این دو وکیل به هنگام مرگ از فعل خود پشیمان شده و وصیت کردند که اموال موجود در دستشان به ورثه امام کاظم ﷺ بازگردانده شود. از این رو بر شیعه معلوم گشت که انکار رحلت امام کاظم ﷺ توسط آن دو، به سبب طمع ورزی نسبت به این اموال بوده است!^{۱۵}

این شش نفر، مجموعه کسانی هستند که از پایه‌گذاران فرقه انحرافی واقفه بوده و منصب وکالت از جانب امام کاظم ﷺ را نیز دارا بودند. به غیر از اینان، کسان دیگری نیز رفته رفته گرایش به این مذهب پیدا کردند که در میانشان برخی از بزرگان شیعه، هم چون «عبدالرحمن بن حجاج» نیز به چشم می‌خورد! ولی تعداد زیادی از این گروندگان به وقف، از جمله شخصیت یادشده، به زودی به بطلان دعوی سران این مذهب پی برده و امامت امام رضا ﷺ را پذیرفتند. افرادی که به عنوان وکلای پایه‌گذار مذهب واقفیه از آنان نام بردیم، آنهایی هستند که وکالتشان از منابع موجود قابل استفاده است؛ ولی بعید نیست در میان دیگر گروندگان و سران واقفه نیز وکلایی باشند که تصریحی نسبت به وکالتشان صورت نگرفته است.

۷.۸. هشام بن ابراهیم راشدی همدانی عباسی

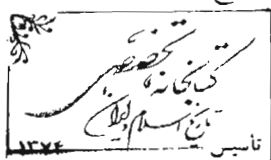
وی بنا به نقل شیخ صدوق، قبل از انتقال امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو، از جمله نزدیک‌ترین افراد نسبت به آن حضرت محسوب می‌شد؛ و فردی عالم و ادیبی لیب بود، و انجام امور مربوط به حضرت را عهده‌دار بود. اموالی که از نواحی مختلف برای آن جناب گسیل می‌شد، توسط وی دریافت و به مصرف می‌رسید یا به امام تحویل داده می‌شد. از این رو می‌توان گفت که وی در مدینه وکیل ارشد امام رضا علیه السلام بوده است. اما پس از انتقال آن جناب به مرو، «هشام بن ابراهیم» با «فضل بن سهل، ذوالریاستین» روابطی برقرار کرد و رفته رفته به او نزدیک‌تر شد؛ و کار به جایی رسید که اخبار مربوط به امام رضا علیه السلام را به «ذوالریاستین» و «مأمون» نقل می‌کرد؛ و لذا نزد آنان مقامی یافت؛ و تا آنجا پیش رفت که از گزارش هیچ خبری از اخبار بیت امام علیه السلام به آنان فروگذار نمی‌کرد؛ بدین سبب، مأمون وی را به عنوان حاجب خانه‌ی حضرت نصب نمود؛ و او مانع آن می‌شد که شیعیان آن طور که مطلوب حضرت بود به حضور آن جناب شرفیاب شوند؛ و میزان قرب وی به دربار عباسی تا آن حد رسید که مأمون، فرزندش «عباس» را بدو سپرد تا تعلیم نماید؛ از همین رو وی را ملقب به «هشام عباسی» نموده‌اند. کار انحراف وی بدانجا رسید که اظهار عداوت و حسادت شدید نسبت به امام رضا علیه السلام می‌نمود؛ و از جمله توطئه‌های وی بر علیه آن حضرت، پیشنهاد منافقانه وی به همراه «فضل بن سهل» به امام علیه السلام، مبنی بر قتل مأمون بود؛ که با هوشیاری حضرت خنثی شد. امام علیه السلام پس از رد این پیشنهاد (همچون خود آن دو نفر!) به نزد مأمون رفت و وی را از جریان آگاه ساخت؛ و بدین وسیله، مأمون نسبت به انتقای هرگونه توطئه‌ای از جانب آن حضرت، مطمئن گشت.^{۱۶}

۸.۸. صالح بن محمد بن سهل همدانی

روایت کلینی و شیخ طوسی حاکی از آن است که وی وکیل امام جواد علیه السلام در امور اوقاف قم بوده است. بنا به نقل علی بن ابراهیم قمی از پدرش، روزی صالح بن محمد به محضر امام جواد علیه السلام وارد شده و عرضه می‌دارد که: «ای آقای من، نسبت به ده هزار درهم (از اموالتان) مرا در حلیت قرار دهید، زیرا آن را مصرف نموده‌ام! و امام علیه السلام نیز فرمود: حلال

باد. اما وقتی او از نزد امام خارج شد آن جناب چنین فرمود: «اینان حقوق و اموال آل محمد ﷺ و یتیمان و مساکین و فقرا و ابنای سبیل آنان را اخذ کرده و مصرف می‌کنند، سپس نزد من آمده و می‌خواهند که آنها را حلال کنم! آیا می‌پنداری که من در پاسخشان می‌گویم: حلال نمی‌کنم؟ به خدا قسم که خداوند در روز قیامت آنان را به سختی بازخواست خواهد نمود!»^{۱۷}

این روایت حاکی از آن است که صالح بن محمد بن سهل، شخصی امین و موثق نسبت به اموال حاصل از وکالت نبوده و آن را به صورت شخصی مورد مصرف قرار می‌داده است. امام جواد علیه السلام خلاف منش کریمانه امامت دیده‌اند که به ظاهر، نارضایتی خود را از مصرف شخصی این اموال بروز دهند، و یا این‌که در صورت مخالفت امام علیه السلام، خوف فتنه‌ای از سوی این فرد در میان بوده است. از این رو امام علیه السلام به ظاهر با وی مماشات می‌نماید. البته دلیلی در دست نیست که صالح بن محمد پس از این جریان، به کار وکالت در اوقاف قم ادامه داده باشد.



۹.۸. فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی

وی از جمله وکلای مبرز و شناخته شده امام هادی علیه السلام در سامرا، و واسطه بین آن جناب و شیعیان مناطق جبال، از جمله قزوین بود. یکی از دلایل وکالت وی آن است که شیخ طوسی نامش را در ردیف وکلای مذموم ائمه علیهم السلام ذکر کرده و توقیع امام هادی علیه السلام را نیز که مشتمل بر ذم و لعن فارس است، نقل کرده است.^{۱۸} او به همراه «علی بن جعفر همانی»، دیگر وکیل مبرز امام هادی علیه السلام و با نظارت «عثمان بن سعید عمری»، وکیل ارشد و باب امام هادی علیه السلام در سامرا، به فعالیت مشغول بود و شیعیان مناطق جبال ایران، اموال و وجوه شرعی و نامه‌های خود را از طریق او به دست امام هادی علیه السلام می‌رساندند. ولی فارس رفته رفته رو به انحراف نهاد و انحراف خود را با اختلاس و سرقت اموال یادشده و درگیری با وکیل درست‌کردار امام هادی علیه السلام، یعنی «علی بن جعفر همانی» آشکار نمود. نصوص مربوط به فارس، گویای آن است که وی علاوه بر فساد مالی، گرفتار فساد اعتقادی نیز شده بود! ولی توضیح زیادی در این زمینه، در نصوص مربوط دیده نمی‌شود؛ تنها در یک روایت، امام هادی علیه السلام به یکی از پیروان خود فرموده که «فارس» سخنی پلید گفته است.^{۱۹}

چنان که گفته شد، «فارس» پس از انحراف، به درگیری با وکیل دیگر امام هادی علیه السلام، یعنی «علی بن جعفر همانی» پرداخت. کار این درگیری بین دو دستیار اصلی امام علیه السلام آن چنان بالا گرفت که به دشنام‌گویی و دشمنی سخت انجامید که به نوبه خود، موجب ایجاد تنش‌ها و دلسردی و ناراحتی در جامعه شیعه شد! چرا که دو تن از دستیاران نزدیک امام خود را چنین در تخاصم و عداوت با یکدیگر می‌یافتند. حتی برخی از شیعیان، به این علت، موقتاً از پرداخت وجوه شرعی مقرر به پیشگاه امامت خودداری کردند! علاوه بر این، وکلای مناطق مختلف که تاکنون مبالغ جمع شده را از راه یکی از آن دو تن، به حضور امام علیه السلام ارسال می‌داشتند، اکنون نمی‌دانستند چه کنند! از این رو، برخی از آنان، طی نامه‌هایی، از امام هادی علیه السلام درباره این مشکل چاره‌جویی نمودند. یکی از این وکلا، «ابراهیم بن محمد همدانی»، وکیل برجسته امام هادی علیه السلام در منطقه همدان بود.

بنا به نقل کشی، وی طی نامه‌ای که در سال ۲۴۸ ق توسط پسرش «جعفر» به حضرت هادی علیه السلام ارسال نمود، درباره اختلاف بین «علیل» (علی بن جعفر همانی) و «قزوینی» (فارس بن حاتم) و این که اختلاف آنان موجب اضطراب مردم و تبرّی برخی از آنان از برخی دیگر شده، و نهایتاً این که شیعیان می‌بایست به کدام یک از آن دو تن اعتماد کرده و اموال و وجوه شرعی و نامه‌هایشان را بدو بسپارند، سؤال کرد. امام هادی علیه السلام نیز در پاسخ چنین نگاشتند:

«این مسئله‌ای نیست که جای سؤال و تردید داشته باشد! و خداوند، جایگاه و حرمت علیل (علی بن جعفر) را برتر از آن قرار داده که با مثل قزوینی (فارس بن حاتم) قابل مقایسه باشد. در حواجبت به نزد علیل مراجعه کن و پیروانت از اهالی ناحیه‌ات نیز می‌بایست به او مراجعه داشته باشند و از قزوینی اجتناب و دوری کنید؛ و او را در امورتان داخل مکنید؛ چرا که فریب‌کاری وی برای من محرز شده و توجهی بدو نداشته باشید».^{۲۰}

این نامه، همان گونه که در متن خبر آمده، در سال ۲۴۸ ق نگاشته شده است. از این رو می‌توان حدس زد که تاریخ انحراف «فارس بن حاتم» و درگیری وی با «علی بن جعفر» اندکی پیش از این تاریخ بوده است.

علاوه بر «ابراهیم بن محمد»، دیگر وکیل برجسته امام هادی علیه السلام، یعنی «عروه بن

یحیی» معروف به «دهقان»، نیز طی مکتوبی، تأثیر سوء اختلاف بین «فارس بن حاتم» و «علی بن جعفر» بر شیعیان و این را که این امر سبب شده برخی از شیعیان موقتاً از پرداخت وجوه شرعی اجتناب کنند به اطلاع امام هادی علیهما السلام رساند. امام هادی علیهما السلام نیز در پاسخ چنین نگاشتند:

«فارس بن حاتم را که خداوند او را خوار و از رحمت خویش دور گرداند، تکذیب کرده و مورد هتک قرار دهد. او در همه دعاوی خویش کاذب است؛ ولی خود را از درگیری آشکار با وی به دور دارید و از مشورت و هم‌نشینی با وی بپرهیزید؛ و زمینه فتنه‌جویی برایش مهیا نکنید. خداوند شر او و هر آن که را مثل او است دفع فرماید».^{۲۱}

این پاسخ حاکی از آن است که امام هادی علیهما السلام در ابتدای امر، در مواجهه با انحراف و افساد «فارس بن حاتم» محتاطانه گام برمی‌داشت و از این که برخورد با وی موجب پیدایش فتنه‌ای عمومی در جامعه شیعه شود، ابا داشتند. مهم‌ترین دلیل این امر، می‌توانسته این باشد که هر برخورد حساب نشده‌ای با فردی منحرف و فاسد همچون «فارس»، که تا این زمان در نقش وکیل ارشد امام هادی علیهما السلام، دارای جایگاهی ممتاز در جامعه شیعه بود، قبل از آن که چهره حقیقی وی برای شیعیان روشن شود، موجب بروز تنش‌های بیشتر می‌شد! علاوه بر آن که، نمی‌بایست خطر بنی‌عباس و تحریک آنان علیه امام هادی علیهما السلام و شیعیان، به وسیله «فارس بن حاتم»، یا در اثر برخورد امام و شیعیان با «فارس بن حاتم» را از نظر دور داشت.

در راستای اقدامات پنهانی و محتاطانه امام هادی علیهما السلام و کارگزاران سازمان وکالت بر علیه «فارس بن حاتم»، شیعیانی که نادانسته هم‌چنان اموال و وجوه شرعی را در سامرا به «فارس» تحویل می‌دادند، شناسایی می‌گردیدند و با ایجاد ارتباط مخفی توسط وکلای امام هادی علیهما السلام با آنان، حقیقت جریان «فارس» برای ایشان معلوم می‌شد. یکی از این شیعیان، «علی بن عمرو عطار» است که به احتمال، از وکلای امام هادی علیهما السلام در ناحیه قزوین بوده است. او معمولاً اموال و وجوه شرعی را از طریق «فارس» به امام هادی علیهما السلام می‌رساند. وی در سفری که بدین منظور، پس از انحراف «فارس»، به سامرا انجام داد، به نزد «فارس» رفته و تصمیم داشت اموال را به او تحویل دهد، که با روشن‌گری وکلای مبرز امام هادی علیهما السلام از این کار منصرف شد! «ابویعقوب یوسف بن سخت» نقل کرده که:

«در سرّمن رأی به هنگام زوال، مشغول انجام نوافل بودم که علی بن عبدالغفار به نزد آمده و گفت: عَمری از جانب امام علیه السلام مرا مأمور کرده که فرد موثقی را به سراغ علی بن عمرو عطار که از قزوین آمده و در جنب خانه احمد بن خضیب سکننا گزیده، بفرستم و او را طلب کنم. من گفتم: آیا نام مرا مشخص نمود؟ گفت: نه! ولی فردی موثق تر از تو نیافتم. پس من به در خانه علی بن عمرو رفتم؛ ولی معلوم شد که وی در نزد فارس است. از این رو به نزد علی بن عبدالغفار بازگشته و به اتفاق وی بر فارس وارد شدیم. همین که فارس ما را دید برخاست و با علی بن عبدالغفار معانقه کرد و گفت: چگونه شکر این نعمت گزارم؟ و او در پاسخ گفت: نیاز به این امر نیست! قصد من از آمدن، آن است که شنیدم علی بن عمرو از دست فرزندان سنان شاکی است؛ لذا می خواهم به او کمک کنم! پس فارس وی را به نزد علی بن عمرو برد؛ و علی بن عبدالغفار نیز به صورت پنهانی به وی فهماند که فرستاده امام هادی علیه السلام است؛ و دستور امام آن است که در مالی که آورده تصرفی نکند (تحویل فارس ندهد) چرا که لعن فارس شده است! و ضمناً به وی وعده داد که فردای آن روز مجدداً به نزدش مراجعه کند. روز بعد علی بن عبدالغفار، علی بن عمرو را به نزد عَمری برد و او اموال را تحویل عَمری داد و سؤالات خود را پرسید، و مأمور شد که از فارس دوری گزیند، و لعن او به وی ابلاغ شد». ۲۲

از دقت در جملات انتهایی این نقل چنین برمی آید که جریان مزبور پس از خروج لعن «فارس»، از سوی امام هادی علیه السلام رخ داده است؛ ولی این که هنوز «علی بن عمرو» خبر از این امر نداشته، نشانگر آن است که لعن «فارس»، قبل از آن که به صورت رسمی، طی دو مکتوب از سوی امام علیه السلام صادر شود، به خواصّ از شیعه ابلاغ شده بود!

با استمرار انحراف و فساد «فارس بن حاتم»، امام هادی علیه السلام طی دو مکتوب، که یکی از آن دو، تاریخ شب سه شنبه ۹ ربیع الاول سال ۲۵۰ ق را دارد، «فارس» را لعن و طرد فرمودند. این مکتوب، خطاب به «علی بن عمرو قزوینی» سابق الذکر است؛ و به دست خط مبارک خود امام علیه السلام نگاشته شده و متن آن بنا به نقل شیخ طوسی چنین است:

«بدان! حقیقت امر در مورد فارس که لعنت خدا بر او باد، نزد من همان است که برای تو آشکار کردم (ظاهراً مراد حضرت جریان پیشین است)؛ و آنچه بر تو لازم است جز سعی بر لعن وی و نهایت دشمنی و بی زاری از او نیست. من کسی نیستم که در مورد تدبیر به دین الهی، فرمان به امری

غیر صحیح بدهم؛ پس با جدیت و شدت در لعن و هتک و قطع اسباب وی و ابطال امرش بکوش؛ و یاران ما را نیز از او به دور دار؛ و پیام من در مورد فارس را به آنان برسان؛ که من در پیشگاه خدا درباره این امر مؤکد، از شما بازخواست خواهم نمود. پس وای بر عصیانگر و منکر! و به خط خویش نگاشتم در تاریخ شب سه شنبه نهم ربیع الاول سال ۲۵۰ ق و توکل بر خدا نموده و او را حمد بسیار می نمایم».^{۲۳}

مکتوب دیگر، خطاب به «ایوب بن نوح» وکیل امام هادی (علیه السلام) در کوفه و نواحی اطراف آن است. این مکتوب پس از آن صادر شده که یکی از شیعیان مناطق جبال ایران، به نام «علی بن عبیدالله دینوری»، طی نامه‌ای به امام هادی (علیه السلام) از ارسال اموالی به نزد «فارس بن حاتم» برای تحویل به حضرت خبر می‌دهد؛ و این در حالی بوده که «فارس» هیچ یک از آن اموال را به امام تحویل نداده و همه را تصاحب کرده بود، و حتی به کذب، دست خطی جعلی، مبنی بر وصول اموال نیز ترتیب داده و به امام هادی (علیه السلام) نسبت داده بود! امام هادی (علیه السلام) نیز طی توقیعی، عدم وصول اموال مزبور را به اطلاع «علی بن عبیدالله دینوری» رسانده و او را از ادامه تحویل اموال به «فارس» منع کرده و وی را مأمور نمود که از آن پس، به نزد «ایوب بن نوح» مراجعه کند؛ و حقیقت حال «فارس» را به اطلاع شیعیان مناطق جبال و غیر آنان برساند. در عین حال، از این که جریان «فارس» سرایت به نزد مخالفان بنماید، نهی فرموده؛ و دلیلش را اجتناب از شر «فارس» عنوان نمودند.^{۲۴}

مکتوب صادر شده خطاب به «ایوب بن نوح»، حاوی نکات یاد شده بالا است. امام هادی (علیه السلام) در حقیقت، جریان مربوط به «علی بن عبیدالله دینوری» و این که او را مأمور کرده از آن پس به «ایوب بن نوح» مراجعه کند، طی این مکتوب به اطلاع وکیلش، «ایوب بن نوح»، می‌رساند. این توقیع را کشتی نقل کرده است. البته توقیع دیگری از سوی امام هادی (علیه السلام) خطاب به فردی به نام «سهیل بن محمد» صادر شده؛ و در آن توقیع که در پاسخ سؤال این فرد، درباره یکی از مدعیان دروغین بایت به نام «حسن بن محمد بن بابای قمی» صادر شده، وی به همراه «فارس» مورد لعن قرار گرفته است! ولی لعن «فارس» مورد تأکید بیشتر امام هادی (علیه السلام) است.^{۲۵}

پس از صدور توقیعات و دستور العمل‌های رسمی امام هادی (علیه السلام) درباره لعن و طرد «فارس بن حاتم»، وی به طور علنی شروع به مبارزه بر علیه امام هادی (علیه السلام) کرد! منابع موجود،

چیزی از جزئیات عملیات و اقدامات او به دست نمی دهند؛ جز آن که، او به فسادانگیزی پرداخته و شیعیان را به بدعت فرا می خوانده؛ و می کوشیده است که آنان را به گرد خود جمع کند! در پیامی که امام علیه السلام به یکی از شیعیانشان فرستاده اند، آمده که: «اما القزونی، فارس، فانه فاسق منحرف و تکلم بکلام خبیث لعنه الله!»^{۲۶}

شدت حساسیت و اهمیت مسأله «فارس بن حاتم» از تصمیم بعدی امام هادی علیه السلام دانسته می شود که طی آن، خون «فارس» را هدر اعلام کرده و قتلش را موجب راحتی خود دانسته و دستور فرمودند که وی به قتل رسانیده شود؛ و برای قاتل وی نیز بهشت را تضمین فرمودند! چنین دستوری از ناحیه ائمه طاهرين علیهم السلام در موارد استثنایی، مسبوق به سابقه بود.^{۲۷}

دستور آن حضرت، به وسیله یکی از شیعیان مخلص و فداکار، به نام «جنید» انجام پذیرفت؛ و فارس به دست وی به هلاکت رسیده و راهی درکات جحیم شد. متن روایت کشی به نقل از «جنید» چنین است:

امام ابوالحسن العسکری علیه السلام کسی به نزد فرستاد و مرا به قتل فارس بن حاتم قزوینی امر فرمود. گفتم: می بایست این را از زبان خود امام علیه السلام بشنوم! پس امام علیه السلام مرا به نزد خود فرا خواند و فرمود: تو را به قتل فارس بن حاتم فرمان می دهم. سپس چند درهم به من مرحمت فرمود و گفت: با این پول سلاحی تهیه کن و نزد من آر! من نیز شمشیری خریده و نزد آن جناب بردم. فرمود: این را پس بده و غیر آن را تهیه کن! لذا به جای آن ساطوری تهیه کرده و به نزد حضرت بردم و آن را پذیرفت! سپس به سراغ فارس رفتم و در حال خروج از مسجد، در بین نماز مغرب و عشا، ضربه ای به سرش زدم و افتاد؛ سپس ضربه دوم را زدم و مُرد! با صدای ضجه وی مردم گرد من جمع شدند! من نیز ساطور را بر زمین افکندم؛ و چون در آن مکان، غیر از من کسی نبود، مرا گرفتند ولی سلاح یا چاقویی همراهم نیافتند! و کوچه و خانه های اطراف را نیز گشتند و چیزی نیافتند! و از آن پس نیز اثری از آن ساطور یافت نشد!^{۲۸}

بدین ترتیب، این عنصر خطرناک و منحرف و ضالّ مضلّ، با تدبیر امام هادی علیه السلام به هلاکت رسید و جامعه شیعه و شخص امام علیه السلام از شرّ وی آسوده شدند. از نقل کلینی و مفید چنین استفاده می شود که «جنید»، قاتل «فارس بن حاتم»، از این گرفتاری نجات

یافته و تا آخرین لحظه حیات خویش، از سوی امام هادی علیه السلام و سپس امام عسکری علیه السلام مستمری دریافت می‌داشته است! «حسین بن محمد اشعری» گوید: «همواره دستور ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) مبنی بر پرداخت مستمری به جنید، قاتل فارس بن حاتم، و به ابوالحسن و شخصی دیگر صادر می‌شد؛ وقتی امام عسکری علیه السلام رحلت نمود، دستورالعملی از سوی صاحب‌الامر علیه السلام برای پرداخت مستمری به ابوالحسن و رفیقش صادر شد، ولی درباره جنید دستوری نرسید! از این رو غمناک و نگران شدم؛ ولی طولی نکشید که خبر وفات جنید به گوشم رسید!»^{۲۹}

مصادر موجود گفته‌اند که فارس در زمان حیات جناب «سید محمد»، فرزند امام هادی علیه السلام، که جوانی بسیار مهذب و آراسته و مورد علاقه پدر و شیعیان بود، کشته شده است.^{۳۰} البته با هلاکت «فارس بن حاتم»، فتنه وی به طور کلی خاموش نگشت. طرفداران او در زمان حیات «فارس»، به همراه وی، خود را به جناب «سید محمد» نزدیک ساخته بودند، و حتی «فارس» خود را جزو وابستگان و ملازمان آن جناب نموده بود. آنان پس از شهادت امام هادی علیه السلام، این فکر را مطرح نمودند که جناب «سید محمد»، که به زعم آنان قبلاً توسط پدر به جانشینی انتخاب شده بود، برادر کوچک خود، «جعفر»، را به جانشینی برگزیده، و بنابراین، اکنون امام واقعی، «جعفر» است نه امام عسکری علیه السلام! آنان ادعا می‌کردند که جناب «سید محمد» در زمان نصب به جانشینی، ودایع امامت را از پدر دریافت داشته بود؛ و سپس در بستر وفات، آن را به خدمت‌کار خود، «نفیس» سپرده بود که به برادرش، «جعفر»، برساند! البته کسانی هم بودند که ادعا می‌کردند امام هادی علیه السلام خود، جعفر را به جانشینی برگزیده است! باید توجه داشت که در مسأله «فارس بن حاتم»، «جعفر» بر خلاف پدر و برادر، از «فارس» جانب‌داری می‌کرد! و این امر، بدون تردید در گرایش طرفداران «فارس» به او نقش اساسی داشته است. بدین ترتیب «جعفر» در روزگار امامت حضرت عسکری علیه السلام گروهی کوچک، عمدتاً از طرفداران «فارس بن حاتم»، را به دور خود جمع کرده بود! این گروه، هر چند کوچک بودند، اما بسیار فعال و پر سر و صدا و در مخالفت خود با امام عسکری علیه السلام و شیعیان آن حضرت، بی ادب و بی‌پروا بودند! آنان در مورد علم حضرت عسکری علیه السلام به احکام شریعت، سخنان نادرست می‌گفتند و هواداران آن امام را بی‌شرمانه، «حماریه»

«لقب» می‌دادند! و برخی تا آن‌جا پیش رفتند که امام معصوم و هواداران آن حضرت را کافر می‌خواندند! رهبر این گروه نابه‌کار، خواهر «فارس بن حاتم» بود که هرگز در طول امامت حضرت عسکری علیه السلام به آن حضرت ایمان نیاورده و پس از رحلت ایشان نیز از پشتیبانان و هواداران اصلی و فعال «جعفر» و از مبلغان امامت او بود! «جعفر» نیز در عوض، «فارس بن حاتم» را به عنوان مردی پارسا و صاحب فضیلت می‌ستود! و بدین ترتیب، آشکارا روش پدر و برادر خود در مورد وی را تخطئه می‌کرد! و این مقدمات، موجب پیدایش دشمنی شدید میان «جعفر» و شیعیان حضرت عسکری علیه السلام گردید.^{۳۱}

از بررسی منابع رجالی به دست می‌آید که «فارس بن حاتم»، دارای دو برادر به نام‌های «علی» و «طاهر» بوده است. «ابوالحسن علی بن حاتم قزوینی» فردی موثق و دارای کتب بسیار و مورد اعتماد بوده است. شیخ طوسی تعداد کتب او را حدود سی کتاب عنوان کرده است!^{۳۲} «طاهر بن حاتم قزوینی» نیز ابتدا مستقیم العقیده بود، ولی رفته رفته سخنان و عقاید منحرفانه و غلوآمیز بر زبان راند!^{۳۳}

۸.۱۰. عروۃ بن یحیی، نخاس دهقان

دو لقب «قمی» و «بغدادی» نیز برای وی ذکر شده است؛^{۳۴} از این رو، برخی از رجالیان احتمال داده‌اند که وی گرچه در بغداد سکنا داشته، اما قمی‌الاصل بوده است! طبق قرائن موجود، وی وکالت دو امام هادی و عسکری علیه السلام را بر عهده داشته است. در عصر امام هادی علیه السلام گاه توقیعات آن جناب به دست وی خارج می‌شد؛ و او سابقه زیادی در انجام امور وکالت و خدمت به امام هادی علیه السلام داشت. در فتنه «فارس بن حاتم قزوینی»، یکی از وکلای مبرز امام هادی علیه السلام که از آن جناب در این باره کسب تکلیف نمود، همین «عروۃ بن یحیی» بود؛ و امام علیه السلام نیز طی توقیعی که به دست «عروۃ» خارج شد، «فارس» را تکذیب و لعن نمود.^{۳۵}

در عصر امام عسکری علیه السلام نیز «عروۃ بن یحیی» به عنوان وکیل مبرز آن جناب در بغداد به کار خود ادامه داد و همچنان، توقیعات امام عسکری علیه السلام نیز به دست وی خارج می‌شد؛ از جمله، توقیع آن جناب، که درباره اختلاف بین «فضل بن شاذان» و «ایوب بن ناب»، وکیل اعزامی امام عسکری علیه السلام به نیشابور، صادر شده است.^{۳۶} در توقیع دیگری

که از سوی امام عسکری، خطاب به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» صادر شده، چنین تعبیری به چشم می‌خورد: «فاذا وردت بغداد، فاقرءه على الدهقان، وکیلنا و ثقتنا والذى يقبض من موالينا».^{۳۷} این تعبیر، حاکی از وکالت وی در بغداد و هم وثاقت وی در نزد امام عسکری علیه السلام است.

البته برخی از رجالیان، احتمال داده‌اند که مراد از تعبیر «دهقان»، نه «عروة بن یحیی»، بلکه «محمد بن صالح بن محمد همدانی» معروف به «دهقان» است.^{۳۸} ولی به نظر می‌رسد که لقب «دهقان»، به آن میزان که در مورد «عروة بن یحیی» مشهور است، در مورد «محمد بن صالح» شهرت نداشته باشد! به خصوص، اگر تنها به ذکر لقب، اکتفا شده باشد، حمل آن بر «عروة بن یحیی» آسان‌تر است تا بر «محمد بن صالح». علاوه بر این، در توقیع صادر شده از سوی ناحیه مقدسه که متضمن لعن «احمد بن هلال» است، چنین تعبیری به چشم می‌خورد:

«و قد علمتم ما كان من امر الدهقان عليه لعنة الله و خدمته و طول صحبتته، فابدله الله بالايمان كفرة حين فعل ما فعل فعاجله الله بالنقمة و لم يُمهله و الحمد لله لا شريك له و صلى الله على محمد و آله و سلم».^{۳۹}

درباره «محمد بن صالح همدانی»، سخنی دال بر انحراف وی و نهایتاً صدور لعنش از سوی معصومین علیهم السلام نقل نشده است. و بالعکس (همان گونه خواهیم دید) بنا به نقل کشی، این «عروة بن یحیی» بود که با انحراف و اختلاس، خود را مشمول غضب و نفرین و لعن امام عسکری علیه السلام نمود. از این رو چنین نتیجه می‌گیریم که تعبیر «دهقان» در جملات یادشده، ناظر به «عروة بن یحیی» است. نتیجه دیگر آن که، به هنگام اطلاق این لقب، می‌بایست آن را بر «عروة بن یحیی» حمل نمود.

بدین جهت، از توقیع امام عسکری علیه السلام خطاب به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری»، می‌توان به وکالت و وثاقت «عروة بن یحیی» در نزد آن حضرت پی برد. در هر صورت، متأسفانه، چنان که لازمه طبع زلت‌پذیر بشری است، وی به دلیلی که چندان بر ما معلوم نیست بنای ناسازگاری و مخالفت با امام عسکری علیه السلام را نهاد! و علاوه بر انتساب سخنان کذب به امام هادی و عسکری علیهم السلام، به اختلاس اموال حضرت پرداخت! امام علیه السلام وی را پس از «ابوعلی بن راشد» به عنوان مسئول خزانه اموال امامت، نصب نموده بود، ولی او

بخشی از آن اموال را برای خود برداشت و بخشی دیگر را برای به غیظ آوردن امام عسکری علیه السلام به آتش کشید!!! با این کار، وی نهایت خُبث باطن را از خود بروز داد. از این رو امام عسکری علیه السلام با اعلام لعن وی و امر به لعن و تبرّی از وی توسط شیعیان از یک سو، و نفرین علیه او از سوی دیگر، با فتنه وی به مقابله برخاستند. پس از نفرین امام عسکری علیه السلام، در همان شب، وی به هلاکت رسید و راهی دوزخ شد! امام علیه السلام در این باره فرمود: «امشب را به مناجات با پروردگارم به سر بردم؛ و قبل از آن که فجر بدمد، و قبل از آن که آتش ایجاد شده توسط عروۀ در خزانه اموال امام علیه السلام خاموش شود، خداوند دشمن خود (عروۀ) را که لعنت خدا بر او باد، به هلاکت رسانید»!^{۴۰}

در عصر غیب صغری، پس از انحراف یکی دیگر از وکلای امام عسکری علیه السلام به نام «احمد بن هلال»، توقیعی از سوی ناحیه مقدّسه در لعن وی صادر شد؛ و در ضمن آن توقیع، چنان که گذشت، «عروۀ بن یحیی دهقان» نیز مورد لعن واقع شد.^{۴۱} امام عصر علیه السلام در این جملات، اشاره به طول خدمت و مصاحبت دهقان با امام هادی و عسکری علیه السلام کرده‌اند و این که با این وجود، وی سرانجام گرفتار دام شیطان و کفر شد! این کلام حضرت، برای رفع استبعاد شیعیان نسبت به صدور لعن «احمد بن هلال» است که فردی زاهد و صوفی مسلک بود.

۱۱.۸. وکیل فاسد الاخلاق امام عسکری علیه السلام

کلینی در روایتی دیگر،^{۴۲} جریان یکی دیگر از وکلای امام عسکری علیه السلام را نقل کرده که در بیت آن حضرت سکنا داشت و اقدام به عملی غیراخلاقی نمود. از این رو از سوی امام علیه السلام از کار برکنار و از آن بیت اخراج شد! البته این که، این وکیل، جزو وکلای امام علیه السلام در امور مربوط به سازمان وکالت بوده، و یا وکیل در برخی امور جزئی و شخصی حضرت، دلیل تعیین کننده‌ای در دست نداریم؛ گرچه نفس انحراف اخلاقی یاد شده، احتمال دوم را تقویت می‌کند! جریان را کلینی از فردی به نام «یحیی بن قشیری» (یا قسری یا قنبری یا قیری) که اهل روستای «قیر» بوده، چنین نقل کرده است:

امام ابو محمد عسکری علیه السلام، وکیلی داشت که در حجره‌ای در خانه آن حضرت، به همراه خادمی سفید رو، سکنا داشت. وکیل مزبور، خادم را به سوی خود طلبید! ولی خادم

اجابت خواسته وکیل را مشروط به تهیه نبیذ از سوی وکیل نمود! و وکیل نیز چنین کرد. سپس خادم را به نزد خود برد، و این در حالی بود که بین این حجره و حجره امام عسکری علیه‌السلام سه در بسته وجود داشت. وکیل مزبور خود برای یحیی بن قشیری چنین نقل کرده است:

در حالی که من هنوز بیدار بودم، ناگاه درها یکی پس از دیگری گشوده شد، و امام علیه‌السلام وارد حجره ما شدند؛ و در حالی که بر در حجره ایستاده بودند، رو به ما کرده و فرمودند: تقوای الهی پیشه ساخته و از خدا بترسید! و هنگامی که صبح دمید، حضرت دستور فروش خادم و اخراج من از خانه را صادر فرمود! ^{۴۳}

۸.۱۲.۱ احمد بن هلال کرخی عبرتائی (هلالی)

شیخ طوسی در رجالش، در مقام معرفی اصحاب امام هادی علیه‌السلام، نام «احمد بن هلال عبرتائی بغدادی» را و در مقام معرفی اصحاب امام عسکری علیه‌السلام، نام «احمد بن هلال» را ذکر کرده است. ^{۴۴} شیخ همچنین در فهرست خود، پس از ذکر عنوان «احمد بن هلال عبرتائی» چنین آورد: «عبرتا قریة بناحية اسكاف، و هو من بنی جنید، وُلِدَ سنة ثمانین و مائة، و مات سنة سبع و ستین و مائین، كان غالباً متهماً، و قد رَوَى اكثرَ اصول اصحابنا» ^{۴۵} نیز در کتاب غیبت خود، نام «احمد بن هلال عبرتائی» را در ردیف وکلای مذموم ائمه علیهم‌السلام ذکر کرده؛ و در ادامه، اشاره به توقیع صادر شده از سوی ناحیه مقدسه به دست «عمری» نموده، که متضمن تبرّی از «ابن هلال» و بیان حقیقت حال او است. ^{۴۶} در همین کتاب، نام «احمد بن هلال» در ردیف اسامی چهل تن از سران شیعه آمده که در مجلس معرفی امام عصر علیه‌السلام توسط پدرگرامی اش حضور داشتند. ^{۴۷}

بدین ترتیب، مشخص می‌شود که «احمد بن هلال عبرتائی» که متولد سال ۱۸۰ ق بوده، و از راویان و اصحاب امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام به شمار می‌آمده است، در عصر پیش از غیبت صغرا، عهده‌دار مقام وکالت نیز بوده است؛ زیرا شیخ طوسی نام وی را در بخشی از «کتاب غیبت» خود عنوان کرده که اختصاص به ذکر وکلای مذموم در عصر حضور ائمه علیهم‌السلام دارد. البته شیخ در این قسمت، به علت مذموم بودن وی، و علت صدور توقیع ناحیه مقدسه در تبرّی از وی اشاره‌ای ننموده است؛ همان طور که مشخص

نکرده که وی مقام وکالت را از سوی امامین عسکریین علیه السلام دارا بوده، و یا یکی از آنان! شیخ طوسی در بخش دیگری از «کتاب غیبت» خود که اختصاص به معرفی مدعیان دروغین باییت دارد، اشاره به نام «احمد بن هلال کرخی» نموده؛ و در ادامه، به نقل از «ابوعلی بن همام» جریان انکار نیابت دومین سفیر، یعنی «محمد بن عثمان عَمری» از سوی «احمد بن هلال» را آورده است.^{۴۸} اگر ما معتقد باشیم که «احمد بن هلال کرخی» که در این قسمت از او یاد شده، همان «احمد بن هلال عبرتائی» یاد شده در قسمت پیشین است، می‌توان علت مذموم بودن وی را، که همان دعوی دروغین نیابت و باییت و انکار نیابت و باییت دومین سفیر است، استنباط نمود.

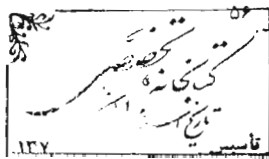
برخی از محققان، سعی بر آن داشته‌اند که تعدّد این دو شخصیت را اثبات کنند. دلیل آنها نیز تعدّد ذکر نام این دو شخصیت از سوی شیخ طوسی، در دو قسمت متفاوت از کتاب غیبت است.^{۴۹} با این حال، در مقابل این محققان می‌توان معتقد شد که «احمد بن هلال کرخی» که بنا به قول شیخ طوسی از مدعیان دروغین باییت در عصر غیبت صغرا بوده، همان «احمد بن هلال عبرتائی» است که از وکلای عصر پیش از غیبت صغرا بوده و در ۱۸۰ ق متولد و در ۲۶۷ ق در گذشته است؛ و بُعدی ندارد که وی با سابقه وکالت، در سرانجام کار خویش، با انکار نیابت سفیر دوم و دعوی نیابت برای خود، خویشان را مشمول لعن و غضب ناحیه مقدّسه نموده باشد! به خصوص که طبق آنچه گذشت، «احمد بن هلال عبرتائی» هفت سال از دوران غیبت صغرا را درک کرده است، و در این دوره بوده که رو به انحراف نهاده است. علاوه بر این، بسیار بعید است که دو شخصیت متمایز از هم، هر دو در نام (احمد) و در نام پدر (هلال) و در دوره حیات، مشترک بوده؛ و هر دو نیز هم‌زمان به معارضة با امام معصوم علیه السلام یا نایب وی برخاسته باشند!

نکته دیگر آن که، لقب «کرخی» و «عبرتائی» بُعد زیادی با یکدیگر ندارند! زیرا «کرخ» ناحیه‌ای از بغداد، و «عبرتآ» نیز ناحیه‌ای در نزدیکی بغداد بوده است؛^{۵۰} و بعید نیست «احمد بن هلال» مدتی در «کرخ» و مدتی نیز در «عبرتآ» زیسته باشد؛ و لذا منسوب به هر دو موضع شده است. گذشته از این موارد، معمول رجالیان و برخی از محققان نیز وحدت این دو شخصیت را استنباط کرده‌اند؛ و معمولاً حتی متعرّض احتمال تعدّد آن دو نیز نشده‌اند!^{۵۱}

بدین ترتیب، نتیجه آن می شود که «احمد بن هلال کرخی عبرتائی» که در فاصله زمانی ۱۸۰ ق تا ۲۶۷ ق می زیسته و سابقه وکالت در عصر پیش از غیبت صفرا داشته است، در اوایل عصر غیبت صفری با انکار نیابت سفیر دوم، و انحراف از مسیر صحیح، و دعوی دروغین باییت، خود را مشمول لعن و تبری امام معصوم علیه السلام ساخت و شیعیان نیز او را لعن کرده و از وی دوری جستند.

از سخن نجاشی، چنین برمی آید که «احمد بن هلال» در عصر امام عسکری علیه السلام نیز انحراف خود را آشکار کرده باشد! چرا که نجاشی، درباره اش چنین گفته: «احمد بن هلال ابوجعفر العبرتائی صالح الروایة یعرف منها ویُنکر، و قد رُوی فیه ذموم من سیدنا أبی محمد العسکری علیه السلام و لا أعرف له الا کتاب یوم و لیلة و کتاب نوادر...».^{۵۲} با این حال قرآینی در دست است که نشانگر جایگاه مقبول وی در نزد راویان شیعی است! چرا که نام او در سند بسیاری از روایات آمده است؛^{۵۳} حتی برخی از بزرگان از محدثان قم، هم چون «سعد بن عبدالله اشعری» و یا «محمد بن احمد بن یحیی العطار»، اخبار خود را از طریق «احمد بن هلال» نقل کرده اند.^{۵۴} در عبارت نجاشی نیز، تعبیر «صالح الروایة» می تواند ناظر به چنین دیدگاهی درباره وی باشد. علاوه بر این، بنا به نقل کشی، «احمد بن هلال» فردی عابد بوده و تعداد ۵۴ سفر حج، که بیست سفر آن با پای پیاده بوده است، در شرح حال وی نقل شده است!^{۵۵} و این امر می تواند منشأ پیدایش دید مثبت شیعیان درباره اش باشد.

چنان که گذشت، پس از شروع عصر غیبت صفرا، «احمد بن هلال» در مقابل سفیر اوّل واکنشی نشان نداد؛ ولی پس از انتقال سفارت به سفیر دوم، به مخالفت با وی برخاست! و هنگامی که به وی گفتند: چرا در حالی که امام مفترض الطاعة، تنصیص بر وکالت «ابی جعفر محمد بن عثمان» نموده، وکالت وی را نمی پذیری و به او رجوع نمی کنی؟! پاسخ داد: من شنیده ام که امام علیه السلام تنصیص بر وکالت او نموده باشد! ولی وکالت پدرش، «عثمان بن سعید» را منکر نیستیم؛ اما این که با قاطعیت بگوییم: «ابا جعفر محمد بن عثمان»، وکیل صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه) است، چنین جسارتی بر آن حضرت نمی کنم! به او گفتند: غیر تو این تنصیص را شنیده اند! پاسخ داد: شما می دانید و آنچه شنیده اید! و بدین ترتیب، متوقف در وکالت «ابی جعفر محمد بن عثمان» شد. از این رو شیعیان از او تبری جسته و او را لعن کردند.



در پی این امر، توقیعی از سوی ناحیه مقدسه بدین مضمون برای وکلای عراق صادر شد: «احذروا الصوفی المتصنع»؛ یعنی: «از صوفی ریاکار پرهیزید»!^{۵۷} دلیل این امر نیز مشخص بود؛ زیرا گفته شد که او رویه عابدانه و صوفیانه‌ای را در پیش گرفته بود؛ و به عنوان نمونه، می‌توان به ۵۴ سفر حجی اشاره کرد که بیست سفر آن با پای پیاده بوده است؛ ولی از تعبیر «الصوفی المتصنع» در این توقیع، استفاده می‌شود که این اعمال از روی تصنع و ریا بوده است؛ از این رو وی با وجود کمیت بالای اعمال عبادی‌اش، نتوانست عاقبت نیکی داشته باشد!!!

ظاهر زاهدانه و صوفیانه «احمد بن هلال» از سویی، و این که بسیاری از راویان شیعی در عراق از او روایت شنیده و نقل کرده بودند از سوی دیگر، موجب استبعاد قبول توقیع فوق از سوی شیعیان، و حتی وکلای ناحیه مقدسه بود؛ از این رو با مراجعه به نزد «قاسم بن علاء»، یکی از برجسته‌ترین وکلای این عصر، وی را بر آن داشتند که مجدداً درباره «احمد بن هلال» از ناحیه مقدسه استفسار نماید؛ از این رو، توقیع دیگری بدین مضمون صادر شد:

«امر ما درباره این هلال ریاکار - که رحمت خدا از او دور باد - بدان صورت که می‌دانی، برای تو صادر شد. و او که خداوند گناهش نیامرزد و از لغزشش نگذرد، همواره بدون اذن و رضایت ما دخالت در امر ما می‌نمود؛ و استبدادی در رأی داشت؛ و از پرداخت دیون و اموال ما پرهیز داشت؛ و جز طبق هوای نفس و خواسته خودش، به امر ما عمل نمی‌کرد؛ که خداوند بدین سبب او را در جهنم افکند. پس ما بر رفتار وی صبر کردیم تا آن که خداوند با دعای ما، عمرش را تمام ساخت؛ و ما همواره جریان او را - که از رحمت خدا به دور باشد - در زمان حیاتش برای گروهی از موالیانمان باز می‌گفتم؛ و آنان را امر کردیم که این خبر را به خواص از موالیان ما برسانند. و ما از این هلال - که از رحمت خدا دور باد - و از هر آن که از او دوری و برائت نجوید، به خدا تبری می‌جوئیم. و اسحاقی - که خدای او را در سلامت بدارد - و اهل بیت او را، از آنچه تو را درباره این فاجر مطلع ساختیم، آگاه کن؛ و همین‌طور تمامی آنان که درباره ابن هلال از تو سؤال کرده یا می‌کنند؛ چه از اهالی شهر او و چه دیگران؛ و هر آن که استحقاق آگاهی یافتن در این باره را دارد از امر وی آگاه ساز؛ چرا که هیچ عذری برای احدی از موالیان ما در تشکیک نسبت بدان چه افراد مورد وثوق ما به آنان

می‌رسانند، پذیرفته نیست؛ در حالی که می‌دانند این افراد موثق، همان‌هایی هستند که ما سر خود را بدانان بازگو می‌کنیم؛ و آنچه را در این جریان جزو اسرار بود و گفتش لازم بود، شناسانیدیم و آشکار کردیم؛ ان شاء الله تعالی».^{۵۸}

با وجود خروج توقیعی با این تفصیل، هنوز گروهی، منکر صحت این توقیعات بودند! و نسبت به «ابن هلال» همان دید سابق (قبل از انحراف) را داشتند! از این رو مجدداً به نزد «قاسم بن علاء» رفته و خواستار توضیح در این باره شدند! به همین سبب توقیع سوم به این مضمون صادر شد:

خداوند جزای خیر به وی (ابن هلال) ندهد! این مرد، از خدا نخواست که قلبش را بعد از هدایت دچار زیغ و انحراف نسازد؛ و آنچه را که خدای بدان سبب بر او منت نهاده، یعنی نعمت ایمان، آن را پای برجا و ثابت و مستقر ساخته و آنرا مستودع و زوال‌ناپذیر نسازد. و همانا نسبت به امر دهقان - که لعنت خدای بر او باد - و خدمات وی و طول مصاحبتش با امامین عسکریین (علیه السلام) آگاه هستید؛ ولی خداوند پس از انجام آنچه کرد، ایمان او را تبدیل به کفر ساخت و او را با شتاب به سمت عذاب و نعمت برد و به وی مهلت نداد. و حمد از آن خدایی است که او را شریکی نیست. و درود و سلام خداوند بر محمد و آل او».^{۵۹}

قبلاً گفته شد که علت تشکیک برخی از شیعیان نسبت به امر «ابن هلال» سابقه نیک و زهد و عبادات وی بود. از این رو در توقیع اخیر، امام (علیه السلام) با آوردن یک نمونه شناخته شده در نزد شیعیان، یعنی «عروة بن یحیی»، معروف به «دهقان»، در صدد رفع استبعاد نسبت به امر «ابن هلال» بوده‌اند!

بنا به نقل شیخ طوسی، توقیع صادر شده در لعن «احمد بن هلال» پس از تکذیب نیابت سفیر دوم از سوی وی، به دست «ابوالقاسم حسین بن روح» خارج شده؛^{۶۰} ولی با توجه به این که بین تاریخ وفات «احمد بن هلال» (۲۶۷ ق) با تاریخ شروع نیابت «حسین بن روح» (۳۰۴ ق) فاصله زیادی است، لذا می‌توان چنین استظهار کرد که توقیع مزبور، در عصر نیابت سفیر دوم، ولی به دست «حسین بن روح» که دستیار سفیر دوم بود، صادر شده است.

نکته دیگر آن که، شیخ صدوق از «محمد بن صالح» نقل کرده که: پس از هلاکت «احمد بن هلال»، سفیر ناحیه مقدسه، به نزد «محمد بن صالح» آمده و کیسه‌ای را که در

نزد وی بوده طلب می‌کند! وی نیز کیسه مزبور را به سفیر می‌دهد؛ و او رقعۀ ای را از آن خارج می‌کند که در آن نوشته بود: «و اما آنچه که درباره صوفی ریاکار، یعنی هلالی، متذکر شدی، پس بدان که خداوند عمرش را قطع کرد». هم‌چنین در پی مرگ «ابن هلال»، توقیع دیگری از سوی ناحیه مقدّسه خارج شد که جمله‌ای از آن چنین بود: «... ما تصمیم بر صبر نسبت به افعال ابن هلال گرفتیم، و خداوند نیز با دعای ما عمرش را منقطع ساخت». ^{۶۱} و به نظر می‌رسد این جمله، بخشی از همان توقیع مفصّلی است که توسط «قاسم بن علاء» خارج شد و ما آن را از کَشّی نقل کردیم.

در عصر سفیر سوم (حسین بن روح نوبختی) نیز توقیعی به خط (احمد بن ابراهیم نوبختی) و به املای «حسین بن روح» صادر شد که متضمن لعن «ابن هلال» بود! این توقیع در پشت برگه‌ای نوشته شده بود که مشتمل بر مجموعه‌ای سؤال و جواب بود که اهالی قم به ناحیه مقدّسه ارسال داشته و پاسخ دریافت کرده بودند؛ اما از آن‌جا که «شلمغانی» مدعی شده بود که او پاسخ سؤالات را داده است! لذا مجدداً برگه مزبور را برای ناحیه ارسال کرده و خواسته بودند که صدق و کذب کلام «شلمغانی» بر ایشان روشن شود. از این رو در پشت آن برگه، ضمن ردّ ادعای «شلمغانی» و بیان انحراف وی، چنین آمده بود: «و قبلاً نیز چیزهایی به دست احمد بن هلال و امثال او برای شما خارج می‌شد و آنان نیز هم‌چون این (شلمغانی) مرتد از اسلام بودند؛ که لعنت خدا و غضب او بر آنان باد». ^{۶۲} می‌توان از این جمله چنین استفاده کرد که «احمد بن هلال» در ابتدای عصر غیبت صغرا نیز عهده دارد وکالت بوده و همچون «شلمغانی» از این مقام سوء استفاده می‌کرده است. چنان‌که از توقیع مفصل یاد شده نیز قرائنی در این راستا می‌توان استظهار کرد. در همین عصر (عصر سفارت ابن روح) توقیع دیگری از سوی ناحیه مقدّسه صادر شد که در اصل، برای بیان انحراف و صدور لعن «شلمغانی» بود، ولی در انتهای توقیع، با این عبارت، از چند تن از مدعیان باییت، از جمله «هلالی» نام برده شده است:

«... و اعْلِمُهُمْ تَوَلَّاهُمْ أَنَا مِنَ التَّوَقَّى وَ الْمَحَاذِرَةِ مِنْهُ، یعنی الشلمغانی، علی مثل ما کُتِبَ عَلَیْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَ مِنْ نَظَرَانِهِ مِنَ الشَّرِيعِی وَ النَّمِیرِی وَ الْهَلَالِی وَ الْبَلَالِی وَ غَیْرِهِمْ؛ وَ عَادَ اللَّهُ عِنْدَنَا جَمِیلَةً، وَ بِهِ نَتَّقِ وَ آيَاهُ نَسْتَعِينُ وَ هُوَ حَسْبُنَا فِی کُلِّ أَمْرٍ نَا وَ نَعْمَ الْوَكِيلُ». ^{۶۳}

۱۳.۸. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال (بلالی)

شیخ طوسی در رجالش، نام وی را در زمره اصحاب امام عسکری علیه السلام ذکر کرده و او را توثیق نموده است.^{۶۴} ابن شهر آشوب نیز او را از جمله ثقات امام عسکری علیه السلام بر شمرده است.^{۶۵} یکی از دلایل وکالت وی برای امام عسکری و امام عصر علیهما السلام در اوایل عصر غیبت، آن است که شیخ طوسی نام وی را در ردیف وکلای مذموم ائمه علیهم السلام عنوان کرده است؛^{۶۶} و چون شیخ طوسی در این باب به ذکر اسامی وکلای پیش از عصر غیبت پرداخته، لذا وکالت وی برای امام عسکری علیه السلام قابل استنباط است. از سوی دیگر، در عبارت منسوب به «ابن طاووس» در حالی که به اعتقاد محققان، این عبارت از «طبرسی» است) نام وی نیز جزوئه نفری است که به عنوان وکلای عصر غیبت معرفی شده‌اند.^{۶۷} بدین ترتیب، چنین به دست می‌آید که وکالت وی تا عصر غیبت ادامه داشته است. به هر حال، تردیدی نیست که وی یکی از وکلا و اصحاب برجسته امام عسکری علیه السلام بوده و مورد اعتماد و توجه آن حضرت و شیعیانش بوده است. وجود نام وی در سند برخی از روایات نیز حاکی از وجود چنین جایگاهی است.

برای نمونه، در روایتی که در سند آن، تعدادی از قمی‌ها همچون «محمد بن حسین بن بendar قمی» و «محمد بن یحیی العطار» و «محمد بن احمد بن یحیی» حضور دارند، نقل شده که «محمد بن علی بن بلال» بر سر قبر «محمد بن اسماعیل بن بزيع» برای زیارت حاضر شده و بر بالای سر او رو به قبله نشست و با واسطه صاحب قبر از امام جواد علیه السلام نقل کرد که: «هرکس قبر برادر مؤمنش را زیارت کند، و بر بالای سرش رو به قبله بنشیند، و دست را بر روی قبر بگذارد و سوره انا انزلنا را هفت مرتبه بخواند، از فزع اکبر در امان است».^{۶۸} بنا به روایت کشی، «ابوطاهر محمد بن علی بن بلال» بسیاری از کتب «احمد بن عبدالله کرخی» را روایت کرده است.^{۶۹} جایگاه والای او در نزد امام عسکری علیه السلام از تأمل در توفیق مفصل آن حضرت خطاب به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» قابل استفاده است. در بخشی از این توفیق آمده است: «يا اسحاق! اقرء کتابنا علی البلالی رضی الله عنه، فانه الثقة المؤمن العارف بما يجب علیه».^{۷۰} این تعابیر، به خوبی حکایت از اعتماد امام علیه السلام بر وی دارد. مؤید آنچه گذشت، روایت کلینی، صدوق، مفید و طوسی است، مبنی بر ارائه حضرت مهدی علیه السلام به «بلالی» و آگاه ساختن وی از جانشینی آن حضرت! بنا به روایت

کلینی، صدوق و مفید، دو سال پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام، آن جناب طی توقیعی «ابوطاهر بلالی» را از وجود جاننشین خود آگاه ساخت! و سه روز پیش از وفات نیز طی توقیعی دیگر، این امر را مورد تأکید قرار داد؛ و در ادامه فرمود: «پس لعنت خدا بر آن که منکر حقوق اولیا الله شود و مردم را بر علیه آنان تحریک کند».^{۷۱} و بنا به نقل شیخ طوسی، «محمد بن علی بن بلال» در زمره آن چهل تن سران شیعه بود که در مجلس ارائه و معرفی حضرت مهدی علیه السلام توسط امام عسکری علیه السلام به سران شیعه حضور داشتند.^{۷۲}

البته آنچه در این زمینه نقل شد، علاوه بر این که می‌تواند بر عُلُو جایگاه «محمد بن علی بن بلال» در نزد امام عسکری علیه السلام دلالت داشته باشد، می‌تواند حاکی از آن باشد که امام عسکری علیه السلام با توجه به علم امامت، از آینده خطرناک «بلالی» مطلع بوده! لذا برای اتمام حجت، به طرق مختلف، حجیت و حقانیت امامت حضرت مهدی علیه السلام را به وی گوشزد می‌کرده است.

با وجود آنچه در مورد «بلالی» ذکر شد، وی گاه با برخی رفتارها، زمینه ملامت‌هایی را نیز برای خود فراهم می‌کرده است! بنا به نقل شیخ طوسی، در سفر حجی، «بلالی» با وکیل مبرز امام عسکری علیه السلام، یعنی «علی بن جعفر همانی» هم‌سفر بود؛ و از آن‌جا که «علی بن جعفر» اموال بسیاری را انفاق می‌نمود، «بلالی» پس از بازگشت، نسبت به این گشاده‌دستی وی، به امام عسکری علیه السلام شکایت کرد! آن حضرت در پاسخ چنین فرمود: «ما او را به انفاق صد هزار دینار امر کردیم! و سپس وی را به مثل آن امر کردیم! ولی او برای رعایت جانب ما نپذیرفت! مردم را چه کار که در آنچه بدانان مربوط نیست، دخالت می‌کنند؟!»^{۷۳} در برهه‌ای از عصر غیبت صغرا نیز، وی هم‌چنان شخصیت مقبولی در نزد شیعیان داشت.

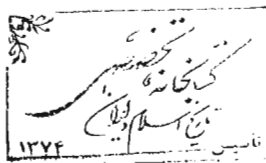
بنا به نقل شیخ طوسی، روزی «حسین بن روح» به «ابو عبدالله بزوفری» گفت:

«هنگامی که شیعیان در مسأله تفویض و غیر آن دچار اختلاف بودند به نزد ابوطاهر بن بلال رفتم و او را از اختلاف کلمه شیعیان مطلع کردم؛ و این در زمان استقامت وی و پیش از انحرافش بود. وی در پاسخ چند روز مهلت خواست، و سرانجام روایتی منصوب به امام صادق علیه السلام با این مضمون خارج کرد که: اگر خداوند قصد امری را بکند، آن را یک به یک، بر پیامبر صلی الله علیه و آله سپس امیرالمومنین و سایر ائمه علیهم السلام تا صاحب الزمان علیه السلام عرضه می‌کند، و سپس به دنیا می‌فرستد! و هنگامی که ملائکه بخواهند عملی را به سوی خدا بالا برند، ابتدا

بر صاحب الزمان علیهم السلام عرضه می‌کنند و سپس بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا برسد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سپس بر خداوند عرضه می‌شود. پس آنچه از جانب خدا نازل می‌شود، و آنچه به سوی او بالا می‌رود، به واسطه معصومین علیهم السلام است؛ و آنان نیز به قدر طرفه العینی از خدا بی‌نیاز نیستند».^{۷۴}

این روایت، نشان‌گر آن است که «محمد بن علی بن بلال» در دوره پیش از انحرافش، مورد عنایت و توجه بزرگان و خواص شیعه و حتی شخصیتی همچون «حسین بن روح» بوده است! نکته قابل ذکر در مورد این روایت آن‌که، این ارتباط «ابن روح» و «بلالی»، مربوط به دوره سفیر دوم است؛ یعنی زمانی که «ابن روح» نقش دستیار برای سفیر دوم را داشت و خود به مقام سفارت نرسیده بود؛ زیرا انحراف «بلالی» در دوره سفیر دوم و در معارضه با وی انجام پذیرفت.

همان‌گونه که گفته شد، شیخ طوسی در کتاب غیبت، در قسمت مربوط به وکلای مذموم، نام «محمد بن علی بن بلال» را آورده و توضیحی نداده است؛ ولی در قسمت مربوط به مدعیان دروغین بایست در عصر غیبت صغرا، مجدداً ضمن اشاره به نام وی، به علت انحراف وی نیز اشاره کرده، و در ادامه، جریان برخورد سفیر دوم با «بلالی» به منظور استرداد اموال امام علیهم السلام و استخلاص آن از دست «بلالی» را ذکر کرده است. آن سان که از نقل شیخ طوسی استفاده می‌شود، در عصر سفارت «محمد بن عثمان بن سعید»، سفیر دوم ناحیه مقدسه، «ابوطاهر بلالی» نیز هم‌چنان نقش وکالت را عهده‌دار بود، ولی رفته رفته مشخص شد که وی اموالی را که به عنوان وکیل امام علیهم السلام از شیعیان دریافت می‌کند تا به سفیر ناحیه تحویل دهد، در نزد خود محبوس می‌سازد؛ و بالاخره مدعی شد که نایب و باب حضرت مهدی علیهم السلام خود او است! و این دعوی باطل تا حد رسوایی وی در نزد شیعیان پیش رفت؛ تا جایی که وی مطرود و ملعون امام علیهم السلام، سفیر او و شیعیان واقع شد! سفیر دوم نیز اقداماتی را که لازم می‌دانست برای مقابله با وی انجام می‌داد. شیخ طوسی در این رابطه به جریان جالبی به نقل از یکی از پیروان و هواداران «بلالی» اشاره کرده که حکایت از زیرکی و تبحر سفیر ناحیه در برخورد با این جریان‌ات و نیز اشراف ناحیه مقدسه بر جریان‌ات دروغین بایست دارد. بنا بر این نقل، فرد مزبور می‌گوید:



«روزی در نزد ابوطاهر بن بلال بودم و برادرش ابوالطیب، و ابن حرز و گروهی از اصحاب و پیروانش نیز حضور داشتند؛ که غلام وی داخل شد و گفت: ابوجعفر عمری بر در خانه است! با شنیدن این سخن، جماعت حاضر در جلسه به نحوی غیر معمول و تعجب برانگیز، به دست و پا افتاده و در قَزَع شدند! و پس از لحظاتی، ابوطاهر بلالی به غلام گفت: بگو داخل شود. پس ابوجعفر، رضی الله عنه، داخل شد و ابوطاهر و جماعت حاضر به احترامش به پا خاستند و او در صدر مجلس نشست؛ و ابوطاهر همچون فردی ذلیل در مقابلش نشست. پس از لحظاتی که سکوت جلسه را فرا گرفت، ابوجعفر عمری رو به ابوطاهر کرده و فرمود: ای ابا طاهر! تو را به خدا قسم می‌دهم، بگو که آیا صاحب الزمان علیه السلام به تو فرمان نداده که اموالی که در نزد تو است به من تحویل دهی؟! ابوطاهر در پاسخ گفت: بله! و با شنیدن این پاسخ، ابوجعفر عمری برخاست، و در حالی که سکوت مرگباری جلسه را فرا گرفته بود، آنجا را ترک کرد. هنگامی که اهل مجلس به خود آمدند، ابوالطیب رو به ابوطاهر (برادرش) کرده و گفت: تو صاحب الزمان علیه السلام را کجا دیده‌ای؟ و ابوطاهر در پاسخ گفت: ابوجعفر، رضی الله عنه، مرا به خانه‌ای داخل کرد و صاحب الزمان علیه السلام از جایی که بر من اشراف داشت، به من امر فرمود که آنچه را از اموال در نزد من است، به عمری تحویل دهم! ابوالطیب پرسید: تو از کجا فهمیدی که او صاحب الزمان علیه السلام است؟! و بلالی پاسخ داد: آن چنان هیبت و رعبی با دیدنش بر وجودم مستولی گشت، که یقین کردم او کسی جز صاحب الزمان علیه السلام نیست!»

راوی گوید: همین جریان سبب انقطاع من از «ابوطاهر بلالی» شد!^{۷۵} پس از آن که «بلالی»، بر رویه منحرفانه خویش اصرار ورزید، برخوردهای صریح ناحیه مقدسه به وسیله صدور توقیع در لعن وی، و همچنین برخوردهای سفیر دوم در دور کردن شیعیان از او و بیان ماهیت وی، رو به فزونی نهاد؛ ولی تنها شاهد موجود از این برخوردها، غیر از آنچه گذشت، جمله‌ای است که در انتهای توقیع مربوط به «شلمغانی» بدین مضمون درباره «بلالی» و امثال او، در عصر سفیر دوم و به دست وی، صادر شده است:

«... وَ أَعْلَمُهُمْ، تَوَلَّاهُمْ اللَّهُ، أَنَّا فِي التَّوَقُّیِّ وَ الْمَحَاذَرَةِ مِنْهُ، يَعْنِي الشَّلْمَغَانِي، عَلِي مَثَل مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَ مِنْ نُظَرَاءِهِ مِنَ الشَّرِيعِي وَ النَّمِيرِي وَ الْهَلَالِي وَ الْبَلَالِي وَ غَيْرِهِمْ».^{۷۶}

۸.۱۴. ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی (ابن ابی العزاقر)

وی متولد روستای «شلمغان» در حومه «واسط»، و یکی از قاریان قرآن در آنجا بوده است. پس از مدتی به بغداد رفته و به دستگاه عباسیان پیوست و به عنوان دبیر (کاتب) به خدمت مشغول گشت! ^{۷۷} وی از فقهای امامیه بود؛ و هیجده اثر درباره عقاید و فقه شیعه به رشته تحریر درآورد! آثار او قبل از انحرافش مورد احترام فراوان امامیه بود. ^{۷۸} شیخ طوسی در رجالش نام وی را در ردیف غیر راویان از ائمه علیهم السلام ذکر کرده و نسبت غلو به وی داده است؛ ^{۷۹} و در فهرست خود، درباره اش چنین گفته است: «وی دارای کُتُب و روایاتی بود؛ و ابتدا در طریق مستقیم قرار داشت، ولی به انحراف گرایید و سخنان عجیب و ناپسندی از وی صادر شد! تا این که سلطان وی را دستگیر کرد و در بغداد به دار آویخت. از جمله کتبی که وی در حال سلامت عقیده نگاشته، کتاب التکلیف است». ^{۸۰} نجاشی نیز کتب او را چنین معرفی کرده: «کتاب التکلیف؛ ^{۸۱} و رساله ای که برای ابن همام نگاشته؛ و کتاب العصمة؛ و کتاب الزاهر بالحجج العقلیه؛ و کتاب المباهله؛ و کتاب الاوصیاء؛ و کتاب المعارف؛ و کتاب الايضاح؛ و کتاب فضل النطق علی الصمت؛ و کتاب فضائل العُمرتین؛ و کتاب الانوار؛ و کتاب التسليم؛ و کتاب الزّهاد (البرهان) و التوحید؛ و کتاب البداء و المشیة؛ و کتاب نظم القرآن؛ و کتاب الامامة الکبیر؛ و کتاب الامامة الصغیر». ^{۸۲}

هرچند شیخ طوسی نام وی را در ردیف وکلای مذموم ذکر نکرده، و در بخش مربوط به مدعیان دروغین وکالت و بایبّت به ذکر نام وی و تفصیل جریانش پرداخته است، ^{۸۳} ولی از تأمل در روایات مربوط به او چنین نتیجه می گیریم که وی در عصر سومین سفیر، یعنی «حسین بن روح نوبختی»، به عنوان دستیار وی، امور وکالت را عهده دار بوده است. از جمله قراین دال بر وکالت و اشتغال وی به عنوان دستیار «حسین بن روح»، روایت شیخ طوسی از «ابو غالب زراری» است. در این روایت، «ابو غالب زراری» تصریح به آن دارد که در دوره استتار و اختفای «حسین بن روح»، او «محمد بن علی شلمغانی» را به جای خود نصب کرده بود؛ و مردم برای انجام امور مربوط به سفیر ناحیه مقدّسه، به نزد «شلمغانی» مراجعه می کردند! زیرا سفیر و واسطه بین شیعیان و «ابن روح» در این دوره، «شلمغانی» بود! البته این امر مربوط به پیش از زمان انحراف و کفر و الحاد شلمغانی بود. بنا بر این روایت، «ابو غالب زراری» به همراه یکی از

دوستانش، وارد بغداد می‌شود و به این اعتبار که «شلمغانی» نایب مناب «حسین بن روح» بوده، به نزد وی می‌روند؛ و دوست «زراری» از «شلمغانی» تقاضا می‌کند که به وسیله مکتوبی، از ناحیه مقدسه طلب دعا کند. «زراری» نیز به همین ترتیب، طلب دعا می‌کند؛ ولی فاش نمی‌کند که دعا را برای رفع چه مشکلی می‌خواهد؛ در حالی که در نیت داشته که حضرت برای رفع اختلاف وی با همسرش دعا کند! «شلمغانی» نیز در برگه‌ای، درخواست این دو نفر را می‌نویسد و آن را می‌پیچد. پس از چند روز، هنگامی که آن دو تن برای دریافت پاسخ به نزد «شلمغانی» می‌روند، وی برگه‌ای را که حاوی مسایل بسیار و پاسخ‌هایی در لابه‌لای مسایل بود، خارج می‌کند؛ و پس از آن که پاسخ درخواست دوست «ابو غالب زراری» را به وی عرضه می‌کند، رو به «زراری» کرده و پاسخ درخواست وی را به این صورت قرائت می‌کند: «واما الزراری و حال الزوج والزوجة، فاصلح الله ذات بینهما!» و پس از آن که «زراری» به دیارش، یعنی کوفه، باز می‌گردد، همسرش که به قهر، نزد فامیلش رفته بوده، به نزد او آمده و طلب رضایت کرده و تا آخر عمر بدون کمترین اختلافی با وی زندگی می‌کند! بنا به نقلی دیگر، کسی که «ابو غالب زراری» را به نزد «شلمغانی» راهنمایی می‌کند، «ابوجعفر محمد بن احمد زجوزجی»، وکیل منطقه کوفه، در این زمان، بوده است.^{۸۴}

«احمد بن نوح» پس از نقل جریان یادشده، گوید: من تصور می‌کردم مراد «ابو غالب زراری» از این که گوید: «به دست ابوجعفر مکتوبی نگاشته و از ناحیه مقدسه طلب دعا کردم؛ و پس از چند روز، ابوجعفر گفت: پاسخ درخواست آمده»، مرادش «ابوجعفر بن ابی‌العزاقر» یعنی «شلمغانی» در دوره پیش از انحرافش است؛ ولی بعداً معلوم شد که مرادش «ابوجعفر زجوزجی» بوده است؛ و به همراه وی به نزد «شلمغانی» رفته و درخواست خود را عرضه داشته است.^{۸۵} سخن «احمد بن نوح» نیز می‌تواند حاکی از آن باشد که «شلمغانی» برای مدتی عهده‌دار وکالت و جانشینی «ابن روح» بوده است.

در روایت شیخ طوسی از «ام‌کلثوم»، دختر «ابوجعفر عمری» نیز آمده که علت اشتهار و جلالت قدر «شلمغانی» در نزد شیعیان آن بود که «ابن روح» برای وی چنین مرتبتی را قرار داده بود!^{۸۶} این روایت نیز می‌تواند از جمله مؤیدات وکالت و جانشینی وی برای «ابن روح» باشد.

در مقابل آنچه گذشت، روایتی قرار دارد که شیخ طوسی از «ابوعلی محمد بن همام» نقل کرده، مبنی بر این که «محمد بن علی شلمغانی» هرگز باب «ابن روح» و واسطه و طریق بین او و شیعیان نبوده است و «ابن روح» هرگز او را برای این امور نصب نکرده است! و هر آن کس که چنین ادعایی کند، ره به باطل پیموده است! و «شلمغانی» در واقع، فقیهی از میان فقها بوده که ره انحراف و کفر و الحاد پیمود، و سرانجام با توقیعی که به دست «ابن روح» خارج شد ملعون و مطرود گشت!^{۸۷}

این روایت، در تعارض با روایت سابق الذکر قرار دارد که تصریح به آن داشت که «شلمغانی» در دوره استتار «ابن روح» از سوی وی، به عنوان واسطه بین شیعیان و «ابن روح» منصوب گشت. در مقام رفع این تعارض، می توان چنین گفت که نصب «شلمغانی» از سوی «ابن روح» به عنوان جانشین، نه تنها بُعدی ندارد، بلکه با توجه به جایگاه ممتاز علمی و فقهی «شلمغانی» در نزد شیعه بسیار محتمل است! از این رو، روایت فوق را می توان چنین توجیه کرد که: با توجه به این که «شلمغانی» سرانجام سر از دعوی بایت درآورده و به معارضه با «ابن روح» برخاست، و عقاید خطرناکی از خود بروز داد، لذا «ابوعلی بن همام» که یکی از دستیاران میرز سفیر دوم و سوم بود، برای این که به مقابله با «شلمغانی» برخیزد، در صدد انکار هرگونه جایگاهی برای «شلمغانی»، که وی با تمسک به آن بتواند بایت خود را به جای «ابن روح» اثبات کند، برآمد!

به هر حال «شلمغانی» با این سابقه، در جامعه شیعه حضور داشت تا آن که کم کم انحراف درونی خویش را به منصفه ظهور گذاشت! سیر انحراف و عملکرد «شلمغانی» تا لحظه‌ی مرگ را، دکتر جاسم حسین^{۸۸} چنین تصویر کرده است:

بنا به نقل «ابن حوقل»، وی مدتی گرایش اسماعیلی پیدا کرده و حتی با «اسماعیل مهدی» نیز بیعت کرده است.^{۸۹} البته «ابن حوقل» تنها مؤرخ است که به ذکر این رویداد می پردازد و از تاریخ انحراف «شلمغانی» و دلیل این که چرا بعداً تعهدات اسماعیلی خود را ترک گفته، ذکری به میان نمی آورد. بسیار محتمل است که وی از اسماعیلیه برگشته و به حرکت غلات پیوسته باشد؛ زیرا در عقاید ایشان، حلول خدا در انسان وجود دارد؛ و آن بهترین ابزاری است که انسان با آن می تواند جاه طلبی های سیاسی و اقتصادی خود را به مرحله عمل درآورد! به اعتقاد «شلمغانی» خداوند در طول تاریخ، در شکل بشر حلول

می‌کند! یعنی ابتدا در جسم آدم حلول کرد، آنگاه در ابدان انبیا تجسم یافت؛ و پس از پیامبر اسلام ﷺ، در ابدان ائمه علیهم‌السلام مجسم شد؛ تا زمان امام دوازدهم (عجل‌الله تعالی فرجه)؛ و سپس در جسم خود او (شلمغانی) حلول کرد؛ و در همان حال، خداوند، دشمن خود ابلیس را خلق کرد که او نیز در انسان‌های شرور در سراسر تاریخ حلول می‌کند؛ و در تن آنها مجسم می‌شود! به گفته «شلمغانی»، هدف خداوند از حلول و تجسم، اثبات وجود و تعالی خویش است.^{۹۰}

«شلمغانی» پس از انحراف، بلافاصله انحراف خود را بروز نداد و از عنوان جانشینی «ابن روح» برای تسری عقایدش به دیگران، به خصوص وکلای دیگر، سوء استفاده می‌کرد! «ابوعلی بن همام»، یکی از وکلا و دستیاران سفیر دوم و سوم، روایت می‌کند که خود از «شلمغانی» شنیده است که می‌گفت: حقیقت خدا یکی است؛ ولی اشکال و الوان گوناگون دارد! روزی به رنگ سفید در می‌آید؛ دیگر روز سرخ؛ و بالاخره آبی! «ابن همام» گوید: این نخستین جمله‌ای بود که موجب شد «شلمغانی» را طرد کنم؛ زیرا دارای آیین حلولیه بود.^{۹۱}

«شلمغانی» به خصوص، تبلیغات خود را در میان گروهی از شیعیان، موسوم به «بنوبسطام» گسترش داد؛ زیرا از قبل با آنان در ارتباط بود، و سابقه تأییدات «ابن روح» نسبت به «شلمغانی» نیز در گرایش آنان به وی مؤثر بود! وی پس از مدتی، در میان ایشان چنین اعلام کرد که: روح پیامبر اکرم ﷺ در جسم سفیر دوم، یعنی «محمد بن عثمان بن سعید عمری»، و روح علی بن ابی طالب علیهما السلام در جسم سفیر سوم، یعنی «حسین بن روح»، و روح فاطمه زهرا علیها السلام در جسم «ام‌کلثوم»، دختر سفیر دوم، حلول کرده است! ولی شلمغانی در همان حال، از آنان خواست که این راز را فاش نسازند؛ زیرا عقیده‌ای بر حق است! در پی آن، یکی از روزها که «ام‌کلثوم» به نزد مادر «ابوجعفر بن بسطام» می‌رود وی بر قدم‌های او افتاده و شروع به نهایت کرنش می‌کند! و می‌گوید: شما مولاة من فاطمه‌اید! و سپس عقاید فوق را از «شلمغانی» برای «ام‌کلثوم» نقل می‌کند؛ ولی وعده اکید می‌گیرد که نزد کسی فاش نشود! به نظر می‌رسد «ابن روح» از طریق «ام‌کلثوم»، دختر دومین سفیر، که مرتبط با زنان «بنوبسطام» بوده، متوجه انحراف و تبلیغات «شلمغانی» در میان آنان شده باشد. از این رو از «ام‌کلثوم» خواست که روابطش را با آنان قطع کند. «ابن روح»

به وی گفت: «شلمغانی» عقیده حلول را مطرح کرده تا سرانجام قول به حلول و اتحاد الله با خودش را مطرح سازد! همان گونه که نصارا درباره مسیح عليه السلام و «حلاج»، لعنه الله، درباره خودش مطرح کرد.^{۹۲}

چنان که گذشت، تاریخ دقیق شروع انحرافات «شلمغانی» معلوم نیست؛ ولی به گفته «ابن اثیر»، انحراف وی در زمان وزارت «حامد بن عباس» (بین سال‌های ۳۱۱-۳۰۶ ق) شروع شده است.^{۹۳} این روایت، با گزارش شیخ طوسی، که حاکی از انحراف «شلمغانی» قبل از سال ۳۱۲ ق می‌باشد، منطبق است.^{۹۴} «ابن روح» پس از کشف عقاید الحادی «شلمغانی» وی را از سمت خود برکنار کرد و الحادی بودن عقاید او، و لعن و تبرّی از وی را، به صورت مکتوب در همه جا منتشر ساخت! نخست در میان خاندان «بنی نوبخت»، و آنگاه در میان سایرین؛ به خصوص بنویسطام؛ و به وکلا نیز دستور داد تا روابطشان را با وی قطع کنند.^{۹۵} شاید به همین دلیل بود که «ابوالحسن محمد بن فضل بن تمام» و برخی دیگر، هر آن کس را که کتاب التکلیف «شلمغانی» را به همراه داشت، به عنوان غالی قلمداد می‌کردند! و تنها زمانی از بابت این کتاب اطمینان خاطر یافتند که «ابوجعفر محمد بن احمد زجوجی»، وکیل کوفه، به تصحیح روایات این کتاب توسط «ابن روح»، در زمان پیش از انحراف «شلمغانی» شهادت داد!^{۹۶} در راستای همین نگرش نسبت به «شلمغانی» بود که برخی از شیعیان درباره صحت و اعتبار کتاب‌ها و روایات «شلمغانی» از «ابن روح» سؤال کردند؛ و او در پاسخ گفت: «در این باره، همان سخن را می‌گویم که امام عسکری عليه السلام درباره کتب بنوفضال فرمود که: خذوا بما رَوَوْا و ذروا ما رَأَوْا؛ یعنی: آنچه را که روایت کرده‌اند، اخذ کنید؛ و آنچه را که نظر خودشان است رها سازید.^{۹۷}

با وجود فرمان «ابن روح»، «بنویسطام» هم چنان در پیروی از «شلمغانی» ایستادگی کردند! از این رو «ابن روح» به تبیین چهره «شلمغانی» در میان امامیه همت گماشت و او تمام پیروانش را طرد کرد. این حرکت وسیع «ابن روح»، نشان‌گر تأثیر وسیع «شلمغانی» در میان شیعیان بغداد و برخی مناطق دیگر است! البته امر دیگری که در ادامه پیروی آنان از «شلمغانی» تأثیر داشت، فریب‌کاری‌های وی بود! برای نمونه، پس از آن که «ابن روح»، «شلمغانی» را لعن کرد و از او تبرّی جست، گفت: «از آن جا که این امر بسیار عظیم است؛ و جز ملک مقرب، یا بنده مؤمن از پس آن بر نمی‌آید، و من این سر را فاش کردم در حالی که موظف به کتمان بودم، لذا مرا از جمع خود رانده‌اند!»

و پس از لعن و تبری مجدد وی از سوی «ابن روح» گفت: «این لعن، باطنی عظیم دارد! چرا که لعنت یعنی ابعاد؛ و مراد ابن روح از این که گفته: خدا شلمغانی را لعنت کند، آن است که خدا او را از عذاب و آتش دور کند! و اکنون به منزلت و جایگاه خود پی بردم!» و سپس بر خاک افتاده، صورت به خاک مالید! و به «بنوبسطام» سفارش کرد که این جریان و عقاید او را کتمان کنند!^{۹۸}

«شلمغانی» پس از آن که از جانب «ابن روح» طرد شد، دعوی بابیت خویش را مطرح ساخت و از روی حسد، این عقیده را تبلیغ می کرد که او، و نه «ابن روح»، نماینده و سفیر راستین امام دوازدهم علیه السلام است!^{۹۹} و حتی با کمال گستاخی، جدال خود با «ابن روح» بر سر بابیت را به جدال سگان بر سر جیفه، تشبیه نمود!^{۱۰۰}

وی با این ادعا، و اعتقاد به حلول خداوند در اجسام پیامبران و امامان، کوشید تا موقعیت های سیاسی و اقتصادی سازمان وکالت را به خود اختصاص دهد؛ و از آن پس، حتی مدعی شد که الله در جسم خود او حلول کرده است! و ابلیس در جسم امام دوازدهم علیه السلام تجسم یافته! زیرا امام دوازدهم علیه السلام به قائم شناخته می شود! در این جا «شلمغانی» مدعی شد که «قائم» به معنی «ابلیس» است! زیرا «ابلیس» از سجده بر آدم سرباز زد و در حال قیام ماند؛ به خلاف فرشتگان، که سجده کردند!^{۱۰۱}

«شلمغانی» همچنین مدعی شد که علی بن ابی طالب علیه السلام، الله است؛ و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری فرستاده است! ولی محمد صلی الله علیه و آله و سلم به او خیانت کرده است؛ بنا بر این، علی علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله و سلم مهلتی حدود ۳۵۰ ساله داد که در آخر آن مهلت، قوانین اسلامی تغییر می کند! سپس فقه اسلامی، تغییر جدیدی می یابد؛ یعنی بهشت، معادل قبول آیین «شلمغانی» و بیعت با او، و جهنم معادل با رد آیین او نتیجه می دهد! به علاوه، هدف «شلمغانی» این بود که مدعیان خلافت، به ویژه علویان و عباسیان را نابود سازد و لذا خود را مدعی راستین مقام مذهبی و سیاسی قلمداد کرد!^{۱۰۲}

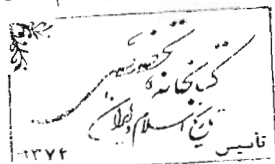
جاه طلبی سیاسی شلمغانی در تفسیر مادی وی از آیات قرآن کریم در رابطه با بهشت و جهنم، محرز است! این جاه طلبی، به ویژه با توجه به دو نکته آشکار می شود: نخست آن که، وی تاریخ تغییر شریعت اسلامی را حدود سال ۳۵۰ ق مشخص می کند؛ و با این پیش گویی می کوشد تا مردم را به حمایت از خود و آماده سازی در وصول به زمان

موعود، بسیج کند! دوم آن که، تبلیغات خود را در میان مقامات بالای دستگاه اداری و ارتش عباسیان متمرکز ساخت، و تعداد قابل توجهی هوادار به دست آورد که در بین آنان، «احمد بن محمد بن عبدوس»، «ابراهیم بن ابی عون» (مصنف کتاب التشییحات)، «ابن شیبب زبّات»، «ابوجعفر بن بسطام» و «ابو علی بن بسطام»، که همگی از دبیران (کتاب) حکومتی بودند، قرار داشتند.^{۱۰۳}

در سال ۳۱۲ ق «حسین بن فرات»، پسر «ابن فرات وزیر» نیز به او پیوست! و پیروانش بدین وسیله، زمینه نفوذ در محافل اداری عباسیان را یافتند.^{۱۰۴} به علاوه، «حسین بن قاسم بن عیدالله بن وهب» که در سال‌های ۳۱۹-۳۲۰ ق مقام وزارت را عهده‌دار بود، از هواداران «شلمغانی» به شمار می‌آمد!^{۱۰۵} در سال ۳۱۲ ق «ابن روح» زندانی شد؛ این فرصتی خوب برای «شلمغانی» بود تا فعالیت‌های خود را در غیاب سفیر گسترش دهد! از این رو امام عصر علیه السلام از طریق «ابن روح» در ذی‌الحجه سال ۳۱۲ ق توقیع زیر را در رابطه با «شلمغانی» صادر فرمود:

«محمد بن علی، معروف به شلمغانی، از کسانی است که خداوند کیفرش را تعجیل کند و مهلتی به او ندهد. او از اسلام منحرف شده و خود را از آن جدا ساخته است. وی از دین خدا مرتد شده و ادّعایی می‌کند که دلالت بر انکار ذات خدای متعال دارد. دروغ‌پردازی و دروغ‌گویی می‌کند، باطل‌ها را بر زبان می‌آورد و متخلّفی بزرگ است. آنان که به خدا نسبتی باطل می‌دهند، در خطای محض بوده و مسلماً در خسران‌اند. ما در حقیقت، براثت خود را در محضر خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان گرامی‌اش (صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین) از هرگونه رابطه با شلمغانی اعلام می‌داریم. به او (شلمغانی) لعن می‌فرستیم؛ و لعنت خدا بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان؛ و لعنت خداوندی بر موافقان و پیروان او باد؛ بر آنان که با شنیدن این اعلام، پیوند خود را با او ادامه دهند.

بنابراین، به اطلاع آنان (شیعیان و وکلا) برسان که ما نسبت به او، همچون پیشینیانش نظیر: شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران، در اجتناب و احتیاط و پرهیز و دوری هستیم. ما راضی به سنن الهی هستیم؛ و خداوند ما را در تمام امور کفایت می‌کند، و بهترین نگهبان است».



بنا به روایت شیخ طوسی، «محمد بن همام»، دستیار «ابن روح»، این توقیع را در زندان از وی دریافت داشت و شخصاً در بین تمام وکلای بغداد منتشر ساخت؛ و برای وکلای دیگر شهرها فرستاد؛ تا در میان عامه امامیه شهرت یافت. طبق روایتی دیگر، هنگامی توقیع به دست «ابن همام» رسید که هنوز مُرکّب آن خشک نشده بود! ^{۱۰۶} به گفته ابن اثیر، «ابن روح»، ادعای «سلمغانی» را حتی برای عباسیان فاش ساخت! در نتیجه، در سال ۳۱۳ ق «خاقانی وزیر» کوشید تا او را دستگیر کند، ^{۱۰۷} کوششی که منجر به دستگیری و زندانی شدن بسیاری از پیروان وی شد. ^{۱۰۸} اما او ناپدید شد و به موصل گریخت، و در آنجا به «نصرالدوله حسن بن عبدالله بن حمدان» حاکم پناهنده شد؛ و در روستای «معلثایا» در اطراف موصل، به زندگی ادامه داد! او در این دوره اختفا، کتب خود را برای شخصی موسوم به «ابو عبدالله شیبانی» روایت کرد. ^{۱۰۹} وی محدّث امامیه بود که در قریه نوبختیه بغداد زندگی می‌کرد؛ ولی بعدها از مکتب امامیه منحرف شد. ^{۱۱۰}

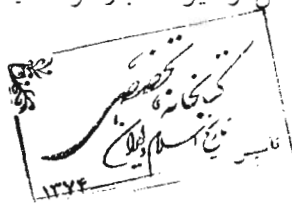
سلمغانی در سال ۳۱۶ ق مخفیانه به بغداد بازگشت تا با پیروان خود تماس مستقیم داشته باشد. ^{۱۱۱} فعالیت‌های او در بین مقامات حکومت عباسیان نشر یافته بود؛ و این پیشرفت، احتمالاً گامی به سوی قدرت‌طلبی وی تلقی می‌شد. در سال ۳۱۹ ق «حسین بن قاسم بن عبدالله بن وهب»، از هواداران سلمغانی، به وزارت رسید و نامش در کنار نام خلیفه «المقتدر بالله» بر سکه ضرب شد! ^{۱۱۲} «ابن وهب» با استفاده از مقام وزارت خود، هواداران خویش را به مقامات بالا رساند؛ ولی پس از یک سال از کار برکنار شد. پس از آن، خلیفه «القاهر بالله» (۳۲۰-۳۲۲ ق) او را به سبب پیوندش با «سلمغانی» به «رقاه» در سوریه تبعید نمود. خلیفه همچنین، رفقای او، به ویژه «بنوبسطام»، را دستگیر کرد و اموالشان را مصادره نمود! ^{۱۱۳} این دستگیری‌ها تا زمان خلافت «الراضی عن الله» ادامه یافت؛ تا آن‌که در سال ۳۲۳ ق خود «سلمغانی» نیز دستگیر شد. شیخ طوسی، سبب دستگیری «سلمغانی» توسط «راضی» را چنین نقل کرده که «سلمغانی» در مجلسی که سران شیعه نیز در آن حضور داشتند، در حالی که همه اهل مجلس از قول «ابن روح، لعن و تبری از «سلمغانی» را نقل می‌کردند؛ اظهار داشت که: «بین من و او (ابن روح) را جمع کنید تا دست هم گرفته و بر علیه یکدیگر نفرین کنیم (مباهله)؛ اگر آتشی از آسمان بروی نازل نشد، تمام آنچه درباره من گفته، حقّ است!». و از آنجا که این

مجلس، در خانه «ابن مقله وزیر» منعقد بود، خبر به گوش «راضی»، خلیفه وقت، رسید و ترتیب دستگیری و قتل وی، و راحتی شیعه از شرّ او را صادر کرد.^{۱۱۴}

وی همراه با چند تن دیگر از شخصیت‌های رهبری‌کننده حرکت، همچون «ابن ابی عون» زیر شکنجه قرار گرفته و اعدام شدند و اجساد آنها در سمت غربی بغداد، در مقرّ دار الشرطه، سوزانده شد!^{۱۱۵} از آن‌جا که «شلمغانی» دشمن مشترک «ابن روح» و بنی عباس به شمار می‌آمد، و با توجه به نفوذ «بنی نوبخت» در مناصب حکومت عباسی، مقابله «ابن روح» با «شلمغانی» تا حدّ کشاندن وی به پای دار، قرین توفیق گشت!

پی‌نوشت‌های فصل هشتم

۱. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۸۵.
۲. ر.ک: رجال کُشی، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱ و ص ۴۶۷، ح ۸۸۸ و ص ۴۰۵، ح ۷۵۹ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۳.
۳. رجال کُشی، ص ۴۰۳-۴۰۴، ح ۷۵۴ و ۷۵۷؛ و بدین خاطر، امام رضا علیه السلام می‌فرمود: «الواقفه هم حمیر الشیعة!»؛ همان، ص ۴۶۰، ح ۸۷۲.
۴. همان، ص ۴۶۶-۴۶۷، ح ۸۸۷ و ص ۴۶۸، ح ۸۹۳؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۷ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹.
۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۳.
۶. همان، ص ۴۳ و ۴۶ و رجال کُشی، ص ۴۴۵، ح ۸۳۷.
۷. رجال کُشی، ص ۴۰۳، ح ۷۵۵ و ص ۴۴۴، ح ۸۳۳ و ۸۳۴.
۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۵.
۹. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۴۳۵۵، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام.
۱۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۳.
۱۱. رجال کُشی، ص ۵۹۸، ح ۱۱۲۰.
۱۲. همان، ص ۵۹۸، ح ۱۱۱۷-۱۱۱۸.
۱۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۴.
۱۴. رجال کُشی، ص ۴۶۸، ح ۸۹۳.
۱۵. همان، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱.
۱۶. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام و توحید صدوق.
۱۷. کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۳.
۱۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۳-۲۱۴.



۱۹. رجال کشی، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹.
۲۰. همان، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹ و ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵.
۲۱. همان، ص ۵۲۲، ح ۱۰۰۴ و ص ۵۲۷، ح ۱۰۱۰.
۲۲. همان، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸.
۲۳. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۳-۲۱۴.
۲۴. رجال کشی، ص ۵۲۵-۵۲۶، ح ۱۰۰۷.
۲۵. همان، ص ۵۲۸، ح ۱۰۱۱.
۲۶. همان، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹.
۲۷. نمونه‌های دیگری از این نوع دستورالعمل شدید بر علیه منحرفان توسط امامان شیعه علیهم‌السلام در تاریخ یافت می‌شود. برای نمونه، می‌توان به این موارد اشاره نمود:

۱) محمد بن بشیر

یکی از غلات و منحرفان عصر امام صادق، کاظم و رضا علیهم‌السلام بود. در عصر امام کاظم علیه‌السلام، امامت آن حضرت را منکر شد. او سخنان باطلی بر زبان راند، و پیروانی گرد وی جمع شدند. وی منکر زکات و حج و سایر واجبات را منکر گشت و نکاح محارم و غلامان را تجویز کرد! و معتقد به تناسخ بود! بدین جهت، وی توسط امام کاظم علیه‌السلام مورد لعن واقع، و خونش هدر اعلام شد. پس از شهادت امام کاظم علیه‌السلام، با انکار رحلت آن حضرت، به جمع واقفه پیوست؛ و حتی برای تأیید این مذهب، از طریق شعبده، صورتی از آن جناب ساخته و حرکت می‌داد! و چنین تصویر می‌نمود که امام کاظم علیه‌السلام زنده است! و خود را وصی آن جناب می‌نامید! وی در نهایت، به نفرین امام صادق علیه‌السلام، امام کاظم علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام ابتدا گرفتار انواع شکنجه شد، و سپس کشته گردید؛ و ظاهراً حکومت عباسی اقدام به قتل وی نموده باشد. ر.ک: رجال کشی، ص ۴۷۷-۴۸۳، ح ۹۰۶-۹۰۹.

۲) ابوالسمهری و ابن ابی الزرقاء

دو تن شیاد بودند که در عصر امام جواد علیه‌السلام خود را داعیان از سوی امام علیه‌السلام معرفی کرده و موجب گمراهی عده‌ای شده بودند. از این رو امام جواد علیه‌السلام به «اسحاق انباری» فرمود: «ابوالسمهری - که لعنت خدا بر او باد - بر ما دروغ می‌بندد! و او و ابن ابی الزرقاء گمان می‌کنند که داعی به سوی مايند! شما را شاهد می‌گیرم که من از آنان به خدا پناه برده و تبری

می‌جویم. آن دو، اهل فتنه و فریب بوده و ملعونند. ای اسحاق! مرا از دست آن دو راحت کن؛ که خدا زندگی راحت در بهشت دهد». «اسحاق انباری» گوید: عرض کردم: فدایت شوم، آیا قتلشان برای من جایز است؟ فرمود: «این دو، اهل فتنه و نیرنگ، و موجب خطر برای من و شیعیانم هستند؛ لذا خونشان برای مسلمین هَدَر و مباح است؛ ولی مواظب باش». از آن پس، «اسحاق» همواره به دنبال آن دو بود تا فرمان حضرت را عملی سازد؛ و آن دو نیز از وی دوری می‌کردند! همان، ص ۵۲۹، ح ۱۰۱۳.

۳) حسن بن محمد بن بابای قمی

وی بنا به نقل کُشی، دارای عقایدی غلوآمیز و باطل بود؛ و در عصر امام هادی علیه السلام، مدعی الوهیت آن جناب و نبوت و بابت خودش شد! از این رو، از سوی آن حضرت مورد لعن و برائت جویی واقع شد؛ و آن جناب به «محمد عبیدی» فرمود: «ای محمد! اگر قدرت یافتی که سر این بابا را با سنگ بشکنی، این کار را بکن؛ چراکه او اسباب اذیت مرا فراهم ساخته، و خداوند او را در دنیا و آخرت اذیت کند»؛ همان، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹.

۴) علی بن حسکه و شاگردش قاسم شعرانی یقطینی

این دو تن و پیروان آنها نیز از غلات و منحرفان عصر امام هادی علیه السلام بودند؛ و منکر فرایض شده و آنها را به افراد تأویل می‌کردند! امام علیه السلام ابتدا در پاسخ به پرسش برخی از شیعیان در این باره، آنان را از گرایش به چنین عقایدی برحذر داشت؛ و سپس با صدور توقیعی، لعن و برائت از آنان را اعلام کرده و فرمود: «آنان را ترک کنید، که خدای لعنتشان کند؛ و در تنگنایشان قرار دهید؛ و اگر خلوتی یافتید، سرشان را با سنگ بشکنید»؛ همان، ص ۵۱۷-۵۱۹، ح ۹۹۴-۹۹۷.

۲۸. رجال کُشی، ص ۵۲۴، ح ۱۰۰۶.

۲۹. کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۴؛ ارشاد، ص ۳۵۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹ و کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۵۰.

۳۰. فرق الشیعة، نوبختی، ص ۹۵ و المغنی فی ابواب التوحید و العدل، قاضی عبدالجبار، ج ۲۰ (بخش دوم)، ص ۲۹۱.

۳۱. مطالب یاد شده از کتاب «مکتب در فرایند تکامل»، ص ۹۹-۱۰۷ اقتباس شده است.

۳۲. فهرست، شیخ طوسی، ص ۹۸ و رجال علامه حلی، ص ۹۵.

- ۲۳۲، ح ۳۶، ص ۲۵۲، ح ۲، ص ۲۸۱، ح ۳۲، ص ۳۳۳، ح ۳، ص ۳۴۱، ح ۲۱، ص ۳۴۳، ح ۲۴، ص ۳۵۰، ح ۴۵، ص ۳۷۰، ح ۳، ص ۴۸۱، ح ۷، ص ۶۴۹، ح ۳ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۶۸.
۵۴. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۵۷۳.
۵۵. رجال کُشی، ص ۵۳۵، ح ۱۰۲۰.
۵۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵.
۵۷. رجال کُشی، ص ۵۳۵، ح ۱۰۲۰.
۵۸. همان، ص ۵۳۶، ح ۱۰۲۰.
۵۹. همان، ص ۵۳۶-۵۳۷، ح ۱۰۲۰.
۶۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵.
۶۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۹، ح ۱۲.
۶۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۸؛ در این روایت، به جای «حسین بن روح»، «حسین بن نوح» و به جای «احمد بن هلال»، «احمد بن بلال» آمده! که مشخص است تحریفی صورت گرفته؛ چرا که توقیع ناحیه مقدسه با املاى سفير سوم، «حسین بن روح» بوده؛ و شخصی به نام «حسین بن نوح» در این موقعیت نداریم. هم‌چنین شخصی با نام «احمد بن بلال» که از وکلای مذموم باشد نیز نداریم؛ و آنچه هست، «محمد بن علی بن بلال» است، و «احمد بن هلال». لذا به نظر می‌رسد «احمد بن هلال» به «احمد بن بلال» تغییر کرده است.
۶۳. همان، ص ۲۵۴.
۶۴. رجال شیخ طوسی، ص ۴۳۵؛ رجال علامه حلی، ص ۱۴۲-۱۴۳ و ۲۵۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۵۳ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۰۹۵.
۶۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۳.
۶۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴.
۶۷. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹؛ این کتاب، بعدها با عنوان «ربیع الشیعه» به «سید بن طاووس» منسوب شده است. هم‌چنین ر.ک: به کشف الغمة، ج ۳، ص ۴۵۴.
۶۸. رجال کُشی، ص ۵۶۴، ح ۱۰۶۶.

۶۹. همان، ص ۵۶۶، ح ۱۰۷۱.
۷۰. همان، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.
۷۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۹، ح ۲۴؛ ارشاد، ص ۳۴۹ و کشف الغمة ۳، ص ۳۳۹.
۷۲. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۷.
۷۳. همان، ص ۲۱۲.
۷۴. همان، ص ۲۳۸.
۷۵. همان، ص ۲۴۵-۲۴۶.
۷۶. همان، ص ۲۵۴.
۷۷. الباب فی تهذیب الأنساب، عزالدین بن اثیر، ج ۲، ص ۲۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۱؛ ارشاد الأرب، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۲۹۶ و معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۵۹.
۷۸. رجال نجاشی، ص ۲۹۳-۲۹۴؛ فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۶-۱۴۷ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۸، ۲۳۹ و ۲۴۰.
۷۹. رجال شیخ طوسی، ص ۵۱۲ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۱۱۴.
۸۰. فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۶.
۸۱. دکتر جاسم حسین، احتمال داده که اثر موجود، موسوم به فقه الرضا (علیه السلام)، در واقع همان کتاب «التکلیف» شلمغانی باشد؛ زیرا در آن، روایتی درباره شهادت، و روایت دیگری درباره تعریف اندازه موسوم به «کُر» وجود دارد که نظر «شلمغانی» در این دو روایت، مغایر با نظر مشهور امامیه است؛ ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (علیه السلام): ص ۲۰۸. این استظهار جاسم حسین، برگرفته از کلام شیخ طوسی در فهرست، ص ۱۴۷ است که درباره کتاب «تکلیف» چنین گفته است: «وله من الكتب التي عملها في حال الاستقامة، كتاب التكليف، و اخبرنا به جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن محمد بن علي الشلمغاني الا حديثاً واحداً منه في باب الشهادات انه يجوز للرجل أن يشهد لاختيه إذا كان له شاهد واحد من غير علم».
۸۲. رجال نجاشی، ص ۲۶۸.

۸۳. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸-۲۵۴.
۸۴. همان، ص ۱۸۳-۱۸۶ و ۱۹۷.
۸۵. همان، ص ۱۹۷.
۸۶. همان، ص ۲۴۸.
۸۷. همان، ص ۲۵۱.
۸۸. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۰۰-۲۰۵.
۸۹. المسالك والممالك، ابوالقاسم محمد بن حوقل، ص ۲۱۱.
۹۰. ارشاد الاريب، ياقوت حموى، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۰۳ و الكامل فى التاريخ، ج ۶، ص ۲۴۱.
۹۱. كتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۱ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۴.
۹۲. كتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸-۲۴۹ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۲.
۹۳. الكامل فى التاريخ، ج ۶، ص ۲۴۱.
۹۴. كتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۲.
۹۵. همان، ص ۲۴۸ و ۲۵۰.
۹۶. همان، ص ۲۳۹.
۹۷. همان، ص ۲۳۹-۲۴۰.
۹۸. همان، ص ۲۴۸.
۹۹. رجال نجاشی، ص ۲۶۸؛ الكامل فى التاريخ، ج ۶، ص ۲۴۱ و كتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸؛ شیخ طوسی نام‌وی را در ردیف مدّعیان دروغین بابیت آورده است.
۱۰۰. كتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۱.
۱۰۱. همان، ص ۲۵۰-۲۵۱.
۱۰۲. ارشاد الاريب، ياقوت حموى، ج ۱، ص ۳۰۲-۳۰۳ و الصلة بين التّصوف و التشيع، كامل مصطفى شيبى، ج ۲، ص ۱۷۸.
۱۰۳. العبر فى خبر من غير، محمد بن احمد ذهبى، ج ۱، ص ۳۰۳.
۱۰۴. تجارب الأمم، احمد بن محمد بن مسكويه، ج ۱، ص ۱۲۳.
۱۰۵. ارشاد الاريب، ج ۱، ص ۳۰۳.

۱۰۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۲-۲۵۴.
۱۰۷. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۱.
۱۰۸. ارشاد الاریب، ج ۱، ص ۲۹۹.
۱۰۹. رجال نجاشی، ص ۲۶۸.
۱۱۰. بنا به استظهار جاسم حسین، «شیبانی» محدثی امامی بوده است، اما پس از آنکه «شلمغانی» منحرف شد، به سمت او متمایل گشت و توقیع امام دوازدهم علیه السلام بر علیه وی را نادیده انگاشت. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۰۹.
۱۱۱. سیرة الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی، ج ۲، ص ۵۴۹ و تاریخ الغیبة الصغری، محمد صدر، ص ۵۲۷.
۱۱۲. تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۷ و ۲۲۳.
۱۱۳. همان، ج ۱، ص ۲۶۷.
۱۱۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۰.
۱۱۵. التنبيه و الاشراف، مسعودی، ص ۳۴۳ و ارشاد الاریب، ج ۱، ص ۲۹۹-۳۰۴.

فصل نهم

مدعیان دروغین وکالت و باییت

وکالت و باییت ائمه علیهم السلام، منشأ پیدایش جایگاه ممتاز اجتماعی در نزد شیعیان و همچنین دسترسی به وجوه و اموال شرعی ای بود که شیعیان از طریق وکلا و باب‌ها به ساحت مقدس ائمه علیهم السلام تقدیم می‌داشتند. از این رو برخی از افراد فریب‌کار و منحرف، با دعوی دروغین وکالت و باییت، در پی وصول به هدف یادشده بودند! البته، ریشه اصلی این حرکت، جاه‌طلبی و دنیاخواهی این افراد بود. علاوه بر آن که، گرفتارانحرافات فکری و عقیدتی بوده، و غالباً اهل غلو و اعتقاد به حلول و تناسخ و تفاسیر باطل نسبت به قرآن و سنت بودند.

گرچه غالیان و افراد منحرف، در عصر هر یک از امامان شیعه علیهم السلام به چشم می‌خورند، ولی در مورد تمامی آنان، دلیل بر ادعای باییت در دست نداریم؛ از این رو در این فصل، به ذکر نام و معرفی افرادی پرداخته می‌شود که طبق گزارش منابع موجود، به دروغ، دعوی باییت و وکالت امام معصوم علیه السلام را داشته‌اند، شایان ذکر است که دعاوی دروغین وکالت و باییت، هر چه به سمت عصر غیبت صغرا پیش‌تر می‌رویم، رو به ازدیاد نهاده است! و اوج آن را در طول عصر غیبت صغرا مشاهده می‌کنیم. در عصر امام هادی علیه السلام نسبت به اعصار پیشین، این حرکت روند صعودی طی کرد! شاید بتوان علت قضیه را در احتجاج و محبوس شدن آن جناب در پادگانی نظامی در سامرا، جستجو کرد؛ امری که زمینه را برای فعالیت منحرفان، بیشتر فراهم می‌نمود. البته حرکت موجود در عصر امام هادی علیه السلام در زمینه دعوی دروغین باییت، متأثر از جریانات پیشین، هم چون جریان «ابوالخطاب» و پیروان او نیز بود. در عصر غیبت صغرا نیز دقیقاً به همان دلیل که درباره عصر امام هادی علیه السلام گفتیم (یعنی احتجاج و غیبت امام معصوم علیه السلام)، مدعیان کاذب و منحرف، عرصه را برای طرح مدّعی خود مناسب یافتند؛ و با انکار نیابت و

سفارت سفیران راستین حضرت حجت علیه السلام خود را در مسند دعوی نیابت قرار دادند! از این رو، یکی از وظایف نواب اربعه و دستیاران آنها، تلاش در جهت رسواسازی این مدعیان دروغین و ابلاغ پیام ناحیه مقدسه به شیعیان در زمینه لعن و تبری از این افراد بود. در فصل حاضر، به ذکر اسامی و عملکرد این افراد و کیفیت مواجهه و برخورد امامان شیعه علیهم السلام و وکلای آنان با مدعیان کاذب وکالت و باییت می پردازیم.

۱.۹. محمد بن فرات بن أحنف جعفی

وی از معاصران امام رضا علیه السلام و یکی از پیروان «ابوالخطاب» بود.^۱ نجاشی ضمن تصریح به «کوفی» و ضعیف بودنش، کتابی را به او نسبت داده است.^۲ ابن غضائری نیز او را با واسطه پدرش، جزو راویان احادیث امام باقر و صادق علیهم السلام برشمرده است؛ و در ادامه، درباره وی چنین تعبیری آورده: «ضعیف بن ضعیف، لا یُکْتَبُ حدیثه»!^۳ بنا به نقل کُشی، وی در عصر امام رضا علیه السلام در کنار دیگر عقاید منحرفانه اش، که به سبب آن، اذیت های فراوانی را نسبت به امام رضا علیه السلام انجام داد، سرانجام سر از دعوی باییت و نبوت درآورد!^۴ امام علیه السلام ابتدا به اقدامات ارشادی درباره اش دست زد؛ برای نمونه، در یک مورد، آن حضرت یک قطعه حصیر و مقداری خرما برای وی ارسال فرمود! خود «محمد بن فرات»، پس از دریافت آنها اظهار داشت که: «امام علیه السلام حصیر را از آن رو فرستاده که بر آن نمازگزارم؛ و خرما را نیز برای آن که شرب خمر و نبید نکنم!» وی به شرب خمر معروف بود!^۵ در پی استمرار انحراف «محمد بن فرات» و انتساب اکاذیب به امام رضا علیه السلام توسط وی، آن حضرت او را مشمول نفرین خود قرار داد و سرانجام به فجیع ترین شکل توسط «ابراهیم بن شکله» (ابراهیم بن مهدی بن منصور عباسی، که نام مادرش «شکله» بود) به قتل رسید. امام رضا علیه السلام روزی به برخی از اصحابش چنین فرمود:

«محمد بن فرات مرا مورد آزار و اذیت خود قرار داد؛ خداوند او را مورد اذیت قرار دهد، و داغی آهن یا حرارت تیغ را به وی بچشانند. او - که لعنت خدا بر او باد - مرا آن چنان اذیت کرد که ابوالخطاب ملعون، جعفر بن محمد علیه السلام را بدین صورت اذیت نکرده است! و هیچ خطابی، به مثل محمد بن فرات، به ما دروغ نبسته است! به خدا قسم، کسی بر ما دروغ نمی بندد، مگر آن که خداوند داغی آهن را به وی می چشانند».^۶

بنا بر این روایت، «محمد بن فرات» مدتی بسیار کوتاه پس از نفرین امام رضا علیه السلام، توسط «ابراهیم بن شکله» به بدترین شکل، به قتل رسید! پس از قتل وی، امام رضا علیه السلام به یکی از اصحابش، به نام «یونس» فرمود: «ای یونس! آیا کذب محمد بن فرات نسبت به ما را می بینی؟». یونس گوید: به حضرت عرض کردم: آری، خداوند او را از رحمتش دور کند و او را هلاک و بدبخت گرداند. حضرت فرمود: «خدای چنین کرد؛ خداوند داغی آهن را به وی چشاند، همان گونه که کذابین پیش از وی، آن را چشیدند. ای یونس! این را از آن جهت گفتم که اصحابم را از پیروی او برحذر داری و آنان را به لعن و تبری از وی سفارس کنی؛ چرا که خداوند از او بری است».^۷

۲.۹. ابوعبدالله احمد بن محمد بن سیار

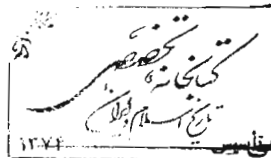
لقب «قمی»، «اصفهانی» و «بصری» هر سه درباره وی به کار رفته است. شیخ طوسی وی را جزو اصحاب امام عسکری علیه السلام - و همچنین طبق برخی از نسخ رجال شیخ طوسی - امام هادی علیه السلام برشمرده است.^۸ از روایت کثی نیز معاصرت وی با امام جواد علیه السلام قابل استفاده است.^۹ نجاشی درباره اش چنین آورده:

«احمد بن محمد بن سیار، ابوعبدالله الکاتب، بصری و از کتاب (دبیران) آل طاهر در زمان ابومحمد امام عسکری علیه السلام بود. وی معروف به سیاری و ضعیف الحدیث و فاسد المذهب، و دارای روایات بی ارزش و مرسلات بسیار بوده است؛ و کتبی داشته که از میان آنها، کتاب ثواب القرآن و کتاب الطب و کتاب القراءة و کتاب النوادر و کتاب الغارات به دست ما رسیده است... و روایاتش خالی از غلو و تخیل نبوده است».^{۱۰}

ابن الغضائری نیز در رجالش، ضمن به کار بردن تعبیری همچون: «ضعیف» و «منحرف» درباره او، قول به «تناسخ» را نیز به او نسبت داده است.^{۱۱} دیگر رجالیان نیز قریب به همین تعبیر را درباره وی به کار برده اند.^{۱۲}

از روایت کثی چنین استفاده می شود که وی در عصر امام جواد علیه السلام به دروغ، دعوی باییت از سوی آن حضرت را سر داد! و به همین خاطر از برخی شیعیان، وجوه شرعی را به بهانه تحویل به حضرت، دریافت می کرده است! امام جواد علیه السلام در مقابله با وی و حرکت یادشده، ضمن توقیع یا توقیعاتی، خط بطلان بر مدعای وی کشیده و شیعیان را از

پرداخت هرگونه وجهی به او منع فرمودند. متن توقیع آن حضرت که برای یکی از شیعیان در پاسخ سؤال وی درباره «سیاری» نگاشته شده، چنین است: «آنه لیس فی المكان الذی ادعاه لنفسه و آلا تدفعوا الیه شیئا»؛ «او در جایگاه مورد ادعایش قرار ندارد و چیزی به او نپردازید».^{۱۳}



۳.۹. علی بن حسکه، حواری قتل‌ساز، از مدعیان دروغین باییت و همچنین نبوت، در عصر امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) بوده است.^{۱۴} از روایات متعددی که کُشی درباره وی نقل کرده، می‌توان به عقاید شاگردان و پیروان او و همچنین نحوه برخورد امام هادی (ع) و شیعیان با وی پی برد. بر طبق یکی از این روایات، بعضی از اصحاب امام هادی (ع) طی مکتوبی به ایشان، عقاید «علی بن حسکه» را چنین تبیین نمود:

«علی بن حسکه مدعی است که از اولیا و دوستان شما است؛ و شما همان خدای اول و قدیم هستید! و او باب و نبی شما است و شما او را مأمور به این امر کرده‌اید! و گمان می‌کند که نماز و زکات و حج و روزه، همگی معرفت شمایند! و این را جز آن‌که، همچون علی بن حسکه به مقام باییت و نبوت رسیده باشد، نمی‌تواند درک کند! و مدعی است که او مؤمنی است کامل، و لذا عباداتی همچون نماز و روزه و حج و همه شرایع دین، از او ساقط شده است! و معنی همه این سخنان، بر شما معلوم است. مردم بسیاری به وی گرایش پیدا کرده‌اند! بر موالیان خود منت نهاده و با دادن جواب این مکتوب، آنان را از هلاکت نجات دهید».

امام هادی (ع) نیز در پاسخ، چنین مرقوم فرمودند:

«ابن حسکه - که لعنت خدا بر او باد - دروغ می‌گوید؛ و برای تو همین کافی است که من او را جزو موالی خود نمی‌شناسم. لعنت خدا بر او باد. به خدا قسم که خداوند، محمد (ص) و انبیای پیشین را جز بر شریعت و بر اقامه نماز و زکات و حج و روزه و ولایت مبعوث نفرموده و محمد (ص) جز به خدای واحد بی‌شریک دعوت نفرمود؛ و ما، اوصیای او، نیز به همین ترتیب، بندگان خداییم و شریکی برای او قایل نیستیم. اگر او را اطاعت کنیم، مورد رحمت او واقع می‌شویم و اگر نافرمانی او کنیم، عذابش شامل حال ما می‌شود. ما را حاجتی

بر خدا نیست و حجت او بر ما و همه خلقتش حاکم است. من از گوینده این سخنان و از سخن او به خدا تبری می‌جویم. آنها را - که لعنت خدا بر ایشان باد - مطرود کرده، و در تنگنا قرار دهید؛ و اگر به یکی از آنان، در خلوت دست یافتید، سرش را با سنگ بشکنید (بگوید).»^{۱۵}

امام هادی (علیه السلام) در این توقیع، موضع صریح خود را بر علیه «ابن حسکه» و پیروان وی روشن ساخت؛ و به خصوص در انتهای توقیع، شیعیان خود را مجاز به برخورد فیزیکی با سران این حرکت منحرف نمود. این نوع از دستور العمل که در موارد معدود دیگری نیز توسط معصومین (علیهم السلام) صادر شده است، حاکی از درک ائمه (علیهم السلام) نسبت به خطر بزرگی است که از سوی این افراد منحرف، سلامت حرکت شیعی را تهدید می‌نمود!

کثی روایات دیگری نیز نقل کرده که در آنها، امام هادی (علیه السلام)، «ابن حسکه» و پیروانش را صریحاً مورد لعن قرار داده و شیعیان را از هم‌نشینی و پیروی آنان بر حذر داشته است؛ برای نمونه، در یک مورد، آن حضرت طی مکتوبی، به صورت ابتدایی و بدون این که سؤالی در میان باشد، خطاب به شیعیانشان نوشتند: «خداوند، قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را لعنت کند. شیطانی در مقابل قاسم یقطینی جلوه‌گر می‌شود و سخنان باطل را به وی الهام می‌نماید!»^{۱۶} شایان ذکر است که «علی بن حسکه»، شاگردانی تربیت کرده که از جمله آنها می‌توان همین «قاسم یقطینی»، «ابن بابای قمی» و «محمد بن موسی شریفی» را نام برد.^{۱۷}

۴.۹. قاسم شعرانی یقطینی قمی

«شعرانی» منسوب به «شعران» است؛ که کوهی است در نزدیکی موصل، و از نواحی شهر «زور» بوده است. منطقه‌ای است آباد، با درختان و میوه‌ها و پرندگان بسیار. «یقطینی» نیز یا منسوب به «یقطین» به معنی «کدو» است، و یا به «یقطین»، پدر «علی بن یقطین» معروف؛ و در صورت دوم، احتمال وحدت این شخصیت با «قاسم بن حسن بن علی بن یقطین» می‌رود!^{۱۸}

آن سان که گذشت، وی از شاگردان و پیروان «علی بن حسکه»، و همچون وی، مدعی بابیت و نبوت بوده است!^{۱۹}

شیخ طوسی، وی را از جمله اصحاب امام هادی علیه السلام برشمرده، و نسبت غلو به او داده است.^{۲۰} در قسمت قبل گذشت که امام هادی علیه السلام وی را به همراه «علی بن حسکه» مورد لعن قرار داده و درباره وی فرمودند: «شیطانی برای وی متمثل شده و سخنان باطل را از روی فریب به وی الهام می‌کند».^{۲۱}

بنا به روایتی دیگر، «احمد بن محمد بن عیسی قمی»، ضمن مکتوبی، مجموعه عقاید «قاسم یقطینی» و استادش، «علی بن حسکه» را برای امام هادی علیه السلام بدین صورت بازگو نمود، و نظر آن جناب در این زمینه را جویا شد:

«گروهی ضمن نقل احادیثی، و با نسبت دادن آن احادیث به پدران گرامی شما، سخنانی اظهار می‌دارند که موجب اشمئزاز قلوب است؛ و چون آن سخنان را به پدران شما نسبت می‌دهند، ما نمی‌توانیم آنها را رد کنیم؛ و به علت بطلان نشان قبول نیز نتوانیم کرد؛ و زمین را از آن گروهی که مدعی پیروی از شما هستند، می‌دانند؛ و او مردی است به نام علی بن حسکه، و فردی دیگر به نام قاسم یقطینی. از جمله سخنانشان آن است که گویند: آیه ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر، معنایش یک مرد است! و نه رکوع و سجود؛ و همین طور زکات نیز به معنی یک مرد است! و نه مقداری درهم؛ و پرداخت مال و دیگر فرایض و سنن را نیز به همین ترتیب معنی می‌کنند! بر موالیان خود منت نهاده و آنچه که موجب سلامت و نجاتشان از هلاکت ناشی از این سخنان است، تبیین فرمایید».

امام علیه السلام نیز در پاسخ نوشتند: «اینها از دین ما نیست؛ از این سخنان دوری کنید». شبیه این نامه را شخصی دیگر به نام «ابراهیم بن شبیه» به امام هادی علیه السلام نوشت، و همان پاسخ را دریافت کرد.^{۲۲} طبیعی است که این روشن‌گری‌های امام هادی علیه السلام، نقشی بسیار مهم در تبیین و تمیز خطوط انحرافی از مسیر صحیح و سالم امامت و تشیع، در میان جامعه شیعه داشته است.

۵.۹. حسن بن محمد بن بابای قمی

بنا به نقل شیخ طوسی، وی جزو اصحاب غالی امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بوده است.^{۲۳} از روایات کثیفی چنین استفاده می‌شود که وی نیز همچون استادش، «علی بن حسکه»، و شاگرد او «قاسم یقطینی»، ادعای باییت و نبوت سر داده است! «فضل بن

شاذان» او را از جمله کذاب‌های مشهور دانسته؛ و «نصر بن صباح» لعن او و «محمد بن نصیر» و «فارس بن حاتم» توسط امام هادی علیه السلام را نقل کرده است. امام هادی علیه السلام در تبیین چهره این شخصیت منحرف و غالی، بدواً و بدون وجود سؤالی در این زمینه، مکتوبی برای یکی از شیعیانش به نام «محمد عبیدی» ارسال فرمود که متن آن چنین است:

«من از فهری (محمد بن نصیر) و از حسن بن محمد بن بابای قمی، به سوی خدا تبری می‌جویم؛ و تو را و همه شیعیانم را به دوری گزیدن از این دو سفارش می‌کنم؛ و این دو تن را لعن می‌کنم، که لعنت خدا بر ایشان باد. این دو، به وسیله نام ما و انتساب دروغین خود به ما، به عنوان باب یا نبی، وجوه مالی را از مردم دریافت کرده و مصرف می‌کنند! این دو، افرادی فتنه‌گر، فریب‌کار و موذی هستند. خداوند ایشان را مبتلا به فتنه نماید. ابن باباگمان می‌کند که من او را به نبوت مبعوث کرده‌ام! و او باب من است! لعنت خدا بر او باد. شیطان او را به مسخره گرفته و اغوا نموده است. خداوند کسی را که چنین سخنی را از وی بپذیرد، لعنت کند. ای محمد! اگر توانستی سرش را با سنگ بکوبی، چنین کن! چرا که او مرا اذیت کرده، و خداوند او را در دنیا و آخرت، مشمول عذاب خود قرار دهد». ۲۴

از دستور العمل شدید اللحنِ اخیرِ امام هادی علیه السلام درباره «ابن بابا»، می‌توان به میزان فساد انگیزی این شخص و عقاید او در میان شیعیان پی برد! قبلاً نیز نمونه‌هایی از این نوع دستور العمل را ارائه کردیم. یکی دیگر از شیعیان به نام «سهل بن محمد»، که درباره «ابن بابا» و عقاید او، و این که شیعیان وظیفه‌شان تولی یا تبری از او است، و این که سخنان وی در میان شیعیان سر و صدای زیادی ایجاد کرده است، استفسار نمود. امام هادی علیه السلام در پاسخ، به خط خویش چنین مرقوم فرمودند: «او و فارس بن حاتم ملعونند. از آنان دوری گزینید، که خدای لعنتشان کند؛ و لعن فارس افزون باد». ۲۵

۶.۹. اسحاق احمر

۷.۹. باقطنی

جریانی که «ابوالعباس احمد دینوری سراج» ملقب به «آستاره» نقل کرده، حاکی از آن است که این دو تن، در سال‌های اولیه غیبت صغرا، هم‌زمان با شروع سفارت دومین سفیر، و در هنگامی که هنوز خبر سفارت «ابوجعفر عمری» به همه شیعیان واصل نشده

بود، در بغداد مدعی نیابت حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) شدند و به معارضه با سفیر دوم برخاستند! غیبت امام ع و جو خفقان حاکم بر محیط‌های شیعی، و به دنبال آن، حساسیت خلیفه عباسی نسبت به وجود حضرت مهدی ع، و در نتیجه، مخفی کاری شدید سفیر ناحیه مقدسه، زمینه را برای طرح این گونه دعاوی دروغین نیابت و بایت فراهم آورده بود! به خصوص که سفیر اول، که صدق نیابت وی برای شیعیان اثبات شده بود، تازه رحلت کرده و فرزندش، که هنوز جایگاه واقعی خود را نزد شیعیان پیدا نکرده بود، به جای او نشسته بود؛ و همین امر، وضعیت پیچیده‌ای را برای شیعیان نا آشنا به امر سفارت ایجاد کرده بود! یکی از این شیعیان، «احمد دینوری» است که به نمایندگی از سوی مردم «دینور» و «قرمیسین» به بغداد می‌آید تا باب حضرت حجت ع را بیابد، و هدایا و وجوه شرعی شیعیان را به وی تقدیم دارد. وی پس از ورود به بغداد، متوجه می‌شود که سه نفر، به طور هم‌زمان، مدعی بایت‌اند: «اسحاق احمر»، «باقطانی» و بالاخره «ابوجعفر عمری». «احمد دینوری» نخست به نزد «باقطانی» می‌رود و او را با ظاهری جالب و هیبتی توجه برانگیز و اسبی عربی و غلامانی بسیار و مردمی که نزدش جمع شده و در حال صحبت بودند، مشاهده می‌کند! پس او نیز وارد شده و بر وی سلام می‌کند، و «باقطانی» با خوش‌رویی از او استقبال می‌کند. پس از خروج اکثر آن جماعت «باقطانی» رو به «احمد دینوری» کرده و از مشخصاتش می‌پرسد؛ او نیز پاسخ می‌دهد که فردی از اهالی «دینور» است و اموالی آورده تا تسلیم باب حضرت حجت ع نماید؛ و «باقطانی» با شنیدن این سخن، اموال را طلب می‌کند؛ ولی «احمد دینوری» حجت و دلیل و نشانه‌ای می‌خواهد! و «باقطانی» نیز او را به روز بعد حواله می‌دهد؛ و تا سه روز «احمد دینوری» به نزد وی می‌رفته، ولی «باقطانی» از ارائه دلیلی بر صدق مدعایش عاجز می‌ماند!

زان پس «احمد دینوری» به نزد «اسحاق احمر» می‌رود و او را جوانی نظیف با خانه‌ای بزرگتر از خانه «باقطانی» و اسبان و لباس و غلامان و هیبت ظاهری بیشتر از آنچه در مورد «باقطانی» دیده بود، می‌یابد. جماعتی نیز گردش نشسته بودند و به گفتگو مشغول بودند. پس از آن که مجلس خلوت می‌شود، «اسحاق احمر» از «احمد دینوری» درباره قصد و حاجتش سؤال می‌کند؛ و او همان سخن را که به «باقطانی» گفته بود تکرار

می‌کند و حجت می‌طلبد؛ و تا سه روز به نزد وی می‌رود، ولی حجتی نمی‌یابد! سرانجام به نزد «ابوجعفر عمری» می‌رود؛ و او را شیخی متواضع، با روپوشی سفید، و در حالی که روی قطعه نمدی نشسته، و در خانه‌ای کوچک، با ظاهری بسیار ساده، بدون آنچه از غلامان و اسبان و غیر آن، نزد آن دو تن دیده بود، مشاهده می‌کند. سلام کرده و نزد او می‌نشیند و جریان خود را باز می‌گوید. «ابوجعفر» وی را به سامرا می‌فرستد. در آنجا به واسطه یکی از وکلا و دستیاران سفیر موفق می‌شود تویع ناحیه مقدسه را، که در آن، خصوصیات دقیق وی و اموال موجود در نزد وی ذکر شده بود، زیارت کند! سپس به امر ناحیه مقدسه، همه آن اموال را مجدداً به بغداد بازگردانده و به همراه «ابوجعفر عمری»، به «محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی» یکی از وکلای برجسته ناحیه تحویل می‌دهد؛ و به «دینور» و «قرمیسین» بازگشته و بشارت ملاقات با سفیر و خروج تویع در شأنش را به مردم آن نواحی می‌دهد.^{۲۶}

این روایت، به خوبی حکایت از آن دارد که مجهز بودن سفرای راستین ناحیه مقدسه به ابزارها و حجت‌های لازم معنوی، راه را بر هر دعوی باطلی مسدود می‌نمود؛ و جز برخی افراد ساده‌دل و منحرف و فریب خورده، کسی جذب جریانات انحرافی نیابت نمی‌شد.

درباره «اسحاق احمر» و «باقطانی» اطلاعات بیشتری در تاریخ نیامده، جز آن که در میان سران شیعه که در لحظات آخر عمر سفیر دوم، بر بالین وی حاضر بودند، نام شخصی به نام «ابوعبدالله باقطنی» به چشم می‌خورد^{۲۷} که بعید نیست همین مدعی نیابت بوده باشد؛ که به احتمال، موفق به توبه شده است! وی احتمالاً با برخی وزرای بنی عباس نیز ارتباطی نزدیک داشته؛ چرا که در روایتی آمده که: زمانی خلیفه زیارت مقابر قریش (قبر کاظمین علیه السلام) و حایر حسینی را منع کرد، و دستور دستگیری زایران آنها را صادر نمود؛ و وزیر، از طریق «باقطانی»، جمعی از شیعیان، (یعنی بنی الفرات و برسیین) را از این امر آگاه ساخت!^{۲۸}

۸.۹. ابومحمد حسن شریعی

بنا به نقل شیخ طوسی، وی اولین کسی است که در عصر غیبت صغرا، مدعی مقامی شد

که خداوند آن را برایش قرار نداده بود! با توجه به آنچه درباره «اسحاق احمر» و «باقطانی» گفتیم، و با توجه به این که اطلاعات تفصیلی درباره تاریخ دقیق طرح دعوی نیابت از سوی وی در دست نداریم، لذا معلوم نیست وی قبل از آن دو تن مدعی نیابت بوده یا بعد از آن دو!

به هر حال نقل شیخ طوسی حاکی از آن است که وی جزو اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بوده و به سبب انتساب اکاذیب و سخنان غلوآمیز به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام، و دعوی دروغین نیابت و باییت، مورد لعن و تبری شیعه قرار گرفت! و توفیع امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) نیز در لعن وی صادر شد! و نهایت امر وی به کفر و الحاد کشیده شد؛ چنان که روایت این گونه غلات، چنان بود که ابتدا به دروغ، مدعی وکالت و باییت از سوی امام معصوم علیه السلام می شدند، و سپس دعوی نبوت و حلول و امثال آن را مطرح می ساختند! ^{۲۹} از جمله مواردی که وی در آن، مورد لعن واقع شده، توفیعی است که از سوی ناحیه مقدسه، و به دست «حسین بن روح» در ردّ دعوی «شلمغانی» صادر شد؛ و در انتهای آن، تبری از «شریعی» و امثال وی نیز اعلام گشت. در فصل پیشین، به مناسبت سخن از «شلمغانی»، متن این توفیع را نقل کردیم. ^{۳۰}

۹.۹. محمد بن نصیر نمیری

فرد دیگری که با دعوی نیابت و باییت، در کنار دیگر عقاید غلوآمیز و باطل، به معارضه با سفیر دوم ناحیه مقدسه برخاست، شخصی است به نام «محمد بن نصیر»، معروف به «نمیری». البته برخی احتمال داده اند «نمیری» تصحیف شده «نصیری» است. ^{۳۱} بعضی رجالیان لقب «فهری» را نیز ناظر به وی دانسته اند. ^{۳۲} گرچه کشتی در عنوان ترجمه وی چنین آورده است: «فی الحسن بن محمد بن بابا القمی والفهری و محمد بن نصیر النمیری و فارس بن حاتم القزونی»؛ و سپس به ذکر روایتی که حاکی از لعن «ابن بابای قمی» و «محمد بن نصیر نمیری» و «فارس بن حاتم» توسط امام هادی علیه السلام است پرداخته و در ادامه، توفیع امام علیه السلام در لعن «فهری» و «ابن بابای قمی» را نقل کرده است. ^{۳۳} از آن جا که شیخ طوسی، متعرض لقب «فهری» در فصل مدعیان دروغین باییت نشده، لذا به نظر می رسد که «فهری»، لقب دیگری برای «محمد بن نصیر نمیری» بوده باشد. وی از جمله پیروان

مکتب «خطابیّه»، و از ادامه‌دهندگان راه «أبو الخطاب» بود.^{۳۴} او در عصر امام هادی علیه السلام انحراف خود را آشکار ساخت، و برای خود، مدعی نبوت، و برای امام هادی علیه السلام مدعی ربوبیت شد! و خود را فرستاده و رسول از جانب آن حضرت معرفی نمود!

از جمله دیگر عقاید او، اعتقاد به تناسخ و اباحه نکاح محارم، و نکاح مردان بود! و آن را درباره مفعول، نشانه تواضع و تذلل و فروافتادگی! و درباره فاعل، یکی از شهوات و طیبات می‌دانست!!! روزی «ابوزکریّا یحیی بن عبدالرحمان بن خاقان» او را در عیان مشاهده کرد که غلامش را بر پشت دارد! و هنگامی که او را مورد عتاب قرار داد، وی در پاسخ گفت: «این، از جمله لذّات، و نشانه تواضع و ترک تجبّر در راه خدا است!».^{۳۵}

جالب آن است که برخی از رجال عالی‌رتبه منسوب به حکومت وقت عباسی، همچون «محمد بن موسی بن حسن بن فرات» که از خاندان معروف «بنو فرات» و پدر «علی بن فرات» (متوفی ۳۱۲ ق) و زیر «المقتدر بالله» عباسی (۲۹۵-۳۲۰ ق) بود^{۳۶} و از سال ۲۹۹ ق تا سه سال وزارت داشت،^{۳۷} وی را حمایت و تقویت می‌کردند! لذا این فرقه به «نمیریة الفراتیة» نیز معروف شده است.^{۳۸} به سبب این گونه عقاید باطل و رفتارهای زشت و شنیع، امام هادی علیه السلام وی را همراه با برخی دیگر از منحرفان آن عصر، همچون «ابن بابای قمی» و «فارس بن حاتم قزوینی» مورد لعن قرار داد.^{۳۹}

«محمد بن نصیر» در عصر امام عسکری علیه السلام خود را در ردیف شیعیان و اصحاب آن حضرت قرار داد؛ و سرانجام پس از رحلت آن بزرگوار و بعد از هلاکت «ابومحمد حسن شریعی» که در برابر سفیر دوم مدعی باییت شده بود، دعوی دروغین باییت سر داد! که می‌تواند نشانه وحدت رویه و فکر این دو تن باشد. وی بدین سبب مورد لعن و طرد «ابوجعفر عمری» واقع گشت. غالب شیعیان نیز با توجه به شناختی که نسبت به سابقه زشت و کثیف وی، و همچنین حقانیت سفارت «ابوجعفر عمری» داشتند، از وی کناره گرفته و لعن و تبری خود از او را به تبع سفیر دوم اعلام داشتند؛ و کار وی به فضاحت و رسوایی کشید! هنگامی که لعن وی توسط «ابوجعفر عمری» آشکار شد و این خبر به گوش او رسید، به قصد فریب سفیر دوم و تعطیف قلب او، و اعتذار دروغین از وی، راهی دیدار با او شد! ولی «ابوجعفر عمری» وی را راه نداد؛ و لذا او مأیوسانه بازگشت و تا آخر عمر بر همان حالت طرد و لعن و رسوایی به سر برد!^{۴۰}

یکی از مواردی که لعن وی در ردیف دیگر مدعیان دروغین بایّت از سوی ناحیه مقدّسه مهدویّه صادر شده و به دست ما رسیده است، در توقیع مربوط به «شلمغانی» است که به دست «حسین بن روح» خارج شد. قبلاً به این توقیع اشاره کردیم.^{۴۱}

«محمد بن نصیر» در هنگام مرگ، در حالی که زبانش سنگین شده بود، اطرافیانش درباره جانشینش از او سؤال کردند؛ و او با زبانی الکن پاسخ داد: «احمد!» و ندانستند کدامین «احمد» مراد او است! از این رو، پیروانش سه گروه گشتند: برخی دنباله رو فرزندش احمد شدند، و برخی دنباله رو «احمد بن محمد بن موسی بن فرات»، و گروه سوم نیز دنباله رو «احمد بن ابی الحسین بن بشر بن یزید» شدند. از این رو جمعشان متفرق شد و چیزی از آنان به جای نماند! برخی از آثار «نصیریّه»، جانشین وی را از نظر اکثریت نصیریّه، «محمد بن جندب» معرفی کرده‌اند. همچنین گفته شده که پس از وی «محمد جنبلانی» به جانشینی رسید.^{۴۲}

مذهب نصیریّه بدین ترتیب متولّد شد؛^{۴۳} اما تدوین و تکمیل و بنیاد اساسی آن به دست یکی از جانشینان بعدی «محمد بن نصیر»، یعنی «حسین بن حمدان خصیبی» انجام گرفت.^{۴۴} از آن پس بود که این نحله به شکل فرقه‌ای غالی در جامعه اسلامی تداوم یافت. هم اکنون تعداد پیروان آن در مجموع سوریه و لبنان و ترکیه، به چندین میلیون نفر بالغ می‌شود. البته قسمت اعظم مفوّضه از پیوستن به این مذهب جدید، و به معنایی احیا شده، خودداری کردند و تا پایان دوره ائمه اطهار ع هم چنان در صفوف شیعه امامیه باقی ماندند.^{۴۵}

منابع مربوط به «نصیریّه» سعی بر آن داشته‌اند که «محمد بن نصیر» را به عنوان «باب» امام هادی ع و امام عسکری ع و حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) معرفی کنند! شاید این روایت منسوب به امام صادق ع نیز از جعلیات آنان بوده باشد که از مفضّل از امام صادق ع نقل کرده‌اند که: «و یقعد بیابه (یعنی بیاب المهدی عجل الله تعالی فرجه) محمد بن نصیر النمیری فی یوم غیبه بصابر ثم ینظر بمکه».^{۴۶} اگر مراد از «یقعد بیابه»، باب حقیقی و نه دروغین حضرت باشد، قطعاً این روایت با توجه به آنچه از سابقه انحراف «محمد بن نصیر» در عصر عسکریّین ع گذشت، از جعلیات «نصیریّه» است.

۱۰۹. احمد بن هلال کرخی عبرتائی

۱۱۹. محمد بن علی بن بلال (بلالی)

این دو تن با وجود سابقه وکالت برای امام عسکری علیه السلام، در عصر غیبت صغرا در معارضه با دومین سفیر، به دروغ مدعی نیابت از سوی ناحیه مقدسه گشته و لذا ملعون و مطرود واقع شدند. از این رو شیخ طوسی نام آنها را هم در بخش وکلای مذموم، و هم در بخش مدعیان دروغین باییت ذکر کرده است.^{۴۷} قبلاً به تفصیل درباره این دو شخصیت سخن گفتیم.

۱۲۹. ابوبکر، محمد بن احمد بن عثمان بن سعید بغدادی

۱۳۹. ابودلف، محمد بن مظفر کاتب مجنون

«ابوبکر بغدادی»، برادرزاده «محمد بن عثمان عمری» سفیر دوم، و از جمله مدعیان کاذب نیابت و از معاصران سفیر دوم، سوم و چهارم و پس از وی بوده است. سابقه انحراف وی به زمان عمویش، یعنی سفیر دوم، باز می‌گردد. از همین رو است که سفیر دوم، روزی، هنگامی که وی وارد جمع شیعیان شد و آنان در حال نقل روایات ائمه علیهم السلام بودند، به جماعت حاضران گفت: «سکوت کنید! چرا که این شخص تازه وارد از شما نیست».

به نظر می‌رسد «ابوبکر بغدادی» دعوی نیابت را پس از رحلت عمویش (سفیر دوم) مطرح کرده و به معارضه با سومین سفیر، یعنی «حسین بن روح» برخاسته باشد؛ چرا که از روایت شیخ طوسی چنین استفاده می‌شود که سفیر دوم در وصیت خود از روی تقیه، نام برادرزاده‌اش (ابوبکر بغدادی) را نیز ذکر کرده بود! و همین امر موجب سوء استفاده وی از این وصیت شد! ابن عیاش گوید: روزی با «ابودلف مجنون» درباره «ابوبکر بغدادی» به گفتگو نشستیم؛ او گفت: آیا می‌دانی به چه علت، سید و مولای ما - قدس الله روحه و قدس به - (مرادش ابوبکر بغدادی بود) بر «ابوالقاسم حسین بن روح» و بر غیر او، فضل و برتری داشت؟! گفتم: خیر. گفت: زیرا «ابوجعفر محمد بن عثمان عمری» نام وی را در وصیتش بر نام «حسین بن روح» مقدم داشت! ابن عیاش گوید به او گفتم: پس به این ترتیب، منصور عباسی نیز می‌بایست افضل از مولایمان، ابوالحسن امام موسی

کاظم علیه السلام بوده باشد؟ گفت: چرا؟ گفتم: زیرا امام صادق علیه السلام نیز نام «منصور» را در وصیت خویش بر نام امام کاظم علیه السلام مقدم داشت! گفت: این سخن تو به سبب تعصب و دشمنیات با مولا و سید ما «ابوبکر بغدادی»، است! گفتم: نه تنها من، بلکه همه خلق خدا متعصب بر او، و دشمن اویند، به جز تو! و نزدیک بود با هم به جنگ و نزاع برخیزیم و گریبان یکدیگر بگیریم!

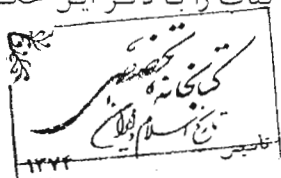
در عین حال، روایات دیگری حاکی است که «ابوبکر بغدادی» دعوی نیابت را آشکار نمی کرده و مشغول فعالیت های مخفی در این زمینه، و جذب پیروان بوده است! یکی از کسانی که جزو پیروان واقعی او شد، «ابودلف، محمد بن مظفر» معروف به «کاتب» و «مجنون» است؛ که به تبلیغ برای «ابوبکر بغدادی» مشغول بوده است. وی ابتدا پیرو مذهب «مخمّسه» بود و نزد کرخیان تربیت یافته، و شاگرد آنان بود؛ و سپس گرایش به «ابوبکر بغدادی» پیدا کرد.^{۴۸}

هنگامی که دعوی نیابت «ابوبکر بغدادی» از سوی شاگردش «ابودلف» مطرح شد، برخی از شیعیان، همچون «ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی» و فرزند «محمد بن حسن بن ولید قمی» و غیر او در بصره، «ابوبکر بغدادی» را احضار کرده و از وی در این باره توضیح خواستند؛ و حتی مالی نیز به عنوان وکالت بر او عرضه کردند! ولی وی از قبول آن امتناع ورزیده و گفت: گرفتن این مال بر من حرام است؛ و مرا در امر نیابت حقی نیست؛ و مدعی چنین منصبی نیز نیستم! و شدیداً منکر این امر شد و بر آن قسم خورد. اما هنگامی که وارد بغداد شد دعوی دروغین نیابت سرداد و «ابودلف کاتب» را نیز به عنوان جانشین خویش معرفی کرد! از این رو، شیعیان، جمله متفق بر کذب وی شده و او را لعن کرده و از وی تبرّی جستند. یکی از ادله آنان بر کذب مدّعی «ابوبکر بغدادی» آن بود که دعوی نیابت توسط وی در این بُرهه، پس از وفات «ابوالحسن علی بن محمد سمّری»، سفیر چهارم، مطرح می شد! در حالی که شیعیان با توجه به توقیع آخرین ناحیه مقدّسه، می دانستند که غیبت کبرا شروع شده و هر کس که مدعی نیابت شود کاذب است.

این روایت گویای آن است که «ابوبکر بغدادی» و شاگردش «ابودلف کاتب» همچنان تا پس از رحلت چهارمین سفیر، در قید حیات بوده و بر طبل دعوی باطل خویش

می‌گرفتند. بنا به نقل شیخ طوسی، «ابوبکر بغدادی» در نزد شیعیان به قلت علم و فقدان نشان‌های تقوا، ورع، عدالت و مروّت مشهور بود! و سرانجام کار وی آن شد که مدتی در بصره، وکیل در انجام امور شخصی به نام «یزیدی» بود که احتمالاً از کارگزاران حکومتی در بصره بوده است. او از این راه به اموال بسیاری نیز دست یافته بود! ولی با این که مدت زیادی به او خدمت کرده بود، بر اثر سعایتی که از وی در نزد «یزیدی» صورت گرفت، «یزیدی» دستور دستگیری او و مصادره اموالش را صادر کرد؛ و ضربه‌ای نیز بر فرق سرش بنواخت که از شدت آن چشمانش آب آورد! و بالاخره نابینا شد؛ و با همان حال راهی درکات جحیم گشت!

و اما کار «ابودلف کاتب»، شاگرد و وصی «ابوبکر بغدادی» نیز سرانجام به جنون کشید و نزد شیعیان کاملاً رسوا و مفتضح گشت! و همه او را به دیده فردی مجنون و ملحد و غالی می‌شناختند؛ و هر جا می‌رفت، جز استخفاف و تحقیر نمی‌دید! وی سرانجام بر اثر جنون به زنجیر کشیده شد؛ و تنها مدت کمی توانست نفاش را نزد شیعیان پنهان دارد؛ و در حقارت و پستی نزد مردم انگشت‌نما شده بود. شیخ طوسی، در انتهای روایاتی که درباره او نقل کرده، گوید: جنون ابودلف و حکایات مربوط به فساد مذهب وی پیش از آن است که به شمار آید! لذا کتاب را با ذکر این حکایات طول نمی‌دهیم. ۴۹



۱۴۹. ابو عبدالله حسین بن منصور حلاج

وی عارف و صوفی مشهور عالم اسلامی است که در سال ۲۴۴ ق در «بیضاء»، نزدیک استخر فارس، متولد شد. البته برخی اقوال دیگر نیز درباره محل ولادتش نقل شده است؛ همچون: نیشابور، مرو، طالقان، ری و مناطق جبال! او در کودکی به همراه پدر به واسط رفت و در سن شانزده سالگی، به حلقه شاگردی نخستین پیر و مرشد خویش، یعنی «سهل بن عبدالله تستری» (م ۲۸۳ ق) درآمد و دو سال در خدمت وی بود. و پس از تبعید او به بصره، «حلاج» نیز با وی به بصره رفت. «حلاج» در حدود سال ۲۶۲ ق از بصره به بغداد رفت و در آنجا مدت هیجده ماه محضر «عمرو مکی» (م ۲۹۷ ق) را درک کرد. و هم در این شهر بود که با «ام‌الحسین»، دختر یکی از اهل تصوّف، به نام «ابو

یعقوب اقطع» ازدواج کرد. حلاج در سراسر زندگی، به همین یک زن بسنده کرد و ظاهراً از او صاحب پسر و یک دختر شد. ازدواج حلاج با دختر «ابویعقوب اقطع» به مذاق استاد وی (عمرو مکی) خوش نیامد! از این رو حلاج ناگزیر او را ترک گفت و به شاگردی «أبوالقاسم جنید بغدادی» درآمد. حلاج پس از این که چند سالی را در بغداد گذرانید، بار دیگر به شوشتر رفت؛ و از همین جا بود که سفرهای تبلیغی خود را آغاز کرد. وی به سال ۲۷۰ ق در ۲۶ سالگی، نخستین حج خویش را به جای آورد؛ و سالی را در آنجا به ریاضت، عبادت و روزه‌داری پرداخت. چون از مکه به اهواز بازگشت، به ارشاد مردم پرداخت و خود به عنوان اعتراض به رفتار ناپسند «عمرو مکی» و تبلیغات سو او بر علیه وی، خرقه از تن درآورد و به سفر پرداخت و به خراسان، طالقان، بصره، واسط، شوشتر و بغداد سفر کرد. او دومین سفر خود را به قصد زیارت کعبه، از بغداد همراه با چهارصد مرید آغاز کرد؛ و پس از بازگشت، به قصد ارشاد، به هندوستان، ترکستان، عربستان، افغانستان، کشمیر و چین سفر کرد! و بت پرستان آن دیار را به آیین اسلام راهنمایی نمود. حلاج در حدود سال ۲۹۴ ق سومین حج خود را که دو سال طول کشید، به جای آورد. پس از بازگشت به بغداد، بار دیگر به تبلیغ میان مردم پرداخت. در این سالها بود که با پیش آمدن غائله خلع «مقتدر»، و بیعت گروهی از سران حکومت با «ابن المعتز»، بغداد گرفتار شورش و خونریزی شد؛ و عده‌ای بر این عقیده شدند که این شورش و آشوب به اشارت حلاج و تدبیر وی بوده است. بدین سبب حلاج از بغداد به شوش گریخت و مدتی در آنجا پنهان شد؛ ولی به سبب خیانت یکی از شاگردانش، نهانگاه او را کشف کرده و دستگیرش ساختند و سوار بر شتری به بغداد بردند. در سال ۳۰۲ ق نخستین محاکمه حلاج در بغداد صورت گرفت؛ که به شکنجه و هشت سال زندانی شدن وی در زندان‌های بغداد انجامید. پس از آزادی، به جهت تقریبی که نزد مادر خلیفه یافت، اندک اندک به کاخ خلیفه راه جست؛ اما سعایت‌گران با ساحر خواندن حلاج، خلیفه را از خطرش بیم‌ناک ساختند! از این رو «حامد بن عباس»، وزیر مقتدر، از او خواست که حلاج را دوباره محاکمه کنند. در ۳۰۹ ق دومین محاکمه حلاج به مدت هفت ماه در حضور «حامد وزیر» به طول انجامید؛ و سرانجام به تحریک شریک وزیر و هواداران وی، گواهان بسیاری بر بطلان گفتار و عقاید حلاج گواهی دادند؛ و بدین ترتیب، در روز

سه‌شنبه ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ ق حلاج را برای اعدام حاضر آوردند. ابتدا جلاد هزار تازیانه به او زد! و سپس دست و پایش بریدند و پیکره نیمه جانش را بر دار آویختند؛ و فردای همان روز به فرمان خلیفه، سر از تنش جدا ساختند و جسدش را به آتش کشیدند و خاکسترش را به دجله سپردند.^{۵۰}

آنچه موجب ذکر نام و شرحی مختصر از زندگی حلاج در این مقام شد، نقل شیخ طوسی است، مبنی بر این که «حسین بن منصور حلاج» نیز از جمله مدعیان دروغین باییت از سوی ناحیه مقدسه مهدویه بوده است! گرچه در میان دانشمندان اسلامی و حتی شیعی، برخی به مدح حلاج پرداخته‌اند؛^{۵۱} ولی با توجه به آنچه شیخ طوسی درباره‌اش نقل کرده، وی شخصیتی مذموم داشته و از سوی سومین سفیر ناحیه مقدسه نیز لعن شده است! از جمله روایات شیخ طوسی درباره حلاج، روایتی است که «ابونصر هبة الله محمد کاتب»، نواده دختری «ام‌کلثوم»، دختر دومین سفیر نقل کرده است. وی گوید: «چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوارگرداند، چنین شد که حلاج

پیغامی برای ابوسهل بن اسماعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود، به گمان این که وی را نیز همچون دیگر افراد ضعیف النفس فریب دهد، فرستاد؛ و در مکتوبش اظهار داشت که او وکیل از سوی صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه) است! چنان که دأب وی چنین بود که اول مردم را بدین نحو فریب می‌داد، سپس دعاوی بالاتر سر می‌داد و اظهار الوهیت می‌نمود! ولی ابوسهل، فریب وی را نخورد و در جواب گفت: من از تو چیزی را طلب می‌کنم که در برابر ادعای تو بسیار سهل و ناچیز است؛ و آن امر این است که من کنیزان را بسیار دوست دارم و بسیار بدیشان مایلم؛ و بسیاری از ایشان را نزد خود جمع کرده‌ام؛ و به این سبب، هر جمعه می‌باید خضاب کنم که سفیدی موهایم از ایشان مخفی باشد! و گرنه ایشان از من دوری می‌کنند! و می‌خواهم چنان کنی که ریش من سیاه شود و به خضاب محتاج نباشم. اگر چنین کنی، من مطیع تو می‌شوم؛ و به جانب تو می‌آیم و مردم را به مذهب تو دعوت می‌نمایم! چون حلاج این بشنید، دانست که در مکاتبه و مراسله با ابوسهل نوبختی به خطا رفته! و دیگر جوابی نگفت و ساکت شد. و این قصه را ابوسهل در مجالس، نقل می‌کرد و مردم می‌خندیدند و موجب رسوایی حلاج نزد هر پیر و جوان شد، و مردم از وی دوری می‌کردند!»^{۵۲}

در موردی دیگر نیز «ابوسهل» هنگامی که دید حلاج به ظاهر از آسمان درم‌هایی می‌گیرد و به مردم می‌دهد، از وی خواست که درم‌هایی بیاورد که نام خود و پدرش بر آن ضرب شده باشد! و چون حلاج از این امر عاجز ماند، ابوسهل موجب رسوایی او در میان خلق شد! ۵۳

شیخ طوسی روایت دیگری را از «عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه»، برادر شیخ صدوق، نقل کرده که حکایت از سفر حلاج به قم برای تبلیغ مذهبش و ترویج دعوی بایتش دارد! ولی با درایت و هوشیاری شیخ قمی‌ها در آن عصر، یعنی «علی بن بابویه قمی»، حلاج نه تنها در قم ره به جایی نبرد بلکه با خواری و ذلت از این شهر بیرون رانده شد! متن این روایت به نقل از «حسین»، فرزند «علی بن بابویه» چنین است: «هنگامی که حلاج به قم آمد و برای ترویج دعوی و مرامش، با نزدیکان پدرم، علی بن بابویه، و خود او به مکاتبه پرداخت، پدرم نامه‌ی حلاج را به محض دیدن، پاره کرد؛ و به فرستاده حلاج گفت: تا چه حد خود را مشغول به جهالت‌ها نموده‌ای؟ و آن فرد که به احتمال، پسر عمه یا پسر عموی حلاج بود، گفت: حلاج ما را به سوی مرام خود فرا خوانده، چرا نامه‌اش را دریدی؟ ولی اطرافیان پدرم وی را به مسخره گرفته و بر او خندیدند. سپس پدرم برخاست و به سمت دکانش حرکت کرد، در حالی که گروهی از غلامان و همراهانش با وی بودند. وقتی وارد دکانش شد، آنان که در آن مکان بودند، همگی به احترامش برخاستند، به جز یک تن، که برنخواست! و پدرم نیز او را نمی‌شناخت. از این رو حساب و قلم و دواتش را به شیوه تجار بیرون آورد و ضمن انجام کار، از بعضی حضار، درباره آن شخص ناشناس سؤال کرد. در همین حین، آن شخص رو به پدرم کرد و گفت: در حالی که خودم حاضرم، درباره من از دیگری سؤال می‌کنی؟ و پدرم در پاسخش گفت: من به خاطر رعایت حرمت تو و تعظیم قدر و شأنت، از خودت درباره‌ات نپرسیدم. آن مرد گفت: تو در برابر دیدگان من نامه مرا دریدی! به محض شنیدن این جمله، پدرم رو به او کرد و گفت: پس ارسال کننده آن نامه تویی؟ و در همان هنگام، به غلامش دستور داد که از پای حلاج - این دشمن خدا و رسول - گرفته و او را در حالی که به قفا روی زمین افتاده بود، کشان کشان از دکانش بیرون انداخت! و رو به وی کرده و گفت: آیا مدعی معجزات هستی؟ ای که لعنت خدا بر تو باد! و از آن پس، دیگر اثری از حلاج در قم دیده نشد». ۵۴

قاضی نورالله شوشتری نیز ضمن اشاره به روایات شیخ طوسی درباره حلاج، درباره اش چنین گفته:

«مخفی نماند که علمای شیعه، حسین منصور را شیعی مذهب می دانند؛ اما به واسطه غلو و مانند آن که از او صادر شد او را داخل در مذمومان نوشته اند. چنان که علامه حلی در آخر کتاب خلاصه، از شیخ طوسی نقل نموده اند؛ و از فحوای کلام او نیز در آن مقام ظاهر می شود که «حسین» مدعی رؤیت یا نیابت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه) بود. و در حاشیه نسخه ای قدیمی از کتاب «انساب سمعانی» به نظر مؤلف رسیده که در آن کتاب معتبر سنجری، که در زمان شمس المعالی سمت تألیف یافته، مذکور است که «حسین بن منصور» مردم را به امام محمد مهدی صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه) دعوت می کرد و به مردم گفت: اینک عن قریب از طالقان دیلم بیرون خواهد آمد! بنابراین، او را گرفته و به بغداد بردند و مؤاخذه نمودند».

البته قاضی نورالله در ادامه، به علت قتل «حسین بن منصور حلاج» اشاره کرده و دلیل آن را، انتسابش به مذهب شیعه امامیه و اعتقاد به وجود مهدی اهل البیت (علیهم السلام) و دعوت به نصرت آن حضرت و شورانیدن مردم بر علیه خلفای عباسی دانسته است! و طرح مسئله کفر و زندقه از سوی بنی عباس را بهانه ای برای قتل وی دانسته است.^{۵۵}

گر چه ممکن است حکام بنی عباس، در قتل حلاج دارای انگیزه های مذهبی یا سیاسی بوده باشند، ولی با توجه به مجموع نقلیات درباره حلاج، در این که وی سخنانی غلوآمیز می گفت که بوی حلول و اتحاد می داد، و همین طور دعوی بابیت داشت، تردیدی نیست؛ و بدین جهت، نزد ما دارای شخصیتی مذموم است. ابن ندیم نیز ضمن نقل تاریخی از زندگی حلاج، درباره اش از «ابن ابی طاهر» چنین نقل کرده:

«حسین بن منصور حلاج فردی افسونگر و شعبده باز بود که صوفی منشی داشت؛ و به الفاظشان خودی می آراست، و ادعا می کرد که عالم به تمام علوم است؛ در حالی که در همه علوم چون صفری بود. از کیمیا چیز کمی می دانست؛ ولی جاهلی بودی بی پروا و سرسخت، و نسبت به پادشاهان جسور، و در واژگون کردن دولت ها از ارتکاب هیچ گناه بزرگی روگردانی نداشت. نزد پیروانش دعوی خدایی می کرد؛ و قایل به حلول بود. در مقابل پادشاهان خود را شیعه، و در پیش عامه مردم خود را صوفی منش جلوه می داد؛ و در لا به لای تمام اینها، ادعا داشت که خدا در او حلول کرده است! و او همان خداوند است!».

ابن ندیم همچنین به جریان مناظره «علی بن عیسی» با حلاج پس از دستگیری، اشاره کرده؛ و این که وی حلاج را خالی از علوم قرآن و فقه و حدیث و شعر و علوم عرب یافت؛ لذا رو به او کرده و گفت: این که بروی و طهارت و واجبات را بیاموزی، برایت سزاوارتر است تا این که رسایی که خود معنای آن را نمی دانی! وای بر تو! تا کی می خواهی برای مردم بنویسی که: «... ينزل ذوالنور الشعشعانی الذی یلمع بعد شعشعته...؟». ابن ندیم در ادامه، بر اسامی حدود چهل و اندی کتاب منسوب به حلاج اشاره کرده که اسامی اغلب آنها دال بر مسما است! از جمله آنها می توان به «طاسین الازل»، «قرآن القرآن»، «الکبریت الأحمر» و «التوحید» اشاره کرد.^{۵۶} از وی دیوان اشعاری نیز به زبان عربی باقی مانده است.^{۵۷} از جمله منابعی که قدما در ردّ مذهب وی نوشته اند، می توان به «کتاب فی الردّ علی اصحاب الحلاج» از شیخ مفید اشاره کرد.^{۵۸}

همان گونه که گذشت، حلاج نزد شیعیان دارای شخصیتی مذموم بوده است؛ و گویا متبادر از نام وی و پیروانش، قول به حلول و اتحاد و الوهیت بوده؛ لذا «حسین بن روح نوبختی» هنگامی که از طریق «ام کلثوم»، دختر سفیر دوم، متوجه انحراف «شلمغانی» و فسادانگیزی وی در میان «بنو سظام» شد. گفت: «این سخنان، کفر به خدای تعالی است؛ و الحادی است که این مرد (شلمغانی) در دل این جماعت حاکم ساخته؛ برای آن که آن را وسیله ای برای دعوی حلول خدا در خودش قرار دهد! همان گونه که نصارا درباره عیسی بن مریم گویند؛ و سرانجام سر از قول حلاج - که لعنت خدا بر او باد - در خواهد آورد».^{۵۹} بنا به نقل طبرسی، حلاج نیز از جمله کسانی است که در توقیع ناحیه مقدسه، مورد لعن واقع شده است.^{۶۰}

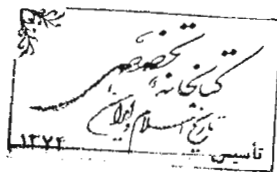
۱۵.۹. ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی (ابن ابی العزقر)

شیخ طوسی نام وی را نیز در ردیف مدعیان دروغین بابیت عنوان کرده است.^{۶۱} قبلاً در بخش مربوط به وکلای خائن گذشت که وی دارای سابقه وکالت برای سفیر سوم بوده است، ولی بعد به معارضه با وی برخاست؛ شرحی از فعالیت ها و سرانجام کار وی در آن بخش گذشت.

پی‌نوشت‌های فصل نهم

۱. رجال کُشی، ص ۵۵۵، ح ۱۰۴۸.
۲. رجال نجاشی، ص ۲۵۷.
۳. رجال ابن غضائری، ص ۹۱-۹۲؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۲۲۴ و رجال علامه حلی، ص ۲۵۴.
۴. رجال کُشی، ص ۵۵۵، ح ۱۰۴۸.
۵. همان، ص ۵۵۴، ح ۱۰۴۶.
۶. رجال علامه حلی، ص ۲۵۴ و رجال کُشی، ص ۵۵۴، ح ۱۰۴۷.
۷. همان، ص ۵۵۵، ح ۱۰۴۸.
۸. رجال ابن غضائری، تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی، ص ۴۰؛ رجال کُشی، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸ و رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۱ و ۴۲۷.
۹. رجال کُشی، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸.
۱۰. رجال نجاشی، ص ۵۸.
۱۱. رجال ابن غضائری، ص ۴۰.
۱۲. رجال علامه حلی، ص ۲۰۳؛ رجال ابن داود، ص ۲۲۹ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۴۸۹. علامه مامقانی به درستی، تعجب خویش از مرحوم حاج ملا حسین نوری را ابراز داشته که به دلیل کثرت نقل کلینی و محمد بن عباس بن ماهیار و ابن ادریس و شیخ حسن بن سلیمانی حلی در «مختصر بصائر الدرجات» و محقق وحید بهبهانی از «سیاری»، معتقد به وثاقت او شده است! در حالی که اقوال رجالیان درباره ضعف وی، و به خصوص روایت کُشی درباره دعوی دروغین بایّت توسط وی، به خوبی گویای ضعف روایت او است. و کثرت نقل شخصیت‌های یاد شده از وی، نیز نمی‌تواند به معنای مقبول بودن حدیث وی در نزد آنان باشد.
۱۳. رجال کُشی، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸.

۱۴. همان، ص ۵۱۶ و ۵۱۸، ح ۹۹۷؛ در روایات کثی، بعضاً تصریح به نام امام هادی علیه السلام شده؛ و در بعضی، اشاره‌ای به نام امام صورت نگرفته و تعبیر چنین است: «کُتِبَ الیه» یا «کُتِبَتْ الیه»؛ که مرجع ضمیر مشخص نیست، و تنها با لحاظ روایات مصرّحه به نام حضرت، می‌توان حدس زد که مراد امام هادی علیه السلام است. اما کشب‌ی در عنوان این روایت، چنین تعبیری دارد: «فی الغلات فی وقت ابی محمد العسکری علیه السلام؛ منهم علی بن حسکه و القاسم بن یقظین القمّیان»؛ که اگر این نسخه صحیح باشد، و نه نسخه‌ای که در آن به جای «ابی محمد»، «علی بن محمد» آمده، می‌توان معاصرت «علی بن حسکه» و «قاسم یقظینی» با عصر امام هادی علیه السلام و عسکری علیه السلام را نتیجه گرفت.



۱۵. همان، ص ۵۱۸، ح ۹۹۷.
۱۶. همان، ص ۵۱۸، ح ۹۹۶.
۱۷. همان، ص ۵۲۱، ح ۱۰۰۱.
۱۸. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۵۷۲.
۱۹. رجال کثی، ص ۵۵۵، ح ۱۰۴۷؛ و «کان محمد بن فرات یدعی أنّه باب وائنه نبی، وکان القاسم الیقظینی و علی بن حسکه القمی کذلک یدعیان لعنهما الله....»؛ و ر.ک: رجال علامه حلی، ص ۲۴۸.
۲۰. رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۱.
۲۱. رجال کثی، ص ۵۱۸، ح ۹۹۶.
۲۲. همان، ص ۵۱۶-۵۱۸، ح ۹۹۴ و ۹۹۵.
۲۳. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۴؛ رجال علامه حلی، ص ۲۱۲؛ رجال ابن داود، ص ۲۳۹؛ التحریر الطاووسی، ص ۱۳۵ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۷۲۳.
۲۴. رجال کثی، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹.
۲۵. همان، ص ۵۲۸، ح ۱۰۱۱.
۲۶. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰-۳۰۲.
۲۷. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۷.
۲۸. همان، ص ۱۷۲؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۱؛ ارشاد، ص ۳۵۶ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۴؛ احتجاج، ص ۴۷۴ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۵۷۴.

۳۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۴؛ «... و أعلیمهم أننا فی التوقی والمحادرة منه (שלماغانی) علی ما کنا علیه ممّن تقدّمه من نظرائه من الشریعی و النمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم، و عادة الله جلّ ثناؤه عندنا جمیلة به نثق و اياه نستعین و هو حسبنا فی کل أمورنا و نعم الوکیل».

۳۱. بنا به احتمال مؤلف کتاب «مکتب در فرایند تکامل»، ص ۴۱، در «مقالات الاسلامیین» نام فرقه نصیریّه، نصیریّه ذکر شده که احتمال غلط نسخه یا چاپ می‌رود.

۳۲. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۵۳۳ و تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۹۸.

۳۳. رجال کشی، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹ و ۱۰۰۰.

۳۴. نصیریّه خود به این حقیقت که «محمد بن نصیر» احیاگر مذهب ابوالخطاب بوده، واقف و معترف‌اند و در آثار خود از ابوالخطاب با تجلیل و حرمت بسیار نام می‌برند! و در واقع باید گفت که خطابیّه و مخمّسه و نصیریّه، عملاً جریان فکری واحدی بوده‌اند؛ ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، سید حسین مدرسی طباطبائی، ص ۴۱.

۳۵. رجال کشی، ص ۵۲۰-۵۲۱، ح ۹۹۹ و ۱۰۰۰؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۷-۳۶۸؛ احتجاج، ص ۴۷۴-۴۷۵ و تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۱۴۵۰.

۳۶. فرق الشیعه، ص ۱۰۳؛ المقالات و الفرق، ص ۱۰۰ و رجال کشی، ص ۵۲۱، ح ۱۰۰۰. در هدایة الکبرا، تألیف خصیبی، نام «احمد بن محمد بن فرات کاتب» را در میان هواداران «محمد بن نصیر» ذکر کرده است. درباره رابطه این خاندان با غلات، به طور کلی، ر.ک: رجال کشی، ص ۳۰۳، ح ۵۴۴ و ص ۵۵۴-۵۵۵، ح ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷؛ هدایة الکبرا، ص ۳۲۳؛ تاریخ اهل البیت (علیهم‌السلام)، منسوب به ابن ابی الثلج، ص ۱۴۸؛ کتاب الهفت، منسوب به مفضّل بن عمر، ص ۲۰-۲۱؛ مشارق انوار الیقین، ص ۲۵۸ و دائرة المعارف اسلام، به زبان انگلیسی، چاپ دوم، ج ۳، ص ۷۶۷-۷۶۸، به نقل از مکتب در فرایند تکامل، ص ۴۱.

۳۷. مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳۸. Eerly shi'ism in Iraq. Rajkowski, w.w, Thesis, school of oriental and African studies, 1955 (به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۶۸ و ۲۵۳)

۳۹. رجال کشی، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹.

۴۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۴-۲۴۵.

۴۱. همان، ص ۲۵۴ و احتجاج، ص ۴۷۵؛ «... و اعلمهم -تولاک الله -اننا فی التوقی و المحاذرة منه (أی الشلمغانی) علی مثل ما کنّا علیه ممّن تقدّمه من نظرائه من الشریعی و التمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم، و عادة الله جل ثناءه مع ذلك قبله و بعده عندنا جمیلة، و به ثق و آیاه نستعین و هو حسبنا فی کلّ امورنا و نعم الوکیل».

۴۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵؛ و ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۶۸.

۴۳. تاریخ اهل البیت علیهم السلام، ص ۱۴۹؛ رجال ابن الغضائری، ج ۶، ص ۶۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۶۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۸، ص ۱۲۲؛ مشارق انوار الیقین، برسی، ص ۲۵۷؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۸۶ و مکتب در فرایند تکامل، ص ۴۱.

۴۴. درباره این شخص ر.ک: اعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۳۶ و تاریخ ادبیات عرب، فؤاد سزگین، اصل آلمانی، ج ۱، ص ۵۸۴ (به نقل از مکتب در فرایند تکامل، ص ۴۲). خصیبی مؤلف کتابی است به نام «الهدایة الکبرا». این کتاب به نقل روایات مربوط به امامان شیعه علیهم السلام پرداخته و در انتها، باب هر یک از آنان را در فصلی جداگانه معرفی کرده است؛ که از جمله، نام «محمد بن نصیر» را در زمره ابواب آورده است! البته فصل مربوط به ابواب در نسخه مطبوع فعلی موجود نیست؛ و برای مطالعه این قسمت، به نسخه خطی موجود در کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی نجفی مراجعه شد.

۴۵. درباره وضع این فرقه در حال حاضر، ر.ک: دائرة المعارف اسلام (به زبان انگلیسی)، چاپ دوم، ج ۸، ص ۱۴۵-۱۴۸.

۴۶. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۶.

۴۷. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴، ۲۴۵ و ۲۴۶.

۴۸. «مخمّسه»، گروهی از غلات هستند که معتقدند؛ خداوند پنج نفر را برای گردش امور و تدبیر مصالح عالم، موکّل نموده است! و این پنج نفر عبارتند از: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمرو بن اُمیه ضمری. ابودلف خود معترف به گرایش به این مذهب بود؛ زیرا همه شیعیان می‌دانستند که کرخیان در بغداد، پیروان و مروّجین این مذهب‌اند. ابودلف می‌گفت: «سید و مولای ما، شیخ صالح - قدس الله روحه و نور ضریحه - مرا از مذهب ابوجعفر کرخی به مذهب صحیح، یعنی مذهب ابوبکر بغدادی، منتقل کرد!» ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۶.

۴۹. برای مطالعه مجموعه روایات مربوط به «ابوبکر بغدادی» و «ابودلف کاتب» ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۴-۲۵۶ و تاریخ الغیبة الصغرا، سید محمد صدر، ص ۵۰۷-۵۰۹.

۵۰. درباره «تاریخ زندگانی حلاج ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۶-۲۶۸؛ الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۶۷-۱۶۸ و فیات الاعیان و أبناء ابناء الزمان، ابن خلّکان، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۵۷؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۰۷؛ مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، ج ۲، ص ۳۸؛ فضائح الصوفیه، ص ۱۷۵؛ فهرست، ابن ندیم، ص ۱۹۰-۱۹۲؛ اخبار حلاج، لوئی ماسینیون؛ مصائب حلاج، لوئی ماسینیون؛ مذهب حلاج، روزه آرنالدز؛ طبقات الصوفیه، ابی عبدالرحمن سلمی، ص ۳۰۷؛ نفحات الانس، جامی، ص ۱۵۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۱۶۸؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۴۸۱-۴۸۳؛ تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۰۷۹؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۱۴؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۴۸؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۱۲؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۲۵۳؛ الفخری، ص ۲۳۴؛ المنتظم، ابن جوزی، ج ۱۳، ص ۱۳۲ و ۱۴۳ و ۲۰۱-۲۰۶ و اخبار الحلاج (من اندر الاصول المخطوطة فی سيرة الحلاج)، علی بن انجب ساعی بغدادی.

۵۱. لوئی ماسینیون در کتاب قوس زندگی حلاج، ص ۸۱ (ترجمه دکتر روان فرهادی) به خواجه نصیر طوسی و شیخ بهایی و میرداماد و ملاصدرا و فیض کاشانی و قاضی نور الله شوشتری نسبت داده که حلاج را ستوده‌اند. هم‌چنین ر.ک: دائرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۴۸۲.

۵۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۶-۲۴۷.

۵۳. خاندان نوبختی، ص ۱۱۱-۱۱۶.
۵۴. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۷-۲۴۸.
۵۵. مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، ج ۲، ص ۳۸.
۵۶. فهرست، ابن ندیم، ص ۲۳۶-۲۳۹.
۵۷. دائرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۴۸۳.
۵۸. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۰۷۹.
۵۹. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۹.
۶۰. احتجاج، ص ۴۷۴.
۶۱. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸-۲۵۴.

خاتمه

در پی آنچه که در طی نُه فصل گذشته آمد، می‌توانیم نتایج زیر را به طور خلاصه یادآور شویم:

۱. سازمان وکالت در نیمه دوم دوران امامت، یعنی از عصر امام صادق علیه السلام تا انتهای عصر غیبت صغرا وجود داشته و در عالم اسلامی، به ویژه عالم تشیع، دارای نقش بوده است. پنهانی بودن فعالیت‌های این سازمان، موجب آن گشته که توجه کمتری از سوی مورخان و محققان تاریخ ائمه علیهم السلام، نسبت به این شبکه وسیع ارتباطی مبذول شود! از این رو، یکی از انگیزه‌های پرداختن به پژوهشی وسیع و جامع در این باره، نکته یاد شده می‌باشد.

۲. از عوامل اصلی اقدام ائمه هدی علیهم السلام به تشکیل و گسترش و استمرار فعالیت این سازمان، آن بوده که شبکه ارتباطی مطمئنی ایجاد شود تا شیعیانِ نواحی مختلف جهان اسلام، حتی در مناطق دور دستی همچون خراسان و ماوراء النهر و یا شمال آفریقا، بتوانند از طریق این شبکه با امامان خود در ارتباط باشند. از این طریق علاوه بر آن که شیعیان وجوه و اموال شرعی را به حضور ائمه علیهم السلام ارسال می‌داشتند، با ارسال مکتوبات و نامه‌ها، پاسخ سؤالات و درخواست‌های شخصی خود را نیز دریافت می‌کردند! گذشته از آن که، نفس وجود چنین شبکه‌ای، می‌توانست جامعه شیعه را در ارتباط مستمر با امام معصوم علیه السلام قرار داده و آنان را از آسیب‌های فکری، سیاسی و اجتماعی، مصون نگه دارد. در کنار نکته یاد شده، که علت اصلی تشکیل این سازمان بود، وجود جو خفقان و دشواری ارتباط مستقیم ائمه علیهم السلام و شیعیان، عدم دسترسی شیعیان به ائمه علیهم السلام به سبب حبس، شهادت و غیبت آنان، و هم‌چنین آماده‌سازی شیعیان نسبت به شرایط عصر غیبت، از دیگر عوامل تشکیل و گسترش و استمرار فعالیت این سازمان بوده است.

۳. محدوده زمانی فعالیت شبکه ارتباطی وکالت، به عصر امام صادق علیه السلام تا پایان

عصر غیبت صغرا مربوط می‌شود. در عصر امام صادق علیه السلام، شرایط مناسبی برای اقدام آن جناب به تعیین وکلایی برای ارتباط با شیعیان فراهم آمد. در عصر امام کاظم علیه السلام، این حرکت رو به گسترش و توسعه نهاد؛ و در عصر امام رضا علیه السلام همچنان به فعالیت خود ادامه داد. از عصر امام جواد علیه السلام به بعد، و به خصوص در عصر امامین عسکریین علیهم السلام، گسترش خوبی در این سازمان ایجاد شد؛ تا این که در عصر غیبت صغرا، این سازمان نقش اصلی خود را ایفا کرد و به تنها وسیله ممکن برای ارتباط با ناحیه مقدسه مهدویه تبدیل شد. پس از پایان عصر غیبت صغرا، وظایف این سازمان بر دوش عموم فقهای جامع شرایط در عصر غیبت کبرا قرار گرفت.

۴. محدوده جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت، شامل اکثر مناطق آن روز جهان اسلام می‌شده است. در برهه‌ای، ناحیه حجاز با مرکزیت مدینه، و در برهه‌ای دیگر، مرو و سپس سامرا مرکز و دفتر وکالت بوده، و مناطق مختلف حجاز و یمن و عراق و شمال آفریقا و ایران تا دورترین مناطق، همچون خراسان و ماوراء النهر، و از سوی دیگر تا آذربایجان و اهواز و دیگر مناطق شیعه‌نشین، در زیر پوشش این سازمان مبارک قرار داشتند.

۵. رهبری این سازمان، همواره حتی در دوران غیبت صغرا، بر دوش ائمه معصومین علیهم السلام بود و سپس دستیاران آنها، که می‌توان از ایشان به وکلای ارشد تعبیر کرد، نقش سازمان‌دهی و سامان‌دهی فعالیت وکلای نواحی را بر عهده داشتند. امامان شیعه علیهم السلام با تعیین و نصب وکلای نواحی، و تبیین وظایف آنان، و معرفی ایشان به شیعه، نظارت بر کارشان، مقابله با حرکت‌های انحرافی در سازمان وکالت، تأمین مالی وکلا، و تأمین امنیت سازمان به انجام وظایف خود به عنوان رهبر این سازمان مشغول بودند. وکلا نیز در کنار ائمه علیهم السلام با رعایت اصل اجتناب ناپذیر نهان‌کاری و تقیّه، و با بهره‌گیری از ابزارهای ارتباطی مناسب، همچون: ارتباط حضوری و مشافهه، ارتباط مکاتبه‌ای، ارتباط از طریق پیک و قاصد و ارتباط با طرق خارق عادت، و با بهره‌گیری از خوارق عادات و معجزات در صورت لزوم، کار این شبکه ارتباطی وسیع را در برهه‌های حساس و خطرناک تاریخی به پیش می‌بردند.

۶. این سازمان، دارای وظایف و مسئولیت‌های مخصوص به خود بوده است.

مهم‌ترین نقش آن، در مقوله جذب و جمع‌آوری وجوه و اموال شرعی و هدایای شیعیان و رساندن و تحویل آن به حضور مقدس معصومین علیهم‌السلام و سپس مصرف آن در موارد مناسب و لازم بود.

در کنار این نقش، ایجاد ارتباط بین شیعیان و ائمه علیهم‌السلام، همان گونه که گذشت، از مهم‌ترین اهداف و آثار تشکیل این سازمان بود. در این میان، نباید از مقوله توقیعات و چگونگی صدور و مضامین آنها غافل بود. نقش علمی و ارشادی و کلاء، نقش سیاسی و حفاظتی نسبت به مجموعه جامعه شیعی، نقش تمهیدی برای ورود شیعه به عصر غیبت، نقش اجتماعی و خدمت‌آمیزی، و نقش مبارزاتی بر علیه منحرفان و مدعیان دروغین وکالت و بابیت، از دیگر کارکردهای اعضای سازمان وکالت بوده است.

۷. احراز منصب وکالت و بابیت امام معصوم علیه‌السلام، نیازمند شرایطی بوده است که بدون آن، تحقق اهداف مورد نظر از تشکیل این سازمان ممکن نبود. باب‌های معصومین علیهم‌السلام در عصر حیات سازمان وکالت، غالباً نقش دستیاران اصلی امامان در اداره این سازمان را ایفا می‌کردند. این نقش‌آفرینی، به خصوص در عصر غیبت صغرا، کاملاً نمود یافته است؛ به نحوی که تنها وسیله ارتباطی شیعیان با امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه) باب‌ها و نواب اربعه بوده‌اند. احراز مقام بابیت، که مقامی فوق مقام وکالت بوده است، مستلزم کسب شرایطی علی‌حده بوده؛ که از جمله، می‌توان به صاحب سر امام بودن، مقامات رفیع علمی و معنوی داشتن، قدرت فوق‌العاده برکتمان و تقیه، و بالاخره قدرت بر اظهار خوارق عادات به هنگام لزوم، اشاره نمود. در معمول وکلا نیز شرایطی هم‌چون: عدالت، وثاقت، رازداری، نهان‌کاری، شناخت نسبی از معارف دینی، مطیع و مطاع بودن، و بالاخره نظم، دقت، کاردانی و احتیاط لازم بود.

۸. در فصل هفتم از این مجموعه، به معرفی باب‌ها و سپس وکلای معصومین علیهم‌السلام پرداختیم؛ که حاصل این تلاش، معرفی ۲۰ باب و ۸۵ وکیل است که از امتیازات این مجموعه می‌باشد.

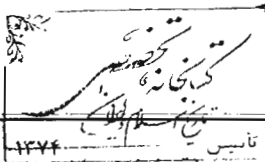
۹. در دو فصل آخر مجموعه حاضر، به دو نوع جریان منحرف در ارتباط با سازمان وکالت پرداخته شده است. نخست، به جریان روی آوردن برخی از کسانی که سابقه وکالت ائمه معصومین علیهم‌السلام را داشته‌اند، به انحراف، خیانت و فساد، و همچنین به علل و

انگیزه‌ها و پیامدهای آن پرداخته‌ایم، و سپس شخصیت‌های منحرف از میان وکلای را، که حدود ۱۵ تن بوده‌اند، معرفی نموده‌ایم. در فصل آخر به جریان دعاوی دروغین وکالت و بابت پرداختیم که به انگیزه‌های عمدتاً مالی و اجتماعی، به خصوص در دوران عسکریین علیهم السلام و عصر غیبت صغرا بروز کرد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

فهرست منابع

۱. آثار البلاد و اخبار العباد؛ زکریا بن محمد بن محمود قزوینی؛ بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۴ ق.
۲. اثبات الوصیة؛ ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (م ۳۴۶ ق)؛ نجف: [بی نا]، ۱۹۵۵ م؛ قم: بصیرتی، [بی تا].
۳. اثبات الهداة؛ محمد بن حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق)؛ قم: مطبعة العلمية، [بی تا].
۴. احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم؛ ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی؛ ترجمه منزوی؛ تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱ ش.
۵. احسن الودیعة فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشيعة؛ محمد مهدی اصفهانی؛ بغداد: [بی نا]، ۱۳۴۸ ق.
۶. احقاق الحق؛ قاضی سید نورالله حسینی مرعشی تستری (شهید به سال ۱۰۱۹ ق)؛ با تعلیقات آیه الله مرعشی نجفی؛ تهران: مطبعة الاسلامیة، ۱۳۹۵ ق.
۷. اخبار حلاج؛ ل. ماسینیون و پ. کراوس؛ ترجمه سید حمید طیبیان؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴ ش.
۸. اختصاص؛ محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید، م ۱۴۱۳ ق)؛ نجف: [بی نا]، ۱۳۹۰ ق.
۹. ارشاد الأریب (معجم الادباء)؛ یاقوت حموی (م ۶۲۶ ق)؛ ویراسته مارگو لیو؛ لندن: [بی نا]، ۱۹۰۸-۱۹۲۳ م.
۱۰. استبصار؛ ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی، م ۴۶۰ ق)؛ تصحیح سید حسن موسوی خراسان؛ نجف: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۶ ق.
۱۱. اسماعیلیان در تاریخ؛ به همت و ترجمه دکتر یعقوب آژند؛ تهران: مولی، ۱۳۶۳ ش.
۱۲. اعلام الوری بأعلام الهدی؛ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (متوفی قرن ششم)؛ قم: آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۷ ق.



۱۳. الاحتجاج؛ ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (قرن ششم)؛ تصحیح سید محمدباقر موسوی خراسانی؛ مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید، م ۱۴۱۳ ق)؛ چ سوم؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۰ ق.
۱۵. الأعلام؛ خیرالدین زرکلی؛ چ هشتم؛ بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۹ م.
۱۶. الاقبال بالاعمال الحسنة فی ما یعمل مرّة فی السنة؛ سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس؛ تحقیق جواد قیومی اصفهانی؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۶۱۶ ق.
۱۷. الامامة والتبصرة من الحيرة؛ أبوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (م ۳۲۹ ق)؛ تحقیق و نشر مدرسة الامام المهدي (عج)؛ قم: [بی نا]، ۱۴۰۴ ق.
۱۸. الأوراق؛ ابوبکر محمد بن یحیی شطرنجی صولی (م ۳۳۵ ق)؛ بخش اخبار الرازی بالله و المتقی بالله؛ لندن: [بی نا]، ۱۹۳۵ م.
۱۹. الايقاظ من الهجعة؛ محمد بن حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق)؛ تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی؛ ترجمه احمد جنتی؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۲۰. البداية والنهاية؛ ابن کثیر؛ بیروت: [بی نا]، ۱۹۶۶ م.
۲۱. التحرير الطاووسی؛ شیخ حسن بن زین الدین (صاحب المعالم، م ۱۰۱۱ ق)؛ تحقیق فاضل جواهری؛ قم: کتابخانه آية الله مرعشی، ۱۴۱۱ ق.
۲۲. التنبيه والاشراف؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ ق)؛ بغداد: مكتبة العصرية، ۱۳۵۷ ق.
۲۳. التوحيد؛ ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق، م ۳۸۱ ق)؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.
۲۴. الثاقب فی المناقب؛ محمد بن علی طوسی (ابن حمزه، قرن ششم)؛ تحقیق نبیل رضا علّوان؛ قم: انصاریان، ۱۴۱۱ ق.
۲۵. الخرائج والجرائح؛ أبوالحسن سعید بن هبة الله (قطب الدین راوندی)؛ تحقیق مؤسسة الامام المهدي (علیه السلام)؛ قم: مؤسسة المهدي (علیه السلام)، ۱۴۰۹ ق.
۲۶. الروضة من الكافي؛ محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹/۳۲۸ ق)؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۸۹ ق.

۲۷. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية؛ اسماعيل بن حماد جوهري؛ تحقيق احمد عبدالغفور عطار؛ بيروت: دار العلم للملايين، ۱۴۰۴ ق.
۲۸. الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم؛ زين الدين على بن يونس عاملى نابطى يياضى (م ۸۷۷ ق)؛ تصحيح محمد باقر بهبودى؛ [بى جا]: مكتبة المرتضوية، ۱۳۸۴ ق.
۲۹. الصلة بين التصوف والتشيع؛ دكتور كامل مصطفى شيبى؛ ۲ ج، بيروت: دار الاندلس، ۱۹۸۲ م.
۳۰. العبر فى خبر من عبر؛ شمس الدين محمد بن احمد ذهبى (م ۷۴۸ ق)؛ ۲ ج؛ بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۸ ق.
۳۱. الفخرى فى الآداب السلطانية والدول الاسلامية؛ محمد بن على بن طباطبا (ابن طقطقا، م ۷۰۱ ق)؛ قاهره: [بى نا]، ۱۹۲۷ م.
۳۲. الفصول العشرة فى الغيبة؛ محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (شيخ مفيد، م ۴۱۳ ق)؛ قم: مكتبة المفيد، [بى تا]. (در مجموعه عدّة رسائل للشيخ المفيد، ص ۳۴۵-۳۸۲).
۳۳. الفصول المهمة؛ على بن محمد مالكى (ابن الصباغ، م ۸۸۵ ق)؛ بيروت: دار الاضواء، ۱۴۰۹ ق.
۳۴. القاموس المحيط؛ مجدالدين محمد بن يعقوب فيروزآبادى (م ۸۱۷ ق)؛ ۳ ج دوم؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۷ ق.
۳۵. الكامل فى التاريخ؛ عزالدين ابى الحسن على بن ابى الكريم بن اثير (م ۶۳۰ ق)؛ بيروت: دار الفكر، ۱۳۹۸-۱۴۰۸ ق.
۳۶. الكنى واللقاب؛ شيخ عباس قمى؛ قم: بيدار، [بى تا].
۳۷. اللباب فى تهذيب الأنساب؛ عزالدين ابى الحسن على بن ابى الكريم بن اثير (م ۶۳۰ ق)؛ قاهره: [بى نا]، ۱۳۵۶ ق.
۳۸. المختصر فى اخبار البشر (تاريخ ابى الفداء)؛ ابوالفداء عماد الدين اسماعيل (م ۷۳۲ ق)؛ [بى جا]: [بى نا]، [بى تا].
۳۹. المسالك والممالك؛ ابوالقاسم محمد بن حوقل؛ [بى جا]: ليدن، ۱۸۷۳ م.
۴۰. المعجم الوسيط؛ دكتور انيس و...؛ ۳ سوم؛ [بى جا]: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ۱۴۰۸ ق.
۴۱. المعيار والموازنة؛ ابى جعفر اسكافى؛ تحقيق شيخ محمد باقر محمودى؛ بيروت: [بى نا]، [بى تا].

۴۲. المقالات و الفرق؛ أبو القاسم سعد بن عبدالله بن أبي خلف اشعری قمی (م ۲۹۹ ق)؛ به اهتمام محمد جواد مشکور؛ تهران: [بی نا]، ۱۹۶۳ م.
۴۳. الملل و النحل؛ أبو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸ ق)؛ تصحیح عبدالامیر علی مهنّا و علی حسن فاعور؛ بیروت: [بی نا]، ۱۹۹۰ م.
۴۴. المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم؛ ابی الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن جوزی (م ۵۹۷ ق)؛ تحقیق ابراهیم شمس الدین؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳ ق.
۴۵. الهدایة الكبرى؛ ابو عبدالله حسین بن حمدان خصبی جنبلائی (م ۳۴۶ یا ۳۵۸ ق)؛ بیروت: [بی نا]، ۱۹۸۶ م.
۴۶. الهفت و الأظلة (کتاب الهفت الشریف)؛ منسوب به مفضل بن عمر جعفی؛ تصحیح مصطفی غالب؛ بیروت: [بی نا]، ۱۹۶۴ م.
۴۷. بحار الانوار؛ محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)؛ تهران: [بی تا]، ۱۳۷۶ ق به بعد.
۴۸. بشارة المصطفى ﷺ لشيعة المرتضى ﷺ؛ محمد بن علی طبری؛ نجف: مکتبة الحیدریة، ۱۳۸۳ ق.
۴۹. بصائر الدرجات؛ محمد بن حسن صفّار قمی (م ۲۹۰ ق)؛ تهران: منشورات اعلمی، ۱۴۰۴ ق.
۵۰. تاج العروس من جواهر القاموس؛ محمد مرتضی زبیدی؛ بیروت: دار مکتبة الحیة، [بی تا].
۵۱. تاریخ اجتماعی کاشان؛ حسن نراقی؛ تهران: نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.
۵۲. تاریخ ادبیات در ایران؛ ذبیح الله صفا؛ تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳ ش.
۵۳. تاریخ الاسلام و مشاهیر الأعلام؛ شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ ق)؛ قاهره: [بی نا]، ۱۳۶۸ ق.
۵۴. تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ طبری)؛ محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق)؛ قاهره: مطبعة الاستقامة، ۱۳۵۸ ق.
۵۵. تاریخ الغیبة الصغری؛ محمد صدر؛ ج دوم؛ بیروت: دار المعارف، ۱۴۰۰ ق.
۵۶. تاریخ الموصل؛ أبو زکریا یزید ازدی (م ۳۳۴ ق)؛ قاهره: [بی نا]، ۱۳۷۸ ق / ۱۹۶۷ م.
۵۷. تاریخ یعقوبی؛ احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (یعقوبی، م ۲۸۴ ق)؛ بیروت: دار صادر، [بی تا].

۵۸. تاریخ اهل البيت (عليه السلام) (نقلًا عن الائمة الباقر والصادق والرضا والعسكري (عليه السلام) عن آبائهم)؛ تحقيق سيد محمد رضا حسینی جلالی؛ چ اول؛ بیروت: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۰ ق.
۵۹. تاریخ بغداد؛ احمد بن علی خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ق)؛ ۱۴ مجلد؛ قاهره: [بی نا]، ۱۳۴۹ ق.
۶۰. تاریخ بیهقی؛ ابن فندق؛ تصحیح بهمنیار؛ تهران: چاپ افست مروی، [بی تا].
۶۱. تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا قرن هفتم هجری؛ رسول جعفریان؛ چ سوم؛ تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات، ۱۳۷۱ ش.
۶۲. تاریخ سامراء؛ ذبیح الله محلاتی؛ نجف: مطبعة الحیدریة، [بی تا].
۶۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عليه السلام)؛ جاسم حسین؛ ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش.
۶۴. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران؛ سید ظهیرالدین مرعشی؛ به اهتمام برنهارد دارن؛ تهران: گستره، ۱۳۶۳ ش.
۶۵. تاریخ قم؛ حسن بن محمد بن حسن اشعری قمی (متوفی پس از ۳۹۷ ق)؛ ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی؛ تصحیح سید جلال الدین تهرانی؛ تهران: چاپخانه مجلسی، ۱۳۱۳ ش.
۶۶. تاریخ قم؛ محمد حسین ناصر الشریعة؛ با مقدمه و تعلیق و اضافات علی دوانی؛ چ دوم؛ قم: نشر دار العلم، ۱۳۴۲ ش.
۶۷. تاریخ نهضت های فکری ایرانیان (از رودکی تا...)؛ عبدالرفیع حقیقت؛ تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷ ش.
۶۸. تجارب الأمم؛ احمد بن محمد بن مسکویه رازی (م ۴۲۱ ق)؛ چهار جلد؛ قاهره: [بی نا]، ۱۹۱۴ م.
۶۹. تحریر الوسیلة؛ انام حسینی؛ چ ششم؛ تهران: مکتبة اعتماد کاظمینی، ۱۴۰۷ ق.
۷۰. تحف العتوان عن آل الرسول (عليه السلام)؛ أبو محمد حسن بن علی بن حسن بن شعبة حرّانی (متوفی قرن چهارم)؛ نجف: [بی نا]، ۱۹۶۶ م.
۷۱. تحفة الأسراء فی تاریخ الوزراء؛ هلال بن محسن صابی؛ قاهره: [بی نا]، ۱۹۵۸ م.

۷۲. تذکرة الخواص: ابوالمظفر يوسف بن قزواغلی دمشقی سبط بن جوزی؛ تهران: ابی‌نا، ۱۲۸۵.
۷۳. تفسیر الامام العسکری (علیه السلام)؛ محمد بن قاسم استرآبادی مفسر (اوائل قرن چهارم)؛ قم: ابی‌نا، ۱۴۰۹ ق.
۷۴. تفسیر عیاشی؛ ابی‌النضر محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی؛ تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی؛ تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ ق.
۷۵. تنقیح المقال؛ علامه ملاعبدالله مامقانی؛ نجف: مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۰ ق.
۷۶. تهذیب الأحکام؛ ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی، م ۴۶۰ ق)؛ تصحیح حسن موسوی خراسان؛ نجف: مطبعة النعمان، ۱۳۸۲ ق.
۷۷. جامع الرواة؛ محمد بن علی اردبیلی؛ تصحیح علامه شعرانی؛ ابی‌جا: رنگین، ۱۳۳۱-۱۳۳۴ ش.
۷۸. جواهر الکلام؛ محمد حسن بن محمد باقر نجفی (م ۱۲۶۶ ق)؛ تصحیح عباس قوچانی و دیگران؛ نجف و قم و تهران: ابی‌نا، ۱۳۷۷ ق به بعد.
۷۹. خاندان نوبختی؛ عباس اقبال آشتیانی؛ تهران: طهوری، ۱۳۴۵ ش.
۸۰. دائرة المعارف تشیع؛ زیر نظر کامران فانی و بهاء الدین خرمشاهی؛ تهران: بنیاد فرهنگي شط، ۱۳۶۹ ش.
۸۱. دلائل الامامة؛ محمد بن جریر بن رستم طبری (متوفی قرن چهارم)؛ نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ق.
۸۲. رجال ابن الفضائری (کتاب الضعفاء)؛ احمد بن حسین بن عبيدالله غضائری واسطی بغدادی (متوفی اوائل قرن پنجم)؛ تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی؛ قم: دارالحديث، ۱۴۲۲ ق.
۸۳. رجال ابن داود؛ تقی الدین حسن بن علی بن داود حلّی؛ نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ ق؛ قم: منشورات رضی، ابی‌تا.
۸۴. رجال الخاقانی؛ شیخ علی خاقانی (م ۱۳۳۴ ق)؛ تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم؛ نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۸ ق.
۸۵. رجال الطوسی؛ ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی، م ۴۶۰ ق)؛ نجف: مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۰ ق.

۸۶. رجال العلامة الحلی؛ حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی (م ۷۲۶ ق)؛ قم: رضی، ۱۴۰۲ ق.
۸۷. رجال النجاشی (فهرست اسماء مصنفی الشيعة)؛ ابوالعباس احمد بن علی اسدی نجاشی (م ۴۵۰ ق)؛ قم: مکتبة الداوری، [بی نا].
۸۸. رجال کشی؛ ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (متوفی اوایل قرن چهارم)؛ انتخاب و تلخیص شیخ طوسی با نام «اختیار معرفة الرجال»، به تصحیح حسن مصطفوی؛ مشهد: [بی نا]، ۱۳۴۸ ش.
۸۹. روضات الجنات؛ سید محمدباقر بن زین العابدین خوانساری (م ۱۳۱۳ ق)؛ تصحیح محمدتقی کشفی و اسدالله اسماعیلیان؛ تهران و قم: [بی نا]، ۱۳۹۰ ق.
۹۰. روضة الواعظین؛ محمد بن فتال نیشابوری؛ قم: [بی نا]، [بی نا].
۹۱. ریاحین الشریعة؛ شیخ ذبیح الله محلّاتی؛ تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۴۹ ش.
۹۲. ری باستان؛ دکتر حسین کریمان؛ [بی جا]: انجمن آثار ملی، [بی نا].
۹۳. سيرة الائمة الاثنی عشر؛ هاشم معروف حسنی؛ بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ ق.
۹۴. سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش؛ مرتضی سیفی قمی تفرشی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش.
۹۵. شرح نهج البلاغة؛ عزّ الدین عبدالحمید بن هبة الله بن ابی الحديد مدائنی (م ۶۵۵ ق)؛ تهران: [بی نا]، ۱۳۷۸ ق.
۹۶. صلة تاریخ الطبری؛ عرب بن سعد قرطبی (م ۳۶۶ ق)؛ [بی نا]: لیدن، ۱۸۹۷ م.
۹۷. صورة الارض؛ ابوالقاسم بن حوقل نصیبی؛ چ دوم؛ [بی جا]: لیدن، ۱۹۳۸ م.
۹۸. ضیافة الاخوان؛ رضی الدین محمد بن حسن قزوینی (م ۱۰۹۶ ق)؛ تحقیق سید احمد حسینی؛ قم: مطبعة العلمیة، ۱۳۹۷ ق.
۹۹. طبقات الشافعية الكبرى؛ عبد الوهاب بن علی سُبکی (م ۷۷۱ ق)؛ ۱۰ مجلد؛ قاهره: [بی نا]، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م.
۱۰۰. طبقات الصوفیة؛ ابی عبدالرحمن سُلَمی (م ۴۱۲ ق)؛ تحقیق نورالدین شریفة؛ حلب: دار الکتب النفیس، ۱۴۰۶ ق.
۱۰۱. عدة الرجال؛ سید محسن بن حسن حسینی اعرجی کاظمی (م ۱۲۷۷ ق)؛ تحقیق مؤسسة الهدایة لاهیات التراث؛ قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.



۱۰۲. عصر الخليفة المقتدر بالله (۳۲۰-۲۹۵ق)؛ حمدان عبدالمجید کیسی؛ نجف: ابی نا، ۱۳۹۴ق.
۱۰۳. عقیده الشیعة؛ دوايت م. رونلدسن؛ تعريب ع. م؛ بيروت: مؤسسة المفيد، ۱۴۱۰ق.
۱۰۴. علل الشرايع؛ ابو جعفر محمد بن علی بن بابويه قمی (شيخ صدوق، م ۳۸۱ق)؛ نجف: مكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.
۱۰۵. عوالم العلوم؛ عبدالله بحرانی اصفهانی؛ قم: ابی نا، ۱۴۰۹ق.
۱۰۶. عوالمی الثانی؛ محمد بن علی (ابن ابی جمهور) احسائی؛ ابی جا: ابی نا، ۱۹۸۳م.
۱۰۷. عیون أخبار الرضا؛ ابو جعفر محمد بن علی بن بابويه قمی (شيخ صدوق، م ۳۸۱ق)؛ نجف: مطبعة الحيدرية، ۱۳۹۰ق.
۱۰۸. فرق الشیعه؛ ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (قرن سوم)؛ تصحيح محمد صادق آل بحر العلوم؛ نجف: مطبعة الحيدرية، ۱۹۳۶م.
۱۰۹. فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه المنجد)؛ احمد سیاح؛ چ نوزدهم؛ تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۷ش.
۱۱۰. فیه من لا يحضره الفقيه؛ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابويه قمی (شيخ صدوق، م ۳۸۱ق)؛ تصحيح علی اکبر غفاری؛ تهران: مكتبة الصدوق، ۱۳۹۲م، ۱۳۹۴ق.
۱۱۱. فلاح السائل؛ سید علی بن موسی بن طاووس (م ۶۶۴ق)؛ نجف: ابی نا، ۱۹۶۵م.
۱۱۲. فهرست: ابن ندیم؛ به تصحيح شيخ ابراهيم رمضان؛ چ دوم؛ بيروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۷ق.
۱۱۳. فهرست؛ ابو جعفر محمد بن حسن (شيخ طوسی، م ۴۶۰ق)؛ قم: منشورات رضی، ابی نا.
۱۱۴. قاموس الرجال؛ علامه محمدتقی تستری؛ قم: انتشارات جامعه مدرسين، ۱۴۱۰ق.
۱۱۵. قرب الاسناد؛ ابو العباس عبدالله بن جعفر حمیری قمی (متوفی پس از ۲۹۷ق)؛ تهران: چاپخانه اسلامیه، ابی نا، چاپ شده با کتاب جعفریات و اشعيات.
۱۱۶. قصران؛ دکتر حسین کریمان؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶ش.
۱۱۷. قوس زندگی منصور حلاج؛ لوئی ماسینیون؛ ترجمه روان فرهادی؛ تهران: کتابخانه منوچهری، ابی نا.
۱۱۸. کافی؛ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی (م ۳۲۹ق)؛ به تصحيح علی اکبر غفاری؛ تهران: دار الكتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.

۱۱۹. کتاب الغيبة؛ ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم نعمانی (قرن چهارم)؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ تهران: مکتبة الصدوق، [بی تا].
۱۲۰. کتاب الغيبة؛ ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی، م ۴۶۰ ق)؛ بیروت: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۱۲۱. کتاب الوزراء والکتاب؛ محمد بن عبدوس جهشیاری (م ۳۳۱ ق)؛ قاهره: [بی نا]، ۱۹۳۸ ق.
۱۲۲. کتاب بغداد؛ طاهر مظفر عمید؛ نجف: [بی نا]، ۱۹۶۷ ق.
۱۲۳. کشف الغمة فی معرفة الائمة عليهم السلام؛ ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی (م ۶۹۳ ق)؛ [بی جا]: نشر ادب الحوزة و کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۴ ش.
۱۲۴. کلمة الامام المهدي عليه السلام؛ سید حسن شیرازی؛ بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۱۲۵. کلیات جغرافیای تاریخی و طبیعی ایران؛ دکتر عزیز الله بیات؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش.
۱۲۶. کلیات فی علم الرجال؛ جعفر سبحانی؛ قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۶۶ ش.
۱۲۷. کمال الدین و تمام النعمة، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق، م ۳۸۱ ق)؛ به تصحیح علی اکبر غفاری؛ قم: انتشارات جامعه مدرّسین، ۱۴۲۶ ق.
۱۲۸. لسان المیزان؛ شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی شافعی (م ۸۵۲ ق)؛ حیدرآباد دکن، ۱۳۳۱ ق.
۱۲۹. لسان المیزان؛ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ ق)؛ حیدرآباد: [بی نا]، ۱۳۳۰ ق.
۱۳۰. لغت نامه؛ علی اکبر دهخدا؛ تهران: نشر دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۳۱. مجالس (الفصول المختارة من العیون و المحاسن)؛ محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید، م ۴۱۳ ق)؛ نجف: [بی نا]، [بی تا].
۱۳۲. مجالس المؤمنین؛ قاضی سید نورالله حسینی مرعشی شوشتری (شهید به سال ۱۰۱۹ ق)؛ تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۵ ق.
۱۳۳. مدینة المعاجز؛ سید هاشم بحرانی؛ تهران: [بی نا]، [بی تا].
۱۳۴. مذهب حلاج؛ آرنالدز؛ روزه؛ ترجمه عبدالحسین میکده؛ تهران: جامی، ۱۳۷۰ ش.
۱۳۵. مرآة الجنان و عبرة یقظان؛ عبدالله بن اسعد یافعی یمنی مکی (م ۷۶۸ ق)؛ بیروت: اعلمی، ۱۳۹۰ ق.

۱۳۶. مرصع الاطلاع؛ عبدالمؤمن بن حق بغدادی؛ مصر: [ابی نا]، ۱۹۵۴ م.
۱۳۷. مروج الذهب و معادن الجواهر فی التاريخ؛ ابی الحسن علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ ق)؛ مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۸۵ ق.
۱۳۸. مسالك و ممالك؛ ابواسحاق ابراهيم اصطخری؛ ترجمه فارسی قرن ۵ و ۶؛ چ سوم؛ به اهتمام ایرج افشار؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۸ ش.
۱۳۹. مستدرک الوسائل؛ میرزا حسین نوری؛ بیروت: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۱۴۰. مستند العروة الوثقی (کتاب الخمس)؛ مرتضی بروجردي؛ محاضرات آية الله العظمی سید ابوالقاسم بن علی اکبر موسوی خویی؛ قم: مطبعة العلمية، ۱۳۶۴ ش.
۱۴۱. مشارق انوار اليقين؛ حافظ رجب بن محمد بن رجب برسی حلی (م ۸۱۳ ق)؛ بیروت: [ابی نا]، ۱۳۷۹ ق.
۱۴۲. مصائب حلاج؛ لوئی ماسینیون؛ ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری؛ [ابی جا]: بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۱۴۳. مصباح کفعمی؛ شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی الحسن بن محمد بن صالح کفعمی؛ نجف: دار الکتب العلمية، ۱۳۴۹ ش.
۱۴۴. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ﷺ؛ کمال الدین محمد بن طلحه شافعی؛ تحقیق ماجد بن احمد العطیة؛ بیروت: مؤسسة ام القرى، ۱۴۲۰ ق.
۱۴۵. معادن الحکمة؛ علم الهدی محمد بن محسن فیض کاشانی (م ۱۱۱۵ ق)؛ با تعلیقات آية الله علی احمدی میانجی (۱-۲)؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷-۱۴۰۹ ق.
۱۴۶. معالم العلماء؛ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (م ۵۸۸ ق)؛ نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ ق.
۱۴۷. معجم البلدان؛ یاقوت حموی (م ۶۲۶ ق)؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۹۹ ق.
۱۴۸. معجم رجال الحديث؛ سید ابوالقاسم بن علی اکبر موسوی خویی (م ۱۴۱۳ ق)؛ بیروت: [ابی تا]، ۱۹۸۳ م.
۱۴۹. معجم مقائیس اللغة؛ احمد بن فارس بن زکریا؛ بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۱ ق.
۱۵۰. مفاخر اسلام؛ علی دوانی؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳ ش.
۱۵۱. مقاتل الطالبیین؛ ابوالفرج علی بن حسین قرشی اصفهانی (م ۳۵۶ ق)؛ تصحیح سید احمد صقر؛ قاهره: [ابی نا]، ۱۹۴۹ م؛ بیروت: اعلمی، ۱۴۰۸ ق.

۱۵۲. مقالات الاسلامیین؛ أبو الحسن علی بن اسماعیل بن ابی بشر اشعری؛ تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید؛ قاهره: [ابی نا]، ۱۹۶۹ ق.
۱۵۳. مقباس الهدایة؛ علامه ملا عبدالله مامقانی؛ چاپ شده همراه با تنقیح المقال؛ نجف: مکتبه المرتضویه، ۱۳۰۵ ق.
۱۵۴. مکتب در فرایند تکامل؛ حسین مدرسی طباطبایی؛ ترجمه هاشم ایزدپناه؛ ایالات متحده، نیوجرسی: نشر داروین، ۱۳۷۴ ش.
۱۵۵. مناقب آل ابی طالب؛ رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی (م ۵۸۸ ق)؛ بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۵.
۱۵۶. منتخب الانوار المضية؛ علی بن عبدالکریم نیلی نجفی؛ قم: مطبعة الخيام، ۱۴۱۰ ق.
۱۵۷. منتقلة الطالبيّة؛ ابن طباطبا؛ نجف: مطبعة الحيدرية، ۱۹۶۸ م.
۱۵۸. میزان الاعتدال فی نقد الرجال؛ شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۱۸ ق)؛ قاهره: دار الفكر العربي، ۱۴۰۶ ق.
۱۵۹. نزهة القلوب؛ حمدالله مستوفی قزوینی (م ۷۴۰ ق)؛ به اهتمام گای لیسترانج؛ تهران: چاپ ارمغان، ۱۳۶۲ ش.
۱۶۰. نفحات الأنس من حضرات القدس؛ عبدالرحمن بن احمد جامی؛ تصحیح مهدی توحیدی پور؛ تهران: نشر سعدی، ۱۳۶۶ ش.
۱۶۱. نقض؛ (معروف به: بعض مثالب النواصب فی نقض فضائح الروافض)؛ عبدالجلیل قزوینی رازی؛ تصحیح میرجلال الدین محدث ارموی؛ تهران: [ابی نا]، ۱۳۵۸ ش.
۱۶۲. نور الأبصار؛ مؤمن بن حسن شبلنجی؛ بیروت: [ابی نا]، ۱۹۷۸ م.
۱۶۳. وسائل الشيعة؛ محمد بن حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق)؛ تصحیح عبدالرحیم ربّانی شیرازی و محمد رازی؛ تهران: ۱۳۷۶ بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۳ ق.
۱۶۴. وسیلة النجاة؛ سید ابوالحسن اصفهانی؛ بیروت: دار التعارف، ۱۳۹۷ ق.
۱۶۵. وفيات الاعیان؛ ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم برمکی اربلی (م ۶۸۱ ق)؛ تصحیح احسان عباس؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۶۸ م؛ قم: منشورات شریف رضی، ۱۳۶۴ ش.
۱۶۶. ولاة مصر؛ محمد بن یوسف کندی (م ۳۳۵ ق)؛ بیروت: [ابی نا]، ۱۳۷۹ ق.





فهرست اعلام

- آبی، ۱۱۶، ۲۴۸، ۳۶۲، ۴۶۹، ۴۸۱، ۵۱۰،
۵۳۵، ۵۸۲، ۵۹۵، ۶۷۳
- آدم، ۳۳، ۴۱، ۷۳، ۱۱۲، ۱۷۰، ۲۰۵، ۲۲۸،
۲۴۴، ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۵۲، ۳۷۸،
۳۹۱، ۴۲۸، ۴۴۴، ۵۰۳، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۱۹،
۵۲۰، ۶۲۲، ۶۳۱، ۶۷۳، ۶۷۵
- آستاره، ۱۲۵، ۶۹۳
- آل ابی طالب، ۲۳، ۳۴، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹،
۶۰، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰،
۱۷۰، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵، ۳۴۴،
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶،
۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴،
۳۶۶، ۳۶۷، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۶۲۰، ۶۲۵،
۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۴
- آل جراده، ۶۱۳
- آل طاهر، ۶۸۹
- آوجی، ۱۱۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۴، ۳۶۲، ۵۹۵
- آیت اللهی، ۵۸
- اباصدام، ۱۱۴
- ابان بن مصعب، ۱۰۲
- ابراهیم بن ابی رافع، ۶۱۴
- ابراهیم بن حیان، ۱۰۲
- ابراهیم بن سلام، ۱۷۲، ۴۲۷، ۴۹۹، ۵۰۰
- ابراهیم بن سلامة، ۱۳۵
- ابراهیم بن شکله، ۱۹۸، ۶۸۸، ۶۸۹
- ابراهیم بن شیبه، ۶۹۲
- ابراهیم بن عبده، ۴۱، ۵۷، ۱۱۸، ۱۳۶،
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۰۳،
۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۸۳، ۳۴۱، ۳۵۱، ۳۷۷،
۳۹۴، ۴۲۹، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۱،
۵۷۶، ۶۳۵
- ابراهیم بن عطیه، ۱۰۲
- ابراهیم بن مهزیار، ۸۸، ۱۳۰، ۱۸۰، ۲۰۸،
۲۲۵، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۷۹، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹،
۴۳۱، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۴، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱،
۵۱۲، ۵۱۳، ۵۵۴، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۲۶
- ابراهیم بن هاشم، ۱۹۰، ۲۸۹
- ابراهیم حضینی، ۵۰۲، ۵۰۳
- ابراهیم حنظلی، ۵۰۳
- ابن ابی الثلج بغدادی، ۳۴
- ابن ابی شوارب، ۱۰۷
- ابن ابی طاهر، ۷۰۵
- ابن ابی عون، ۶۷۸
- ابن ابی یغفور، ۱۰۶
- ابن اسکافی، ۱۱۸
- ابن الخال، ۱۷۳
- ابن الزیات، ۵۴۶، ۵۴۷
- ابن العجمی، ۳۵۵
- ابن المعتمر، ۷۰۲
- ابسن بابا، ۲۰۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۳۷، ۳۵۷،
۶۸۱، ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۶

ابن بابویه، ۳۰، ۲۷۸، ۳۵۰	ابن شهر آشوب، ۱۲۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۱۳
ابن برینه، ۴۵۹	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۹۵، ۳۴۸، ۴۲۳
ابن بند، ۵۸، ۲۳۲، ۲۷۱، ۳۲۷، ۳۶۳، ۵۱۸	۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۹
۵۸۸	۴۶۰، ۴۷۰، ۴۹۲، ۵۰۶، ۵۲۵، ۵۳۲، ۵۳۴
ابن جاوشر، ۹۳، ۱۴۴، ۲۵۳	۵۳۵، ۵۴۹، ۵۶۶
ابن جندب، ۱۶۵، ۵۰۶	ابن طاووس، ۳۶۵، ۴۸۳، ۵۰۲، ۵۱۴
ابن حزم، ۱۱۰	۵۸۱، ۵۹۸، ۶۲۶، ۶۳۹، ۶۶۶
ابن حسکه، ۱۹۹، ۶۹۰، ۶۹۱	ابن عاصم، ۵۸۷
ابن حمید، ۸۳، ۲۴۴، ۳۰۷، ۴۹۵	ابن عباس، ۴۳۵
ابن حوقل، ۷۹، ۱۵۱، ۱۵۹، ۶۱۴، ۶۷۲	ابن عریب، ۲۳۷، ۲۷۲، ۳۲۹
ابن خانبه، ۵۵	ابن غضائری، ۲۳، ۲۸، ۴۴۳، ۴۸۳، ۶۰۵
ابن خلکان، ۳۳۳، ۳۶۷، ۷۱۱	۶۸۸، ۷۰۷
ابن داود، ۲۳، ۵۰۳، ۵۴۴، ۶۱۹، ۶۳۸	ابن قبه، ۲۹۵
۷۰۷، ۷۰۷	ابن قیاما، ۲۴۲، ۳۵۶
ابن رائق، ۴۶۹، ۴۷۶	ابن متیل، ۹۱، ۴۶۳
ابن راشد، ۱۷۹، ۲۵۸، ۲۷۱، ۳۲۷، ۵۱۸	ابن مکاری، ۱۸۹
ابن رستم، ۸۶، ۸۹، ۱۵۴	ابن ملجم، ۴۹۲، ۶۴۴
ابن روح، ۳۶، ۹۰، ۹۲، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۶۱	ابن ندیم، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۱، ۷۱۲
۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۷	ابن یقطين، ۲۱۸، ۴۹۷
۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۴	ابو ابراهیم، ۲۲۳، ۴۹۰
۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۳۱	ابو الحسن، ۳۹، ۴۴، ۵۴، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۷۲
۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۷۳	۱۹۲، ۲۱۱، ۲۷۸، ۳۰۴، ۳۱۹، ۳۳۲، ۴۶۷
۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۲۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۰	۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۰۸
۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷	۵۲۱، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۹، ۵۷۹، ۵۸۳، ۶۵۶
۴۷۹، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۶	۶۵۷، ۶۷۴، ۶۹۹
۵۹۷، ۵۹۸، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲	ابو الحسن علی بن محمد علیه السلام ، ۳۷، ۴۷۹
۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۸	۴۸۱، ۵۹۵، ۵۹۹، ۷۰۰
ابن سنان، ۶۰۵	ابو الحسن موسی علیه السلام ، ۴۹۵

- ابوالخطاب، ۸۰، ۳۲۱، ۴۴۰، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۷، ۷۰۹
- ابوالعباس احمد دینوری، ۳۸، ۵۲، ۶۹۳
- ابوالفرج اصفهانی، ۵۳۶
- ابوالقاسم هروی، ۳۵۴
- ابوالهیجا، ۴۷۵
- ابوبصیر، ۶۷، ۲۵۱، ۴۴۱، ۴۸۵
- ابوبکر، ۶۷، ۶۸، ۱۳۵، ۲۰۱، ۲۳۵، ۳۳۸
- ۳۵۶، ۴۶۲، ۴۷۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۱۱
- ابوحامد، ۱۲۸، ۵۵۷، ۵۷۰، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵
- ابوحامد مراغی، ۸۹، ۱۴۳، ۵۵۷، ۵۷۰
- ابوخلد الکابلی، ۶۱
- ابوذر، ۳۷۰، ۳۷۲، ۴۳۲، ۴۳۳، ۷۱۱
- ابورجاء، ۷۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۳۱
- ابورمیس، ۲۰۹، ۳۵۵
- ابوسورة، ۱۱۰
- ابوسهل، ۹۰، ۹۴، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۷۹
- ۳۰۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹
- ۳۵۱، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۳۱، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۹
- ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۷۷، ۵۹۳، ۶۸۵
- ۶۸۶
- ابوصدام، ۳۶۵، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۸۹
- ابوطالب، ۷۶، ۱۰۸، ۱۷۲، ۲۴۵، ۳۷۸
- ۴۲۶، ۵۰۲
- ابوطاهر بن بلال، ۱۸۴، ۳۵۲، ۳۹۲، ۵۲۲
- ۶۴۹، ۶۵۱
- ابوعبدالله بن ابی سلمه، ۱۲۸
- ابوعبدالله بن جنید، ۱۰۳
- ابوعلی بن راشد، ۳۶، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۸۱
- ۸۴، ۸۵، ۱۰۰، ۱۵۳، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۳
- ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۵۸، ۳۱۱
- ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۴۱، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۹۰، ۳۹۲
- ۳۹۳، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸
- ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۲۴، ۵۷۰، ۶۱۱، ۶۴۰
- ابوعمر، ۲۵، ۳۸، ۵۳، ۱۰۳، ۱۶۰، ۱۸۵
- ۲۱۲، ۲۵۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۳۲، ۵۰۳، ۵۲۴
- ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۸۱، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۸
- ابوغالب زاری، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۴۵۲
- ۴۸۷، ۷۱۲، ۶۷۰، ۶۷۱
- ابوغانم، ۱۰۸، ۱۲۱
- ابومحمد الحسن بن علی، ۳۷، ۱۶۵
- ابومسلم، ۱۳۲
- ابونصر هبة الله، ۴۳، ۴۵۱، ۴۶۸، ۴۷۸
- ۷۰۳
- ابوهاشم جعفری، ۷۴، ۸۵، ۹۶، ۱۵۷
- ۲۱۳، ۲۷۸، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۲۷، ۳۶۱، ۳۶۲
- ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶
- ابویعقوب اقطع، ۷۰۲
- ابی الحسن، ۱۴۹، ۲۵۷، ۲۶۴، ۴۷۷، ۵۱۹، ۵۴۸
- ابی الخطاب، ۴۴۸
- ابی الطیب، ۴۷۷
- ابی جعفر الثاني (ع)، ۵۴۸
- ابی جعفر العمری، ۴۳، ۴۶۲
- ابی حلّیس، ۳۶۰، ۵۸۹
- ابی سالم، ۴۳۵

ابی سمال، ۵۰۵
 ابی عبدالله علیه السلام، ۳۹، ۳۵۸، ۳۷۷، ۴۴۸، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۵۴، ۶۲۸، ۶۳۰
 ابی محمد، ۵۸، ۲۵۷، ۲۶۱، ۳۴۸، ۳۹۹، ۴۶۴، ۵۱۱، ۵۳۰، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۸۰، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۶۲، ۷۰۸
 ابی هضره، ۱۰۷
 احمد بن ابراهیم، ۹۲، ۴۷۳، ۴۸۰، ۵۵۷، ۶۱۴، ۶۶۵
 احمد بن ابی روح، ۸۸، ۹۹، ۱۲۶، ۲۷۷، ۳۵۳، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲
 احمد بن ابی عوف، ۱۴۴
 احمد بن اسحاق، ۳۳، ۵۳، ۵۴، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۷۰، ۲۹۵، ۳۱۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۲۸، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳
 احمد بن حاتم بن ماهویه، ۱۲۱
 احمد بن حارث، ۱۲۱
 احمد بن حسن، ۱۲۶، ۲۵۲، ۳۵۵، ۳۶۲، ۴۸۱، ۶۴۷
 احمد بن حسن مادرانی، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۶۴
 احمد بن حمزه، ۸۴، ۵۴۱
 احمد بن حمزة بن یسع، ۱۱۳، ۱۸۶، ۳۵۰، ۵۲۸، ۵۴۱
 احمد بن خضر، ۳۵۶
 احمد بن علی بن نوح، ۴۳، ۴۷۸، ۵۳۰
 احمد بن متیل، ۹۲، ۱۷۸، ۴۳۱، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۳۹
 احمد بن محمد بن عیسی، ۷۳، ۲۰۵، ۲۲۸، ۴۴۸، ۵۱۹، ۶۳۰، ۶۹۲
 احمد بن محمد بن کاتب، ۴۳
 احمد بن موسی، ۸۴
 احمد بن نوح، ۶۷۱
 احمد بن هلال، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۳۴، ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۱۱، ۳۶۸، ۴۳۱، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۲، ۵۶۴، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۸۳، ۶۹۹
 اخرس، ۳۵۸
 ادیس، ۱۰۶، ۴۴۸، ۷۰۷
 اذکوتکین، ۲۵۲
 اربلی، ۲۳، ۱۳۰، ۱۳۸، ۵۰۱، ۵۴۴، ۵۶۷، ۵۷۲، ۶۳۰
 اردبیلی، ۲۳، ۲۸، ۱۵۲، ۴۴۶، ۵۲۱، ۵۸۰، ۶۰۳
 استونه، ۱۲۵
 اسحاق احمر، ۹۱، ۱۲۶، ۲۰۰، ۲۶۴، ۳۳۸، ۳۶۸، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶
 اسحاق القمی، ۶۳۱
 اسحاق بن اسماعیل، ۴۳، ۸۴، ۸۵، ۱۱۸

- ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۴۵، ۳۴۷، ۳۷۶، ۳۹۴، ۴۵۲، ۴۷۶، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۶، ۶۳۵، ۶۵۸، ۶۶۶
- اسحاق بن یعقوب، ۱۸۶، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۵۳، ۳۷۶، ۴۶۱، ۵۷۹، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۳۷
- اسماعیل، ۴۳، ۵۱، ۷۰، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۴۷، ۳۹۴، ۴۳۱، ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۰۵، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۹۵، ۶۱۱، ۶۳۵، ۶۵۸، ۶۶۶، ۶۷۲، ۷۰۳
- اسماعیل بن احمد، ۲۰۴
- اسماعیل بن اسحاق، ۹۲
- اسماعیل بن سلام، ۸۳، ۱۵۲، ۲۳۱، ۲۴۴، ۳۰۷، ۴۹۵
- اسماعیل بن صالح، ۱۰۴، ۴۷۹
- اسماعیل بن موسی الکاظم، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۶۲
- اسماعیلی، ۷۹، ۶۷۲
- اسود، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۵۵، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۷، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۸۸، ۴۳۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۹۱، ۵۹۲
- اشاعته، ۸۱، ۲۸۶، ۶۴۸
- اشعری، ۷۳، ۸۶، ۹۸، ۱۱۳، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۹۵، ۳۱۱، ۳۵۹، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۲، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۵، ۶۵۶، ۶۶۲
- اصفهبانی، ۳۱۹، ۵۳۶، ۶۱۳، ۶۸۹
- اصفهبان، ۱۴۵
- اعرجی کاظمی، ۳۸۲، ۴۴۸
- اعمش، ۸۴، ۱۰۲
- اقبال، ۱۲۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۶۷، ۶۱۱، ۶۱۳
- امام باقر علیه السلام، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۲، ۵۴، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۴۹، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵

۴۵۸، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۳۰، ۴۲۶، ۴۲۲	۵۵۶، ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۵، ۵۴۲
۵۱۱، ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۷۰، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۰	۵۷۱، ۵۷۳، ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۴۹، ۶۵۰
۵۸۲، ۵۶۷، ۵۵۴، ۵۵۲، ۵۴۲، ۵۳۰، ۵۲۴	۶۶۶، ۶۸۰، ۶۸۹، ۷۱۴
۵۸۵، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۷۶، ۶۹۶	امام حسن عسکری علیه السلام ، ۳۶، ۴۳، ۵۴، ۵۵
امام کاظم علیه السلام ، ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲	۶۰، ۸۲، ۳۷۶، ۵۴۲
۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۷۵، ۸۰	امام رضا علیه السلام ، ۵۲، ۶۴، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۸۱
۸۱، ۸۳، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹	۱۲۱، ۱۱۸، ۱۱۲، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۱، ۸۳
۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۶۸	۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵
۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۱۷	۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۸
۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹	۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸
۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۶	۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۸۲، ۲۸۶
۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۷	۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۷
۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۴	۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۷، ۳۵۳
۳۳۵، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۸۴	۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۸۶، ۴۲۴، ۴۲۵
۳۸۶، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲	۴۲۷، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۸۸، ۴۸۹
۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱	۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰
۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸	۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹
۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۳۲، ۵۳۲، ۵۴۲	۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷
۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۴۸، ۵۸۰	۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۷
۵۸۰، ۵۸۵، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵	۵۸۰، ۵۸۵، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵
۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۸	۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۸
۶۸۹، ۷۱۴	۶۸۹، ۷۱۴
ام کلثوم، ۹۲، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۸	امام عصر علیه السلام ، ۱۸، ۳۰، ۵۴، ۶۶، ۷۴، ۷۶
امیرالمؤمنین علیه السلام ، ۶۷، ۶۸، ۷۹، ۸۰، ۱۰۵	۷۷، ۷۹، ۸۶، ۹۳، ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷
۱۳۵، ۲۷۲، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۷۰، ۳۷۱	۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۲
۳۷۲، ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵	۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳
۴۳۶، ۴۴۵، ۵۷۳، ۶۴۴، ۶۶۷	۲۵۲، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۷
انجیل، ۱۴۲، ۴۶۸	۳۳۱، ۳۳۴، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۷۴، ۴۰۰، ۴۰۳
اندلسی، ۱۵۹	

برقی، ۲۳، ۲۸، ۱۸۶، ۳۷۷، ۴۴۸	انوشیروان، ۱۱۰، ۳۰۹
بروجردی، ۴۴	اهوازی، ۳۶، ۴۴، ۱۲۹، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۸۲
بزوفری، ۹۴، ۱۰۲، ۳۱۴، ۳۳۳، ۴۷۴	۲۹۳، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۲۶
۵۹۵، ۵۹۶، ۶۶۷	۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۴۸، ۵۰۲، ۵۰۵
بزيع، ۷۰، ۸۴، ۲۸۶، ۵۱۹، ۶۶۶	۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱
بسامی، ۱۲۱، ۴۱۲، ۵۸۷	ایوب، ۲۵، ۱۴۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۶، ۲۶۹
بسطام بن سابور، ۱۰۲	۳۹۴، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۴۲، ۵۴۳
بصری، ۳۲، ۱۰۳، ۴۴۹، ۵۰۸، ۶۸۹	ایوب بن ناب، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۰۷
بطائنی، ۸۱، ۱۸۹، ۳۸۴، ۴۲۷، ۴۹۹، ۶۴۳، ۶۴۵	۴۲۹، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۵۷
بکیر، ۴۴۱	ایوب بن نوح، ۳۶، ۵۰، ۸۱، ۸۵، ۹۶، ۱۸۳
بلالی، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۸۵	۱۸۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۴، ۳۳۰، ۳۵۷
۳۳۹، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۶	۳۵۹، ۳۷۷، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۲۸، ۴۲۹
۳۷۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۵۷۱، ۵۷۲، ۶۶۶، ۶۶۷	۵۱۷، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴
۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۶، ۶۹۹	۶۲۸، ۶۳۰، ۶۵۴
بلخی، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۷۰، ۱۷۱	بابا القمی، ۶۹۶
بنان، ۴۴۷، ۵۰۶، ۵۱۹، ۶۲۰	باداشاله، ۳۶۲
بنوبسطام، ۸۲، ۳۳۹، ۴۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴	باقر، ۳۸، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۸۹
۶۷۵، ۶۷۷، ۷۰۶	۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۲۴، ۴۳۲
بنو جوزجی، ۸۲	۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۸۷، ۴۸۸، ۶۸۸
بنو زرارہ، ۸۲	باقطانی، ۹۰، ۹۱، ۱۲۶، ۱۵۴، ۲۰۰، ۳۳۸
بنو مهزیار، ۸۸	۳۶۸، ۴۳۱، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۰، ۶۹۳، ۶۹۴
بنی ابی طی، ۶۱۳	۶۹۵، ۶۹۶
بنی اسباط، ۱۰۷	بجلی، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۳
بنی امیه، ۴۳۸	بحر العلوم، ۴۳، ۳۷۳
بنی زهره، ۶۱۳	بدر، ۹۰، ۱۸۵، ۲۵۲، ۳۱۶، ۳۵۵، ۳۶۲
بنی عباس، ۴۸، ۶۲، ۱۲۲، ۲۵۲، ۳۰۱، ۳۰۲	۴۵۲، ۵۱۱، ۵۸۳، ۶۳۱
۴۸۹، ۴۹۶، ۴۹۹، ۶۵۲، ۶۷۸، ۶۹۵، ۷۰۵	برسی، ۲۰۲، ۲۰۹، ۷۱۰
بنی کشمرد، ۱۲۳، ۵۳۰	برسین، ۶۹۵

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹،
 ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶،
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰،
 ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۵،
 ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳،
 ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷،
 ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵،
 ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۶،
 ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷،
 ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۷۷،
 ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹،
 ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۵،
 ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴،
 ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲،
 ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۹۰، ۵۱۸، ۵۲۲،
 ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷،
 ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶،
 ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۵،
 ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲،
 ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۵،
 ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۶، ۵۸۷،
 ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴،
 ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۲۶، ۶۳۰،
 ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱،
 ۶۵۲، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰،
 ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۸، ۶۹۳، ۶۹۴،
 ۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۱۱،
 جعفری، ۳۸، ۵۱، ۶۲، ۷۲، ۱۷۷، ۱۸۲،

بنی مروان، ۱۳۳
 بنی نوبخت، ۳۳۳، ۵۷۸، ۶۱۱، ۶۷۴، ۶۷۸
 بنی هاشم، ۴۹، ۵۷، ۴۳۶، ۴۵۴
 بوارح، ۷۸
 بهایی، ۱۷۲، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۳۲،
 ۵۸۷، ۷۱۱
 بییهقی، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۸، ۱۷۹،
 ۱۸۴، ۲۰۳، ۳۰۹، ۳۴۱، ۳۷۷، ۵۶۴، ۵۶۶
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ۶۷، ۱۸۸، ۲۹۲، ۳۰۳،
 ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۹۵،
 ۴۹۸، ۵۷۴، ۵۷۵، ۶۰۳، ۶۴۱، ۶۶۸، ۶۷۳
 تورات، ۴۶۸
 ثابتی، ۸۴، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۱۱
 جابر، ۳۸، ۲۴۶، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۲۴،
 ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۶۰۴
 جابر بن عبدالله، ۶۷
 جاسم حسین، ۲۴، ۴۳، ۵۸، ۲۳۶، ۶۱۱،
 ۶۷۲، ۶۸۴، ۶۸۶
 جامی، ۷۱۱
 جرجانی، ۱۰۶، ۱۴۶، ۲۴۶
 جعفر، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹،
 ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۶۸،
 ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷،
 ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱،
 ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳،
 ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹،

حر عاملی، ۳۸۱	۲۲۳، ۲۳۰، ۲۵۷، ۲۶۴، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۲
حسن، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۵۴، ۵۹، ۶۳، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۹۲	۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۹۰، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۸۴
۲۱۱، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۴، ۳۱۹	۴۹۳، ۶۰۴، ۶۸۸
۳۳۲، ۳۹۵، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸	جلال الدین سیوطی، ۶۱۴
۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۸	جلالی، ۵۹، ۷۰۷
۵۱۹، ۵۲۱، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۵، ۵۵۹	جمیل بن دراج، ۴۹۲، ۵۴۱، ۵۴۲
۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۲۶، ۶۳۱	جنید، ۱۰۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۴۵
۶۳۳، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۷۴، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۰	۲۷۷، ۳۳۷، ۵۴۱، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۰، ۷۰۲
حسن العسکری علیه السلام ، ۲۴، ۶۵۵	جوهری، ۲۵
حسن بن احمد، ۱۰۰، ۴۳۱، ۵۸۹، ۵۹۰	جهشیاری، ۳۳۳، ۳۶۷، ۴۷۴
حسن بن سماعة، ۲۹، ۳۰	حائری، ۱۰۲، ۲۱۵، ۲۴۶، ۲۵۵، ۳۰۵
حسن بن ظریف، ۳۵۸، ۳۶۳	۳۰۸، ۴۴۸، ۵۸۰، ۵۸۷، ۵۹۴
حسن بن عیسی، ۷۶	حاتم بن ماهویه، ۹۵، ۱۲۱، ۱۹۰، ۵۴۰، ۶۵۰
حسن بن فضل، ۷۷، ۸۹، ۹۹، ۱۰۵، ۲۱۴	حاجز، ۴۱، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۹
۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۵۵۹، ۵۹۸	۱۲۰، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۰۹، ۲۲۶
حسن بن محبوب، ۲۹، ۳۰، ۴۴۸	۲۲۷، ۲۴۷، ۲۷۰، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۳
حسن بن نصر، ۸۷، ۱۱۴، ۲۱۵، ۲۴۰	۳۷۹، ۳۸۳، ۴۳۰، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۵۴
۲۷۷، ۳۲۳، ۳۵۲، ۳۹۶، ۴۳۰، ۵۵۲، ۵۵۵	۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۷۶، ۶۳۳
۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۶۰۷	حامد بن عباس، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۹۵، ۶۷۴، ۷۰۲
حسن مجتبی علیه السلام ، ۶۸، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶	حبيب بن مظاهر، ۴۳۵
حسین بن اشکيب، ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳	حدیث، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۰
حسین بن روح، ۳۶، ۴۶، ۵۸، ۶۶، ۸۹، ۹۰	۵۲، ۶۶، ۷۴، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۱۴، ۲۳۰
۹۲، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴	۲۳۷، ۲۵۰، ۳۵۴، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۱
۱۷۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۷	۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۵۸
۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۲، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵	۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۹۸، ۵۰۱
۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۸	۵۰۲، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۵۱، ۵۹۰، ۶۰۳
۳۴۹، ۳۵۰، ۳۷۳، ۳۹۵، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰	۶۰۵، ۶۲۱، ۶۲۷، ۷۰۶، ۷۰۷

حلاج، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۶۸، ۶۷۴، ۷۰۱.

۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۱

حلی، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۶۹.

۱۱۴، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۷.

۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۶۶، ۲۶۹.

۳۴۵، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۸۱، ۳۹۹، ۴۵۱.

۴۶۰، ۴۸۹، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۴.

۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۹، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۶۸، ۶۰۶.

۶۰۹، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰.

۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۳.

۶۳۵، ۶۳۸، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۰۸.

حلیسی، ۵۸۹

حمدان، ۳۵۳، ۳۶۶، ۴۷۵، ۵۴۲، ۶۰۲.

۶۷۷، ۶۹۸

حمدان عبدالمجید الکبیری، ۲۷۲

حمران بن اعین، ۶۲، ۶۸، ۷۲، ۴۲۶، ۴۸۷.

۴۸۸

حموی، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۵۶.

۱۶۴، ۱۷۳، ۲۶۲، ۳۶۸، ۴۸۱، ۶۱۴، ۶۸۴، ۶۸۵.

حمید بن عباس (وزیر)، ۲۳۷، ۲۷۲، ۳۲۹.

۳۳۳، ۳۶۶

حمیری، ۳۰، ۷۷، ۱۱۴، ۲۳۶، ۳۳۱، ۳۴۹.

۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۶، ۴۵۵، ۴۶۵، ۵۵۱، ۵۵۲، ۶۰۹.

حنظله، ۷۸

حنیفه، ۱۴۷، ۱۶۶، ۳۳۲، ۴۴۰.

خاتم، ۳۳، ۴۶۸، ۶۴۴

خادم، ۵۲، ۹۲، ۹۹، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۳.

۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۰۷.

۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱.

۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸.

۴۷۹، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۳، ۵۸۰، ۵۹۰.

۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹.

۶۱۱، ۶۳۳، ۶۴۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸.

۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۸۳، ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹.

۷۰۶

حسین بن عبد ربه، ۳۶، ۴۰، ۸۴، ۱۰۰.

۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۵۸، ۳۰۵، ۳۵۱.

۴۲۸، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۴۲

حسین بن قیاما، ۱۰۱

حسین بن مختار، ۵۱، ۲۴۲، ۳۵۵، ۳۵۶

حسین بن هارون، ۴۳۰

حسین نوری، ۷۰۷

حسینی، ۵۹، ۱۱۶، ۳۴۹، ۶۹۵، ۷۰۷

حضرت حجت علیه السلام، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۸.

۵۲، ۵۳، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۶.

۸۷، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵.

۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۸.

۱۴۳، ۱۵۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۲.

۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰.

۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۴.

۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۴، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴۷۸، ۴۹۸.

۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۳۷.

۵۴۴، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۹۸، ۶۸۸، ۶۹۴.

حفص ابیض، ۲۳۰، ۴۸۳

حکیمه، ۴۳۷

حکیمه بنت الجواد علیه السلام، ۴۲۳

۳۵۸، ۵۵۷، ۵۴۶، ۵۲۸، ۴۵۸، ۴۵۶، ۳۶۸	۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۳، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۵۶
۵۵۹، ۵۶۲، ۵۵۴، ۶۹۳، ۶۹۴	۳۵۷، ۳۸۲، ۳۸۷، ۴۲۹، ۴۵۲، ۴۷۱، ۴۹۸
ذبیح الله صفا، ۷۱۱	۵۳۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۶۲
ذکاء، ۹۲، ۴۷۱	۶۵۹، ۶۶۰
ذوالریاستین، ۲۲۴، ۲۴۹	خاقانی، ۱۹۷، ۳۳۹، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۰۰
ذوالنورین، ۵۸، ۲۳۷، ۴۷۷	۶۰۶، ۶۷۷
ذوالیدین، ۴۲۳، ۴۳۴، ۶۰۳	خثعمی، ۳۵۳، ۳۵۷
ذهبی، ۴۶، ۹۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۶۲، ۴۶۹	خراسانی، ۴۳، ۴۴، ۵۷، ۶۳، ۱۱۷، ۱۳۲
۴۷۵، ۴۷۸، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۸۵	۱۳۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۱
رازی، ۲۸، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۱۷، ۱۱۸	۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۹
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۴	خریاق اسلمی، ۴۳۴
۱۸۶، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۰	خرسان، ۶۰، ۱۵۳
۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۳۹، ۳۷۷، ۳۹۴، ۴۲۹	خزاز، ۱۵۰
۴۳۰، ۵۴۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۸	خضر، ۳۵۶، ۵۰۸، ۵۵۹، ۶۳۱
۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸	خطیب بغدادی، ۸۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۶۱۱
رافضیان، ۸۳، ۱۵۳	خویی، ۲۳، ۲۸، ۲۶۲، ۲۷۰، ۳۴۴، ۳۸۳
راوندی، ۲۳، ۴۰، ۸۰، ۸۸، ۱۱۴، ۱۱۷	۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۶۱۶
۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳	خیران، ۴۲۸، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۲۷	خیرانی، ۲۳۲، ۳۸۷، ۵۴۷، ۵۴۸، ۶۲۹، ۶۳۰
۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۷۱	داود بن اسود، ۲۲۰، ۲۷۸
۳۹۵، ۴۳۵، ۴۸۵، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶	داود بن علی، ۳۹، ۲۱۷، ۲۲۹، ۳۸۵، ۴۸۳
۵۳۷، ۵۴۴، ۵۵۹، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۹۸	۴۸۵، ۴۸۶
رخجی، ۳۱۴، ۵۳۲	دریاب رقاسی، ۳۵۴
رشید هجری، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴	دعل، ۳۰۵
۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۶۰۱، ۶۰۴	دهخدا، ۴۵، ۴۶، ۳۴۷
رواسی، ۶۴، ۸۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۴۲۷، ۴۹۹	دهقان، ۳۶، ۸۵، ۱۲۰، ۱۵۳، ۳۷۶، ۵۲۳، ۶۵۸
۶۴۳، ۶۴۶	دینوری، ۳۸، ۵۲، ۸۷، ۹۹، ۱۲۵، ۱۲۶
رودکی، ۱۶۷	۱۲۹، ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۶۴، ۳۲۳

روزحسنى، ۲۲۱	سفاح، ۸۳
روزه آرنالدز، ۷۱۱	سفيان عبدی، ۳۶۱
رونلدسن، ۴۸۰	سفینه، ۴۲۳، ۴۳۴
ریان بن شبيب، ۵۴۵	سليمان، ۸۲، ۸۵، ۹۰، ۹۲، ۱۱۱، ۱۶۹
ریان بن صلت، ۵۲، ۸۴، ۴۵۳، ۴۵۴	۱۷۱، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۷۶، ۳۲۸، ۴۴۰، ۴۵۸
۴۲۸، ۴۹۱، ۵۰۲	۴۷۲، ۵۶۰، ۵۹۰
زائده، ۴۴۱	سليمان بن عبيدالله، ۴۹
زبير، ۶۷، ۶۸، ۳۵۹	سمان، ۳۸، ۵۸، ۶۲۶
زاره بن اعين، ۸۵، ۲۹۰، ۳۸۰، ۳۹۹	سمرقندی، ۲۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۲، ۵۸۷
زرکلی، ۷۱۰	سمري، ۹۳، ۹۴، ۱۰۴، ۱۴۲، ۱۷۸، ۲۵۴
زيات، ۹۵، ۲۶۶، ۴۵۱، ۵۴۷، ۶۷۶	۲۵۸، ۳۵۸، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۶۴، ۴۷۹، ۴۸۰
زياد بن مروان قندی، ۸۱، ۸۳، ۴۲۷، ۴۹۹	۴۸۱، ۵۹۹، ۷۰۰
۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶	سميع، ۲۱۸، ۳۵۷، ۵۲۷
زياد میری، ۳۵۵	سهل بن حسن، ۱۳۲، ۱۶۶
زيد بن علی، ۴۷، ۶۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۵۳۶	سهل بن عبدالله تستری، ۷۰۱
زيـنـب، ۱۶۱، ۲۴۸، ۳۷۲، ۴۲۴، ۴۳۶	سياری، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۸۳
۴۳۷، ۶۲۹	۳۳۵، ۳۵۷، ۵۲۰، ۶۸۹، ۶۹۰، ۷۰۷
سائق الحاج، ۳۰۶، ۳۳۲، ۴۴۰	سيد بن طاووس، ۶۲۶، ۶۸۳
ساسانی، ۱۱۰، ۱۱۱	سيرافی، ۴۳
ساشدینا، ۴۷۲	سيرافی، ۲۵، ۴۶۰، ۴۸۶
سالم بن مکرم، ۲۹۱	سيف بن ليث، ۵۳، ۱۰۷، ۳۵۶، ۳۶۱
سبحانی، ۳۹۸	شاذانی، ۱۴۹، ۵۸۰، ۶۳۶
سراج، ۵۲، ۸۱، ۱۸۹، ۲۵۰، ۴۲۷، ۴۳۴	شاشی، ۱۴۰، ۳۱۳، ۳۶۱، ۵۶۳
۴۹۹، ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۹۳	شامی، ۱۲۴، ۴۸۸، ۵۸۸
سروری، ۵۳۶	شحنة حلبی، ۶۱۳
سعد بن سعد، ۳۷۸، ۴۴۴، ۵۲۰	شریعی، ۹۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۳۳۹، ۳۵۷، ۳۶۸
سعد بن عبدالله، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۴	۴۳۶، ۴۶۲، ۶۷۶، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷
۵۵۵، ۵۶۸	شطیطه، ۲۵۱

- شعيب عقرقوفی، ۱۰۹، ۲۵۱
 شفيع خادم، ۱۰۷، ۲۴۳، ۳۵۶
 شكله، ۶۸۸، ۶۸۹، ۱۹۸
 شلمغانی، ۸۲، ۹۲، ۹۴، ۱۰۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۸، ۴۳۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۷، ۶۱۲، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۶، ۷۰۹
 شمشاطی، ۷۸، ۳۶۰
 شهيد اول و ثاني، ۲۹
 شهيد ثاني، ۴۳، ۵۳۴
 شيانی، ۹۴، ۱۰۵، ۶۷۷، ۶۸۶
 شيخ آقا بزرگ، ۱۵۲
 شيخ الخلانی، ۴۶۸
 شیرازی، ۳۰۸
 صابی، ۱۵۶، ۱۵۷، ۳۶۷، ۵۹۵، ۶۳۹
 صاحب الامر عليه السلام، ۱۹۲، ۲۵۸، ۳۱۸، ۳۴۹، ۳۸۸، ۴۰۰، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۶۷، ۵۸۴، ۶۲۴، ۷۰۵
 صاحب الزمان عليه السلام، ۳۱۸، ۳۳۲، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۷۴، ۵۸۲، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۷۰۳، ۷۰۵
 صاحب المال، ۷۷، ۱۴۱
 صاحب المولودین، ۱۰۹
 صاحب بن عباد، ۳۱۰
 صادق عليه السلام، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۶، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۱۸، ۵۴۱، ۵۷۳، ۶۰۵، ۶۳۲، ۶۶۷، ۶۸۰، ۶۸۸، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۱۳، ۷۱۴
 صالح بن محمد بن سهل، ۴۱، ۱۱۲، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۸۹، ۲۹۵، ۴۲۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۶۴۹، ۶۵۰
 صدر، ۲۴، ۵۹، ۱۵۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۵۸، ۵۹۲، ۶۰۸، ۶۱۴، ۶۶۹، ۶۸۶، ۷۱۱
 صدوق، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴

۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۳	۴۵۰، ۴۵۵، ۵۱۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۶۷
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳	۵۹۸، ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۲۶، ۶۶۶، ۶۸۶
۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۳	طبری، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۳
۳۰۸، ۳۱۴، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۷۹، ۳۸۰	۱۵۴، ۱۶۲، ۲۳۴، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۱
۳۸۹، ۴۲۳، ۴۳۷، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶	۴۵۰، ۵۲۶، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۸۷، ۵۸۰
۴۷۱، ۴۸۰، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲	۶۰۱، ۶۰۲، ۶۲۴، ۶۳۳، ۶۳۸
۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۴۱، ۵۵۰	طبسی، ۲۴
۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۷۰	طلحه، ۶۷، ۶۸، ۳۶۵
۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۶، ۵۸۷	طوسی، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۶
۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴	۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۷
۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۳۴	۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۷
۶۴۶، ۶۴۹، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۹، ۷۰۴	۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۰
صفار، ۳۰، ۵۲۵	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
صفوان بن یحیی، ۵۲، ۶۴، ۸۱، ۸۴، ۳۲۲	۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰
۳۷۸، ۳۹۰، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۹۱	۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷
۴۹۴، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۹، ۵۲۰	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
صفوانی، ۱۲۸، ۱۶۴، ۲۵۸، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۹۸	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
صمیری، ۳۵۹	۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵
صوفی، ۱۹۴، ۶۶۳	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۳
صیدلانی، ۱۰۲، ۲۱۵، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۹۶	۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷
۵۸۶، ۵۹۴	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴
صیمری، ۱۰۴، ۲۷۷، ۳۰۶، ۳۱۵، ۴۷۹	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
صیرفی، ۹۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۰۸، ۲۴۰	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۷، ۳۶۳، ۳۹۵، ۴۵۱	۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۵
طالبیون، ۷۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۴۷۶	۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵
طالقانی، ۲۷۷	۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲
طباطبائی، ۵۸، ۱۵۱، ۳۵۱	۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰
طبرسی، ۲۳، ۳۴، ۳۷، ۵۹، ۲۵۸، ۳۰۸	۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷

۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۲۷، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۱۸، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۶۰، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۷، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۹، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۸، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۵

عبدالحمید، ۱۸۶، ۵۶۲

عبدالرحمان بن خاقان، ۶۹۷

عبدالرحمن، ۵۲، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۷۲، ۸۰، ۱۸۹، ۳۲۱، ۳۶۷، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۸۳، ۵۸۴، ۶۴۶، ۷۱۱

عبدالرحمن بن حجاج، ۳۶، ۴۴، ۵۲، ۶۴، ۶۹، ۷۲، ۸۰، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۴، ۳۰۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۶۴۸

عبدالرفیع حقیقت، ۱۶۷

عبدالعزیز، ۲۵، ۱۱۲، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۷۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۸، ۵۰۰، ۵۰۱

عبدالعظیم حسنی، ۱۱۷

عبدالله بن الحسن، ۶۳

عبدالله بن جعفر، ۶۸، ۷۷، ۱۱۴، ۱۳۳، ۳۳۱، ۳۶۶، ۴۵۵، ۴۶۵، ۵۳۴، ۵۵۱، ۵۵۲

۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۵، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱

عاصمی، ۸۲، ۳۴۹، ۳۶۳، ۴۳۰، ۵۱۸، ۵۸۸، ۵۸۹

عایشه، ۴۳۳

عباس بن ماهیار، ۷۰۷

عباسی، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳

عبدالله بن جندب، ۶۹، ۱۲۹، ۱۳۱، ۴۲۷، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۰۶	۱۲۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۲
عبدالله بن حمدویه، ۴۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۸، ۳۴۱، ۳۷۷، ۵۶۶، ۶۸۲	۲۴۴، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۸۴، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۷
عبدالله بن طاهر، ۳۵۹، ۵۳۶	۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲
عبدالله بن محمد بن احمد، ۴۳	۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱
عبدالله بن یعقوب عصفری، ۲۹	۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹
عبدالله جلاب، ۳۵۶	۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۸، ۵۱۲، ۵۴۹
عبدالله صالحی، ۳۵۸	۵۵۱، ۵۵۲، ۵۸۶، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۲۶
عبدالمومن بن حق، ۱۷۲	۶۵۰، ۶۶۲، ۶۶۸، ۶۷۳، ۶۹۹
عبدالنبی جزایری، ۳۸۳	عروة بن یحیی دهقان، ۳۶، ۸۵، ۱۳۶، ۲۱۰، ۲۶۴، ۳۳۷، ۴۲۹، ۶۴۲، ۶۵۹
عبدالواحد قاضی، ۳۵۷	عرب، ۲۳۷، ۲۷۲، ۳۲۹، ۴۷۶، ۶۱۳
عبرتائی، ۱۹۴، ۴۲۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۹۹	عریضی، ۷۴، ۷۶، ۱۴۳
عبید، ۲۵، ۴۹، ۷۳، ۹۰، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۷۶، ۳۲۶، ۳۲۸، ۴۳۶، ۴۹۳، ۴۹۶	عزیز الله بیات، ۱۵۹
۵۳۸، ۵۴۳، ۵۶۰، ۶۵۴، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۸۱، ۶۹۳	عزیز بن زهیر، ۱۲۳، ۲۲۷، ۴۳۰، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲
عتاب بن اسید، ۲۵۸	عسکری علیه السلام ، ۱۷، ۱۸، ۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۵، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰
عثمان، ۳۶، ۳۸، ۵۸، ۶۴، ۶۸، ۷۵، ۸۱، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۲، ۲۸۹، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۷۶، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۷، ۴۸۶، ۴۹۹، ۵۸۲، ۵۹۷، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۹۹	
عثمان بن سعید، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۵۳، ۵۸، ۶۵، ۷۷، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۲	

علی بن حسین بن عبدالربه، ۱۸۰، ۳۷۸، ۵۱۳، ۳۹۲	۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۸
علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، ۲۵	علی الوصی علیه السلام ، ۵۸، ۲۷۲
علی بن مهزیار، ۳۶، ۴۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۵، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۹۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۳۲، ۵۳۰، ۶۲۰، ۶۲۱	علی بن اسماعیل، ۵۱، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۵
علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، ۲۵	علی بن جعفر، ۳۹، ۵۸، ۷۶، ۹۵، ۹۶، ۱۲۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۷۸، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۲۷، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱
علی بن مهزیار، ۳۶، ۴۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۵، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۹۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۳۲، ۵۳۰، ۶۲۰، ۶۲۱	۶۵۲، ۶۶۷
علیل، ۱۸۴، ۲۳۰، ۳۶۱، ۵۳۹، ۶۲۶، ۶۵۱	
عمار، ۲۹۲، ۴۳۲، ۷۱۱	
عمر، ۲۵، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲	

فارس بن حاتم قزوینی، ۲۷، ۹۵، ۱۲۲، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۶۴، ۳۳۵، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۸۷، ۴۲۸، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۹، ۵۴۳، ۶۴۲، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۹۷	۳۸۳، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۳۷، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۹، ۷۱۱
فارسی، ۱۴۰، ۱۶۱، ۳۰۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۴۲۳، ۴۳۲، ۶۰۳	عیسی، ۲۳، ۶۴، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۲۰، ۲۲۸، ۳۰۳، ۳۲۷، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۵، ۵۳۷، ۵۴۷، ۵۸۸، ۶۳۰، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۹۲، ۷۰۶
فاروق، ۲۳۷، ۲۷۲، ۴۷۷	غانم بن سعید هندی، ۱۷۱، ۱۷۲
فاطمه، ۶۷، ۳۷۲، ۴۳۲، ۴۶۸، ۶۷۳	غریم، ۳۸۸، ۴۰۰، ۵۲۳، ۶۲۴
فضل بن سنان، ۱۳۵، ۴۲۷، ۵۰۰، ۵۸۷	غسانی، ۹۳، ۶۱۳
فضل بن سهل، ۲۲۴، ۶۴۹	غفاری، ۴۴، ۵۹، ۶۰، ۳۰۱، ۶۰۵، ۶۳۲
فضل بن شاذان، ۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۰۷، ۴۳۳، ۴۳۷، ۵۰۱، ۵۶۴، ۵۶۶، ۶۵۷، ۶۹۲	
فضل بن یزید، ۱۵۰	
فضل خزاز مدائنی، ۷۴	
فضه، ۴۲۳، ۴۳۲	
فقعانی، ۴۷۸، ۶۱۴	
فلان بن حمید، ۱۵۲، ۲۳۱	
فهری، ۱۹۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۶۹۳، ۶۹۶	
فیض بن مختار، ۴۴۳	
فیض کاشانی، ۲۹، ۳۰۷، ۳۴۷، ۷۱۱	
قائم، ۳۱، ۴۰، ۲۵۷	
قاسم، ۴۴، ۵۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۶۹، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۹، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲	

۵۷۰، ۵۶۸، ۵۶۳، ۵۶۰، ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۵۶	۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۶، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۳
۶۳۰، ۶۲۶، ۶۲۲، ۶۱۰، ۶۰۹، ۵۹۳، ۵۹۱	۶۶۵، ۶۹۴، ۶۷۷، ۶۸۱، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۰۸
۶۸۹، ۶۸۱، ۶۶۶، ۶۵۷، ۶۵۴، ۶۴۹، ۶۴۵	قاضی نورالله شوشتری، ۱۴۶
۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷	قاهر، ۳۳۹
۷۰۴، ۷۰۰	قزوینی، ۲۷، ۹۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
قمین، ۸۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۰۷، ۲۷۷، ۳۵۳	۱۶۱، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۶
۴۸۰، ۵۵۰	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۶۴
قنبر، ۱۳۵، ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۵۹	۳۳۵، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۸۷، ۴۲۸، ۵۲۷، ۵۲۹
قیس بن سعد، ۱۰۶	۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۲، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۳
قیس بن ورقاء، ۴۲۳، ۴۳۴	۶۵۵، ۶۵۷، ۶۹۷
کابلی، ۱۴۲، ۳۷۴، ۴۲۳، ۴۳۷، ۶۰۱	قطان، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۲۱۰
کاتب، ۴۳، ۹۰، ۹۲، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۸۱	۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۷۰
۲۰۱، ۲۲۷، ۲۷۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۴۹، ۳۵۵	۳۲۸، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۵۷، ۴۶۲
۳۸۲، ۴۳۱، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۶۶	۴۶۳، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۶۳۳، ۶۹۵
۴۷۰، ۴۷۸، ۵۶۳، ۵۷۶، ۵۹۶، ۶۷۰، ۶۹۹	قلانسی، ۴۶۵
۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۹، ۷۱۱	قمی، ۲۹، ۵۰، ۷۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۳
کافور، ۲۱۵، ۵۵۱	۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۸
کشی، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶	۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۹
۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۸، ۶۹، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵	۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۶
۸۹، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷	۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۵
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۱۱
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹	۳۱۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۵
۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸	۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۸
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۹	۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸
۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۳	۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۵۷
۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۵۷	۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۸۰، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵	۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۶
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲	۵۲۸، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵

۱۵۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴	۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۱۳، ۳۲۱
۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۲	۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵
۲۸۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳	۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۳
۳۰۴، ۳۲۸، ۳۶۵، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۶۵	۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۵
۴۷۹، ۴۸۹، ۴۹۳، ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۲۱، ۵۲۳	۳۹۲، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۵
۵۲۴، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۱	۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴
۵۵۲، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۷	۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۶۶، ۴۸۳
۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۱، ۶۰۵، ۶۳۲، ۶۴۹، ۶۵۵	۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱
۶۵۹، ۶۶۶، ۶۶۷، ۷۰۷	۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۲
کندی، ۱۰۷، ۱۵۹	۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۳
کنکر، ۱۴۲، ۴۳۷	۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰
لوئی ماسینیون، ۳۶۸، ۷۱۱	۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۸، ۵۳۹
مامقانی، ۲۳، ۲۸، ۱۷۲، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۴۴	۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷
۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۵۲۱، ۵۶۸، ۵۸۰، ۵۸۸	۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۷۰
۵۹۲، ۶۰۵، ۶۱۶، ۶۳۷، ۷۰۷	۵۷۱، ۵۷۴، ۵۸۰، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۲، ۶۰۳
مأمون، ۷۳، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۴۵، ۳۵۷، ۳۶۵	۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۷، ۶۱۵
۵۰۲، ۵۲۶، ۵۳۲، ۶۴۳، ۶۴۹	۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲
مبارک، ۹۰، ۹۴، ۱۴۶، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۳۱	۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳
۲۵۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۴۷۴	۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۵، ۶۴۶
۵۴۵، ۵۵۰، ۵۹۲، ۶۵۳، ۷۱۴	۶۴۸، ۶۵۱، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۸، ۶۶۲، ۶۶۵
مبرقع، ۳۰۴، ۳۰۵	۶۶۶، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۸
متوکل، ۳۳، ۴۹، ۵۲، ۶۵، ۷۳، ۷۶، ۸۱	۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰
۸۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۷۱، ۲۱۹	کفعمی، ۳۴، ۴۶، ۲۲۴، ۲۶۸، ۳۹۷، ۴۲۳
۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۸۷، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸	۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۹
۳۵۸، ۳۹۴، ۵۱۸، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۶	۴۵۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶
متیلی، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۷۷، ۴۰۰، ۵۹۴	کلینی، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸
مجلسی، ۲۹، ۵۴، ۱۹۶، ۲۴۵، ۳۰۸، ۳۵۰	۷۹، ۸۰، ۸۸، ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۲
۳۷۱، ۴۴۸، ۵۹۶، ۶۷۷	۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۶

مخرج، ۱۷۳	۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷
محسن بن فرات، ۹۴، ۳۳۴، ۴۷۴	۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷
محقق استرآبادی، ۴۳	۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۹
محقق کرکی، ۲۹	۳۹۵، ۳۹۹، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹
محمد، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴	۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۵
۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۹	۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴
۶۵، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴	۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲
۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴	۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰
۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲	۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹
۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳	۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳	۴۹۲، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۰
۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳	۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲
۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷	۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹	۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹	۵۴۱، ۵۴۳
۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹	محمد امین استرآبادی، ۲۹
۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹	محمد بن احمد بن حماد، ۷۳، ۱۲۰، ۱۳۹
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱	۱۸۰، ۴۲۹، ۴۳۰، ۵۷۱
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲	محمد بن اسماعیل بن بزيع، ۷۰، ۲۸۶
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵	۶۶۶
۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷	محمد بن جعفر اسدی، ۳۳، ۳۸، ۸۹، ۹۳
۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸	۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۸، ۲۰۸
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷	۲۲۶، ۳۵۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۵۶۷، ۵۶۸
۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰	۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷
۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸	محمد بن حکیم، ۵۲، ۸۴، ۴۹۱
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶	محمد بن سنان، ۳۸، ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۷۱
۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷	۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۹۱، ۴۲۴
۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰	۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶

مروزی، ۷۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۸۰، ۲۵۵، ۳۴۷، ۳۶۱، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۲، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۷۲، ۵۷۶، مسافر، ۱۱۲، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۸۳، ۲۹۵، ۵۲۰، مستعین، ۳۵۹، ۳۶۳، مستوفی، ۱۱۶، ۱۶۱، مسرور طباح، ۸۸، ۳۰۲، مسعودی، ۲۳، ۳۳، ۵۴، ۷۵، ۸۰، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۰، ۲۲۴، ۲۶۲، ۳۳۲، ۳۶۸، ۳۸۶، ۴۳۷، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۷۲، ۵۸۴، ۶۸۶، مسکویه، ۱۵۶، ۲۶۲، ۳۶۷، ۳۶۸، ۶۸۵، مسمع، ۲۸۶، مصری، ۷۴، ۷۶، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۵۸، ۳۴۹، ۵۸۲، ۴۳۱، معتز، ۱۱۰، ۱۶۲، ۳۶۳، معتصم، ۹۵، ۱۴۷، معتضد، ۴۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۷۱، ۳۱۸، ۴۶۳، ۴۷۲، ۵۶۰، ۵۸۸، ۵۸۹، معلی بن خنیس، ۳۹، ۶۲، ۷۲، ۱۰۶، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۷۰، ۲۹۷، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۸۵، ۴۲۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۹، مغیره نصری، ۲۹۰، مفضل، ۷۲، ۱۴۹، ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۲۳، ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۷۱، ۳۹۹، ۴۲۴، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۶۹۹، مفضل بن عمر، ۳۸، ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۷۲،

۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۹۳، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۹، ۵۲۰، ۶۰۵، محمد بن صالح، ۳۹، ۸۵، ۸۸، ۱۲۴، ۲۱۰، ۲۸۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۲۹، ۴۹۸، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۶۵۸، محمد بن عثمان، ۶۶۱، محمد بن علی بن ابراهیم، ۴۴، ۱۲۳، ۲۲۷، ۳۰۴، ۴۳۰، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۱، محمد بن علی بن بلال، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، محمد بن عیسی بن عبید، ۷۳، محمد بن فرج، ۵۲، ۶۵، ۸۴، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۷۱، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۵۹، ۵۰۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۸، محمودی، ۷۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۸۰، ۲۰۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۹۹، مدائنی، ۷۴، ۹۲، ۱۸۳، ۲۷۲، ۳۷۷، ۴۶۷، ۵۴۴، مدرسی طباطبائی، ۵۸، ۱۵۱، ۳۵۱، مرتضی، ۲۶، مرداس، ۱۲۱، مرزبانی حارثی، ۲۵۲، ۴۳۰، مرعشی، ۱۴۵، ۱۷۳، ۶۰۲، ۶۰۶، مرعشی نجفی، ۴۶، ۶۰۶، ۷۱۰، مروان حمار، ۴۹۶، مروان قندی، ۸۱، ۸۳، ۴۲۷، ۴۹۹، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۵۶،

مونس المظفر، ۴۷۵	۱۱۷، ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۲
مِهتدی، ۱۰۷، ۱۱۲، ۳۶۳، ۳۷۸، ۴۲۷	۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۷، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۲
۴۲۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۳۶	۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۲۴
مهدی، ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۷۴	۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵
۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۹۷، ۹۸	۴۴۹، ۴۵۰، ۴۸۴، ۴۹۳، ۶۰۰، ۷۰۹
۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱	مفید، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۵۷	۳۵، ۵۱، ۵۹، ۸۲، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۴
۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۱	۱۸۶، ۱۹۲، ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۷۱، ۳۸۸، ۳۹۹
۲۱۱، ۲۱۳، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۸۵، ۳۱۸، ۳۲۳	۴۰۰، ۴۲۲، ۴۴۳، ۴۸۲، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱
۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۶۰، ۴۲۶، ۴۵۲	۴۹۷، ۵۰۵، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۵، ۵۵۹، ۵۶۲
۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۴۶، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۴	۵۶۷، ۵۸۱، ۶۰۸، ۶۱۷، ۶۲۴، ۶۳۰، ۶۳۷
۴۷۹، ۴۸۰، ۴۹۶، ۵۱۱، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۳۷	۶۴۷، ۶۵۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۷۰۶
۵۴۱، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۱	مقتدر، ۹۳، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۳۳، ۴۷۴، ۴۷۵
۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۷، ۵۸۸	۴۷۷، ۵۹۷، ۷۰۲
۵۹۸، ۵۹۹، ۶۱۳، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۶۶، ۶۶۷	مقداد، ۴۳۲، ۷۱۱
۶۶۸، ۶۷۲، ۶۸۸، ۶۹۴، ۶۹۸، ۷۰۵	مقدسی، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۶۵
میاخ، ۲۸۸	مکتفی، ۹۳
میثم تمار، ۴۲۳، ۴۳۵، ۶۰۴	منصور، ۳۴، ۵۷، ۶۳، ۸۲، ۸۳، ۱۳۳، ۱۵۵
میرداماد، ۷۱۱	۲۰۱، ۲۱۷، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۷
میمندی، ۱۱۶	۳۰۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۶۵، ۳۶۸
میمون، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۸۳، ۳۵۷، ۵۲۰	۴۲۷، ۴۵۹، ۴۸۳، ۴۹۶، ۶۴۳، ۶۴۸، ۶۸۸
نابی، ۱۳۶، ۵۶۵، ۵۶۶	۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۵
ناصر الشریعة، ۱۶۰	مودب، ۴۳۴
نجاشی، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۴۳	موسی بن بابویه، ۴۸۰، ۷۰۴
۴۴، ۴۵، ۵۷، ۵۸، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۱۰۶	موسی بن بکر، ۲۲۳، ۲۵۷، ۲۶۴، ۴۴۱
۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰	موسی بن فرات، ۶۹۸
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۹۴، ۲۲۷، ۲۳۴	موسی سواق، ۱۹۹
۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۱۵، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۶۴	مولی الرضا، ۵۴۵، ۵۴۷

نوح بن دراج، ۳۶، ۶۴، ۸۱، ۸۴، ۲۰۵، ۵۴۱، ۵۴۲

نوفلی، ۱۰۸، ۳۵۰

نیشابوری، ۲۵، ۴۱، ۴۳، ۸۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۶۷، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۷۶، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۲۷، ۴۵۲، ۴۵۱، ۵۰۰، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۷، ۶۵۸، ۶۶۶

واثق، ۵۴۶، ۵۴۷

واسطی، ۱۰۱

واسطی، ۱۰۲، ۲۴۲، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۵۶

واضح، ۶۲، ۱۰۶، ۴۸۰، ۵۲۵

واعظ زاده، ۴۳، ۴۴

وجناء، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۵۴، ۲۵۴، ۳۱۴، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۹۸، ۵۹۹

وحید بهبهانی، ۱۰۵، ۳۸۲، ۴۴۸، ۴۵۰، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۸۰، ۷۰۷

وردان، ۱۴۲، ۴۳۷

وشاء، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۱۴۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۰۹، ۲۲۶، ۳۵۲، ۴۳۰، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۹۲، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۷۶

ولی عصر علیه السلام، ۲۰، ۳۴، ۳۷، ۱۹۴، ۲۶۱، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸، ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۹، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۶

۳۶۶، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۷۸، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴

۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۷۸، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۵، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۶۲، ۶۷۰، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۰۷

نخاس، ۱۹۳، ۵۶۴، ۶۵۷

نصر بن صباح، ۱۴۰، ۱۷۰، ۴۹۱، ۵۶۱، ۶۹۳

نصر بن عبدالربه، ۱۰۸، ۳۵۰

نضر، ۸۷، ۱۱۴، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۷۷، ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۵۲، ۳۹۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۵۸، ۴۷۵، ۵۲۷، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۶۰۷، ۶۰۹

نعمت الله جزایری، ۴۴۸

نفس زکیه، ۱۰۶، ۲۹۷، ۳۲۵، ۴۸۳، ۴۸۵، ۵۳۷، ۵۳۹، ۶۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۹۴، ۳۶۸، ۶۷۶، ۶۹۶

نویختی، ۳۶، ۴۹، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۸، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۶۴، ۲۷۹، ۳۰۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸، ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۳۹، ۶۶۵، ۶۷۰، ۶۸۱، ۷۰۳، ۶۸۸، ۷۱۲

هرتسفلد، ۱۱۱	۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
هشام بن ابراهیم، ۷۲، ۱۴۹، ۲۲۳، ۳۴۴	۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
۴۲۷، ۴۴۹، ۵۰۲، ۶۴۳، ۶۴۹	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶
هشام بن احمد، ۱۸۲	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶
هشام بن احمر، ۲۲۳، ۲۵۷، ۴۴۱، ۴۴۳	۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۰
هشام بن حکم، ۳۶۰	۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۵
هشام بن عبدالملک، ۶۱	۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶
هلالی، ۹۴، ۱۹۷، ۳۳۹، ۳۵۷، ۳۶۸، ۴۲۹	۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷
۶۶۰، ۶۶۵، ۶۷۶	۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵
همانی، ۳۹، ۵۸، ۷۶، ۹۵، ۹۶، ۱۲۲، ۱۸۴	۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳
۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۴۹	۳۶۸، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳
۳۲۶، ۳۳۶، ۳۸۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۵۲۷، ۵۲۹	۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱
۵۳۷، ۵۳۸، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۶۷	۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۹۳، ۵۰۳
همدانی، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۸۵، ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۳	۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵
۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴	۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۶
۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۸	۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۳۶	۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲
۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۷۷، ۳۸۱	۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹
۳۸۸، ۳۹۴، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۹۸	۵۵۲، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۱
۵۰۲، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶	۵۸۲، ۵۸۸، ۵۹۳، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۵۰
۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۹	۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷
۵۴۳، ۵۵۷، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۳، ۶۲۳، ۶۳۷	۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۸۱، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۰
۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۸	۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۸، ۷۱۱
یحیی، ۳۶، ۵۲، ۶۴، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵	هارون، ۴۴، ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۷۵، ۱۱۹، ۱۲۱
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۷۸	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۱۸، ۲۱۷
۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۵	۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۷
۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۲۲، ۳۲۶	۳۰۳، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۵۶، ۳۸۶، ۴۳۰، ۴۹۵
۳۳۷، ۳۵۲، ۳۷۸، ۳۹۰، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۲۸	۴۹۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۷۷

۴۲۹، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۷۸،
 ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵،
 ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۶،
 ۵۳۸، ۵۶۴، ۵۶۵، ۶۰۱، ۶۱۴، ۶۴۲، ۶۵۲،
 ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۶،
 ۶۸۲، ۶۹۷

یحیی بن ام الطویل، ۶۱

یحیی بن خالد، ۵۱، ۲۹۳

یحیی بن محمد، ۷۴، ۱۴۳

یحیی محض، ۱۰۶

یزید بن عبدالله، ۳۵۵

یزید بن عبدالله ترکی، ۱۰۷

یزیدی، ۷۰۱

یعقوب بن یوسف، ۹۳

یعقوبی، ۷۰

یقظینی، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۶۴، ۳۰۳، ۳۵۷،

۶۸۱، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۰۸

یمانی، ۷۸، ۹۹، ۱۰۵، ۲۱۴، ۳۰۶، ۳۳۳،

۳۵۸، ۳۶۲، ۵۸۳، ۵۹۸

یوسف بن سخت، ۱۲۳، ۶۵۲

یوسف ثقفی، ۴۳۴

یوسفی غروی، ۴۳

یونس بن ظبیان، ۲۵۰

یونس بن عبدالرحمن، ۵۲، ۵۸، ۶۴، ۱۸۹،

۳۶۷، ۴۳۸، ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۲۵،

۵۲۶، ۶۴۵

یونس بن یعقوب، ۲۸۶، ۲۹۱، ۴۲۷، ۴۹۲،

۴۹۸، ۴۹۷

فهرست مکان‌ها

ری، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴
۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۳	۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳	۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲
۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶	۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴
۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۴	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴
۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰	۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳
۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۴۷
۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱	۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲	۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳
۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱	۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲	۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶	۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۱
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶	۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲
۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴	۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱	۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴
۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹	نیشابور، ۲۵، ۳۰، ۴۱، ۴۳، ۵۷، ۷۱، ۸۵
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹	۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۹
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴	۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱
۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲	۲۲۶، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۴
۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴	۳۱۳، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۴

۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶	۳۹۹، ۴۲۷، ۴۵۲، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۶۴، ۵۶۵
۴۰۰، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸	۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۹
۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱	۵۸۰، ۵۸۷، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۶، ۷۰۱
۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸	کوفه، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۴۸، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۱
۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۹	۷۲، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴
۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷	۸۵، ۸۸، ۹۲، ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۳، ۱۶۲، ۱۷۹
۵۱۹، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۵۱	۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱
۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰	۲۳۲، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۸۶، ۳۲۱، ۳۳۹، ۳۵۷
۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲	۳۹۳، ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱
۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۱	۴۵۷، ۴۶۰، ۴۷۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۴
۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۷، ۶۰۸	۵۰۸، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۸۸
۶۱۱، ۶۱۳، ۶۴۷، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۱	۵۸۹، ۵۹۰، ۶۱۲، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۴، ۶۷۱، ۶۷۴
۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۲، ۶۹۴	بغداد، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۸، ۵۲
۶۹۵، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۱۱	۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۸، ۷۹
فارس، ۲۷، ۹۵، ۹۶، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۲	۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸
۱۴۷، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳	۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸
۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۵	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲
۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵
۳۱۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۳	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰
۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۷، ۳۸۷، ۴۲۸، ۴۵۱، ۴۷۵	۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۳
۵۰۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۳	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۵
۶۴۲، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵	۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷
۶۵۶، ۶۵۷، ۶۹۳، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۱	۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵
قم، ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۴۸، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴	۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰
۶۵، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۳	۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵
۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	۲۶۰، ۲۶۷، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۷، ۳۲۱
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳	۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲
۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷	۳۵۱، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۸۷

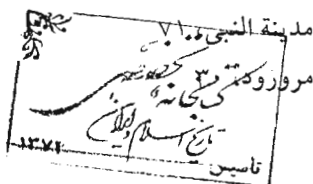
۵۸۵، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۶، ۶۳۷، ۶۵۰، ۶۶۶	۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۹۰
۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۸۸، ۶۹۵، ۷۰۵	۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶
اران، ۳۵، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۹۳، ۱۰۳	۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳
۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۰	۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶
۱۴۳، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۹۷، ۱۹۹	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷
۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۷۹	۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۱
۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۱۲	۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۲
۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸	۳۵۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸
۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۵۶، ۳۶۹	۴۴۸، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۵۰۱، ۵۱۸
۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۴۲	۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۴۸
۴۵۷، ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۳۶، ۵۳۹	۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۷۰
۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۴۸، ۶۵۲، ۶۵۶، ۶۵۷	۵۷۱، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴
۶۶۸، ۶۷۶، ۶۷۷، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۹	۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۵، ۶۱۶
مرو، ۴۰، ۴۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۳	۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴
۸۸، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۱	۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۲
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲	۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹
۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲	۶۴۹، ۶۵۰، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۳
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۳۰	۶۸۴، ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲
۲۳۱، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳	واسط، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۶۵، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۱
۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۴۷، ۳۶۱، ۳۸۸، ۴۲۷	۹۲، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲
۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۲، ۴۵۹، ۴۶۸، ۴۸۴، ۴۹۶	۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۵
۴۹۹، ۵۳۷، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۲	۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵
۵۷۶، ۵۸۳، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹	۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۵
۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۴	۳۱۳، ۳۱۷، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۸
عراق، ۴۸، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱	۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۶۲، ۴۶۳
۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷	۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۸۳، ۵۰۲، ۵۱۲
۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۱۹	۵۱۹، ۵۳۵، ۵۴۰، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷
۲۲۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۲	۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۷۹

ایران، ۴۸، ۷۱، ۹۳، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴،	۲۵۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۷،
۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵،	۳۲۱، ۳۲۵، ۳۶۵، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵،
۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،	۳۹۶، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۷، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۰،
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،	۴۹۱، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۴۶،
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۵،	۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۸۲، ۵۸۵، ۶۶۳، ۷۱۴،
۲۰۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۸۳، ۲۸۷،	مدینه، ۴۸، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴،
۳۱۷، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۵۷، ۵۴۰، ۵۶۱، ۵۷۶،	۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۵، ۹۸،
۵۷۷، ۵۹۵، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۹۵، ۷۱۱، ۷۱۴،	۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵،
آبه، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۱، ۳۵۴، ۴۶۹، ۵۹۵،	۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۳،
آبی عتاب، ۴۸۱	۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲،
آذربایجان، ۵۷، ۷۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۴،	۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹،
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۶۴، ۲۱۲، ۲۴۳، ۲۷۴،	۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۹،
۲۷۶، ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۶۳، ۴۵۷، ۴۷۲، ۵۸۲، ۷۱۴،	۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۲۱، ۳۲۵،
آسیای میانه، ۷۱، ۱۱۱، ۱۳۱	۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۲،
آفریقا، ۷۱، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۳۴، ۷۱۳، ۷۱۴،	۳۸۶، ۳۸۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۸۳، ۴۸۴،
آمویه، ۱۴۴	۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵،
آوه، ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۲۵، ۲۴۷،	۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱،
۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۹۵،	۵۱۹، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۷۲،
اردبیل، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹،	۵۹۹، ۶۰۷، ۶۴۳، ۶۴۹، ۷۱۴،
ارکان، ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۳۴،	مصر، ۴۸، ۵۷، ۶۳، ۶۵، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶،
ارمنستان، ۱۱۰	۷۹، ۸۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،
اسدآباد، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۴، ۲۴۰،	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۴،
اسکاف، ۶۶۰	۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴،
اصطخر، ۱۳۱، ۱۶۶، ۱۷۳، ۶۱۴،	۲۱۶، ۲۲۵، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۷۸،
اصفهان، ۱۴۷، ۱۷۳،	۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸،
افغانستان، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۴۲، ۷۰۲،	۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۴،
الران، ۵۸۲	۴۳۱، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۷۲، ۵۱۲، ۵۳۳،
الرملة، ۱۵۲	۵۸۲، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۹۳، ۷۰۸، ۷۱۵،

اهواز، ۳۶، ۴۴، ۶۴، ۶۵، ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۷۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۷۱، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۱، ۷۰۲، ۷۱۴	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۱۱، ۳۷۷، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷
ایبری، ۱۱۰	پارس، ۱۳۱
ایرانشهر، ۱۴۷	ترکستان، ۱۳۱، ۷۰۲
ایلاق، ۳۰	ترکیه، ۶۹۸
باب کلتا، ۱۰۴، ۲۱۲، ۵۲۱	تفرش، ۱۱۶، ۱۶۱
بانقیا، ۴۳۳	تکريت، ۹۵
بحرین، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۲۸۶	جبال، ۲۷، ۴۸، ۷۱، ۹۵، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۳
بخارا، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۲، ۲۴۰، ۲۵۳، ۳۹۵	۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۸۴
برائا، ۴۸۱	۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۷۵
بردع، ۱۶۵	۲۸۷، ۳۱۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۸۷، ۵۴۰
بست، ۱۴۷، ۶۴	۵۴۳، ۶۵۰، ۶۵۴، ۷۰۱
بصره، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۹، ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۱۲، ۲۲۵، ۴۵۷، ۴۷۹، ۵۰۹، ۵۲۱، ۶۱۴، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲	جرجان، ۱۴۶، ۲۴۶
بطن الرمة، ۲۳۱، ۴۹۵	جزیره العرب، ۷۱
بلخ، ۳۰، ۸۸، ۹۳، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۸، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۷۴، ۳۵۵، ۳۹۵، ۴۷۲، ۵۶۱	جوین، ۱۳۴
بلوچ، ۱۴۷	جیحون، ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۷۲
بیت الله الحرام، ۳۰، ۴۹۴، ۵۳۹، ۵۷۳	چین، ۷۰۲
بیضاء، ۷۰۱	حجاز، ۶۵، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷
بیلقان، ۱۶۵	۹۳، ۹۸، ۱۶۲، ۴۵۷، ۴۷۲، ۴۷۵، ۷۱۴
سیهق، ۵۷، ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۴	حجر اسماعیل، ۵۷۴
	حرورا، ۴۳۳
	حلوان، ۸۹، ۱۱۳، ۱۲۵، ۲۱۵، ۲۴۰، ۵۵۱
	۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۶
	خاف، ۱۳۵
	خُتَل، ۱۳۱
	خراسان، ۲۵، ۴۸، ۴۹، ۵۷، ۶۳، ۱۱۱
	۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
	۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷

سامیرا، ۹۵	۱۶۷، ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۷۵
ساوه، ۱۱۶	۳۰۲، ۴۵۷، ۵۲۶، ۵۳۶، ۵۴۷، ۷۰۲، ۷۱۳، ۷۱۴
سبزوار، ۷۱، ۱۳۴، ۱۳۵	خره، ۱۳۷، ۱۴۷، ۳۹۱، ۵۶۵
سر پل ذهاب، ۱۲۵، ۵۵۶	خزر، ۱۳۵
سرخس، ۱۴۲، ۲۰۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۹۵	خلنجی، ۴۸۱
سردان، ۵۵۸	خلیج، ۱۳۱
سرمن رأی، ۲۴۷	خلیج فارس، ۱۱۰، ۴۷۵
سکستان، ۱۱۱	خوزستان، ۱۴۷، ۵۰۵
سیمر، ۹۳، ۹۴، ۱۰۴، ۱۴۲، ۱۷۸، ۲۵۴	خیبر، ۶۷
۲۵۸، ۳۵۸، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۶۴، ۴۷۹، ۴۸۰	دار الشرطه، ۹۴، ۱۹۷، ۶۷۸
۴۸۱، ۵۹۹، ۷۰۰	دار النیابة، ۴۵۵، ۴۷۱
سمرقند، ۲۵، ۳۰، ۷۱، ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۴۳	درب جبلة، ۴۵۹
۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۵۸۷	دورق، ۵۰۵
سواد، ۵۷، ۶۵، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۹۶، ۱۰۰	دیلم، ۱۰۶، ۷۰۵
۱۰۱، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۵	دیلمستان، ۱۴۵
۲۵۱، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۷۸، ۳۹۲، ۳۹۳	دینور، ۳۸، ۵۲، ۸۷، ۹۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶
۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۴۲	۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
سوریه، ۴۸۲، ۶۷۷، ۶۹۸	۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۶۴، ۲۷۷، ۳۲۳، ۳۶۸
سوق العطارین، ۴۷۸	۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۵۲۸، ۵۴۳، ۵۵۷، ۵۵۸
سیستان، ۶۴، ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۴۷	۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۷۲، ۵۷۵، ۶۱۴، ۶۵۴
شروان، ۱۶۵	۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵
شعران، ۶۹۱	رأس، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۶۵، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۲۲، ۵۸۵
شلمغان، ۶۷۰	ربع باب المحول، ۴۸۱
شوشتر، ۱۴۶، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۱۱، ۷۱۲	رقاه، ۶۷۷
شهرزور، ۱۷۳	رقه، ۱۴۷، ۲۵۵، ۳۱۴، ۴۷۸، ۵۱۱
صریا، ۱۸۳، ۵۴۴	رودبار، ۱۴۷
صریاء، ۱۰۸، ۱۴۳، ۳۵۰	سامراء، ۲۶، ۷۳، ۸۵، ۹۵، ۹۹، ۱۰۸، ۱۵۶
صیمرة، ۱۰۴	۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷

طالقان، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۵	۱۲۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۶۰، ۳۳۶، ۴۵۱، ۴۵۰
طبرستان، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۴۶	۶۵۲، ۶۵۳
۱۶۲، ۱۷۳	قصران، ۱۱۸، ۱۶۲
طرسوس، ۵۴۶	قفقاز، ۱۱۰
طوس، ۷۷، ۹۹، ۱۳۴، ۵۰۲	قومس، ۱۳۴
عباسیه، ۹۱، ۱۵۵، ۲۳۵، ۲۴۱، ۴۰۰، ۴۶۳، ۵۹۴	قومش، ۱۳۱
عربستان، ۷۰۲	قیر، ۱۰۳، ۲۷۷، ۳۹۱، ۶۵۹
غزنی، ۱۳۱	کابل، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۵۵۷، ۵۷۰
غور، ۱۳۱	کاشان، ۱۱۶، ۱۶۱
فدک، ۶۷	کربلا، ۳۷۲، ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۷، ۶۴۷
فرات، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۹۸، ۲۲۴، ۲۶۴	کرخ، ۸۳، ۸۶، ۱۵۳، ۶۶۱
۳۳۳، ۳۳۴، ۳۶۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۵، ۴۳۸	کرمانشاه، ۱۲۵
۴۴۹، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۹۵، ۶۰۲	کش، ۲۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۴۲۶
۶۷۶، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۸، ۷۰۹	کشمیر، ۷۴، ۷۰۲
فراهان، ۱۱۶	کوه‌های سلیمان، ۱۱۱
فرجیژه، ۵۸۴، ۱۲۸	گرجستان، ۱۱۰
قابس، ۱۴۷	گراگان، ۱۳۱
قاین، ۱۴۷	لبنان، ۶۹۸
قبرستان شیخان، ۵۲۰	مازندران، ۱۴۵، ۱۷۳
قبر کاظمین، ۶۹۵	ماوراء النهر، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۷۲، ۷۱۳
قراء سواد، ۵۷، ۷۹، ۹۶، ۱۰۰، ۱۷۹، ۲۰۵	۷۱۴
قرعاء، ۵۰۸	مدائن، ۵۷، ۶۵، ۷۱، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸
قرمیسین، ۸۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۶۴	۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۴۶، ۱۷۹، ۱۸۳
۲۴۰، ۳۲۳، ۵۵۷، ۶۹۴، ۶۹۵	۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۴۲، ۳۱۱، ۳۱۷
قریه مبارک، ۹۴، ۳۳۳	۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۷، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴
قریه معلثایا، ۹۴	۴۵۷، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۴۲
قریه نویخته، ۹۴، ۴۷۸، ۶۷۷	
قزوین، ۷۱، ۹۵، ۹۶، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۲	



هندوکش، ۱۱۱	مسجد درب، ۴۵۹
هیت، ۲۳، ۲۴، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۸۹، ۱۹۷،	مشهد، ۳۰، ۴۳، ۴۴
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۳،	مطراآباد، ۲۶
۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۶۸، ۴۷۴، ۴۸۰،	مغرب، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۹۲،
۶۶۹، ۶۸۱، ۷۰۳، ۷۰۶	۲۷۶، ۳۰۱، ۵۵۸، ۶۵۵
یمن، ۴۸، ۶۵، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۹۷، ۱۷۷،	مقابر قریش، ۳۵۸، ۶۹۵
۱۸۵، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۸۴، ۴۳۵، ۴۳۸،	مقابر نوبختیه، ۴۶۹
۴۵۲، ۴۵۷، ۷۱۴	مکه، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۳، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۸،
	۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۸۴، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۴۵،
	۳۵۷، ۳۶۰، ۴۷۲، ۴۸۶، ۵۰۴، ۵۱۴، ۵۲۹،
	۵۳۹، ۵۹۸، ۷۰۲
	موصل، ۹۲، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۵۴، ۱۹۷،
	۳۳۹، ۶۷۷، ۶۹۱
	میدان، ۵۰، ۴۵۹
	نجف، ۲۷، ۴۳
	نصیبین، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۵۹۸
	نوبختیه، ۹۴، ۴۶۹، ۴۷۸، ۶۷۷
	نیل، ۱۰۶، ۲۸۲، ۴۵۳، ۵۸۸
	هرات، ۷۱، ۱۱۱، ۱۳۴
	همدان، ۳۰، ۴۴، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۸۸، ۱۱۱،
	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳،
	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۰۸، ۲۱۲،
	۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۳، ۲۶۰،
	۲۸۷، ۳۳۶، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۶۵، ۵۲۳، ۵۲۴،
	۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۷۷،
	۵۸۱، ۶۳۷، ۶۵۱
	هندوستان، ۱۱۱، ۱۳۱، ۷۰۲
	هندوکان، ۵۰۶



فهرست فرق و مذاهب

کيسانيه، ۳۲، ۴۹۲	اسماعيليان، ۱۷۰
مجبّران، ۱۶۴	اسماعيليه، ۲۳۴، ۶۷۲
محمديه، ۳۲	اماميه، ۲۵، ۲۶، ۷۰، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۲، ۹۳
مخمسّه، ۷۰۰، ۷۰۹، ۷۱۱	۹۴، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۵۴
مرجئه، ۲۵۱	۱۹۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۳۳۹، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷
مشبّهيان، ۱۶۴	۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳
مفوّضه، ۱۳۹، ۲۰۷، ۶۹۸	۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۲، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۹۵
ناووسيه، ۳۲	۶۱۱، ۶۳۲، ۶۷۰، ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۸۴، ۶۹۸، ۷۰۵
نُصَيّريه، ۳۸، ۴۲۵، ۶۹۸، ۷۰۹	جعفریه، ۳۲
نُمَيّريه الفراتيه، ۶۹۷	خوارج، ۱۱۹، ۱۳۷، ۵۶۵
واقفه، ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۶۳	رافضيان، ۸۳، ۱۵۳
۲۸۶، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۸۴، ۴۴۵	زيديه، ۱۱۹، ۲۹۴
۵۰۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۸۰	غلات، ۱۳۹، ۲۰۷، ۲۹۰، ۳۳۵، ۶۷۲
واقفيه، ۳۲، ۲۰۵، ۲۶۵، ۲۹۳، ۳۲۲، ۴۴۲	۶۸۰، ۶۸۱، ۶۹۶، ۷۰۹، ۷۱۱
۶۴۳، ۶۴۸	قرامطه، ۷۹، ۲۳۴، ۳۵۰، ۴۷۵، ۴۷۶
	قرمطی، ۷۷، ۴۷۵
	کراميان، ۱۳۵

